ایران در عصر پهلوی

چاپ دوم

جلد اول

شگفتیهای زندگی رضا شاه

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیر

ایران در عصر پهلوی

جلد اول	شکفتی های زندگی رضاشاه
جلد دوم	رضاشاه در تبعید
جلد سوم	بازیگران سیاسی از بدو مشروطیت تا بحران ۵۷
جلد چهارم	پهلوی دوم در فراز و نشیب
جلد پنجم	بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی
جلد ششم	ملی شدن صنعت نفت و زندگی پر ماجرای دکتر مصدق
جلد هفتم	کودتا و ضد کودتا و دور دوم سلطنت
جلد هشتم	سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت
جلد نهم	جنبشهای کمونیستی در ایران و سرنوشت رهبران حزب توده
جلد دهم	آریامهر در اوج اقتدار
جلد یازدهم	دولتهای حزبی و حزبهای دولتی
جلد دوازدهم	بحران در سال ۵۷ و آخرین روز زندگی شاه شاهان

قیمت هر جلد در انگلستان ۱۰ پوند

دوره کتاب های ایران در عصر پهلوی را می توانید از مراکز فروش کتابهای فارسی یا مستقیماً از Book Press تهیه فرمایید.

Book Press
4 Maclise Rd. London W14 0PR



...من یك سرباز لخت و عور و گرسنه بودم. هرگز محبت پدر و مادر را ندیده ام. بی دوایی، بی پولی، گرسنگی و بیماری داشت مرا از پای در می آورد. هیچکس به من محبتی نمی کرد. ناملایمات زندگی به من درس بزرگی داد. تصمیم گرفتم از مشکلات نترسم و هرگونه مانعی را از پیش پای خود بردارم و با قدرت بسوی آینده قدم بردارم

رضاشاه پهلوی

دعوت همگانی

از همه علاقمندان به ایران زمین و تاریخ معاصر ایران دعوت می کنم که اگر خاطره ای جالب و یا مطالبی درباره این رشته از مطالعات تاریخی دارند یا عکسهایی که چاپ آن ضروری بنظر می رسد برای نگارنده ارسال دارند. سعی خواهد شد در جلدهای بعدی از آن استفاده بشود. تا وقتی مورخین میخواهند به بررسی اوضاع ایران بپردازند از این گفته ها، نوشته ها، خاطرات و عکسها استفاده کنند.

این بهترین ارمغانی است که هریك از ما می توانیم در ایام دوری از وطن به هم میهنان گرامی خود تقدیم بداریم.

تصحیح بفرمائید

با تمام دقت ومراقبتی که بعمل آمد متاسفانه باز هم غلط هائی در متن کتاب پیدا شده که خوشبختانه اکثر آن بصورتی است که خواننده متوجه مطلب میگردد واهمیت زیادی ندارد .ولی لازم است که قبل از خواندن کتاب آنرا اصلاح بفرمائید وپوزش نگارنده راهم بپذیرید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
فهرست شماره	۲۸	د ن	دوران
مقدمه (ح)	۱۸	کینه	کینه و
۱	۵	بریگارد	بریگاد
۲	۱۴	۱۳۲۲	۱۳۲۳
۳	۱۳	ابزار	ابراز
۱۴	۳	خلق	به‌خلق
۱۴	۷	داید	دادید
۱۵	۲۱	دادش	داداش
۱۵	۲۲	ابواجمعی	ابوابجمعی
۱۹	۱۷	مواجهه	مواجه
۲۰	۱۷	سهم‌الاثرات	سهم‌الارث
۲۴	۴	اودر	ودر
۲۹	آخر	بدر	بدرجه
۳۲	۱۸	امینه	امنیه
۳۳	۲۱	شیدم	شدیم
۴۱	۲۰	گرامترین	گرامی‌ترین
۵۲	۲۶	بازورد	بازور
۵۵	۵	آمده	آمدن
۶۳	۲۵	بم	در
۶۶	۱۲	مستقیما	زیاداست
۸۳	۱۵	قرادداد	قراردداد
۸۹	۱۰	۱۲۲۲	۱۹۲۲
۱۰۳	۱۰	برو	برود
۱۱۶	۲۶	یکدنگی	یکدندگی
۱۱۹	آخر	سیدضیات	سیدضیاء
۱۳۴	۲۲	عمارت	امارت
۱۴۲	۱۱	حسن	حس
۱۴۸	۴	گر	اگر
۱۴۹	۱۲	خودراز	خودراا ز
۱۶۰	آخر	موحد	موجد
۱۶۴	۱	مردبا	مرده‌باد
۱۷۲	۲۴	ـــر	شعر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۷	۳	خرابیها	خرابیهای
۱۸۳	۱۱	آیه‌الله	آیةالله
۱۸۳	۱۲	توجهات	توجهات
۱۹۳	۱۵	احانب	اجانب
۱۹۳	۲۱	کند	کنند
۲۰۲	۱۳	استو	است و
۲۰۶	۸	صروت	صورت
۲۰۹	۹	صاحبت	صاحب
۲۱۱	۲۱	خورد	فورد
۲۱۲	۷	مکیرند	میکردند
۲۱۲	۱۰	مارا ز	مارا از
۲۱۲	۱۶	به‌آخرجمله کلمه (خوردیم) اضافه‌شود.	
۲۱۳	۱۵	خودش ذات	خوش ذات
۲۲۸	۲۱	بانگلیسها	با انگلیسها
۲۳۲	۱۰	تاچگذاری	تاجگذاری
۲۴۲	۲۳	مظفرالدین	مظفرالدین‌شاه
۲۶۷	۱۲	مسوفیان	مستوفیان
۲۸۴	۱۱	بخراسات	به‌خراسان
۳۰۳	۱۶	خسروی	امیرخسروی
۳۳۹	۴	وار	وارد
۳۴۰	۶	دادرد	دارد
۳۴۰	آخر	—	عقدگفت
۳۴۲	۶	محروم	محکوم
۳۴۷	۵	روزبرو	روزبروز
۳۵۰	۳	دمزد	مزد
۳۶۷	۱۶	اور	اورا
۳۶۸	۱۹	پایان	پایه‌گذاران
۳۶۹	۱۳	سردا	سردار
۳۷۲	۱۵	وزرات	وزارت
۳۸۲	۱۵	۸ هزار	هشتصد
۳۹۱	۲۱	عام	عالم
۳۹۵	۷	گفه	گفته
۳۹۷	۱۰	بدر	بد
۳۳۹	۱۵	شده	ربوده‌شدن
۴۱۹	۱۸	مستشارات	مستشاران
۴۲۱	۲۲	مشاراالیه	مشارالیه
۴۳۰	۵	جام محمد	جان محمد
۴۳۲	۱۶	مراوده‌تپه	مراوه‌تپه
آخر (پشت جلد)	۱۱	روزها	روزهای

ایران در عصر پهلوی

جلد اول

شگفتیهای زندگی رضا شاه

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی الموتی

نخستین سخن چون گشایش کنیم
جهان آفرین را ستایش کنیـــم
جهاند اروبرد اوران د اور اســت
زهربرتری جاود ان ، برتر است

یکمورخ بزرگ خارجی مینویسد :
اگرکشورهای غربی ازیک اصول محکم وصحیحی برخورد ارهستند باین د لیل است که صاحبان مقامات خاطرات خود راد رد سترس مورخین قرارمید هنـد: بابیان حقایق همه توجه د ارند که نیک وبد اعمال ورفتارشان باخطـــوط برجسته ای ثبت وضبط خواهد شد • (وقایع نگاری) بهترین وسیـــله سنجش اعمال وکرد ار مقامات هرکشور میباشد •

ایران در عصر پهلوی
جلد اول ـ شگفتی های زندگی رضاشاه
چاپ دوم – مردادماه ۱۳۶۹ – اوت ۱۹۹۰
چاپخانه پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

مانگوئیم بد ومیل بناحق نکنیـــم
جامه کسر سیه ود لق خود ازرق نکنیـم
حافظ

فهرست مندرجات

مقدمه

۱ــ زندگی رضاشاه در چند سطر	۱ تا ۲
۲ ــ ازسربازی تاسلطنت	۳تا ۷
۳ ــ شگفتی هاازندگی رضاشاه	۸تا ۲۸
٤ ــ نامزد های کودتا در ایران	۲۹تا ٦۱
٥ــ کابینه سیاه	٦۲ تا ۸۲
٦ــ قرارداد های ۱۹۱۹ و۱۹۲۱	۸۳تا ۹۱
۷ــ عزل سید ضیاء وتبعید باروپا	۹۲تا ۱۱۲
۸ــ کتاب سیاه سید ضیاء	۱۱۳تا ۱۱۹
۹ــ سردارسپه ونقش‌خارجیها	۱۲۰ تا ۱۲٤
۱۰ــ پناهندگی وتحت الحمایگی	۱۲٥ تا ۱۳۱
۱۱ــ آلمانها وروسها ورضاشاه	۱۳۲تا ۱٤۰
۱۲ــ شاه دائم السفر	۱٤۱تا ۱٥۰
۱۳ــ قتل ماژورایمبری وماجرای سقاخانه	۱٥۱تا ۱٥۳
۱٤ــ جمهوریت وسردارسپه	۱٥٤تا ۱۷۲
۱٥ــاستیضاح وعزل سردارسپه	۱۷۳تا ۱۸٤
۱٦ــ چگونگی تغییرسلطنت‌ازقاجاریه پهلوی	۱۸٥تا ۲۱٥
۱۷ــ سلسله پهلوی وتاجگذاری‌رضاشاه	۲۱٦تا ۲۲۳
۱۸ــ نظری‌بزندگی احمد شاه وسلسله قاجار	۲۲٤ تا ۲٤۲
۱۹ــ رضاشاه ودکترمصدق	۲٤۳تا ۲٥۱

۲۰ ــ مدرس ــ مرد دین وسیاست	۲۵۲ تا ۲۶۷
۲۱ ــ دلاوری سردارسپه وتسلیم شیخ خزعل	۲۶۸ تا ۲۸۹
۲۲ ــ عشق رضاشاه به مازندران	۲۹۰ تا ۲۹۴
۲۳ ــ سفررضاشاه به خارج ازکشور	۲۹۵ تا ۲۹۷
۲۴ ــ رفتاررضاشاه بامقامات مملکتی	۲۹۸ تا ۳۰۷
۲۵ ــ نامزد کودتا درزندان وتبعید	۳۰۸ تا ۳۱۵
۲۶ ــ تیمورتاشازقدرت تاذلت	۳۱۶ تا ۳۶۳
۲۷ ــ عاقبت (سوگلی) رضاشاه	۳۶۴ تا ۳۶۹
۲۸ ــ داوریاامیرکبیردوران پهلوی	۳۷۰ تا ۳۷۶
۲۹ ــ رئیس گارد احمد شاه درخدمت رضاشاه	۳۷۷ تا ۳۸۲
۳۰ ــ نقش منصوردردوران سلطنت پهلوی	۳۸۳ تا ۳۸۹
۳۱ ــ دست چپ رضاشاه درتبعید	۳۹۰ تا ۳۹۲
۳۲ ــ خواجه ای که سررضاشاه کلاه‌گذاشت	۳۹۳ تا ۴۰۰
۳۳ ــ اعدام محسن جهانسوزی	۴۰۱ تا ۴۰۲
۳۴ ــ واقعه مسجد گوهرشاد واعدام اسدی	۴۰۳ تا ۴۰۹
۳۵ ــ نقشه های ترور سرسلسله پهلوی	۴۱۰ تا ۴۲۹
۳۶ ــ (جان محمد خان) درقساوت بی نظیر	۴۳۰ تا ۴۳۸
۳۷ ــ نخست وزیران ووزیران ازکودتا تاتاشهریور	۴۳۹ تا ۴۴۱
۳۸ ــ سیلی های تاریخی	۴۴۲ تا ۴۴۴
۳۹ ــ امید فراوان به آینده ایران	۴۴۵ تا ۴۴۷

بنام خداوندبخشنده مهربان

اول دفتربنام ایزد دانا صانع وپروردگار وحی توانا

*

دراین روزهای تیره وتارکه مردم شریف ایران ایام سختی را میگذرانندودسترنج وزحمات میلیونها هموطن ما درشرف انهدام ونابودی است وگذشته تابناک ملتی بزرگ وسربلنددرمعرض حوادث سهمگینی قرارگرفته وخدمت کوشندگان واقعی وصمیمی وطن ببوته نسیان وفراموشی سپرده شده باین فکرافتادم حال که حدود ده سال است ازخاک وطن بدورم با اغتنام ازفرصت خاطرات زندگی سیاسی و مطبوعاتی خودراکه ازخبرنگاری روزنامه "داد" درسال ۱۳۲۱شروع شده وباسمت نیابت ریاست مجلس شورایملی درسال ۱۳۵۷ بپایان رسیده برشته تحریردرآورم تاشایدتاثیرمختصری درتاریخ معاصر ایران داشته باشدومورداستفاده مورخین قرارگیرد.

بنظرمن درشرایط فعلی بایدسعی وکوشش هرایرانی این باشدکه با تلاش شبانروزی خودعظمت گذشته ایران را درمعرض قضاوت همگان قراربدهد.ضمنا"اقدامات گذشته وکارهای انجام شده وعملیات زشت وزیبا را با صراحت وصداقت بیان کندتا اززحمات وخدمات افراد

شریف به‌نیکی یاد شده و اشتباهات و لغزشها مورد نقد و بررسی قرار بگیرد.

نگارنده در جریانات گذشته مملکت نقش خیلی مهمی نداشته‌ام که مدعی باشم اطلاعات گرانبهائی در اختیار دارم. و مورخ هم نیستم که بخواهم تاریخ ایران را تدوین کنم ولی بعلت شغل روزنامه نگاری ونمایندگی مجلس با خیلی از مقامات موثر مملکت در تماس و ارتباط بوده‌ام و با توجه به اطلاعات و گفته‌ها و نوشته‌های آنان سعی دارم مطالبی تنظیم کنم که مورد استفاده آیندگان قرار بگیرد.

شغل روزنامه نگاری و عضویت در هیئت رئیسه مجلس شورایملی و مجلس موسسان و ریاست کمیسیون برنامه و رهبری اکثریت مجلس شورایملی و شرکت در هیئت اجرائی و دفتر سیاسی احزاب وقت این فرصت را بنگارنده داد که اطلاعاتی از منابع مملکتی در اختیار داشته باشم. همچنین شغل اداری از قبیل عضویت در هیئت مدیره شرکت معاملات خارجی و معاونت نخست وزیر و ریاست بازرسی نخست وزیر و شرکت در جلسات هیئت دولت موجب گردید تا شاهد جریانات باشم که بیان آن در شرایط فعلی ممکن است خیلی از مسائل را روشن سازد.

صادقانه میگویم که علاقه فراوان دارم مسائل را با بیطرفی مورد بررسی قرار بدهم ولی امکان دارد در مورد بعضی افراد و مقامات که به آنها اعتقاداتی داشته و دارم و در زندگی مطبوعاتی و سیاسی و اداری خود، مدیون کمک آنها هستم، بپاس حق شناسی در مورد آنان مطالبی را برشته تحریر در آورم که بعضی از خوانندگان صد در صد با نگارنده موافق نباشند ولی این حقی است که برای خود محفوظ داشته و لازم میدانم آنچه را که شخصاً معتقدم بنویسم.

همچنین ممکن است در این یادداشتها بخصوص آن قسمت که جنبه گردآوری دارد مطالبی باشد که مورد تائید همگان نباشد. چون منبع و ماخذ همه مطالب را ذکر میکنم باید توجه داشت که اینها بهیچوجه اطلاع و اعتقاد نگارنده نیست بلکه مسئول آن کسانی هستند که این

مطالب را برشته تحریر آورده اند .ولی مسلما" از مسائلی است که برای ثبت در تاریخ ضروری تشخیص داده شده است .اگر خوانندگان بزرگوار هم اطلاعاتی در مورد خاص بویژه درباره اشخاصی که نامشان ذکر میشود ،دارند رسال دارند با کمال تشکر از آنها ،سعی خواهد شد در جلدهای بعدی مورد استفاده قرار بگیرد .چون هدف از این کار و این زحمات افشای حقایق است وبهیچوجه جنبه حب وبغضی درمیان نیست .

سعی من این است تا هر اندازه امکان دارد مطالب مستند باشد . ولی تصدیق میفرمائید که با دوری از وطن ومشکلات زیاد ،تهیه خیلی از اسناد ومدارک وعکسها مقدور نیست وبحکم اجبار از خیلی از مطالب که مهم است ولی در اصالت آن تردید وجود دارد صرفنظر میشود تا مورد بررسی بیشتر قرار بگیرد .

وقتی به تنظیم یادداشتهای خود پرداختم واحساس کردم که در خارج از کشور دسترسی بخیلی از منابع ومآخذ مشکل است باین نتیجه رسیدم که بهتر است از وقایعی که از شروع سلسله پهلوی در ایران روی داده و تا بامروز که خود شاهد هستیم با مراجعه بکتابخانه ها وروزنامه ها و مذاکره با کسانی که هنوز حیات دارند ومیخواهند خاطراتشان منتشر گردد مطالبی گردآوری وبیادداشتها اضافه کنم ،تا مجموعه ای تهیه گردد وهموطنان عزیزی که دور از وطن هستند بسهولت در جریانات تاریخی هفتاد سال اخیر وطن خود قرار بگیرند .مسلما" این یادداشتها وخاطرات کامل نیست ونباید هم انتظار داشت که جامع باشد زیرا نمیتوان وقایعی را که در این مدت طولانی روی داده است در چند جلد تدوین نمود ولی تصمیم دارم بتدریج با جمع آوری وقایع این ایام ،خوانندگان بزرگوار را در جریان خیلی از مسائل قرار بدهم که تا بحال از آن مطلع نبوده ایم .امیدوارزوی من این است که توانسته باشم در ایام دوری از وطن خدمت کوچکی بکشور بزرگ خود ایران که هرایرانی مدیون آن است انجام داده باشم .

دراسفندماه ۱۳۶۱دکترحبیب لاجوردی که دردانشگاه معروف(هاروارد) آمریکا مشغول تحقیق وبررسی میباشد ،باینجانب مراجعه واظهار داشت که دانشگاه ها رواردمشغول تحقیق درباره انقلاب ایران میباشدواسامی ۱۵۰نفرازمقامات ایرانی راتهیه کرده که قراراست باآنها مصاحبه شده ومتن این مصاحبه هادردانشگاه باقی بماند .
عده ای ازمصاحبه شوندگان گفته اندکه مصاحبه آنهارامیتوان بهرکه خواست سپردولی گروهی گفته اندتاهنگام حیات آنها نبایدمنتشر شودولی پس ازمرگ آزاداست .مصاحبه با من حدود ۴ساعت طول کشید که یک کپی ازنوارراباری خودمن فرستاده اندکه ازایشان کمال تشکر رادارم .ضمناً یادآورشد ،یکی ازاستادان برجسته دانشگاه "هاروارد" ازکسانی است که پدرش درجریان انقلاب شوروی به آمریکا مهاجرت کرده وخیلی متاسف شده که چراکسانی که قبل ازانقلاب درشوروی مقاماتی داشته اندخاطرات خودرا منتشرنساخته اند .از این جهت باین فکرافتادکه ازایرانیها مطالبی گردآوری کندکه اکنون این مصاحبه ها دردانشگاه "هاروارد"جمع آوری شده است .
بعداً"مطلع شدم که دکترلاجوردی بدانشگاه "اکسفورد"انگلستان آمده وطی سخنرانی جامعی دربارهاین مصاحبه ها یک کپی ازنوارها را ازطرف دانشگاه "هاروارد" بدانشگاه "اکسفورد" تقدیم کرده که اکنون خاطرات مزبوردردودانشگاه مهم جهان نگاهداری میشود .
همچنین کاوه موسوی فرزنددکترمحمدحسین موسوی سناتوروووکیل سابق مجلس نیزکه دردانشگاه "اکسفورد"مشغول گذرانیدن دوره دکترای خودبودتزخودرادرباره احزاب سیاسی درایران تنظیم کرده که شاهدمساعی اودرجمع آوری اسنادومدارک مربوط بوده ام.ازجمله بانگارنده هم مصاحبه ای درباره وضع احزاب سیاسی ایران نموده است که ازقرارمعلوم بزودی این رشته مطالعات هم ازطرف دانشگاه "اکسفورد" بچاپ خواهدرسیدوقطعاً"بتاریخ معاصرایران کمک زیادی خواهدکرد .کسانی که میخواهندتاریخ دقیق ایران راتنظیم

کنند میتوانند از این منابع استفاده نمایند.

بقول فردوسی :

جهان یادگار است و ما رفتنی ز مردم نماند جز از گفتنی

ضمن مطالعه این بررسیهای تاریخی با این نتیجه میرسیم که زندگی انسانها بخصوص کسانی که در قلمرو سیاست قرار دارند دارای چه نشیب و فرازهائی است. بویژه تاریخ معاصر ایران که با تغییرات و تحولات و دگرگونیهای عجیبی روبرو بوده است. زندگی بازیگران سیاسی ایران بخصوص در عصر پهلوی تا بامروز دچار چنان تغییرات شگرفی بوده که براستی حیرت انگیز میباشد.

هر انسانی در این دنیای طوفانی و پر تلاطم با بحرانهائی روبرو میشود که هر آن ممکن است جان و مال و مقام و هستی و همه چیز او بخطر بیفتد. در عین حال هم امکان دارد انسانها در مسیری قرار گیرند که ترقیات شگرف و سریعی نصیب آنها گردد. بهمین جهت با یدگفت سرنوشت انسانهائی که در معرض چنین وضعی هستند با ید برای همه بخصوص نسل آینده درس عبرتی باشد. نه هنگام پیروزی و موفقیت دچار غرور و نخوت و بلندپروازی شده و در صدد مردم آزاری و رنجش مردم برآمده، با ژستها و گفتارها و حرکات ناشایست و تظاهر بقدرت ابدی، دوستان و بستگان و همه مردم را از خود رنجانیده موجبات تنفر و انزجار را از خود را فراهم سازند و نه هنگام شکست و سقوط و برکناری آنچنان دچار ضعف و پریشانی و ناتوانی گردند که بهرخس و خاشاکی برای نجات خود توسل جسته و دوران طلائی و موفقیت گذشته خود را برخ دیگران بکشند. هرگز نباید پیروزیها و ترقیات و پیشرفتها را بحساب لیاقت و شایستگی و بلندی افکار خود گذاشت و شکستها و ناکامیها و سقوط را ناشی از لغزش و اشتباهات و ندانمکاریهای دیگران دانست. هزاران تصادف و حادثه در پیروزی و سقوط اشخاص اثر دارد که قضاوت در مورد یکی بدون توجه به دیگری صحیح نیست.

وقتی وقایع اخیرا یران را مرور میکنیم وبکارنامه اعمال همه مینگریم می بینیم ،زندگی هیچکس خالی از اشتباه نیست وباید صریحا گفت همه اشتباه کرده ایم ونتیجه آن اشتباهات وضع ناگواری است که گریبانگیر مردم جامعه ما شده است .

بنظر من افراد در این جهان پهناور وسراسر ماجرا باید در هر شرایطی چون اقیانوسی آرام بوده که امواج طوفانها را با نرمی تحمل نموده ومشکلات مهم را با تدبیر وحوصله حل کرده وحوادث مهم را پشت سر بگذارند .انسان عصر ما بخصوص کسانی که در مناطق پرآشوب جهان چون سرزمین اجدادی ما بسر میبرند باید در هر شرایطی چون سنگ زیرین آسیا محکم وبادوام باشند .با چنین روحیه مقاومی میتوان از مسیر حوادث خود را نجات داد .

متاسفانه اکنون وضع ما ایرانیها که روزی مشعل دار تمدن بشریت بوده ایم در معرض حوادث تلخ وناگواری قرار دارد .چه آنهائیکه در چهاردیواری سرزمین کهن ما هستند وچه آنهائیکه در سراسر این جهان پهناور گوشه عزلت گزیده اند .میلیونها ایرانی از نخست وزیران و امرای ارتش و وزراء و وکلا وسناتورها وروزنامه نگاران وهنرمندان وبازرگانان واصناف ودانشگاهیان وفرهنگیان ووکلای دادگستری وپزشکان وروحانیون وقضات وطبقات دیگر را می بینیم که غیر از عده معدودی همگی ایام تبعید ودوری از وطن را خیلی سخت میگذرانند وآرزویشان بازگشت به نیا خاک خود میباشد .

اکثر این آوارگان ایرانی، همه توشه عمر ودسترنج خود را بجای نهاده از کوه وکمر وازمیان امواج خروشان اقیانوسها بسختی عبور نموده وبا هزاران رنج ومشقت وتحمل خفت وسرشکستگی در این دنیای وانفسا که هیچکس بهیچکس نیست پناهگاهی کوتاه مدت برای خود دست وپا کرده اند وهر روز که از خواب برمیخیزند آرزومندند که به میهن عزیز خود بازگردند تا اگر توانائی خدمتی دارند بکشور خود انجام بدهند واگر دیگر قدرت کار ندارند تجربیات خود را در اختیار

نسل جوا ن بگذا رندوخوددورا ن کهولت وپیری را درمیان هموطنا ن وبستگا ن خودبگذ را نند .
اکنون همه ایرا نیهای دورا زوطن ،ا ین شعروشوق ا لدولـــه را در ایا م تبعیدزمزمه میکننـــد :

شهری ودیا ری که درآ ن هم‌نفسی نیست
گر (لندن)و(پاریس) بود جزقفسی‌نیست

نا چا ر دل ا زخا نه‌بریدیم ، چودیدیـــم
درخا نه بجز (خا نه‌برا نداز)کسی نیست

یا ا ین شعرخلیلی شا عرا فغا نی را بزبا ن حا ل میگویند :

من بی وطن که‌دور ا زآ غوش مـــا درم
بنشستـــه‌ا م برآ تش ودرخون شنـــاورم

نی خـــا ک جا ی میدهم‌ونی فلک پنـــاه
نی مـــــرگ میکشد زکرم تنگ دربرم

خا کی که‌پروریده مرا دوستان‌کجاست ؟
با خـا ک دیگـــرا ن چه‌کنم خاک برسرم

نا آ شنا ست هرچه‌ا زا ین پرده‌بشنـــوم
بیگـا نـــه‌ا ست هرکه‌دراین‌صحنه‌بنگرم

یا ران کجا ست‌کشـــور زیبا ی من دریغ
کا ین نیمه‌جا ن بپا ی گرامیـــش بسپرم

تا بوت‌آ تشین شده‌درچشـم مـن حیـا ت
ا زهر جهت‌گرفته سـرا پـا درا خگـــرم

براستی سرشت ایرا نی با (حب وطن)درآ میخته‌ا ست .درهرکجـــا که با شدبیا دکشورخودمیبا شد .
یا دشا دروا ن ملک ا لشعراء بها ربخیرکه میگفـــت :

هرکه‌را مهروطن دردل نبا شد کا فرا ســت
معنی (حب ا لوطن)فرموده‌پیغمبراست

یا بقول مستشار الدوله :

ای عالم اسرار تو دانی وگواهی
ما را بجز از حب وطن نیست گناهی

بهرحال اکنون شما درخارج ازکشورهرایرانی راکه می بینیدبا هروضعی که دارد مهمترین آمال وآرزویش بازگشت بوطن وزندگی درسرزمینی است که تا روپودجان وهستی اش با آن ریشه وپیوند دارد .هرکس بزبانی میگوید :

زنم بوسه برخاک ایران زمین
که ایرانیان را بودکعبه راستین

کشورما روزی سرزمین مهرومحبت وصمیمیت وانسانیت بود.رشته های دوستی والفت وبرادری همه بهم گره خورده بودوبقول حافظ :

شهریاران بودوخاک مهربانان آن دیار
مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد ؟

این کشوری که ما بتاریخش افتخار میکنیم ،این ملتی که دنیا سجایای اخلاقی مردمش رادرطول تاریخ ستوده است ،این مردمی که روزی مظهرمحبت وانسانیت درجهان بوده ومشعل پرفروغ تمدن بشریت را فروزان ساخته بودچرا اکنون بروزی افتاده که آتش خشم وکینه نفرت ازآن شعله وراست .

منسوخ شد مروت ومعدوم شدوفا
زیر هردونام ماندچوسیمرغ وکیمیا

من به آینده ایران وایرانی خیلی امیدوارم .هیچگونه حادثه و واقعه ای نتوانسته این کشوروا ین ملت را نابودکند .همیشه از میان طوفانهای بزرگ ومهیب، پیروزوسربلندوموفق بیرون آمده است.

نومید نباید شدن ازگردش افلاک
شامی بجهان نیست که آنراسحری نیست

مصطفی الموتی ـ لندن فروردین ۱۳۶۷



ملک الشعراء :
احمدشاه گفته بود ،
اگر در سویس کلم فروشی کنم
بهتر است تا در چنین مملکتی
پادشاه باشم .





اینها به سردار سپه گفتند: نه



تقی زاده



دکتر مصدق



علاء



مدرس

یادداشتی بر چاپ دوم

دوره تحقیقات «ایران درعصر پهلوی» نوشته دکتر مصطفی الموتی روزنامه نگار و سیاستمدار مشهور، جزو نادر کتابهایی است که درخارج از کشور با استقبال طبقه کتاب خوان، خاصه دوستداران تاریخ معاصر، روبرو شده و جلد اول آن، طی مدتی کوتاه نایاب شد. این استقبال و مراجعه پی درپی بسیاری از هم میهنان ارجمند، موسسه Book Press - ناشر کتاب های مزبور - را بر آن داشت تا نسبت به چاپ مجدد آن اقدام کند.

بی نظری نویسنده در بیان حقایق و مقدم داشتن واقعیت ها بر هر ملاحظه یی و نیز ارائه صدها سند، خاطره، عکس، گفتگو و مصاحبه، یادداشت و .... که از متون کتا ب ها و نشریات مختلف، آرشیوها، اسناد اشخاص آگاه و دست اندرکاران سیاست، نقل شده است، دلیل عمده ی استقبال همه ی گروه ها از این آثار است ... به دیگر کلام نویسنده، بی طرفی را در همه متن کتاب رعایت کرده و کوشیده است، نسبت به هیچ گروه، جناح و حزبی گرایش یا خصومتی نداشته، بلکه آئینه یی باشد مقابل حوادثی که طی هفت دهه ی اخیر، در کشور ما جاری بوده است. او نه نانی به کسی قرض داده ونه نیشی به کسی زده است. نه تملق کسی را گفته و نه واقعیتی را نادیده گرفته است، نظر مخالفان و موافقان را در هر موردی برابر هم گذاشته، و بی آنکه قصد داشته باشد عقاید خودش را به خواننده القاء کند، قضاوت را بر عهده او نهاده است. بقول خود او:

«قلم به دست گرفته است که حرف حق بنویسد...»

من که از شاگردان مطبوعاتی دکتر الموتی بوده ام، صحت گفته های ایشان رایقین دارم. گرچه او معتقد است که تحقیقاتش خالی از لغزش نیست، با این همه می تواند مجموعه یی باشد مفید برای محققان و نویسندگانی که قصد دارند درباره هفت دهه اخیر مطلبی بنویسند و همین امر، مرا که از سیاست بدورم، واداشت، تا تجدید چاپ (ایران در عصر پهلوی) را بر عهده بگیرم، باشد که مورد استفاده دوستداران تاریخ معاصر قرار گیرد

ستار لقایی

زندگی (رضا شاه) درچندسطر

۱ـ تولد ـ در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ شمسی (برابر با ۱۲۹۵ قمری ـ ۱۸۷۸ میلادی) درقریه آلشت سوادکوه از توابع استان مازندران

۲ـ درگذشت پدر او (داداش بیک) در ۹ ماهگی تولد رضا شاه

۳ـ ورود بخدمت رسمی بریگاردقزاق تهران در ۱۲۷۸ درسن ۲۲ سالگی (قبلا" هم سوابقی غیررسمی درقزاقخانه داشته که از سن ۱۵ سالگی درمحیط نظام بوده است)

۴ـ طی سریع مدارج نظامی تا نیل بدرجه سرهنگی در ۱۲۹۴ شمسی وانتصاب بفرماندهی تیپ قزاقخانه همدان وقزوین ـ نیل بدرجه میرپنجی در ۱۲۹۷

۵ـ کودتای نظامی درسوم اسفند ۱۲۹۹

۶ـ اعطای لقب (سردار رسپه) از طرف احمدشاه در ۸ اسفند ۱۲۹۹

۷ـ انتصاب بمقام وزارت جنگ در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ شمسی

۸ـ اعطای مقام فرماندهی کل قوا از طرف مجلس شوریملی بسردار رسپه درسال ۱۳۰۳

۹ـ بازگشت فاتحانه از عتبات پس از سرکوبی شیخ خزعل و تجلیل واستقبال فوق العاده از او ونصب نشان ذوالفقار بسینه او

۱۰ـ انتصاب سردار رسپه بمقام نخست وزیری درسال ۱۳۰۲ از طرف احمدشاه وعزل او وانتصاب مجدد با رای تمایل مجلس شورایملی پس از قهر سردار رسپه ورفتن به رودهن.

۱۱ـ انتخاب بریاست حکومت موقت از طرف مجلس شورا یملی درنهم آبان ۱۳۰۴وخلع قاجاریه از سلطنت واعطای عنوان(والاحضرت رضا پهلوی)بسردار سپه.

۱۲ـ تشکیل مجلس موسسان در۱۵آذر۱۳۰۴وانتخاب بمقام سلطنت در۲۲آذر ۱۳۰۴بعنوان(اعلیحضرت رضا پهلوی)واستقرار سلطنت در خانواده پهلوی.

۱۳ـ جلوس رضا شاه پهلوی برتخت مرمر درروز ۲۵ آذرماه ۱۳۰۴ وصدورفرمان ولایتعهدی محمدرضا پهلوی درتاریخ۲۶آذرماه ۱۳۰۴

۱۴ـ تاجگذاری رضا شاه پهلوی درتاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ درکاخ گلستان.

۱۵ـ استعفا ازمقام سلطنت در۲۵شهریور ۱۳۲۰وآغاز تبعید از ایران واعزام به جزیره موریس وکشورآفریقای جنوبی واقامت درژوهانسبورگ.

۱۶ـ درگذشت رضا شاه در ژوهانسبورگ در۴ مرداد۱۳۲۲ درسن ۶۷سالگی وانتقال جنازه بطوررسمی بقاهره بصورت امانت.

۱۷ـ اعطای لقب (رضا شاه کبیر) ازطرف مجلس شورا یملی در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۲۸ .

۱۸ـ انتقال جنازه رضا شاه با تشریفات رسمی بتهران درتاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹

۱۹ـ تجلیل ازخدمات رضا شاه بمناسبت یکصدمین سال تولداودر آرامگاهش درشهر ری در روز۲۴ اسفند۱۳۵۶ .

۲۰ـ تخریب آرامگاه رضا شاه توسط رژیم جمهوری اسلامی برهبری شیخ صادق خلخالی .

۲۱ـ شایعات فراوان دربارهٔ انتقال استخوانهای رضا شاه از آرامگاهش درسال ۱۳۵۷وانتقال بنقطه‌ای درداخل ایران یا خارج ازکشور

از سربازی تا سلطنت

با مطالعه وبررسی تاریخ معاصر ایران میتوان گفت بی شک وشبهه یکی از مردان بزرگی که در ایران قدم بعرصه حیات نهاد رضا خان میرپنج یا سرانجام (رضا شاه کبیر) بود.
او مرد خودساخته ای بود که ظرف مدت کوتاهی توانست خود را از (سربازی) به (سلطنت) برساند.
او از دوران طفولیت طعم تلخ فقر و بی خانمانی را چشیده بود. کرارا جانش در معرض خطر قرار گرفت ونزدیک بود که ایران از داشتن چنین سردار رشیدی محروم بماند. بهمین جهت میدانست فقر و فاقه برای ملت ایران تا چه حد مذلت بار میباشد. او که بعلت عدم توانائی مالی خانواده اش هیچگونه شانس و اقبالی برای رفتن بمدرسه وکسب علم ودانش نداشت توانست استعداد و توانائی ذاتی خود را در راه نظام بکار گیرد و با ابزار رشادت وشهامت و دلاوری سلسله مراتب نظامی را بسرعت طی کرده درکوتاه مدت با برنامه گام بگام خود را به (تخت طاوس) برساند و بنام سرسلسله (پهلوی) تاج کیانی برسر بگذارد.
برای خیلی ها بخصوص خارجیها شگفت انگیز است مردی که درس

نخوانده ومطالعه نکرده وپایش به اروپا وغرب وهیچ کشوردیگری (غیراز ترکیه) نرسیده بودچگونه توانسته است برنامه های وسیع عمرانی را درپهنه ایران زمین بمرحله اجرا درآوردکه حتی توجه کسانی نظیر (آتاتورک) را آنچنان جلب کندکه دوستی رهبران این دوکشورهمسایه تا مرزبرادری بهم نزدیک شود.

هرگونه ایرادواعتراض بدیکتاتوری رضا شاه وارد ومنطقی است. او بهیچوجه به مبانی دمکراسی ومشروطیت وقانون اساسی وآزادی فکر واندیشه ونقش مطبوعات درجهان امروزتوجه واعتقادی نداشت. با زوروقلدری وارادهفردی کشور را اداره میکردولی درعین حال نمیتوان منکروطن پرستی او وعلاقه فوق العاده اش باستقرار نظم وامنیت وترقی وتعالی کشوورورفاه وآسایش مردم شد. نباید بخاطرتجاوزباملاک مردم که کاری ناپسندبودخدمات فراوانش را نادیده گرفت.

آنهائیکه معتقدندرضا شاه را انگلیسها روی کارآوردندوورابمقام سلطنت رسانیدندبایدبیادبیاورند درایامی که این سربازرشید وساده دربین نظامیهای ایران درخشیدا نگلیسها نقش مهمی در کشورما داشتندوسالهای زیادبودکه روس وانگلیس دراین کشور (سرنوشت ساز) بودند. اگرگفته شودرضا شاه (ساخته وپرداخته) انگلیسها بودا ین دورازانصاف است. بلکه بایدگفت رشادت وشایستگی او در بین نظامیان آنروزچنان بودکه نظرخارجیها بخصوص انگلیسها و (ژنرال آیرن ساید) را جلب کردکه درصددحمایت ازاوبرآمدند. چنانچه روسها وآلمانها همکه ازجهات مختلف با انگلیسها اختلاف داشته اند درراه نیل به سلطنت ازسردارسپه حمایت کرده اند.

وخلاصه شایدبتوان گفت که جبرزمان همه را بفکرانداخت که برای استقرارنظم وامنیت وازبین بردن ملوک الطوایفی ازمردمقتدری که درراه نیل بهدفهای خودگام برمیداشت حمایت کنند. سردارسپه هم با استفاده ازاین فرصت تاریخی که باجاه طلبی شخصی او نیز

همراه بود تو انست خودرا درمقام رهبری مملکت ایران قرار دهد. گام نخستین او در راه استقرار جمهوریت بود که سرانجام منتهی بخلع سلطنت قاجار و استقرار سلسله پهلوی شد. او بسرعت توانست یاغیان وگردنکشان و خودکامکان مسلح را یکی پس از دیگری ازمیان بردارد وبتدریج شالوده ای برای کشور ایران بریزد که شایسته یک ملت کهنسال ویک کشور باستانی بود.

متأسفانه دردوران سلطنت رضا شاه عده ای از شخصیت های ایرانی ازبین رفته وگروهی زندانی وخانه نشین وتبعیدوازکشوربدور شدندکه از این حیث میتوان رضا شاه را بشدت موردایرادوانتقاد قرارداد. رژیم پلیسی وباحاکمیت جلادانی نظیرآیرُم- درگاهی- مختاری ودستیاران آنها موجب شدکه بحیات عده ای از فرزندان شایسته وطن ما خاتمه داده شودکه آنرا میتوان ازجمله گناهان نابخشودنی رضا شاه دانست که این امرسبب گردید مکتب (تربیت رجال)درایران تعطیل شودوگروهی هم بخاطرحفظ خودوخانواده خویش ازقبول هرگونه مسئولیتی سرباززده وکشوربدست گروهی (بله قربان گو)بیفتدکه بهرصورت برای هرمملکتی خطرناک میباشد. یکی ازفلاسفه یونان گفته است (ترقی وپیشرفت هرکشور بخاطرمقامات ومردمی است که آنرا اداره میکنندنه نیروی عظیم نظامی وناوگان مجهزجنگی ... اگرمکتب رجال ازبین برود آن ناوگان درموقع لازم نمیتواندموردا ستفاده باشدولی اگررجال کارآزموده درمملکت باشند میتوان ناوگان عظیم را بوجود آورد وبموقع ازآن استفاده صحیح کرد).

رضا شاه ازنبودن نیروی انسانی متخصص بشدت ناراحت بودودرهر مراسم افتتاحی ازاینکه همه کارها به وسیله خارجیها انجام میشد رنج میبرد. بهمین جهت درصدداعزام محصل بخارج برآمدوهمه ساله شاگردان ممتازمدارس ایران را بدانشگاههای خارج ازکشور باهزینه دولت میفرستادودرضمن با تأسیس مدارس ودانشگاههای

ومدارس حرفه‌ای نیروی انسانی کشوررا تقویت میکرد .خیلی از کسانی که‌دردوران سلطنت پهلوی نقش مهمی درسازندگی مملکت داشته‌اندازیادگارهای آن زمان بوده‌اندودنبال‌ه‌آن هم‌تاسقوط رژیم ادامه‌داشت که‌خوشبختانه میتوان گفت ایران‌ازنظر داشتن گروه متخصص وتحصیل کرده‌توانست مقام ممتازی دردنیا بدست آورد .رضاشاه‌بموازات آن کوشیددست ملاها وروضه‌خوانها راکه بعناوین مختلف ازجمله (حاکم شرع)درهمه‌کارها دخالت میکردند ازکارهای غیرمذهبی بخصوص درفرهنگ ودادگستری کوتاه‌کند و بنام (جدائی دین ازسیاست)سروسامانی بدستگاههای فرهنگی و قضائی مملکت بدهدکه‌سرانجام‌دیدیم باکوچکترین روزنه‌ای که پیداشداین گروهٔ‌عقده‌هزارساله‌خودرا بروزدادندومیخواهندیک ملت باستانی رابزورا سلحه ۱۴ قرن بعقب برانند .

رضاشاه‌باارادهٔ‌نیرومندی توانست با امکانات محدودمالی وفنی دست بکارهای عظیمی نظیر (راه‌آهن سراسری)بزندکه‌نه‌تنها برای ما ایرانیها بلکه‌حتی برای خارجیها شگفت انگیزمیباشد .وازبابت این خدمات اگربا وعنوان (رضاشاه‌کبیر)داده‌شد ،بایدگفت حقش بودزیرادرانجام کارمثبت وخلاقه زبردستی نشان داده‌است .

سرانجام میتوان گفت همانهائی که‌بطورعلنی ومخفی با وکمک کردندتا بسلطنت رسیدومیخواستندازاویکفرد (دست نشانده) بسازندوقتی دیدنددرمواردی بعلت وطن پرستی شدیدبا قدرت در برابرآنها ایستادگی میکند ،باتغییرات مهمی که‌درطی جنگ جهانی دوم بوقوع پیوست ،وقتی پای ارتش متفقین بایران رسید بعناوین (منافع ملل متفق)بایکدیگرهم‌آهنگ شده‌اورا بگوشه‌ای ازاین جهان پهناورتبعیدکردند .

رضاشاه‌نشان دادادگرهم ازخارجیها برای نیل بسلطنت کمک گرفته بود ،ولی برای حفظ منافع ملی،درمقابل آنها ایستادگی‌می کرد وسرانجام‌هم درتبعیدزندگی دردناکش پایان یافت .امابگذشت

ایام جنازه‌اش بهمان خاکی سپرده‌شدکه‌برای عمران وآبادیش رنجها ومرارتها کشیده‌بود.

سعی نگارنده‌این است که‌با پیروی ازحق وحقیقت زندگی شاهان پهلوی وکسانی راکه‌طی ۷۰ سال اخیردرتاریخ وطن ما نقش‌هائی داشته‌اندبیطرفانه موردبررسی قراردادەوباتلاش فراوان بهرگونه منابع امکان پذیردورازوطن ،وقایع راآنطوریکه‌بایدوشاید موردتجزیه‌وتحلیل قراربدهم.

سعی من این بوده‌ازکسانی که‌اززمان سلطنت رضا شاه‌خاطرات مدونی‌داشته‌ویاکسانی که‌هنوزحیات دارندوامکان مذاکره وگفتگو باآنها هست مطالبی را نقل کنم.درحقیقت به (وقایع‌نگاری) پرداخته‌ام تابتوانم کارمورخین راانددکی سهل وساده‌بسازم.

بطورمسلم دراین نوشته‌ها اشتباهات ونواقص وخطاهائی وجود داردکه‌امیدوارم باراهنمائی وارشاد همه‌کسانی که‌به (ایران زمین)علاقه‌دارندبتوانیم گام کوچکی دررا ه‌تکمیل (تاریخ معاصرایران) برداریم .

شگفتی های زندگی رضا شاه

رضا شاه کوچکترین فرزند عباسقلی خان معروف به (داداش بیک) بود که در قریه (آلاشت) سوادکوه از توابع استان مازندران متولد شده است. بعضی از مورخین نوشته اند که پدرش در فوج قزاق در سوادکوه خدمت میکرده و جدش (مراد علیخان) نام داشته است که در محاصره هرات ابراز لیاقت نموده بود. مادرش (نوش آفرین) از مهاجرین قفقاز زن دوم داداش بیک بود که روز ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ شمسی صاحب فرزندی شد که نام او را رضا نهاد.

نوش آفرین در سال ۱۲۹۵ قمری در محله سنگلج درگذشت و در قبرستان (حسن آباد) محل فعلی آتش نشانی مدفون گردید.

وقتی چهل روز از عمرش گذشته بود مادرش عازم تهران گردید. در گردنه امامزاده هاشم کاروان آنها دچار بوران و سرما و برف شدیدی شد. نوش آفرین درحالیکه فرزند قنداقه ای اش را در بغل داشت روی برفها افتاده بود. قهوه چی امامزاده هاشم وچندتن از همراهان به نجات آنها همت گمارده مادر و بچه را کشان کشان بقهوه خانه میبرند. بچه را بتصور اینکه مرده است درکنار هیزم ها میاندازند و مادر را با دادن آب گرم و مالش از حال اغماء خارج میسازند. رضا شاه بعدا"

بدوستانش گفته بود : (قبل از اینکه مادرم درشبستان اما مزاده هاشم برمرگ من بگریدبراثرآتش هیزم ناله من بلندشدوهمه اهل قهوه خانه را ببالینم کشانیدوپس ازمختصرتوقف بتهران آمده بخانه دائی ام واردشدیم .)

شیخ الملک اورنگ درسالنامه دنیا مینویسد : رضا شاه سالی دوبار بمازندران سفرمیکرد .درسالهای اول سلطنت من هم جزو ملتزمین رکاب بودم .درضمن مسافرت گاهی بین راه درجاده های شوسه مازندران توقف نموده ،جریانات ازندگی خودرا نقل میکرد .

درسال ۱۳۱۵ یکبار دردگردنه (گدوک)بساط نهارگسترده شد .رضا شاه گردنه را نشان داد وگفت درآن نقطه بیش از ۵ ساعت بابرف وکولاک دست بگریبان بودم وبخواست خدا نجات یافتم .مادرم تعریف میکرد درآنسال بقدری سرما طاقت فرسا بودکه (چاروادار)قافله ما ازپای درآمد .وقتی بگردنه اما مزاده هاشم رسیدیم واردکاروانسرا شده بوسیله خاروخاشاک آتشی بوجودآوردیم .هنگامیکه ترا بآتش نزدیک ساختم دیگررمقی نداشتی ونبض ترا امتحان کردندکه مثل یخ منجمدشده بودی .پس ازنیمساعت همراهان گفتنددیگرامیدی بحیات تونیست بناچارقنداق را درآخورطویله کاروانسرا گذارده بسوی تهران حرکت کردیم .تا هروقت که برف قبرستان آب شدترا بخاک بسپارند .بانا راحتی فراوان قنداق ترا گذارده با چشمانی اشکبار باتو وداع کردم .تقریبا یک فرسنگ که ازگردنه امامزاده هاشم دورشده بودیم یکمرتبه حالم منقلب شدوگفتم محال است بدون فرزندبتهران بروم میخواهم حتی جسدفرزندم را با خود ببرم .

بسرعت بسوی گردنه بازگشتم .هرچه هم ولایتی ها اصرارکردنددرمن که (شیرزن مازندران)بودم اثری نکردوپس ازرسیدن بکاروانسرا ، قنداق ترا برداشته وجسدرا درآغوش کشیدم .وبسوی قهوه خانه رفتیم. درآنجا پیرمردی با ریش انبوه درگوشه قهوه خانه نشسته بودوقتی حالت پریشان مرا دیدوعلت را متوجه شدگفت اجازه بدهیدکودک

ترا معالجه‌کنم .من با اینکه هیچ امیدی نداشتم قنداق را باو دادم‌واوبا عجله‌شروع به ماساژدست وپا کرد . پس از نیمساعت ناگهان فریادتوبلندشد .بهت وحیرت همه مسافرین را فراگرفت. پیرمردرا نشناختم‌وحتی نماندکه انعامی هم‌باوبدهم ."

رضا شاه‌گفت مقدراین بودکه‌بمانم‌واین مملکت را سروسامان‌بدهم. ازخدا بخواهیدکه‌خاک مرا بخودنکشدتا آنچه درباره‌این مملکت‌آرزو دارم‌انجام‌دهم .

رضا شاه‌بما زندرانی بودن خودافتخارمیکردولی‌زبان ما زندرانی را بلدنبودفقط وقتی ما زندرانیها صحبت میکردندخوب میفهمید . بسیاری‌ازبستگانش درما زندران اقامت داشتند .خواهرش درقریه (گنج افروز)بابل اقامت داشت وهروقت رضا شاه‌به‌بابل میرفت اوبدیدارش میآمد .رضا شاه‌فرصت نکردکه‌به (آلاشت)سفرکند .یکبار هم درجوانی قصدداشت برودکه‌عملی نشد .دریکی ازسفرها رضا شاه درمرتفع ترین نقطه‌گدوک توقف‌کردوبرای من وسایرملتزمین رکاب‌چنین نقل کرد :

"من هرگزمحبت پدروما دررا ندیده‌ام .از زمانیکه‌خودرا شناختم برای معاش تلاش میکردم .در۱۸سالگی که‌سردوگرم‌روزگارراچشیده درخدمت سربازی بودم .درآن ایام تنها کاری که‌وجودداشت سربازی داوطلب بودکه‌بسربازجیره‌نقدی یاجنسی میدادندکه‌اکثرا"حواله بعهده‌خوانین ایالات بود .سربازلخت وگرسنه‌بایدبااتکاء به تفنگ خودآنرا وصول میکرد .همه‌اعیان واشراف مملکت هم‌درآنروزها عده‌ای تحت‌سلاح داشتند .ولی بمن نه‌جیره‌ونه‌مواجب میدادندنه حواله .فقط خوشحال بودم‌که‌یک تفنگ ویک اسب دارم .تصمیم‌گرفتم به (آلاشت)زادگاه‌خودبروم .لباس‌سربازی من وصله‌داربود .چند قواره‌پارچه‌برای بستگانم خریده‌با اسب براه‌افتادم .فقط۱۵ریال درجیب داشتم .آنوقتها حقوق سربازدا وطلب فقط ۲۲ریال درماه بود .قهوه‌خانه‌های بین راه‌بسربازان اعتنائی نداشتندوکسبه

وکارونسرا دار ان نسبت بسربازان بدبین بودند .من برای غذای بین راه مقداری نان وپنیروانگورتهیه کردم که کفاف چندوعده را میداد ومقداری علوفه وجوهم برای اسب همراه داشتم .هیچکس در طول راه با ما مورین دولت همکاری نمیکرد .منهم که پولم تمام شده بودمجبوربودم سوغاتها را بفروشم وبا اسب راه را طی کنم .

من دراین سفرحاجتمندبودم ولی قصدتکدی نداشتم ونمیخواستم از قدرت جسمانی خودهم بهره برداری کنم وبصرف غذای مجانی بپردازم . ولی دربین راه حتی ازیکنفرهم کمک ندیدم .وقتی بفیروزه کوه رسیدم تصور میکردم درآنجا میتوانم از محبت بعضی ازدوستان نزدیک پدرم برخوردارشوم .بسراغ بعضی ازآنها رفتم ولی آثاروعلائمی ازمحبت ندیدم حتی بعضی ها حاضرنبودندا ظهارآشنائی کنند و دوستی خودرا که ریشه قدیم داشت ظاهرکنند .بناچاربراه ادامه دادم . شب هنگام وقتی با دتندوسردی میوزیدبه قهوه خانه ای پناه بردم . چون یقین داشتم که دوستان ویاران قدیم پدرم با بآشنائی را با من که یک سرباز لخت وعوروگرسنه است بازنخواهندکرد شب راتا صبح درگوشه قهوه خانه چمباتمه زدم .خودم بشدت گرسنه واسیم هم از نداشتن علوفه بی رمق شده بود .دیگرحتی یک شاهی هم درجیب نداشتم .بازحمت وگفتگوی زیادسه قواره ازپارچه های باقیمانده سوغاتی را بقهوه چی دادم وآن بی انصاف هم فقط دوقران ونیم بابت ما به التفاوت هزینه اقامتم درقهوه خانه بمن داد .چاره نداشتم براه ادامه دادم . دربین راه بکاروانسرای مخروبه ای رسیدم .چوپانان بمن پناه دادند .مدت ۷روزدرحال اغماء درگردنه گدوک بین چوپانان بودم .بی دوائی وبی غذائی وبی پولی وشدت کسالت مرا ازسفرمنصرف ساخت .فقط کاروانی حاضرشدکه این سرباز لخت ومریض وگرسنه را ازروی رحم وشفقت بتهران بازگرداند بشرط اینکه نیم راه را با قاطرونیم دیگررا پیاده طی کنم.ازهمانجا تصمیم گرفتم با همه ناملایمات مبارزه کنم .این سفربمن درس

بزرگی داد .گفتم نبایدازهیچ سختی وناراحتی ترسید .فکرکردم اگرروزی قدرت یافتم راه‌شوسه (تهران ـ مازندران)را بسازم. من درهیجدهمین سال‌زندگی‌ام‌باینکارمصمم شدم وبمحض رسیدن بقدرت اینکارراشروع کردم‌واکنون میبینیدکه‌گردنه‌گدوک را شکافتم."

رضا شاه‌دراینوقت دستوردادبرایش چای بیاورند .همیشه‌دراتومبیل شاه‌یک قمقمه‌چای داغ وجودداشت .شاه‌چای را بصورت دیشلمه (قندپهلو) میخورد .بنوشیدن چای درفنجان علاقه‌ای نداشت همیشه‌دراستکان ونعلبکی چای‌میخورد .خودش مرتب ازقمقمه میریخت ومیخوردوداستانهائی اززندگی خودرا نقل میکرد.

دراوایل سلطنت رضا شاه‌یک هیئت ۸نفری درمدت ۵سال همه‌روزه‌از ساعت یک ونیم تا چهارونیم بعدازظهرشرفیاب بودیم مگرایامی که‌شاه‌درمسافرت بودیاکارمهمی پیش میآمد. ۸نفرعبارت بودند ازدکترامیراعلم‌ـ سرلشگرنقدی(سردارِرفعت)ـ شکوه‌الملک‌ـ امیرشوکت‌الملک علم‌ـ سرلشگرخدایارخان‌ـ امیرنظام‌گروسی‌ـ ادیب‌السلطنه‌سمیعی ونگارنده (اورنگ)

درتمام مدت شاه‌قدم میزدوما هم‌درگوشه‌سالن‌ایستاده‌بودیم .شاه با هیچکس‌حتی باخدایارخان هم شوخی نمیکرد .شاه‌سیگارمیکشید ویکبارهم چای میخورد .همیشه لباس‌نظامی بتن وکلاه‌برسر داشت .رضا شاه‌فقط دوبارلباس غیرنظامی پوشید .یکباربرای ترویج کلاه پهلوی که‌کت‌سورمه‌ای وشلوارسفیدبتن داشت وباردیگر هنگام حرکت به‌بندرعباس برای ترک کشور .یکروزرضا شاه‌پرسید (استغناء طبع)یعنی چه؟ که‌معنی آنرا بطورتفصیل بیان کردم. شاه‌گفت من وقتی سربازساده‌ای بودم‌مدتی درسلطان آبادارا ک خدمت میکردم .حقوقم‌ماهی ۷ تومان بودوآنهم‌بطورمرتب نمیرسید. بهمین جهت زندگی پریشانی داشتم ومدتی هم بیمارشدم‌وهیچ امیدی بزندگی نداشتم .باهیچکس‌هم دیداری نداشتم .یکروز

بدون مقدمه بدیدار یکی از ملاهای این شهر رفتم .در اطاق او عده ای نشسته بودند .وقتی وارد شدم بمن احترام گذاشت و مرا بکنار خود نشانید و پس از احوالپرسی در چشمان من خیره شد و گفت (تو روزی سلطان مقتدر این مملکت خواهی شد) .خیلی تعجب کردم و تصور نمودم شوخی میکند و با سربازساده و بی چیز و ندار ی مثل من قصد مزاح دارد .گفتم من اصلا" این حرف را باور نمیکنم و جنابعالی قصد شوخی دارید .ملا گفت من اصلا اهل شوخی نیستم و بار دیگر تکرار میکنم (تو روزی سلطان مقتدر این مملکت خواهی شد) من گفتم اگر واقعا" روزی من بسلطنت ایران رسیدم و شما هم زنده باشید از من چه توقعی دارید .او گفت من هیچ نمیخواهم فقط شفقت و محبت بخلق خدا را از شما میخواهم (من استغناء طبع دارم) این گفته ملا نور امید را در دل من روشن کرد و دریچه سعادت را بروی من گشود . بهمین جهت تصمیم گرفتم با قدرت بسوی آینده قدم بردارم . ده سال بعد برای دومین بار با همان ملا در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردم .وقتی عازم کرمانشاه بودم در محوطه شهری بطور تصادف بمن برخورد و شروع باحوالپرسی کرد .او را نشناختم ناگهان گفت "آنچه را که در سلطان آبادگفتم وقتش نزدیک است ".وقتی او را شناختم از دیدارش خیلی خوشحال شدم .

دیگر ملا را ندیدم .پس از ۱۵ سال که کودتای ۱۲۹۹ صورت گرفت دیدم حرف ملا درصورت میگیرد .در آذرماه ۱۳۰۴ بسلطنت رسیدم .فردای آنروز تصمیم گرفتم ملا را ملاقات کنم .ولی اسم او را فراموش کرده بودم .و میدانستم عمامه سفید داشت و ۲۰ سال قبل مقیم اراک بود . آجودانم پس از یک هفته ،آدرس ملا را بدست آورد .از وتقاضای ملاقات کردم .او ساعت ۸ صبح جمعه را در داخل حرم حضرت عبدالعظیم تعیین کرد .تصمیم گرفتم بطور ناشناس بملاقات ملا بروم خوش ترین ساعت زندگی من همان لحظه ای بود که بملاقات این صوفی وارسته رفتم .در گوشه حرم منتظر من بود .ملا مرا در گوشه حرم کنار دست خود

نشا ند .بهیچوجه ا زملاقا ت ا ول ودوم حرفی نزدوحتی سلطنـــــترا بمن تبریک نگفت .با وگفتم بملاقا ت شما آ مده ا م تا هرچه میل دارید ا نجا م دهم .درجوا ب گفت هیچ نمیخوا هم .فقط شفقت و محبت خلق خدا را ا زشما میخوا هم .گفتم با لاخره بشردرزندگی بمسائلی برمیخورد وا حتیا جا تی دا رد .درهمین حرم قول میدهم هرچه بخوا هید ا نجـا م دهم چون سلطنت را ا زشما دا رم .بیست سا ل قبل که شما را دیـدم در فکرهمه چیزبودم غیرا زسلطنت .شما چنا ن نیروئی بمن دا یدکه یک سربا زمانیوس وعصبا نی را ا زخوا ب عمیقی بیدا رکرده وبسوی آینـده روشن بحرکت درآ وردید .بنا برا ین چگونه میتوا نم قدرشمارا ندا نم وغا فل ا زشما با شم .ملا گفت مـن به مولاعلی بسته میبا شم وا هـــل توقع نیستم .بستگا ن من هم به مولا بستگی دا رندوآ نها هم توقعی ندا رند .چون ا گرغیرا زا ین با شنددرعشق بمولا کاهلی وسستی بخرج دا ده ا ند . گفتم مگرسرما یه وثروت دا ریدکه ا ینطوربا صرا حـــت میگوئیدهیچ نمیخوا هم ا زمن بخوا هیدتا به بستگا ن شما لا قـــل شغل ومنصبی بدهم .گفت من غنی وسرما یه دا رنیستم ولـــــی (ا ستغناء طبع)دا رم .خلاصه هرچه ا صرا رکردم میگفت (ا ستغناء طبـع دا رم) .

ا زا ین جهت میخوا ستم معنی دقیق آ نرا بدا نم .گفتم چون شیفته شما هستم میخوا هم گا هگا هی یکدیگررا ملاقا ت کنیم .زیرا بـــدرک فیض ا زمحضرشما علاقه دا رم .ا وگفت ا گـــرا زملاقا تهای متوا لـــی صرفنظرفرما ئیدهما ن(ا جر)من خوا هدبود .ا ین مردبتما م معنـــی درویش استوا وحاج شیخ عبدا للهحا ئری ما زندرا نی میبا شـد .ا و همشهری من محسوبمیشود .ا وبتما م معنی زا هدومتقی وپرهیزگـار ا ست .با ملاهای دروغی ودرا ویش سا ختگی خیلی فرق دا رد .

چندروزبعدا زا ین شرفیا بی من بدیدا رآ یةا للهشیخ عبدالله حا ئری ما زندرا نی رفتم وجریا ن را گفتم ا وهم ا ظها ردا شت (بلـه ،صحیح ا ست) گفتم با عقیده ای که شا ه بشما دا ردصلاح ا ست که گا هگا هـــی

با او ملاقات کنید و خیر و صلاح ملک و ملت را با یشان بگوئید و مطالب را با ایشان درمیان بگذارید. او گفت مصلحت در این است که حقیر مزاحم وقت و حال ایشان نشوم. این عارف متقی و واقعی از زندگی ساده و بی آلایش خود راضی بود. ولی رضا شاه همیشه از او به نیکی یاد میکرد و از حال او مطلع بود. بدون اینکه حتی یکبار پیغامی از طرف او برای شاه فرستاده شود.

درهمین جلسات روزی داستان اسکندر مقدونی که در تخت جمشید رحل اقامت افکنده و قصد داشت روشنگ دختر دارا را بزور بعقد خود درآورد مطرح شد. گفته شد مردم اصفهان قیام کردند و مانع شدند که روشنگ را از اصفهان ببرند. اسکندر پیغام داد که اگر دستور اجرا نگردد، خونها در شهر ریخته خواهد شد و با قدرت و زور و قلدری دستور داد شهر را آئین بستند و مردم را با فشار مجبور با طاعت کرد. فردوسی در این باره چنین سرود:

به بستند آذین بشهر اندرون لبان پر ز خنده دلان پر ز خون

رضا شاه با شنیدن این مطلب اشک از چشمانش جاری شد و درست مدت ده دقیقه گریست و از جیب خود دستمال درآورد و اشکها را پاک کرد. شاه مقتدری که در زمان سربازی ناملایمات فراوان دیده و هرگز اشک در چشمانش دیده نشده بود آنروز در ۵۲ سالگی چنان گریست که همه بگریه افتادند و برای اولین و آخرین بار عده‌ای اشک رضا شاه را دیدند.

پور رضا مینویسد: رضا شاه پهلوی فرزند دادش بیک بود که در زمان ناصرالدین شاه در سنین جوانی وارد خدمت قشون شد و جزو ابواجمعی امیر موید سوادکوهی بشمار میرفت. قشون دادوطلب در زمان صلح و بیکاری بحرفه‌های دیگری از قبیل هیزم‌شکنی و تخم مرغ فروشی اشتغال داشته‌اند. دادا داش بیک خوراک پزی و آشپزی هم میدانسته است. او در قشون ترقی کرد و بدرجه سلطانی یا یاوری هم رسید و آخرین حقوق و جیره‌اش سالیانه ۶۰ تومان نقد و مقداری برنج و روغن

بود .ما در رضا پهلوی ازا هالی گرچستان بودکه بعدازواگذاری ۱۷ شهرقفقازبایران مهاجرت نمود .داداش بیک چون مدتی در تهران بسرمیبردبا اینکه سابقا" تأهلی اختیارکرده بودتجدید فراش نمودونوش آفرین رابزنی گرفت ولی بعلت سختی معیشت ناچارشداورا ازتهران بسوادکوه ببردکه رضا پهلوی درآنجا متولد گردید .

یکی ازدوستان مطلع ازامیرمویدسوادکوهی شنیدکه روزی برای سرکشی املاک خودبنزدیکی سوادکوه رفته بود .درکنار رودخانه کوچکی صدای ناله زنی را میشنود .سوارانی اعزام میداردوزن را میآورند .معلوم میشودزن غیردهاتی وهمسرداداش بیک است که عیال وسایراولادان اوازغیبتش استفاده کرده همسرجدیدش را برای سقط جنین بکناررودخانه آورده واورا مضروب ساخته اند . . .امیر مویدکه بخوبی داداش بیک را میشناخت دستور میدهدزن رابه اندرون خانه اوببرندتا وضع حمل انجام شودکه کودک صدمه ای نبیند .

وقتی داداش بیک ازتهران مراجعت میکند (رضا)دراندرونی خانه امیرمویدسوادکوهی متولدگردیده بود .

امیرمویدحکایت میکندکه روزی جلوی خانه خودایستاده بودم زنی مدعی طالع بینی پیش آمد .با اینکه اومردی اروپا دیده بودو بخرافات اعتقادی نداشت بزن طالع بین گفت :راجع بآینده مطالبی بگوید .اوپیش بینی کردکه دراین خانه شخصی پیدا خواهد شدکه بمقام سلطنت درایران میرسد .

امیرمویدکه در دوران خودازگردنگشان بودسه دفعه تصمیم داشت بتهران حمله کندورژیم را سرنگون سازد .امیرمویدسه پسرداشت که پسرارشدش خیلی لایق بود .اوتصورمیکردکه پیش بینی طالع بین درباره پسراواست وابدا" تصورنمیکردکه درمورد (رضا فرزندداداش بیک) استکه آنموقع درمنزل امیرمویدا قامت داشت .

اسمعیل خان امیرمویدسوادکوهی (رئیس ایل بهاروند)ازتحصیل

گرده‌های دارالفنون بود. درصفحه مازندران نفوذ فراوانی داشت. دردوره سوم مجلس شورایملی ازطرف مردم ساری بنمایندگی انتخاب شد. هنگام نخست وزیری وثوق الدوله اورا با فرزندانش بتهران آورده مدتی تحت نظربود. درزمان نخست وزیری و وزارت جنگ سردارسپه دوباره اورا تحت الحفظ بتهران آورده وبکرمانشاه تبعیدش کردند. دوپسرامیرمویدبنامعباس خان سهم‌الممالک و اسدالله‌خان هژبرالسلطان که درمنطقه مازندران قیام‌کرده بودند درسال ۱۳۰۲درگرگان دستگیرودردهکده کلاک بین گرگان وبهشهر بضرب گلوله کشته شدند.

امیرمویدسالها بآلمان سفرکرده وپس ازبازگشت ازاروپادرسال ۱۳۱۱ درتهران بعلت ابتلای بسرطان در ۷۸ سالگی درگذشت.

حسین مکی مینویسد: هنگامیکه قوام‌السلطنه نخست وزیروسردارسپه وزیرجنگ بودا میرمویدسوادکوهی سرازاطاعت مرکزبرداشته یکدسته‌چریک اطراف خودجمع‌کرده ودرمازندران هم‌مانند رشت مزاحمتهائی برای دولت فراهم کرد. دولت قوای اردوئی بریاست احمدآقاخان میرپنج ازتهران بفیروزکوه اعزام میدارد. جنگ درمیگیردوپس ازتلفاتی که بطرفین وارد میشودقوای امیرموید بکوهها عقب نشینی میکنند. سرانجام امیرمویدودوپسرش موفق بفرارمیگردند. عده‌ای ازمحترمین ازتهران بمازندران رفته از امیرمویدمیخواهندکه ازدولت پشتیبانی کندوباوتامین داده میشود. امیرمویدهم بتهران میآیدوسردارسپه ابتدا درخانه‌خوداز اوپذیرائی میکندوبعد باوپیشنهادمینمایدکه خوبست پسران شما واردقشون شده‌خدماتی بدولت بکنند. امیرمویدقبول کرده و دوفرزندخودرا داخل ارتش میکند. محل مأموریت آندوهم گرگان تعیین میشود. وقتی سردارسپه رئیس الوزراء میشودوپسران‌امیرموید بعنوان اینکه محل خدمت خودرا ترک کرده‌اندروسط راه شبانه ترورمیگردند. پس ازوقوع این حادثه حالت نسیان به‌امیرموید

دست داده درتهران فوت میکند .بعدا" هم املاک امیرموید ضبط میگردد .

عبدالله مستوفی مینویسد : اسمعیل خان امیرمویدسوادکوهی دارای پسران رشیدوتفنگچی های فراوان بود .هروقت میخواست راه مازندران بتهران را می بست .اوضدانگلیسها بود .وقتی خبر شدرضا قزاق زاده سوادکوهی بتحریک انگلیسها بتهران تاخته وزیر جنگ وسردارسپه‌شده‌با وهم بفکرتسخیرپایتخت افتادومیگفت ظرف یک هفته این بساط را بهم میزنم .

سردارسپه ،احمدآقاخان(سپهبداحمدی)را باعده‌کافی ومجهزبمازندران فرستادوقوای امیرمویدرا تارومارکردند .امیرمویدبعدا"بتهران آمد .سردارسپه‌اورا پذیرفت ودوپسررشیداورا واردقشون کرد.دو سال بعددرزمان ریاست وزرائی سردارسپه‌این دوجوان مأمور گرگان شدندودرنظام‌بخدمت ادامه میدادند .ولی ناگهان سربه نافرمانی‌گذاشته‌بسوادکوه‌گریخته‌عده‌ای رابدورخودجمع کرده شروع بجنگ باارتش نمودند .درتیراندازی بین قوای آنهاو نظامیها هردوبرادرتیرخورده‌کشته‌شدند .پدرآنها ازفرط ناراحتی اختلال حواس پیداکرد ودرگذشت .بعضی میگویندفرارپسران امیرمویدافسانه‌است .آنها برای مرخصی بخانه‌خودسوادکوه رفته بودندکه‌بقتل رسیدند .

گرچه‌سردارسپه‌ازاین واقعه‌بیش ازهرکس ملول بود .

درنشریات دیگرچنین خواندم : هنگامیکه‌ازطرف سردارسپه بگیلان ومازندران نیروفرستاده‌شدامیرمویدسوادکوهی واحسان‌الله خان وساعدالدوله‌درمقابل قشون ایستادگی کرده‌تاشکست خوردند. امیرمویدسوادکوهی خودرا بتلگرافخانه‌سمنان رسانیدوباسوابقی که‌باسردارسپه‌داشت تقاضای تامین نمود .فرمانده‌کل قوانیز موافقت‌کردواوهم بتهران آمدومورداحترام وپذیرائی قرار گرفت .

درنشریه‌ای خواندم‌که (رضا مازندرانی)بعلت علاقه‌ای فراوان بخدمت نظام از ۱۲سالگی داوطلبی خودرا اعلام کرد ولی بعلت سن کم اورا نمیپذیرفتند .با اینکه‌قدی بلندوهیکلی درشت داشت گاهگاه‌بسربازخانه‌میآمدوکارهای کوچکی باومحول میشدکه‌با علاقه انجام میدادودرتمرینهای سربازی حاضرمیشد .بتدریج قد اوبه یک مترونودسانت رسیده‌بودکه‌ازهمان ایام آثارشجاعت ورشادت دراوبحداکثردیده میشد .تاسرانجام بخدمت سربازی‌درآمد. قبل ازهرکاری بعنوان نگهبان سفارتخانه‌های بلژیک وآلمان گذارده‌شد .سفارت‌آلمان جوازهائی با مضای اودراختیاردارد. در۱۷سالگی بایکی ازدخترعموهایش بنام مریم ازدواج کرد. قدش نزدیک بدومتررسیده‌وروی زمین میخوابیدوسبیلهایش راهم رهاکرده‌بود .در۲۲سالگی رسما" بخدمت قزاق درآمد .درهرشورشی باعنوان داوطلب شرکت میکردورشادتها ازخودنشان میداد .وحتی بمقام آجودانی ومعاونت فرماندهی رسید"(رضاخان)لقب گرفت . بعلت خشونت نسبت بافسران روسی یکبارنزدیک بودا عدامش‌کنند. رضاخان مدتی هم محافظ فرمانفرما بودوهنگام سفربکرمانشاه درگردنه‌زاگروس بااشرارمواجهه میگردد .با مسلسل چنان رشادتی بخرج میدهدکه‌اورا (رضاماکسیم)نامیدند .ازآنروزدیگرشجاعت رضاماکزیم‌ورد زبانها بود .

ملک الشعراء بهارمینویسد : رضاخان(میرپنج)پسرداداش بیک افسرسوادکوهی ازایل (پالانی)بود .بین لفظ(پالانی) و (پهلوی) قرابت عجیبی موجوداست .قبلا" (پهلوی)نام خانوادگی محمود محمودوعنوان تلگرافی(بانک شاهنشاهی)بود .رضاشاه‌میفرمود آقا محمدخان که‌ازشیرازفرارکرد درسوادکوه‌خانواده‌ما رافریب دادوباخودهمراه‌ساخت .رضاخان یک دائی داشت بنام(ابوالقاسم بیک)که‌خیاط قزاقخانه‌بودکه‌بعدا" بدرجه‌افسری رسیدوپس‌از کودتادرگذشت .مادررضاشاه‌با طفل شیرخوارخودبخانه‌برادرش وارد

شد و این کودک درخانه دائی خود بزرگ شد. بعلت اینکه خیاط قزاقخانه بود رضا را در ۱۵ سالگی بعنوان پیاده قزاق بفوج اول قزاقخانه سپرد که رئیس آن غلامرضا (میرپنجه) بود. مظفرالدین شاه چندین عدد (شصت تیر) وارد کرد که رضا در قسمت اداره کردن آن مهارت یافت و به (رضاخان شصت تیر) معروف شد. در جنگهای زیادی شرکت نمود. در سفر جنگی در غرب بریاست (شاهزاده فرمانفرما) رضاخان نهایت شجاعت را از خود نشان داد و یکی از عوامل اصلی شکست اشرار بود. چندی در مشهد در ردیف قزاقهای بانک استقراضی بوده با ماژور محمدتقی خان پسیان در جنگ شرکت کرده و بسختی شکست میخورد.

مکی مینویسد: داداش بیک مأمور نگهبانی قصر کامران میرزا نایب السلطنه وقت بود وچون میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه از طرف نایب السلطنه محبوس گشته بود گفته شد که نگهبان او داداش بیک بوده است. عکس معروف میرزا رضا در غل و زنجیر همراه نگهبان متعلق به (میرزا رضا و داداش بیک) میباشد.

بعد از فوت داداش بیک ورثه او طفل صغیر (رضا) و مادرش را از سهم‌الارث محروم ساختند زیرا داداش بیک از زن اول خود سه دختر با سامی زیر داشت:

۱ـ خورشیدخانم اولاد ارشد که در ما زندران اقامت داشت و در زمان سلطنت رضا شاه در تهران فوت کرد.

۲ـ (درر) خانم که در ما زندران زندگی میکرد و همانجا فوت نمود.

۳ـ نباتخانم که در تهران اقامت داشت و در اوایل جوانی در سرای قیصریه نزدیک پامنار که محل زندگی خیلی از مردم ما زندران بود زندگی میکرد. رضاخان در همان سرای قیصریه از خواهر خود دیدن کرد. بعلت اینکه در دوران کودکی خانواده پدری با او و مادرش خیلی بدرفتار کرده بودند به آنها چندان علاقه‌ای نشان نمیداد ولی در دوره سردار سپهی میخواست نباتخانم را بقصر خود ببرد که او قبول

نکردومدتی درمنزل صاحب کاروانسرا اقامت داشت وبعدبعتبات رفت .نباتخانم چندفرزنددا شت که درا ملاک ما زندران کار میکردند وتعدیات زیادی هم بمردم نمودند .ازخورشیدخانم خواهربزرگ رضاخان نیزیک پسربا قی بودموسوم به (علیخان)که در دربا رسمت پیشخدمتی داشت .برا دردا داش بیک هم که ازا ومتنفذترومحترمتر بود درتهران اقامت داشت .

مهندس مصدق بمن گفت:هنگا میکه مدیرکل وزارت راه بودم رضا شاه جلوی اما مزاده ها شم توقف نموده بمن گفت : "مصدق ـ این اما مزاده درکودکی مرا نجات دادهآنرا تعمیرش کن "وساختمان فعلی اما مزاده ها شم درنزدیکی گدوک ما زندران همان ساختمانی است که بدستوررضا شاه ساخته شده است .

مستوفی مینویسد : سردارسپه سوادکوهی پدرش ازافرادعادی بود . اجدادا وهم ادعای علونسب خانوادگی نداشته اند .ولی نمیتوانم سربازی راکه با سم دادا داش بیک سرِزنجیرمیرزا رضا را درعکس در دست داردپدرا وبدانم ـ رضا شاه نزدیک به ۷۰ سال عمرکردوبا اینکه پدرش هنگا م طفولیت ا وفوت کرده وبطورمسلم درتا ریخی که ناصرالدین شاه بدست میرزارضاترورشد ،زنده نبوده است .یکی ازدرباریان نزدیک رضا شاه که من بصحت قول ا واعتما ددا رم میگفت یکروز رسالهای ازآلمان راجع بسلطنت رضا شاه برای ا وفرستا ده بودند . نویسنده عکس قا تل نا صرا لدین شا ه را گرا ورکرده بود .وقتی رضاشاه با ین عکس رسیدگفت من ا ین شخص را خوب میشنا سم .بعدا زفوت پدرم ،ما درم مرا با وسپردکه اکثرا" نزدا ومیرفتم .ا سمش هم دادش بیک ا ست .چون ا وپدرسردا رسپه معرفی شده بودبا ین جهت پدرش را دادا ش بیک دا نسته ا ند .ا زطرفی هم ا سم دیگری هم برا ی پدررضا شاه نشنیدم .بهرحا ل ا عما زا ینکه پدرسردا رسپه دادا ش بیک با شدیا نبا شدمسلما" نگهبا ن میرزا رضا پدرا ونبوده ومعلوم نیست که پدرا ودرا یا م حیا تش عنوا نی با لاترا زسربا زی فوج سوادکوه

داشته باشد.
در اسناد وکتابهای دیگر خواندم که پس از فوت دادش بیک خانواده حاج سا عدسلطان سعادت اجازه دادند که جسدا ودر غرفه اختصاصی خانواده سعادت درصحن کهنه حضرت عبدالعظیم (صحن باغ طوطی) که مقابل مقبره ناصرالدین شاه است دفن شود که روی سنگ نوشته شده است (هوالحق .قبر یاوردادش بیک پسر مرادعلی الشتی که درتاریخ ۱۲۹۵قمری دارفانی را وداع گفته است).
قبرنوش آفرین مادرش درقبرستان حسن آباد بود که بعدا" بپارک آتش نشانی مبدل گردید.
قائم مقام رفیع برایم چنین نقل کرد: وقتی رضا شاه میخواست قبرستان حسن آباد را بپارک تبدیل کند خیلی ازکسانی که بستگانشان درآنجا مدفون بودند نزدمن آمدند که رضا شاه راازاینکار منصرف کنم .هنگام شرفیابی بالحن ملایمی گفتم که ما درشما شیرزنی بود که درتاریخ کمترنظیردارد وبرای شما هم خیلی فداکاری کرده است .باید فکری کرد که مقبره اوحفظ شود .هنوزجمله من تمام نشده بود که رضا شاه متوجه مطلب شدوبالحن تندوجملات زننده‌ای گفت مرده پرستی راکنار بگذارید .بقبرما درمن چکار دارید؟ باید این قبرستان که ما درمنهم درآن دفن است بپارک تبدیل گردد .وقتی باعصبانیت رضا شاه مواجه شدم دیگرجرئت نکردم تقاضای مردم را مطرح کنم .وقتی مراجعه کنندگان نزدمن آمدند گفتم اوبه قبرمادر خودهم اعتنائی ندارد .وقتی میخواهد این قبرستان راکه مادرش درآنجا دفن است تبدیل بپارک کند دیگرنمیشود ازاموات سایرین اسمی برد .بهتراست که شما هم این موضوع رافراموش کنید زیرا تصمیم رضا شاه برای اینکار قطعی وغیرقابل تغییراست.
حسین ملک مینویسد: سلسله های ایرانی بجزاستثناءازبین قبایل وایلات تعیین شده اندوبهمین دلیل این امرمیتوانست بعنوان یک اهرم سالم سازی دردستگاه سیاسی عمل کند .ولی پیدا شدن

رضاخان این نظم وقاعده‌سیاسی جامعه‌را بکلی درهم ریخت زیرا درواقع سلسله‌پهلوی هیچ نوع ریشه اجتماعی نداشت وباهیچ بندی به‌سنتهای ایرانی وپیکره‌جامعه متصل نبود.بهمین جهت دشمنی آشتی ناپذیربا ایلات نشان میداد."

مستوفی مینویسد: ازآموزش وپرورش رضای قزاق چیزی ندارم‌که بنویسم .درموقع افسری هم خیلی املاهای پیش پا افتاده‌را غلط مینوشته‌است.

درمیان قزاقها دونفردر (شوشکه‌کشی)معروف بودند.یکی (رضا)و دیگری(علیشاه).رضا دریکی ازمبارزه‌ها زخم برصورت برداشت ولی علیشاه (سرتیپ) زخمی برنداشت .وقتی رضاخان افسرشددیگراز اینکارها نمیکردوافسری باوقاربود.بسیاروظیفه‌شناس وجدی و حق وحسابدان .اوتوانائی عجیبی درتطبیق رفتاروگفتاروورویه خودبامقام‌داشت که‌شأن‌مقام خودرا ازسربازی تاسلطنت حفظ میکرد.

دردوره‌سردارسپهی گاهی فحشهای عوامانه‌میداد ولی اززمان سلطنت فحش های شاهانه‌میدادوگاهی هم کنایه‌های بامزه‌بکار میبرده‌است .بعضی هاازراه‌اغراق میگویندازهمان روزی‌که‌احمد شاه‌باقراردادد۱۹۱۹مخالفت‌کردانگلیسها بفکرجانشین لایقی بجای اوافتادند.مثل موسی شبان که‌قدم بوادی مقدس‌گذاردوپیغمبر مراجعت نمود.رضاخان هم افسرقزاق بجنگل رفت وپادشاه‌مراجعت کرد.(منظورمبارزه‌باجنگلیها میباشد).اغراق گویان کارهای برخوردبا انگلیسها راهم چنین وانمودمیکنندکه (حکیم فرموده) است .من نمیگویم‌که‌انگلیسها موافق نبوده‌وهمراهی هم‌نکردند ولی میگویم‌ترقیات اوازوزارت جنگ‌تاسلطنت براثرکفایت و کاردانی وجدیت خودا وبوده‌است .از۱۳۰۰تاسال۱۳۲۰خیلی توطئه‌ها علیه‌اوشدولی همه‌راخنثی نمود.این بی انصافی است که‌حس ادراک وموقع شناسی وتلاش اورادرراه‌ترقی ایران انکارکنیم

واورا مطیع سفارت انگلیس بشمار یم .انگلیس وروس چون اورا برای حکومت مقتدرایران مفیدومناسب دیدندهردویا ریش کردند .اوهم گاهی با انگلیسها همراهی میکردوزمانی سخت گیری ..درهرحال همیشه منافع ایران راحفظ میکرده‌ودراین راه‌خیلی پافشاری داشته‌است .

(رضا مازندرانی)که باکمک دائـی‌اش از ۱۵سالگی پایش بسربازخانه بازشده‌بودقبل ازاینکه‌رسما" بخدمت نظام پذیرفته‌شودازخـــود رشادتها بخرج میدادتاتوانست توجه‌فرماندهان راجلب کرده‌از۲۲ سالگی خدمت رسمی خودراشروع کند .ازآنوقت دیگرفرازونشیـب زندگی رابا قدرت طی میکرد .

اودربریگادقزاق تحت سرپرستی افسران روسی خدمت میکردوپس از انقلاب اکتبردرشوروی همراه‌سپاهیان انگلیس درمبارزه علیـــه جنگلی ها شرکت داشت .

درسال ۱۹۰۷ هنگامیکه‌قراردادد۱۹۰۷ با مضاء میرسیداو ۳۰سالـه‌بود ودرجه‌سلطانی داشت وفرماندهی ازتیپ کوچکی ازقزاقها راعهده داربود .درجنگ اول جهانی اورا (رضا ماکزیم)میخواندند زیـرا فرمانده‌یک واحدمسلسل ازنوع مسلسلهای روسی بودکه‌عکس اورا کرارا" درپشت آن مسلسل چاپ کرده‌اند وروی سردرباغ ملـــــی کاشیکاری شده‌بودکه‌قطعا" ملاها آنرا هم ازبین برده‌اند .

درسال ۱۲۹۸ دریک لشکرکشی بشمال وتارومارکردن افرادمسلح منطقه‌بنام (ماژوررضاخان) خیلی معروف شد .هنگام مراجعت بتهران دربین راه‌درروزچهارم آبان باو خبردادندکه‌صاحب یک دختـــرو پسردوقلوشده‌که‌ازهمانجا نام پسررا (محمدرضا ونام دخترراشرف) گذارد .

حبیب الله مختاری مینویسد : بعلت بی ترتیبی هائی که‌درداخـل بریگاردقزاق وجودداشت روزی رضاخان نفرات خودراجمع کـــرده جلوی عمارت بریگاردومنزل ژنرال کلرژه‌افسر روسی ایستاده و

شمت تیرها را مقابل عمارت گرفته وشخصا" نیزبا طاق ژنرال رفته که فرمانده کل بریگا دقزاق بودوبرونیک خودرا درمقابل سراوقرار داده ودستور میدهدکه ا زسمت خودا ستعفا کند .افسرروسی هم ا زترس استعفای خودرا نوشت وبدست رضا خان میرپنج داد .آنگاه میرپنج رضا خان ژنرال روسی را ا زعمارت خارج میکندونفرات خودرابرای حفاظت عمارت گذارده بوزارت جنگ نزد مشیرالدوله وزیرجنگ میرودوجریان را گزارش میدهد .مشیرالدوله ا زجریان ا مرخیلی هراسناک میشودولی رضا خان میگویدا شکالی ندارد حکم فرماندهی بریگا دقزاق را بعهده ژنرال استاروسیلسکی که یک افسرروسی دیگر است بگذاریدکه او هم بلافاصله حکم را صادرمیکندورضا خان حکم را گرفته بدست ژنرال میدهدوسپس بپادگان خودمیرودوبکارمشغول میگردد .این اقدام میرپنج رضا خان بین نظامیان سروصدای زیادی ایجادکردوشیوه محکم واستوار اومورد تائیدنظامیان ایران قرارگرفت .

رضا خان میرپنج که مدت یکسال ونیم درمناطق شمالی ایران با افرادتحت فرماندهی خودبا قدامات نظامی مشغول بود پول و مهمات و وسایلش تمام شده افسری را برای ارسال وسایل بتهران فرستاد .اوپس ا زمدتی معطلی بنزدا وبا زگشت وگفت گوش تهران باین حرفها بدهکارنیست .بهمین جهت ا زرشت عازم تهران گردید .

روز ۱۱ بهمن ۱۲۹۹ درحالیکه افرادرضا خان ا زگرسنگی توان رفتن نداشتندولباسها وپوتین های آنها مندرس شده بودبدهکده آقابابا نزدیک قزوین رسیدندکه کاروانسرای بزرگ آن دراختیا رقشون انگلیس بودکه آذوقه ومهمات زیادی درآن ذخیره شده بود .که توسط سه افسرو ۱۲ سرباز انگلیسی محافظت میشد .رضا خان ا زافسرانگلیسی آذوقه خواست که خودداری نمودبهمین جهت دستورمحاصره کاروانسرا وبازداشت انگلیسها را دادودرهای انبارراگشودولوازم ووسایل رابین افرادخودتقسیم کردوآشپزخانه قلعه را هم راه انداخت .

وقتی این خبربتهران رسیدسیدضیاء الدین طباطبائی همراه مستر اسمارت عضوسفارت انگلیس به‌آقا بابا (*)رفتندومذاکراتی را با رضاخان شروع‌کردندوبا اینطرز زمینه‌کودتا فراهم‌شد.

فرخ مینویسد: وقتی رضاخان میرپنج برای جلوگیری ازحمله بلشویگها بگیلان میرفت ازریاست دیویژیون قزاق که روسی بود برای حمل اثاثیه‌جنگی ۱۲گاری خواسته بودولی او ۱۰گاری فرستاد. رضاخان عصبانی شده‌اثاثیه‌افسران را درگاریها ریخته‌وسلاحهارا بزمین میگذارد.وقتی معاون دیویزیون برای بازدیدمیآید رضاخان نزداونمیرود ویزدان پناه‌را میفرستد.اونزدمیرپنج‌آمده میگویدچراسلاحها را بزمین گذاشته‌اید؟ میگویدبرای اینکه‌گاری کم دادیدنمیتوانستم اثاثیه‌افسران را بزمین بگذارم.افسر روسی به‌رضاخان توهین میکندکه‌ناگهان اوعصبانی شده‌شوشکه را ازکمرمیکشدوبطرف افسرروسی حمله میکندکه‌ازترس فرارکرده بطرف دفتررفته‌دررا ازپشت میبندد.رضاخان با مشت ولگد بدرمیکوبدو میگویدبیایدبیرون وبا اومردومردانه‌بجنگد.افسرروسی دچار

(*)قریه‌آقابابا درحوزه‌انتخابیه‌نگارنده‌قرارداشت که‌وقتی برای فعالیت انتخاباتی بآنجا میرفتم.معمرین‌داستان‌اقامت رضاخان را درآنجا نقل میکردند.با وزارت فرهنگ وهنرمذاکره‌و مکاتبه‌کردم‌که‌سالنی راکه‌رضاخان درآنجا تصمیم‌به‌نجات ایران گرفته‌است بموزه‌تبدیل کنند.این پیشنهاد موردقبول قرارگرفت وموزه‌رضاشاه‌کبیردرقریه‌آقابابا تاسیس شدکه مقداری ازعکسها و لوازم‌زندگی اوبه‌این موزه‌آورده‌شد.روزافتتاح هم‌شاهپور غلامرضا پهلوی حاضرشدوسرلشگرشفایی که‌ازیاران نزدیک رضاشاه بودخاطراتی ازرضاشاه‌واقداماتی‌راکه درقریه‌آقابابا‌صورت گرفته بودنقل کرد.تاقبل ازسقوط رژیم‌این موزه‌وجودداشت که‌مرتب مسافرینی که‌عازم‌رشت بودندازآن بازدیدمیکردند.مسلما" بعد ازسقوط رژیم این موزه‌را هم ازبین برده‌اند.

وحشت فوق العاده ای شده از فرمانده دیویزیون کسب تکلیف میکند که او میگوید اگر میخواهی زنده بمانی خودرا تسلیم کن واز میرپنج معذرت بخواه و مطمئن باش که او جوانمرد است وترا نخواهد کشت. او هم دستور فرمانده را اجرا میکند و ماجرا پایان میابد. این خبر مثل بمب در تهران ترکید و همه شجاعت رضا خان را ستودند زیرا مردم با افسران روسی بد بودند.

در نشریات دیگر هست که سردار سپه با اقتدار بی نظیری بشورش جنگل پایان داد. بنحویکه میرزا کوچک خان جنگلی متواری گردید. دولت برای سرا وجایزه تعیین کرد. بهمین جهت میرزا که طرفداران زیادی هم داشت مدتها یکه وتنها در میان جنگلها بسر میبرد سرانجام درجنگلهای ماسوله از شدت سرما وندا شتن وسیله و مواد غذائی دچار ضعف شده بود که مردی بنام (نقره خان) با داس گردن او را بریده سراو را برای دریافت جایزه نزد فرمانده قوای دولتی برد. وبما جرای زندگی مردی که گروهی او را از آزادمردان عصر خویش دانسته وعده ای او را تجزیه طلب وخوانها ن (جمهوری گیلان) میدانستند پایان داده شد.

یحیی دولت آبادی مینویسد: وقتی سر میرزا کوچک خان را بریدند چندروزی در رشت بنمایش گذاردند، وبعد سررا برای سردار سپه بتهران فرستادند. شاهدی نقل کرد که سردار سپه از اینکار ابراز نفرت نمود و آورنده را هم نپذیرفت. بعدا" سر میرزا کوچک خان در قبرستان حسن آباد دفن گردید سپس بگیلان منتقل وکنار جسدش بخاک سپرده شد.

در کتاب ایران در آتش قسمتی از زیاد داشتها سیدضیاءالدین طباطبائی چنین نقل شده است:

وقتی رضا خان قریه آقابابا را تسخیر کرد من ومستر اسمارت نزد او رفتیم. اسمارت او را تهدید نمود که با عصبانیت او را از پله ها پرت کرد. صبح زود رضا خان وافرادش بسوی تهران حرکت کردند که مادر

ینگی امام بآنها ملحق شدیم .دولت ۶۰۰نفرژاندارم‌را برای‌مقابله گردآورده‌بود .دردروازه‌تهران وقتی نمایندگان دولت وسفارت انگلیس میخواستندرضا خان را منصرف کنندقبول نمیکردومستر ها واردا ورا بدخالت قشون انگلیس تهدیدنمودکه‌رضا خان اورا هم ازچادربیرون انداخت .

مهندس مسعودانصاری مینویسد : اجرای نقشه‌کودتا کورکورانه بدست سپهدار عملی شد .بدین معنی که‌سپهدار میخواست مبلغ‌یکصد هزارتومان برای قزاقهای قزوین بفرستدکه‌سیدضیاء به‌سپهدار اصرارنمودکه‌پولها را ماژورمسعودخان همراه‌ببردونظارت برآنرا هم عهده‌دارشود .ضمنا" با اصرارکاغذی هم ازسپهدار میگیردخطاب برئیس دیویزیون قزاق که‌اوامر ماژورمسعودخان را اطاعت کنید.

نامزدهای کودتا در ایران

درسال ۱۲۹۹ وضع ایران ازنظرسیاسی واجتماعی وامنیتی بسیار ملال انگیزشده بود .دولتین روس وانگلیس درکلیه امور ایران دخالت داشتند .ناامنی همه را بجان آورده بود .ادامه وضع تقریبا" مشکل بنظرمیرسید .احتمال یک تغییرکلی واساسی دروضع کشورمیرفت .باوقوع انقلاب درروسیه ازمداخله روسها در امورایران کاسته شد .درحقیقت انگلیسها یک تازمیدان شدند . بیشترتغییرات آن ایام بحساب انگلیسها گذارده میشد . مطلعین ونویسندگان مینویسندومیگویندکه انگلیسها برای کودتا باچند نفربمذاکره پرداختند .نخستین کس امیرموثق نخجوان افسری بود که درروسیه تحصیل کرده وازنظرنظامی مقام مهمی داشت .

امیرموثق نخجوان درآن زمان ازنظرتحصیلی ازخیلی ازامرای وقت درسطح بالاتری قرارداشت .پدراوسردارموثق ازروسای درجه اول قزاق بود .امیرموثق دانشکده افسری روسیه را بپایان رسانیده بود .روسی وفرانسه وانگلیسی را بخوبی حرف میزدوتالیفات فراوانی هم دارد .

(امیرموثق درسال ۱۲۹۹ریاست ارکان حرب دیویزیون قزاق راکه درقزوین متمرکزبودبعهده داشت .

اوبه اغتشاشات ۷ ساله گیلان و واقعه جنگل خاتمه داد قیام لاهوتی راسرکوب نمود .وقتی هم ازطرف رضا شاه القاب حذف گردیددرجه سرتیپی به امیرموثق داده شدوبعدها ریاست ستاد ارتش ووزیرجنگ شد .پس ازاینکه بدرسپهبدی رسیددرسال ۱۳۲۸بازنشسته شد)اوگفت :

پدروخانواده من بقاجاریه خدمت کرده اندو منهم سوگندخورده ام و اینکار را زمن ساخته نیست .وقتی با اصرار آنها مواجه میشود میگوید میرپنج رضاخان برای اینکار را زهمه افسران مناسب تر است چون خیلی شجاع وبی باک وجاه طلب است .

با غلامرضاخان میرپنج هم مذاکره شدا وهم زیربارنرفت وگفت اینکار را زمن ساخته نیست .سرانجام طراحان کودتا بدنبال رضاخان میرپنج رفتند .

دکتر مصدق درمجلس گفت (سردار سپه درمنزل من با حضور مشیرالدوله ومستوفی الممالک ومخبرالسلطنه وتقی زاده گفت مرا انگلیسها آوردندا ما ندانستندکه باکی سروکار دارند .ولی بعدا" فهمیدهمان کسانی که اورا آوردندا ورا هم بردند .)

ابوالفضل قاسمی چنین مینویسد :

انگلیسها برای فرمانروائی ایران سه نفر را درنظرگرفته بودند یکی نصرت الدوله بپاداش کوششی که برای قرارداد ۱۹۱۹ نمود که با عجله از انگلستان مراجعت کردولی درراه کرمانشاه که با برف مسدودشده بودمعطل گردید .

دیگررضاخان میرپنج که بعدها سردار سپه وشاه ایران شد .نفرسوم سیدضیاء الدین طباطبائی مدافع قرارداد ۱۹۱۹ درروزنامه رعدبود که وقتی نصرت الدوله بتهران نرسیدانگلیسها سیدضیاء را معرفی کردند .نصرت الدوله بعدها دست راست رضاشاه و وزیرمشاورا وشد ولی چون رقیب خطرناکی بودکه امکان داشت روزی انگلیسها اورا بررضاشاه ترجیح بدهندرضاشاه اورا زندانی کردوپس ازآن درزندان بقتل رسانید .مظفرفیروزفرزندا وست که دست راست قوام السلطنه بودکه پس ازعزل ازسفارت ایران درشوروی بپاریس آمد وبا عمه اش مریم فیروزوشوهرعمه اش کیانوری بفعالیت پرداخت و بنمایندگی حزب توده درکنفرانس هلسینکی شرکت نمود .مریم فیروزقبلا"همسردکتراسفندیاری فرزندحاج محتشم السلطنه رئیس

مجلس ایران بود.
بعضی از مورخین نوشته اندکه برای رهبری کودتا این اشخاص در نظرگرفته شده بودند: (سردار اسعدبختیاری - نصرت الدوله - سالارجنگ - سیدضیاء الدین طباطبائی - رضا خان میرپنج).
پنج نفرهم برای انجام کودتا با یکدیگرهم قسم شده پشت قرآن را مهر کرده اندکه این قرآن نزدمسعودخان کیهان است. پنجنفرعبارت بودنداز: سیدضیاء الدین - رضا خان - ماژورمسعودخان - سرهنگ احمدآقا (امیراحمدی) - کلنل کاظم خان سیاح که سیدضیاء هنگام طرح اعتبارنامه اش درمجلس بآن اشاره کردکه ما پنج نفرقسم خوردیم که با یران خدمت کنیم.
ابراهیم خواجه نوری می نویسد: میرپنج رضا خان با وجودتمام معایب بعدیش مسلما" خیلی وطن دوست ودرا یرانیت متعصب بود وتاآخرهم باین صفت باقی ماند. ازهرژست تعصب آمیزی راجع به ایران خوشش میآمد.
هنگامیکه میرپنج حسن آقا مطبوعی (پدرسرلشگرایرج مطبوعی) فرمانده آتریادهمدان بودیکروزغفلتا" خبررسیدکه میرپنج رضا خان فرمانده آتریادهمدان شده برای تحویل وتحول بقزوین خواهدآمد. نمیدانم چرا رضا خان برای اجرای کودتا افرادآتریاد همدان را برافرادآتریادتهران که تازه فرماندهآن شده بودترجیح میدادوهمینکه دیگران زیربارپیشنهادکودتا نرفتندرضاخان قبول کردکه این عمل را با فرماندهی همدان انجام دهد.
برای رضا خان مشکل بودکه بدفترحسن آقا مطبوعی رفته وبرای مطبوعی هم مشکل بودکه با ستقبال رضا خان برودودرنتیجه قرارشد اینکاربه وسیله امیرخسروی آجودان آتریادا نجام وهردوفرمانده پس ازپایان کاربا هم چای نوشیدندوازاینجا بودکه رضا قلی خان امیرخسروی با میرپنج رضا خان نزدیک شدوحتی بخزانه داری ارتش وریاست بانک ملی و وزارت دارائی رسید. رضا خان پهلوانی بود

قلدرُساده‌پوش وبی آلایش وفحاش ورضا قلی خان جوانی بودشیک پوش وخوش قیافه‌وکم حرف وباسواد...وقتی عده‌افرادآتریادکه ۱۲۰۰نفربودندمیخواستندازقزوین بتهران بیایندکلا"چهارروز طول میکشید.احمدشاه‌باسهل انگاری واهمال طبیعی که‌داشت در صددبرآمدتلفنی باینگی امام که‌رضاخان میرپنج بآنجا رسیده بودصحبت کند.رضاخان باحس ششمی که‌داشت فهمیدکه‌نبایدامر شاهانه‌بنفع اوباشدبهمین جهت امیرخسروی آجودان خودرا پای تلفن فرستاد.شاه‌پرسیدرضاخان میرپنج کجاست ؟ امیرخسروی گفت درراه‌است ودسترسی بایشان مشکل میباشد.شاه‌گفت ازقول من باوبگوئیدآوردن این عده‌با توپ وتفنگ بتهران ضروری نیست فقط ۲۰۰نفرکافی است بقیه‌را برگردانید.امیرخسروی گفت سعی میکنم امرمبارک راابلاغ کنم ولی مشکل بتوان رضاخان میرپنج راپیداکردچون جناب میرپنج سوار اتومبیل است وبا اسب نمیتوان بایشان رسید.وقتی رضاخان ازدستورات تلفنی شاه آگاه‌شددستورحرکت سریع راداد.شاه‌سردارهمایون‌رئیس‌دیویزیون قزاق راکه‌درواقع رئیس‌کل قشون بودوبررضاخان‌حاکمیت داشت بااتومبیل سلطنتی فرستادواودرنزدیکی کرج موفق شدبارضاخان میرپنج دیدارکند.رضاخان اورابمحل امینه‌کرج فرستادکه‌شبرا استراحت کندوفردا صبح مذاکرات‌آغازگردد.سردارهمایون که فهمیدکارش بی نتیجه‌است باعجله‌بتهران بازگشت .

عصرآنروزرضاخان وافرادش درمهرآبادمتمرکزشدند.ازجمله‌افرادی که‌بارضاخان ملاقات داشت سیدضیاء بودکه‌میرپنج بالحن مخصوصی بافسران گفت (این رئیس‌الوزراء تان است).وقتی بارضاخان ملاقات کردبااحترام سردی روبروشد.

خلاصه درآن شب تاریخی سران آتریادهمدان که‌عبارت بودنداز مرتضی خان(سپهبدیزدان پناه)ـ احمدآقا (سپهبدامیراحمدی)ـ شاه بختی (سپهبد)ـ امیرخسروی ـ باقربمبی‌که‌بعدها سرهنگ شد

کشورشاهنشاهی را فتح کردندوکودتای ۱۲۹۹صورت گرفت .فقط مامورین کلانتری ۲(بهارستان)مقاومت کردندوتوپی شلیک شد که‌بدودکش بخاری اصابت،کردودزدی که میخواست ازلوله‌بخاری فرارکندکشته‌شد .

سیدضیاء الدین طباطبائی درباره‌کودتا چنین میگوید :

من بیست هزارتومان پول نقدبین قزاقان زیرنظررضاخان تقسیم کردم‌ودوهزارتومان هم بخودا ودادم زیرا دیدم‌تردیددارد .وقتی باقوای قزاق بمهرآبا درسیدیم‌خبردادندکه‌ازطرف احمدشاه و دولت جمعی برای مذاکره‌آمده‌اند .معلوم‌شدمعین الملک ازطرف احمدشاه،ادیب السلطنه ازطرف سپهدارصدراعظم- کلنل هیگ و جنرال دیکسن ازطرف سفارت انگلیس‌آمده‌ومیخواهندبارضاخان ملاقات کنند .پشت دربمذاکرات گوش میدادم حضرات گفتند شاه و سفارت انگلیس معتقدندکه‌این قوانبایدواردشهرتهران بشود . رضاخان گفت اطاعت میکنم .من بی اندازه‌متوحش شدم‌ودیدم‌کاردارد خراب میشود .بناچارخودم واردا طاق شده‌گفتم : شیپورحرکت را بزنند .حضرات گفتندما ازطرف شاه‌آمده‌ایم .من هم‌گفتم‌ماهم‌ازطرف ملت هستیم .میرویم تاتهران جنایتکاررا بتوپ ببندیم .گفتند ژاندارم‌وسربازآنجا هست خونریزی میشود .گفتم آنها را هم‌بتوپ میبندیم .رضاخان مردد بودکه‌من باوگفتم بایدفورا"حرکت‌کنیم . وقتی واردتهران شدیم کسی دست درنیاورد .واردمیدان مشق شدیم .چندتوپ شلیک شد .وقتی آنجا مستقرشدیم‌سربازی به‌رضاخان گفت شاهزاده‌فرمانفرما میخواهدبا شما ملاقات کند .رضاخان ازجا بلندشد .اورانشاندم وبسربازگفتم بگوصبرکند .دیدم‌اگررضاخان بااوملاقات کندکارخراب میشود .چون‌فهمیدم‌بشاهزاده‌فرمانفرما خیلی اهمیت میدهددستورتوقیف اورادادم .من نمی خواستم‌کسی راتوقیف کنم .بعدازتوقیف اومجبورشدم‌باقی اعیان واشراف را بگیریم .

پس از سه روز احمدشاه مرا احضار کرد و گفت چرا ارگان دولت مرا توقیف کرده اید؟ گفتم اگر دولت شما ارگان داشت من سید روزنامه نویس با چند نفر قزاق در تهران چکار میکنم. سپس قرار شد ریاست وزراء را بمن واگذار کنند. گفتم بشرط اینکه در فرمان ریاست وزرائی (حضرت اشرف) ننویسید و (اختیارات تامه) بمن داده شود.
باستانی پاریزی مینویسد:
درشب سوم حوت ۱۲۲۹ در قهوه خانه ای در دو فرسخی مهرآباد پنج نفر در کلبه محقری نقشه فتح تهران را میکشیدند که عبارت بودند از رضا خان ـ سیدضیاء ـ کلنل کاظم خان ـ ماژور مسعودخان ـ احمد آقا خان امیر احمدی ... فرماندهی کل با میرپنج رضا خان بود. سران کودتا شب قبل از کودتا در همان قهوه خانه اجتماع و چنین طراحی کردند که رضا خان در کهریزک مستقر گردد. کاظم خان بعنوان حکومت نظامی شهربانی را متصرف گردد و عده ای را هم به سفارتخانه ها بفرستد که متصرف گردند. امیر احمدی بسر دستگی سوارها برای تصرف تهران در صف مقدم حرکت کند. از وقایع جالب اینکه سه اتومبیل از قزوین عازم تهران بود که قزاقها بآنها ایست میدهند. یک راننده انگلیسی وقتی توقف میکند مسافرش امان الله میرزا جهانبانی بوده که توقیف میگردد. سیدضیاء یک اتومبیل را به رضا خان هدیه میکند ولی دومی را برای خودش برمیدارد. سومی را با گرفتن قول شرف که نباید از مشاهدات خود چیزی بگویدبتهران میفرستد. سید ضیاء چون با امان الله میرزا دوست بود نمیخواست بداند که سیدا و را توقیف کرده است لذا خودرا درکنار شاهزاده زندانی نگه داشت.
وقتی هم تلگراف دولت بقوای قزاق رسید که بتهران نیایند فرمانده تلگراف را پنهان نمود چون امکان داشت موضوع بهم بخورد. وقتی هم نمایندگان شاه و دولت و سفارت انگلیس هم برای ملاقات آنها آمدند، در آن کلبه کوچک رضا خان ضمن نطق مهیجی گفت: ما برای مبارزه با هرج و مرج و نجات مملکت خود قیام کرده ایم

ودراین قیام یا موفق میشویم یا شهید... بلافاصله سیدضیاء هم واردکلبه شده ضمن نطقی با اشاره اوصدای شیپور حمله بتهران نواخته میشود. پس از فتح تهران اعلامیه معروف (حکم میکنم) رضا خان صادرشد. درمکاتبات مقامات انگلیسی هست که (رضا ما زندرانی علاج دردمیرزا کوچک خان است).

احمدآرامش مینویسد: پس از اینکه قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله موردتنفرافکارعمومی قرارگرفت انگلیسها بدنبال راه حل دیگری بودند. سیدضیاء که از طرف وثوق الدوله بقفقاز رفته بودگزارش داد که اقدامات درقفقاز علیه حکومت انقلابی شوروی بجائی نمیرسد وبمحض اینکه روسها برآنجا مسلط شوند مناطق شمالی ایران دستخوش آشوب خواهدشد. وثوق الدوله این گزارش را برای سرپرسی کاکس سفیرانگلستان میفرستدا وهمگزارش را به لندن میدهد. نصرت‌الدوله هما نموقع درلندن بوده و وزارت خارجه انگلیس بااوتماس میگیردوا وهم متذکرمیگردد رژیم ایران ضعیف است وموجبات حکومت خودرا فراهم میسازد. ازآنجا نقشه کودتا طرح میگرددونصرت‌الدوله ازراه کرمانشاه عازم ایران میگرددتا رهبری کودتارا بعهده بگیرد. ولی نرمان سفیرجدیدانگلیس با دیگری درباره رهبری کودتا مذاکره کرده است. نصرت الدوله درگردنه اسدآباد دچاربرف میشود. نرمان وسیله جلیل الله رشیدیان با سیدضیاء آشنا میگردد واو انگلیسها را متوجه خطرشورویها نسبت به ایران میکندومیگوید بهترین راه بوجودآوردن یک دولت مقتدرنظامی است که امنیت‌را درسراسرکشورمستقرسازد. بعداً" ژنرال ایرون سایدبا سیدضیاء ملاقات میکندوسیدرا برای رهبری کودتا مناسبترازنصرت الدوله میداندمنتها ازاویک نظامی میخواهندکه اینکاررا برعهده بگیرد. سیدضیاء ابتدا سپهبدا میرموثق نخجوان را پیشنهاد میکندولی او به سیدجواب منفی میدهد. کلنل کاظم خان سیاح‌که افسرتحصیلکرده‌ای بودرضا خان (شصت تیر) را درنظرمیگیردکه فرماندهآتریادهمدان

است وتازگی سرتیپ شده بود .سیدا ورا ما مورمذاکره با رضا خـــان میکنند .وقتی کلنل کاظم خان مطلب را با رضا خان درمیان میگذارد میگوید من پیشنها دترا اگربا موفقیت همراه با شدبا تیرباران شدنم میپذیرم ولی شرافتمندانه بگو پایمان بجائی بنداست ؟ میگوید انگلیسها . . .رضا خان میگوید پس باید من ازدهان خـــود انگلیسها این پیشنها درا بشنوم .کاظم خان فورا" بتهران آمده جریان را به سید میگوید وپس ازچندروزجلسه ای با حضورسیدضیاء ـ رضا خان ـ کاظم خان ـ ژنرال ایرن ساید تشکیل وژنرال پشتیبانی انگلیسها را ازکودتا اعلام میکنند .ایران سایدوقتی بتهران میرسد بمقامات انگلیسی میگویدرضا خان همان افسرمطلـوب میباشد . پس ازکودتا نصرت الدوله وفرمانفرما هم توقیف میشوندوازعجایب آنکه اتومبیل رولزرویسی که نصرت الدوله درلندن خریده بودتا بعدازکودتا ازآن استفاده کندموردا ستفاده میرپنج رضا خان قرار میگیرد .

احمدشاه نگران شده قصدفرارازتهران را داشته ولی سفیرانگلیس برایش پیغام میدهدکه با وکاری ندارند .فرمان ریاست وزرائی سیدضیاء را صادرکند . رضا شاه با اینکه بدست بیگانگان بقدرت رسید معهذا چنان رغبتی بتماس با بیگانگان نداشت واز نفوذ بیگانگان جلوگیری میکرد .مسلما" اگرخائن بوددرشهریور ۲۰ ازایران تبعید نمیشد .ولی سفاک ومال دوست بود .

مکی درکتاب (کودتای ۱۲۹۹)با استنادبنشریات وگفته های عده ای ازشخصیت ها چنین مینویسد :

بعدازانقلاب شوروی ونیرومندشدن شورویها ،سیاست انگلستان بر این تعلق گرفت که دیواری ازدوستان مقتدرخود درپیرامون روسیه جوان ایجادکنندوروسیه را درآن حصارپولادین محصورسازند .بهمین جهت دیکتاتورهائی درهمسایگی شوروی پیدا شدند ،که عملا" مخالف کمونیستها بودند .

دولت انگلستان در اواخر سال ۱۹۲۰ تصمیم گرفت بملاحظه صرفه‌جوئی در ارتش نیروهای خود را از ایران فراخواند و تاریخ آن دهم فروردین ۱۳۰۰ تعیین شد. انگلیسها فرمانده نیروی خود را در ایران تغییر داده به (ژنرال سر ادموند آیرن ساید) سپردند. که نیروهای تحت فرماندهی او در حدود شش هزار نفر بودند. که بخش مهمی از آن در قزوین توقف داشتند. در این موقع فاجعه شکست قزاقها در مازندران و گیلان صورت گرفت که بعلت دخالت ارتش سرخ بود. و عده‌ای از ارتش سرخ در غازیان پیاده شدند و نیروی سرتیپ رضا خان که ۷۰۰ نفر بودند پس از تلفات سنگین بفرمان استاروسلسکی فرمانده روسی عقب نشینی کرده در (آقابابا) متمرکز گردیدند. با رفتن (استاروسلسکی) از ایران و انفصال فرماندهان روسی، عملاً اختیار لشگر قزاق بدست انگلیسها افتاد. چون آنها به افسران ایرانی اعتماد نداشتند و فکر میکردند که آنها بعلت ارتباط با فرماندهان روسی ممکن است کمونیست شده باشند تصمیم بخلع سلاح آنها گرفتند. بهمین جهت ژنرال آیرن ساید با تفاق کلنل کاظم خان سیاح از اردوگاه قزاقان ایرانی در آقابابا بازدید کرد. پس از ورود دستور داد که پیرامون اردوگاه چند مسلسل انگلیسی بگذارند و به دژبانهای انگلیسی دستور داده بود که در صورت لزوم از آن مسلسلها استفاده کنند و سر باز یا افسری که خواست از اردو خارج شود با مسلسل بزنند. بعداً وارد اردو شد و از رشد افسران اردو، میرپنج محمدقلیخان خواست که فرماندهان ایرانی لشگر را جمع کند. ژنرال آیرون ساید خطاب به آنها مطالبی گفت که توسط کلنل کاظم خان ترجمه شد و مضمونش چنین بود: (قزاقان و فرماندهان ایرانی باید موقتاً" خلع سلاح شوند تا مربیان انگلیسی از راه برسند و وظایف خود را عهده‌دار شوند.) وقتی بیانات مترجم بپایان رسید سکوتی چیره شد و کسی نخواست یا جرئت نکرد که حرفی بزند. اما غفلتاً" افسری بلندقد و سیاه‌چرده که جای زخمی محسوس زیر (ابرو) داشت قدم بجلو

نها دوبروا یت شخصی که خودنا ظرصحنه بوده ا زکلنل کا ظم‌خان پرسید شما کی هستیدوا ین ا فسرکه با خودهمرا ه آورده ا یدکیست ؟ا وخود را ا فسرژا ندا رمری وآ ن ا فسرا نگلیسی را ژنرا ل آ یرون سایدفرما نده کل قوا ی ا نگلیس درا یرا ن خوا ند .سپس گفت حرفهای ما را هم برای ا یشا ن ترجمه‌کنید .

(ا فسرا ن قزا ق عموما" مطیع ا حکا م ا علیحضرت پا دشا ه ا یـــــران هستندوا صولا"دیویزیون قزا ق گا ردمخصوص پا دشا ه ا یرا ن ا ســت و همه ا فسرا ن وفرما ندها ن ا زا وا مرحکومت مرکزی که بنا م شا هنشـــا ه ا یرا ن صا درمیشودتبعیت میکنند .بنا برا ین ا زقول ما بحضـــــرت ژنرا ل عرض کنیدکه اگردرخوا ست یا فرما یشی دا رندآ نرا قبلا" بـا هیئت دولت مطرح کنندوا گرتصویب شددستورا جرا ی آ نرا خوددولت مـــا ابلاغ کنندنه یک فرما نده خا رجی .ا ما درموردتحویل ا سلحه ،ما اگردرقبا ل توقیف ا فسرا ن روسی وگرفته‌شدن ا سلحه‌آ نها سکـــوت کردیم برا ی ا ین بودکه‌ا طلاع دا شتیم ا ین ا فسرا ن با مرپا دشـاه وفرما نده‌متبوع ما ا زخدمت منفصل شده‌ا ندوبعلاوه همه‌آ نهارا خا ئن میدا نستیم وآ رزوی قلبی ما همین بودکه روزی ا زقیدتحکم‌وقدرت آ نها خلاص شویم .با ین دلیل موقعی که‌شما ا فسرا ن روسی را خلـــع سلاح کردیدحتی سرا نگشتی برا ی کمک کردن به‌آ نها بلندنکردیـم. ا ما درموردا فسرا ن ا یرا نی وضع چنین نیست وما ا سلحه‌خودرابکسی تحویل نخوا هیم‌دا د .وبا عصبا نیت گفت کسیکه بخوا هدا سلحه ما ن را ا زدستما ن بگیردبا یدقبلا"ا زروی نعش ما ن بگذرد .)

جوا بها را کلنل کا ظم خا ن عینا" ترجمه‌کردوآ یرون سا یدکه بعـــد معلوم شدتا حدی بزبا ن فا رسی آ شنا بوده‌ا ست فورا"مطلب خـــودرا برگردا ندوبا چهره‌ا ی خندا ن ا زآ نها معذرت خوا ست وگفت‌کا ظم‌خا ن نتوا نسته منظورا ورا درست تشریح کند .نظرم توهین بشما نبـود و ابدا" خیا ل خلع سلاح ندا شتم‌منظورم ا ین بودهرکدا م ا زشما هـــا که بقزوین میآ ئیدبا خودا سلحه‌نیا وریدویا اینکه‌تا موقعی کـــه‌در

شهرقزوین هستیدموقتا" اسلحه را به دژبان انگلیسی تسلیم نمائید.
شما باید با ما همکاری کنید زیرا دشمنان مشترک یعنی کمونیستهای
گیلان هنوز سرکوب نشده اند و هرگونه سوء تفاهمی بضرر هردومان تمام
خواهدشد بعد مشخص گردید که آن افسر شجاع نامش رضا خان است.
آیرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران درخاطراتش نوشت:
رضا خان مسلما" یکی از بهترین افسران ایرانی است. سرهنگ اسمایس
میگوید بین صاحبمنصبان مقیم قزوین این مرد از همه لایق تر است
ودرعمل فرمانده حقیقی لشگرقزاق میباشد. سردار همایون فرمانده
لشگرقزوین مردی ضعیف الجثه وبی مصرف است ولی نیروی محرک
وروح فعال واکسیر حیات این لشگر سرتیپ رضا خان است که سابقا"
نیز با او برخورد کرده و از همان تاریخ مریدش شدم.
اسمایس میگوید با بودن او دیگر وجود سردار همایون زاید است. به
اسمایس گفتم سردار همایون را مرخص کند. و باید این سربازان و
افسران را پیش از آنکه از صحنه خارج شوم بتهران فرستاد. درحقیقت
یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات ما را حل خواهد کرد و
بقوای انگلیس مجال خواهد داد که بی هیچ زحمت وخطر خاک این
کشور را ترک کنند.
با این ترتیب سردار همایون از قزوین دور شد و زمام امور لشکر
بدست رضا خان افتاد. آخرین ملاقات رضا خان و آیرون ساید در ۲۳
دیماه ۱۲۹۹ در گراندهتل قزوین صورت گرفت که آیرون ساید چنین
مینویسد: (پس از مصاحبه ای که با رضا خان داشتم امور قزاقان ایرانی
را بطور قطع با او واگذار کردم. تاکنون افسر ایرانی ندیده ام که این
اندازه صریح وبی غل وغش باشد. با و گفتم که خیال دارم بتدریج
از قید نظارت خودم آزادش کنم ولازم است از همین حالا ترتیب لازم
را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان خواستند بقزوین
یا تهران حمله کنند جلوشان را بگیرد. در حضور اسمایس مذاکرات
طولانی با رضا خان داشتم. اول میخواستم تعهدنامه کتبی از او بگیرم

ولی با ین نتیجه رسیدم که فا یده ندا رد .چون ا گر بخوا هد قولهـــا ی خودرا زیرپا بگذا ردخوا هدگفت هرچه نوشته تحت فشا ربوده وبا طـــل ا ست .معهذا دو مطلب را برا یش روشن کردم :

۱ـ مبا دا بخیا ل بیفتدکه با همین سلاحها و مهما تی که درا ختیـــا رش میگذا ریم ما را ا زپشت سر موردحملهٔ قرا ردهد .چنین عملی منجـــر با ضمحلال کا ملش خوا هدبود .

۲ـ با یدقول بدهدکه پس ا زورودبتهرا ن ،شا ه را بهیچ عنـــوان از سلطنت برندا رد .

رضا خا ن هردودرخوا ست مرا با خوشروئی پذیرفت .با هم دست دا دیم وا ورفت .به ا سما یس گفتم که جلوا قدا ما ت ا ین مردرا نگیریـــد و بگذا ردکه ا وقوا ی خودرا بتهرا ن ببرد .)

دوروزبعدآ یرون سا یدبه بغدا دا حضا رشدکه ما موریت جدیدخـــودرا تحویل بگیرد .درشرفیا بی حضورا حمدشا ه دربا ره قول وقرارها ئی که با رضا شا ه گذا رده بودحرفی نزدفقط گفته بودحیف ا ست ا علیحضرت ازا فسرلایقی چون (رضا خا ن)که وجودش درقزوین عاطل وباطل افتاده استفاده بهتری نکند .ا ما روزبعدکه برا ی خدا حا فظی نزد (نرما ن)وزیـــر مختا را نگلیس رفت جریا ن نقشه کودتا وقول وقرا رها ی بارضاخا ن را با ا وصحبت کرد .

عبا س رأفت مینویسد .من هم ا زبا زدا شت شدگا ن زما ن سیدضیـــاء بودم .چون جزو محصلین با قرا ردا د ۱۹۱۹ مخا لفت میکردم .

(آ رنولدفرما ندز)پرتقا لی که قبلا" رئیس ا تومبیلهای سفـــارت ا نگلیس بودنقل میکردکه دوروزقبل ا زکودتا قنسول ا نگلیس مـرا ا حضا رکردوگفت خودت ویک را ننده موردا عتما دببا نک شا هـی رفته مقدا ری پول درما شین شما میگذا رند .پولها را درسفا رت دا شتـــه با شیدتا دستوربدهم .ما هم دردوما شین کا رتن های اسکنا س وکیسه های پول را نگهدا شته تا ا ینکه قنسول بما دستوردا دکه همراه اوبجاه قزوین برویم .جلوی چا دربزرگ سربا زها ا یستا دیم .کنسول وا ردچا درشـد

پس از مذاکره با رضا خان بیرون آمد و گفت پولها در اختیار ایشان است بهرکس دستور میدهد بدهید. در نتیجه همه پولها تحویل رضا خان شد.

ژنرال آیرون ساید در قسمت دیگر از خاطراتش درباره نیروهای قزاق و دیدار با احمدشاه چنین مینویسد:

این تیپ که زیر نظر من بود تیپ ۳۶ هندوستان متشکل از ۶ هزار تن از درجات مختلف بودند. و میتوانستند با هرگونه نیروی روسی مقابله کنند. قزاقهای ایران که از سه هزار دا وطلب تشکیل میشدند با شکست آنها در رشت و عقب نشینی به آقا بابا و برکناری استاروسلسکی موقعیت خوبی بدست ما افتاد. سردار همایون که قبلاً دیپلمات بود وبمن گفت سر باز نیست فقط باین علت منصوب شده که مورد اعتماد شاه میباشد. همراه او و سرهنگ اسمایت که بفرماندهی قوای قزاق منصوب شده بود به اردوگاه قزاقها رفتیم دیدیم افسران و افراد لباس زمستانی نداشتند و از شدت سرما میلرزیدند پاهایشان را در شال پیچیده بودند. سردار همایون از شدت یاس خود را باخته بود. بتدریج دریافتیم واحدی که خوب کار میکند فرمانده بلندقامتی دارد بنام رضا خان که رفته رفته مورد توجه قرار گرفت. او هم پیکرش از مالاریا دستخوش تب ولرز شده بود. تصمیم گرفتیم بطور موقت او را بفرماندهی بریگاد قزوین منصوب کنیم.

احمدشاه مرا خواستند ببینند. گرامترین تشکرات خود را بمناسبت اینکه بنحو هشدار دهنده‌ای روسها را شکست داده بودیم بمن ابلاغ کرد. خواست با افسران روسی مهربانی شود. بشاه گفتم در آینده افسران ایرانی فقط زیر نظر افسران ایرانی انجام وظیفه خواهند کرد. این مرد چاق که بهنگام حرفهای من بطرزی عصبی میلرزید نمونه انسان درهم شکسته‌ای بود در مقامی باین اهمیت که براستی خیلی دردناک میباشد. شاه گفت فقدان ژاندارمری در کشور مملکت را بوضع ناامیدکننده‌ای دچار کرده است. برای رفع این مشکل کمک

میخواست .شاه گفت میخواهد مقداری پول بحساب خوددر بمبئی واریزکندکه توسط پیکهای ما حمل شود .ارزش این سکه ها حدود نیم میلیون لیره استرلینگ بودکه حمل آن چندکامیون لازم داشت .شاه بجای اینکه سکه ها را ببانک شاهی بفروشد میخواست بجائی بفرستد که قیمت خوبی دریافت کند .ازشاه پرسیدم چرا پولی راکه دربانک شاهی دارید حواله نمیکنید؟ گفتم این اشتباه است شما چیزی راصادر میکنیدکه ما برای واردکردن آن جهت هزینه های خودبآن احتیاج داریم .شاه با لبخندی توام با دهن کجی بمن گفت (فراموش نکنید که همه مردم خودخواهند- بزبان فرانسه)

ایران با چنین فرمانروائی چه میتوانست بکند .این کشور بمرد قدرتمندی نیازمندبودکه آنرا نجات دهد .

پس ازچند ماه دستوررسیدکه ما ایران را تخلیه کنیم .رضا خان اینک سرهنگ شده بودوبریگاردقزاق درآقابا با همکارآمدشده بود .دو مسئله را با او مطرح کردم یکی اینکه چه موقع قوای قزاق را ازحیطه کنترل خودخارج خواهیم کرد .همچنین ازاوخواستم که قول بدهد هنگام عقب نشینی نیروهای ما اقدام خصمانه نکندوباستقرار امنیت درسراسرکشوربکوشد .رضا خان مردی نیرومندومقتدرودرستکار وراستگوئی بنظرم رسیدکه میتواندقولهائی راکه داده انجام دهد. رضاخان گفت ازسیاستمدارانی که بخاطرنفع شخصی کنترل مجلس را دردست گرفته اندبیزاراست .اویک سرباز بودکه مردی قوی ونترس بنظر میرسیدکه قلبا" خیرخواه کشوربود .ایران برای روزگارسختی که درپیش رودا شت یک رهبرنیازداشت که بی شک اومردی بودکه فوق العاده با ارزش بشمار میآمد .

یک شب ازقزوین مردکوتاه قامتی خودرا بدفترمن معرفی کردوگفت شاهزاده فیروز (نصرت الدوله)هستم وگفت بهنگام قرارداد ۱۹۱۹ وزیرخارجه بوده که تازه ازاروپا رسیده واتومبیلش درگردنه آوج مانده است .اوگفت پس ازعزیمت ما ازایران،انقلابی دراین کشور

به‌وقوع خواهدپیوست .بزبان فرانسه‌کلماتی میگفت ازقبیل(مرگ وزندگی ـمقاومت شدیدـ ریشه‌کن کردن)ازمن اتومبیلی خواست که‌باآن بتهران برودتا بدیدارشاه‌نایل شود .پیش ازترک ایران مجددلمیخواستم باشاه‌ووزیرمختاردیدن کنم .آقای نورمن وزیرمختار رادرجریان گفتگوی طولانی خودبارضاخان گذاشتم وهمراه‌بدیدن شاه‌رفتیم .شاه‌دستکش سیاهی بدست داشت که‌مبادا سمی ببدنش وارد شود .مردسیاهی پشت سرشاه‌بودپیش ازاینکه‌قهوه‌رابشاه‌بدهدکمی ازآنرا میچشید .وزیرمختاربشاه‌گفت که‌حکومت بریتانیا ازتاخیر درتصویب معاهده‌ای که‌امضاء کرده‌خسته‌شده‌وبدون تصویب معاهده بدولت ایران پول نخواهدداد .

شاه‌گفت اگردیکتاتوربودمیتوانست مدتها پیش معاهده‌را ازتصویب بگذراندولی مجلس سرسختی نشان میدهدوحتی خوداوکه‌درمرحله اول معاهده‌راامضاء کرده‌متهم بخیانت شده‌است .مجلس هرگزبا تشکیل قوای ایران زیرنظرافسران بریتانیائی موافقت نخواهد کرد .شاه‌ازوزیرمختارخواست که‌بخاطرحفظ منافع بریتانیادرهند ازتخلیه‌قوای بریتانیاجلوگیری شود .وزیرمختارگفت پولی که بهنگام‌عقدقراردادبایران داده‌شده‌حیف ومیل گردیده‌وقسمتی از آن بجیب افسران روسی سرازیرشده‌است .آنگاه‌شاه‌بمن بخاطرخدماتی که‌کرده‌امنشان شیروخورشیددادفرماندهی من درنیروی شمال کوتاه بود .نگرانیم‌این بودکه‌پس ازترک ما آیا ایران خواهدتوانست استقلالش راحفظ کند .من اطمینان داشتم‌که‌تلاش صدساله‌ما برای حفظ نفوذمان درایران بپایان رسیده‌است .برخلاف شاه‌ایران عقیده‌داشتم‌که‌روسها بایران حمله‌نخواهندکردواقداماتخودرا باشاعه‌صلح آمیزاعتقادشان باپرداخت رشوه‌های کلان بسیاستمداران ایرانی محدودکنند.آنچه‌ایران احتیاج داشت یک رهبربود .شاه‌جوان وتنبل‌وبزدل همیشه ترس جان خودرا داشت واوهمیشه‌دراتخاذاین تصمیم است‌که‌به‌اروپابگریزدوملتش‌رابحال خودرهاکند .درآن سرزمین تنها

یک مردرا دیدم که توانائی رهبری این ملت را داشت او رضا خان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی نظامی کشوررا دردست داشت. آیا شاه آنقدر عاقل بودکه باین مرد اعتماد کند؟ درروضع کنونی ایران کودتا زهر درمانی دیگر بهتر است. آزادی عمل نورمن راازا وگرفتم وقتی تفصیل قول وقرارهای بارضا خان رابرایش نقل کردم بی نهایت وحشت زده شدوگفت این مردپس ازورودبتهران شاه راحتما" پائین خواهدکشید. گفتم اینطورنیست ومن بحرف رضاا عتقاددارم. بالاخره باید تکلیف قزاقها را معلوم میکردیم. نمیشدکه برای همیشه آنهارا درقزوین نگه داریم.

لردآیرونسایدفرزندژنرال آیرونسایدمینویسد: ژنرال هالدین به پدرم اختیارتام داده بودتا بعنوان نیروهای شمال ایران هرکاری که صلاح میداند انجام دهد. این یکنوع فرماندهی نیمه مستقل بود. این انتصاب دقیقا" بلتوانائیهای پدرم سازگار بود. داستان انتخاب رضا خان ازسوی اوبرای فرماندهی قوای قزاق داستانی آشناست. هرچندکه پدرم درآنموقع نمیدانست اوروزی شاه ایران خواهدشد. اما آشکارا راه رابرای اوهموارکرد. پیش ازآنکه پدرم ایران را ترک کند، رضا خان کودتائی درتهران انجام دادا ما بقولش وفادار ماندو نسبت بشاه وقت ابرازوفاداری نمود. پدرم مینویسد (گمان میکنم همه فکر میکنندکه من کودتا را ترتیب دادم. راستش را بخواهیدتصور میکنم من اینکار را کردم) درسال ۱۹۲۵ رضا خان فرستاده ای اعزام داشت وتقاضاکردتا اززیربار این قول خلاص شود.

روزنامه دیلی اکسپرس چاپ لندن درباره (معرف رضا خان به آیرونسایید) درآوریل ۱۹۷۳ چنین نوشت:

ملکه الیزابت گروهی ازخدمتگذاران برجسته امپراطوری انگلیس را درکاخ باکینگهام پذیرفت وطی مراسمی به آنان نشان ولقب اعطاکرد. ازمیان تمام کسانی که نشان ولقب دریافت داشتندکسی که درانگلستان مردم اوراکمترازدیگران میشناسند که بیش ازدیگران به آنها خدمت کرده است او (سرشاپور ریپورتر) است که تبعه بریتانیای

کبیراست ،ولی درتهران زندگی می کند. . .وبسبب خدماتی که به منافع بریتانیا کرده است بدریافت لقب سلحشور Knight وعنوان Sir مفتخرشده است .خدمات بی سروصدای او صدها میلیون پوند به انگلیس سودرسانیده است با فرصت اشتغالی که (برای اتباع انگلیس درایران)همراه آن است وتصور میرود درآینده بیشترخواهدشد .

سرشا پوررییورتر ۵۲سال داردومشاوربسیاری ازشرکتهای بزرگ انگلیسی (درایران)است .اما اوبقدری محتاط است که آن شرکتها نخواهندگفت اوکیست .ولی من حدس می زنم دستورهرا عتبارخرید هواپیماهای مافوق صوت کنکوردوکشتیهای جنگی وهاورکرافت ها وموشکها ودیگرسلاحهای دفاعی (ایران ازانگلیس)راا وصادر کرده است .درسال گذشته وقتی شاه ازتاسیسات دفاعی انگلیس دیدار کردتا هواپیماها وسلاحها را درحین کاربببیند ،سرشا پوردرکنارا وبود. منشاء این آشنائی یکی ازنمونه های حیرت انگیزی است که تاریخ درواقع چگونه ساخته می شود .

پس ازجنگ جهانی اول پدراوکه (ریپورتر)نام داشت (چون اجداد اوگزارشگران روزنامه های انگلیس درشهربمبئی بودند) مشاور شرقی سفارت انگلیس درتهران بود .ژنرال آیرون سایدفرمانده نیروهای نظامی انگلیس درایران دستوری ازلندن دریافت کرد که پادشاه وقت (احمدشاه)را خلع کندودرموردیافتن فرمانروای تازه ای که بشکل واقعی تر (منویات ملی)ایران را منعکس کند کمک کند .ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر مراجعه کرد ، مستر ریپورتراظها ردا شت فقط یک نفررا می شناسدکه دارای کمال اخلاقی قدرت تصمیم گیری ولیاقت عقلی لازم برای اجرای چنین وظیفه ای است واورضا خان افسرایرانی دیویزیون قزاق است .

وقتی ژنرال آیرون سایدرضا خان را دیدفورا "او موردتوجه اش قرارگرفت .ژنرال اورا واردکابینه کردورضا خان بزودی نخست- وزیرشد.رضا خان درسال ۱۹۲۵خودرا شاه ایران خواندوعنوان پهلوی

برخودنها د ،واکنون ا ین فرزندا وست که سلطنت می کند .ا یـــن ا نتخا ب که تقریبا" تصا دفی ا نجا م شدبرا ی ا یرا ن جنبه حیاتی پیدا کرد . . .سرشا پوررییپورتردرسا ل ۱۹۶۹بسبب خدما ت شا یا ن خودنشان (O.B.E)ا زا نگلیس گرفت ،ولی فهرست خدما ت ا وبه بریتا نیـــا ی کبیرا زا ین طولانی ترا ست .

ا ودردورا ن جنگ دوم جها نی کا رشنا س جنگ روا نی ا نگلیس درهند بود .درجریا ن بحرا ن نفت ا یرا ن درا وا یل دهه ۱۹۵۰هنگا مـی که مصدق نفت را ملی کرد ،وروا بط دیپلما تیک (ا یرا ن وا نگلیـس) وخیم شدا ورا یزن سفا رت آ مریکا درتهران بود .ا زآ ن دورا ن ا وبـــه یکی ا زچهره ها ی فوق ا لعا ده بین ا لمللی بدل شده است که عالی ترین سطوح عمل می کند ،ولی خودترجیح می دهدکه ا زپرتونورها ی تند (معروفیت)برکنا ربا شد .

" سی .ا م .وودها ووس"ا زا عضای برجسته (عملیا ت چکمه)درشرح ا فراد فعا ل ا نگلیسی درا یرا ن بهنگا م کودتا ی ۲۸ مردا د ۳۲،پس ا زنـام بردن ا ز"ا رنست پرون"و"برا درا ن رشیدیا ن"بعنوا ن همکـــا را ن "را بین زینر" ا زشخص ثا لثی که هما ن سرشا پوررییپورتر باشداین چنین یا دمی کند :

"زینرهمچنین یک پا رسی ا هل بمبئی را که همشا گردی شا ه بودبـــه من معرفی کرد .ا گرچه درآ ن موقع ا وآ دم مهمی نبود ،ولی بعدها بـه وا سطه خدما تی که برای ما ا نجا م دا دبه لقب سرشا پوررپورترمفتخر شد ."

سردنیس را یت مینویسد :

درا وا خرسا ل ۱۹۲۰دولت ا نگلیس بیشتربدلایل ا قتصا دی تصمیـــم گرفت نیروها ی خودرا تا ا وا یل سا ل ۱۹۲۱ا زا یرا ن خا رج ســـا زد. سرلشگرآ یرون سا یدبفرما ندهی نیروی ا نگلیس درا یرا ن درا کتبر ۱۹۲۰منصوب شد .چندما ه پیش ا زآ ن ،ا ین نیروا زبلشکویهای روسی که درکرا نه خزرپیا ده شده بودندشکست سختی خورده روحیه خـــود را

باخته بودند .
وظیفه آیرون ساید (اصلاح روحیه - جلوگیری از بلشو یکها - تامین امکانات خروج آنها از ایران)بود .نیروهایش حدودشش هزار افسر وسرباز بودندکه درزنجان وقزوین ومنجیل ودرجاده بین رشت و قزوین توقف داشتند .پس از آمدن آیرون ساید قزاقان ایرانی که عده شان سه هزار نفربودوتحت فرماندهی افسران ایرانی وروسی قرارداشتندبوسیله نیروهای بلشویک ازمازندران رانده شده در آقابابا توقف کردند .با توافق مقامات ایرانی تحت نظر آیرون- ساید با صلاح خود پرداختند .
آیرون ساید که بسرعت عمل وتصمیم گیری شهرت داشت تصمیم گرفت که افسران روسی از ایران بروندوبا کمک وزیرمختار انگلیس شاه راوادار داشت که درنهایت بی میلی آنها را اخراج کند .آنها بدون موافقت لندن کارهائی میکردند .شاه یک شخصیت بی نفوذ بنام سردار همایون را بجای فرمانده برکنار شده قزاق گماشت .آیرون ساید دربازدیداز اردوگاه قزاق درآقابابا خاطرنشان ساخت که هیچ مایل نیست افسران انگلیسی راجانشین افسران روسی سازد . در موردافسران ایرانی تحقیق کردودردفتر روزانه اش نوشت (رضا خان مسلما" ازبهترین افسران است .ژنرال اسمیت اورارئیس واقعی میشناسدکه زیرنظرفرمانده سیاسی اعزامی ازتهران کارمیکند .) در۱۴ژانویه وقتی آیرونساید بادیگرازقوای قزاق بازدیدکرد چنین نوشت (فرمانده قزاق موجودبی فایده وکوچکی است .روح وجسم واقعی این عده سرهنگ رضا خان میباشد .مردی که خیلی دنبالش میگشتم .اسمیت میگویدا ومردخوبی است .باوگفتم بگذاردهمایون سرآب وملکش برود .)با روانه کردن سردار همایون درحقیقت (آیرونساید)رضا خان را درموقعیت مساعدفرماندهی قرارداد .
آیرون ساید باین نتیجه رسیدتا وقتی که نیروهای انگلیس اداره کارها را برعهده دارندرئیس واقعی قزاق تعیین شود .مسلما"تصمیم

اوناشی از اعتمادش به رضا خان و امکان پیشرفت سریع قزاقخانه تحت رهبری او بود. آیرون ساید در ۳۱ژانویه همراه اسمیت بدیدار رضا خان رفت ولی از مذاکراتش چیزی ننوشت جز اینکه (رضا خان آرزو میکند سوارکاری بشود. از اینکه کاره‌ای نیست آزرده میباشد). دیدار بعدی و آخری در ۱۲ فوریه صورت گرفت که آیرونساید در دفترش مینویسد (با رضا خان مذاکره کرده دقیقا" او را در راس قزاقان قرار دادم. او یک مرد درست ترین مردی است که تاکنون دیده‌ام. با او گفتم در نظر دارم امکان بدهم تا تدریجا" از زیر نظرم خارج شود. با اسمیت مذاکرات مفصلی در مورد رضا خان کردم. قول داد و بهم دست دادیم. با سمیت گفتم تدریجا" او را آزاد کند.).

در روز بعد آیرون ساید بطور غیر منتظره‌ای ببغداد احضار و برای کاری دیگر در نظر گرفته شده بود. برای خداحافظی نزد شاه رفت و بیهوده کوشید شاه را با ستفاده بیشتر از رضا خان وادارد.

در ۱۸ فوریه از ایران خارج گردید. دو روز بعد رضا خان با سپاهیان خود عازم تهران شد. و کودتای بدون خونریزی صورت گرفت.

آیرونساید در دفتر یادداشتش نوشت (رضا خان در تهران کودتا کرد. میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. تصور میکنم من فقط حرفش را زده‌ام). از اسمیت هم نقل میکنند که بدوستش گفته بود (کودتای قزاقان را در تهران با اطلاع سفارت انگلیس در تهران) سازمان داده است).

درجای دیگر از اسمیت نقل شده که (با من مشاوره نظامی شد و من در مقام یک مربی این توصیه را کردم) یک معلم فرانسوی که روز کودتا در ایران بود نوشت :یک افسر ایرانی با وگفته (کودتائی که توسط شاه و دوستان انگلیسی اش برپا شده). این واقعیت است که سیدضیاء هوادار انگلیس بود. چنانکه اطلاع از ارتباط اسمیت و سایر افسران انگلیسی پس از اخراج افسران روسی باین اعتقاد پایه و اساسی میبخشید. همچنین نصرت الدوله فیروز با لرد کرزن مذاکره کرده

بودوبعدها بهمان اندازه‌که انگلیس پرست بودا زآن دچا روحشت شد.باعده‌ای دیگربمخالفت باکودتا پرداخت وآنرا ساخته‌انگلیس دانست .عجب نبودکه‌بسیاری ازایرانیان تصورمیکردندکه‌انگلیس بعنوان آخرین تلاش مذبوحانه‌برای اجرای موافقتنامه کرزن این کودتا را طراحی کرده‌است .

درحقیقت هیچ دلیلی دردست نیست که‌ثابت کنددولت یا سفارت انگلیس درطراحی کودتای رضاخان دست داشته‌اند .امکان داردکه گزارشها محکوم کننده‌بعدا" ازمیان برده‌شده‌ولی این غیرمحتمل بنظرمیرسد .احتمال قوی میرودکه (آیرونساید)همچنانکه‌درمورد افسران روسی بابتکارشخصی عمل کرده‌بودواعتقاد داشت که‌فقط یک دیکتاتورنظامی قوی ممکن است ایران را ازانقلاب بلشویکی نجات بخشد .جزاودیگران هم ازچنین امکانی بیمناک بودند .

اسمیت درکنارآیرون سایدنقش دوم‌را داشت ولی باسیدضیاءودو افسرجوان ایرانی تماس برقرارکردکه‌با رضاخان درطرح نقشه کودتا شرکت داشتند .

آیرونسایدچون اوراآدم ضعیفی میدانست پیش ازامضای دستورات ۱۴فوریه‌برای اسمیت ورضاخان که‌اورااززیرنظارتش آزادمیکرد، باوزیرمختارانگلیس مشورت نکرد .رضاخان هم اینراجوازعبوری برای حرکت بتهران تلقی کرد .آیرونسایددرمراسم‌خداحافظی به نورمن مطالبی گفته‌که‌دردفتریادداشتهایش چنین مینویسد :

(برای مایک کودتا ازهرچیزی بهتراست .نورمن رادیدم‌با اوراجع به‌رضاخان حرف زدم‌ومیترسدکه‌شاه‌درابنکاردست داشته‌باشد .باو گفتم‌که‌به‌رضاخان اعتماددارم .قزاقها را باختیارخودشان‌گذاشته‌ام) اما اینکه‌سایراعضای سفارت واسمیت درجریان وقایع قرارگرفته باشندمسلم‌نیست .ممکن است سیدضیاء اشاراتی به‌منشی‌های‌سفارت کرده‌باشد .بااینهمه‌هیچ مدرکی نیست که‌حاکی ازاطلاع‌وزارت امور خارجه‌درلندن ازوقایع باشدیاطراحی کودتا راچیزی جزیک اقدام

ایرانی بدانند. اگر دولت انگلیس پشت کودتا بود بعید است که نورمن با کُندی از سیدضیاء ورژیم جدید حمایت کند. نقش انگلیس یا آیرونساید آماده کردن اوضاع و احوال و تشویقی بود که حرکت رضاخان را امکان پذیر ساخت.

پایان عصر قاجار موجب شد که انگلستان مزایا و امتیازات مختلفی را که داشت یکی بعد از دیگری از دست داد. مزایا و امتیازاتی که درچشم ایرانیان با نگلیسها موقعیت خاصی بخشیده بود. حقوق برون مرزی و دادگاههای کنسولی، نگهبانان سوار و حق تیول در قلهک، تلگرام، تمبر و اسکناس انگلیسی، خدمت قرنطینه انگلیس پایگاههای دریائی درجزایر ایران، نمایندگی سیاسی در بوشهر، شرکت نفت درخوزستان و بعد از همه آقائی انگلیس درخلیج فارس، باید همه از میان میرفت تا ایرانیان احساس میکردند میتوانند درکشور خودشان درمیان انگلیسیان براساس مساوات زندگی کنند. با اینهمه ایرانیان بیش از دیگر خارجیان به انگلیسها با تردید و سوء ظن نگاه میکنند.

رضاخان درگراندهتل قزوین به آیرون ساید قول داده بود که احمدشاه را از سلطنت برندارد. با اعزام یکی از محارم خود به لندن از ژنرال انگلیسی خواهش کرد که او را از تعهد قولی که در آن شب تاریخی ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ بوی داده است معاف سازد. آیرون ساید با سپاس از این خوی با و اطمینان داد که چون شخصاً از مجاری بسیار موثق اطلاع حاصل کرده که ملت ایران خواستار تغییر سلسله قاجار است لذا با کمال میل سرتیپ پهلوی را از قید قولی که داده معاف میدارد.

سرپرسی لرن وزیر مختار سابق انگلیس در ایران مینویسد: رضاخان قوی هیکل، خوش اندام، درشت استخوان و بلندقدتر از حد معمول است. آرام حرف میزند و شیوه سخن گفتن او که در ایران نامعمول است تعارفات را کنار گذارده با صل موضوع میپردازد. با توجه به

منشاء پرورش ساده اش آدم جاهل وبیسوادی است با وجوداین هیچ رفتارزشت ودستپاچگی وشـــرم حضوری دردیدار با دیگران ازخـود نشان نمیدهد .ازمتانت طبیعی وچشم گیری برخوردار است .اعتماد بنفس دارد .گفتگوبا رضا خان این تاثیررا درمن گذاشت که مغـزاو بکارنیفتاده والا آدم بی مغزی نیست .اشراف نمیتوانند درک کنندمردی تازه بدوران رسیده جاهل بتواندباشتاب وباتحمل نا راحتی بمقام بسیار بالائی برود .اوبادست ایرانیان کاری انجام خواهددادکه بریتانیا میخواست بدست انگلیسها انجام بدهدیعنی ایجادیک ارتش نیرومندواستقرارنظم وساختن یک ایران قـوی و مستقل وامیدواربودکه دربرابرینکارها بریتانیا شکیبائی پیشه کندوازدخالت درامورایران خودداری نماید .رضا خان زبان تند وتیزی داردوهموطنانش هرچندکه ازمقامات بالا باشندازآن مصون نیستند .ایرانیـــان باین نوع سخنان عادت ندارنـــد حیـران ماندهاندکه چگونه با اورفتارکنند .هنگام دیداراودستپاچه میشوند . وی بناحق خودرا قدرتمندنکرده است .ازجمیع جهات آدم جاه طلبی است وهدفش اینست که قدرت را دردست خودداشته باشد .برخی عقیده دارندکه اومیخواهدشاه بشود .اما تابحال با احتیاط عمل کرده است میتوانست نخست وزیربشودا ما عجالتا" ترجیح دادکه وزیرجنـــگ باقی بماندوموقعیت خودرا بتدریج محکم کند .رضا خان خواهـــد فهمیدکه بریتانیادوست بیغرض اومیباشدوهرگاه دچارمشکل شـــود بریتانیا بیاریش خواهدشتافت .ما بایدازهرگونه تظاهر باینکه رضا خان زیرحمایت ما میباشدخودداری کنیم .اگرآشکارا ازاوحمایت کنیم تبدیل بیک آلت دست انگلستان خواهدبودکه برایش مهلک است وموجب نابودیش میگردد .

این مطالب مغایرنوشته آرمیتاژاسمیت مشاورمالی انگلستان در ایران بودکه گفت (رضا خان با هرکس دوست بود،با وخیانت کـرد . اوازدولت انگلستان بسیارنفرت دارد) .

سریدربولاردسفیرسابق انگلستان درتهران چنین نوشته است :
اصولا" انگلیسها هیچ مداخله‌ای درکودتای ۱۹۲۱نداشتند .حتی وقوع این کودتا برای دولت انگلستان وسفارت این کشوردرتهران مایه‌حیرت بود .
همچنین تبعیدرضا شاه‌بدست متفقین شایعه‌ای بیش نیست واصولا" متفقین مایل نبودنددراین باره مسئولیتی بعهده‌بگیرند .
ولی ایدن‌نخست وزیرانگلستان نوشت‌که (رضا شاه‌را ماآوردیم‌خود مانیزباعث سقوط اوشدیم .زیرا سیاستی که‌اوپیش‌گرفته‌بودبا منافع ملی ما تطبیق نمیکرد .)
برایان لپیگ مورخ انگلیسی که‌درکمبریج تحصیل کرده‌درباره (پایان امپراطوری انگلیس)چنین مینویسد :
ایرانیان همیشه‌هرواقعه‌ای را زیرسرانگلیسها میدانند .ولی بهر حال دراربع اول قرن بیستم اینانگلیسها بودندکه تصمیم‌میگرفتند چه‌کسی باید‌درایران حکومت‌کند .پس ازردقراردادد۱۹۱۹ ایران دروضع بدی قرارداشت .احمدشاه‌جوان نابالغ وبی‌اراده‌ای بود ونمایندگان مجلس هم که‌اکثرا" زمین دارو‌ملاک بودندبرای اینکه بقدرت محلی آنها لطمه‌واردنشودعلاقه‌ای بحکومت نیرومند مرکزی نداشتند .درسال ۱۹۲۱ژنرال آیرون سایدمعتقدشدکه‌ایران بیک دیکتاتورنظامی احتیاج دارد .
اورضاخان راتشویق کردکه‌به‌پایتخت برودوترتیب کودتا رابدهد . اوبزودی خودراشاه‌ایران خواندولی بکسانی که‌اورا سرکارآورده بودندنه‌تنها هیچ پاداشی ندادبلکه‌روبروی آنها ایستادوحتی پای آلمانها رابایران بازکردونیروهای انگلیس راازهرکجاکه دستش میرسیدبیرون راند .
رضاشاه‌شروع به‌همان اصلاحاتی کردکه‌آتاتورک درترکیه‌آغازنموده بود .اومصمم بودامپراطوری روبزوالی راکه‌بازوردبدست‌آورده بودبه‌قرن بیستم ببرد .رفتارا وبامجلس پوشالی بگونه‌ای بود

که امپراطوران رم با مجلس سنا داشتند .
انگلیسها چاره نداشتند جز اینکه بنشینند و دعا کنند و منتظر فرصت باشند .رضا شاه وجود شرکت نفت انگلیس را بزرگترین توهین آشکار بملت ایران میدانست .او نمیخواست شرکت نفت را بیرون کند بلکه میخواست درآمد ایران را زیاد کند .در سال ۱۳۳۹ زمانیکه جنگ دوم آغاز شد اقبال رضا شاه رو به افول گذاشت .او ایران خود کامه را بیطرف اعلام نمود ولی غیر مستقیم از هیتلر و موسولینی جانبداری میکرد .وسوء ظن انگلیسها را برانگیخت که در نتیجه متفقین بصورت برق آسا ایران را اشغال کرده و رضا شاه مجبور به استعفا شد.انگلیسها به فروغی پیشنها دکردند یا ریاست جمهوری یا نخست وزیری در مشروطه سلطنتی را بپذیرد که او دومی را پذیرفت .بی بی سی آنوقت از بیرحمیهای رضا شاه پرده برداشت و او را هی آفریقا شد .سرانجام پسرجوان رضا شاه که با صلاحدید انگلیسها بتاج وتخت رسیده بود سعی میکرد بوضع کشور سروصورتی بدهد .که در سال ۱۹۷۹ توسط ملاها از تخت سلطنت بزیر کشیده شد .

بهارمینویسد : محمدعلیشاه که به روسیه رفته بود هنگام سفر احمدشاه به اروپا در اسلامبول با پسرش ملاقات کرد و باو پیشنها د نمود که با کمک بریگا ردقزاق کودتا کند بر ضد مشروطه خواها ن وهنگامه جویان. پدرش به او ثابت کرد که بهمراهی این قوه که هنوز شاه دوست ودست نخورده باقی مانده اند میتوانی دیکتاتوری کنی .از این روی بود که شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود وحتی مانع شد که این قوه با قوه ژاندارم متحدالشکل شده در تحت اداره واحدی درآید.با این طرز ملاحظه میشود که فکر تغییر وضع در هرسری دور میزد و همه در یافته بودند که با این وضع شرب الیهود واصول ریاکاری نمیتوان کاری کرد و همه در این فکر بودند که از طریق کودتا میتوان بسر منزل مقصود رسید .آقا سیدضیاء الدین وقتی از نزد سپهدار بر میگشت بمن گفت اینها داخل آدم نیستند باید خودمان فکری بکنیم وسروصورتی

بکارها بدهیم .اویک سفربه قزوین رفت وبرگشت .روزاول حوت ۱۲۹۹با وگفتم اگرنقشه‌ای داریدکه مربوط با وضاع باشدمن با شما موافقت خواهم‌کرد .

با شاره وفرمان احمدشاه گفته شدپانصدقزاق ازقزوین بتهران حرکت کند .بعدشنیدندکه دوهزارنفرحرکت کرده است .معلوم نشددوهزار نفر بدستوردولت بوده یا بدستورکسانی که نقشه‌کودتا راکشیده بودندازقبیل ژنرال آیرونسایدوکلنل اسمایس انگلیسی وغیره . وقتی ازینگی امام بطرف کرج حرکت میکردندشاه متوحش شدوبه سردارهمایون امرکردکه تلگراف کنندبقزوین برگردندولی آنها بسرکردگی رضاخان میرپنجه بتهران آمدند .قزاق هاکه درقزوین لباس دربرنداشتندبا لباس وکفش نووسازوبرگ حسابی حرکت‌کرده وبین راه پولی هم بین آنها تقسیم‌شدوبا حضورسیدضیاء سردارتازه خودراکه همانروزها سرتیپ شده بودسردست بلندکردند .دولت ششصد ژاندارم درتهران آماده‌کرده بودوبرای ممانعت ورودقزاق بخارج شهرفرستادولی با تفنگ بی فشنگ زیرا روسای سوئدی باکودتا همراه بودند .

ملک الشعرا ادامه میدهد : قزاقها واردتهران شدند .ژاندارمها دست درنیاوردند .احمدشاه خواست فرارکندعده‌ای مانع شدند .

سردارسپه بمن میگفت فرماندهان روسی درآخرین جنگ سستی‌کردند. من عده خودرا زبیراهه درحالیکه‌گاهی تاگلودرلجن ومرداب فرو میرفتیم وگاه خارهای جنگل ازکف پای قزاق زده‌کفش اورادریده بپشت پا میرسید ،ازکوههای سخت عبوردادم‌ولخت وگرسنه بقزوین آوردم‌وطوری مایوس بودم‌که قصدکردم‌بتهران آمده دست زن وبچه خودرگرفته بکوههای دوردست بروم‌وسربصحرا بگذارم .

صدرالاشراف مینویسد : سپهدارمردی بسیارنیک نفس بودکه بهیچوجه قابلیت زمامداری آنموقع راندا شت .چون قرارداد وثوق الدوله باانگلیسها درمجلس ردشدو وثوق الدوله وهمکاران او

ازصحنه خارج شده بودندلذا انگلیسها نقشه کودتا را کشیدندودو نفررا مناسب یافتندیکی سیدضیاء الدین که وارد مشاغل دولتی نبودوغالبا" طرف مشورت وثوق الدوله قرار داشت ،ودیگری رضاخان قزاق که فرمانده قوای دولتی درقزوین بود .دراین نهضت سیدضیاء مقدم وبیشتر مورد توجه انگلیسها بود .موقعی که خبرآمده قشون به تهران رسیدسفیرانگلیس درفرح آبادشاه را مشغول بصحبت داشت تا قائدین کودتا بکرج رسیدندآنوقت دونفررا بکرج فرستادندکه سیدضیاء ورضاخان فرستادگان را مسخره کرده واردتهران گردیده قزاقخانه ونظمیه وتلگرافخانه را گرفتندوبسعی سفیرانگلیس دستخط رئیس الوزرائی سیدضیاء ازاحمدشاه گرفته شد .سردارسپه باشهامت نفسانی که داشت بطورقلدری زمام امور را بدست گرفت .سیدضیاء که ازسردارسپه توهم داشت حزب داشناکیون ارامنه را برای پشتیبانی خودتقویت کردواسلحه به آنها داد ولی سرانجام ناچار شدازایران برودوشنیدم ۸۰۰ هزارتومان هم ازدولت پول گرفت وازراه بغداد به فلسطین رفت تا بعدازرفتن رضاشاه با شارت انگلیسها بتهران آمد .

بی کفایتی احمدشاه واقبال عامه مردم بسردارسپه (غیرازچندتن ازعلماء واعیان ورجال) وتزلزل بنیان سلطنت قاجاریه وفعالیت انگلیسها برای سلطنت سردارسپه وازهمه مهمترلیاقت ونبوغ ذاتی رضاخان موجب تغییرا وضاع گردیدکه اکثریت مردم هم با این تغییر موافق بودند .

پروفسورورا رسته می نویسد : درتاریخ ۲۷بهمن ۱۲۹۹ (شش روزقبل ازکودتا)دردفترسپهدار اعظم رئیس الوزراء وقت بودم .درساعت ده شب ضیاء همایون منشی صدراعظم پیغام آوردکه (رضاخان میرپنج) ازقزوین آمده ومیخواهد مطالب حضوری را با طلاع حضرت اشرف برساند .رئیس الوزراء با تلفن ازسردارهمایون وزیرجنگ میپرسد آیا شما ازآمدن رضاخان میرپنج درتهران خبردارید .او اظهاربی

اطلاعی میکند .سپهدا را عظم به منشی خودگفت به رضا خا ن بگوید وزیرجنگ ا زآ مدن شما بتهرا ن بی‌خبرا ست چنا نچه مطا لب خصوصی دا ریدنزدوزیرجنگ برویدوبا یشا ن بگوئیدوا یشان درصورت لزوم مطا لب را با طلاع من خوا هدرسا نید. رضا خا ن ا زا ین پا سخ بشدت نا را حت شدوفورا" سوا را سب شده بقزوین برگشت وهفته بعدکودتا صورت گرفت وهیچکس ا زآ ن پیغا مخصوصی ا طلاعی ندا رد .

چندما ه بعدیکروزسپهدا را عظما زسردا رسپه برا ی صرف عصرا نه بخانه خوددعوت میکند .ا تومبیل سردا رسپه درمقا بل درب بزرگ خا نه توقف کرده‌ا وپیا ده وا ردبا غ شد . درمرا جعت گفت ا تومبیل ا ورا مقا بل درشما لی سا ختما ن بیا ورندوگفت میخوا هما زآ ن درخا رج شوم .بعدبه‌ضیاء هما یون ا شا ره‌کرده‌گفتند "ا لبته‌شما هم‌خا طره‌آ ن شب را بخا طردا رید"(مقا بل هما ن دری که‌رضا خا ن بسپهدا رپیغام دا ده‌بودوا ورا نپذیرفت وا ین با ربا مقا مسردا رسپهی ا زهما نجا با ا تومبیل حرکت کرد)تا به‌سپهدا را عظم‌بگویدا گرآ ن شب مراپذیرفته بودی وضع طوردیگری بود .

درکودتا ی ۱۲۹۹یک پا سبا ن هم درمقا بل منزل سپه‌دار بعلت مقا ومت کشته‌شد .

دکترغنی درخا طرا ت خودمینویسد : سپهبدیزدا ن پنا ه‌درآ مریکا دربا ره‌رضا شا ه‌بمن چنین گفت :

- (درسا ل ۱۹۱۵من سرهنگ بودم‌وا ومیرپنج که‌رئیس من شد .درگیلا ن با قزا قا ن روسی درجنگ بود .مردی متین وبا فکربود .آ شنا ئی ا و با سیا ست دربسا ط فرما نفرما آ غا زگردیدکه‌بعدا" هم‌با نصرت الدوله آ شنا گردید .

روزی فرما نفرما رضا خا ن را بیکی ا زروسها معرفی کرده میگوید دلی بزرگ ومغزی کوچک دا رد .یعنی مردبسیا ررشیدوبی فکری است. ا نگلیسها ا زقزا قا ن روسی خیلی نا را حت بودند .رضا خان‌که‌وسیله نصرت ا لدوله‌با ا نگلیسها آ شنا شده‌بودبه‌آ نها گفت ا زمیا ن بردن

قزاقخانه وروسها کاری ندارد ومن حاضر بانجام اینکار هستم .
همراه رضاخان ازگیلان عازم تهران بودیم .درنزدیکی قزوین در
ملک احمدشاه اطراق کردیم .روزی تلگرافی بدست یک سرجوخه داد
وگفت بروقزوین آنرا بتهران مخابره کن .وقتی بقزوین میآمدیم،
سرجوخه بین راه به رضاخان رسیدوتلگرافی بدست رضاخان داد وقتی
اوتلگراف را خواندناگهان شروع برقصیدن کردودورخودپیچیدوبا
بشکن زدن گفت کارها درست شده گویا تلگراف این بودکه موقع رسیده
وفوق العاده خوشوقت بودوبمن گفت غصه نخورکه کارها همه درست
است .
روزی دونفرنزدرضاخان آمدندآنها را معرفی کردماژور مسعودخان
وکلنل کاظم خان سیاح بودند .بآنها گفت مرتضی خان مثل پسر
من است ازاوچیزی پنهان ندارم درحالیکه این مردیک روداشت و
صدآستربتمام معنی آرتیست وماهربود .مواظب نقشه وکارخودبود.
قلب وسپاسگذاری نداشت .خلاصه درشاه آبادمن بشاه بختی رسیدم
که آنوقت زیردست من بود .مرا صدا کردوبه سیدضیاء معرفی نمودو
گفت : (جناب سیدضیاء نخست وزیرایران)سیدضیاء ازرضاخان پرسید
کم وکسری چه دارید؟ گفت اول لباس ودیگراینکه سه ماه است حقوق
افرادوصاحب منصبان نرسیده .سیدضیاء گفت امروزپول میرسدوبعد
لباس ،سپس لباسها وپول رسیدوکفشها همه انگلیسی بود .رضاخان
گفت افرادبرای شب آماده باشندوسپس کرسیچه ای گذاشت ورفت
بالای آن وشروع بصحبت کردوگفت : همکاران عزیزاوضاع را
دیده اید .درگیلان تاگردن درلجن بودم لباس وپول نمیدادندوبه
حرف ما نمیرسیدند .بایدباین وضع خاتمه داد .خداوندمرا برای این
برگزیده است تاکارها را درست کنم .همه برای اوکف زدند .بخدا قسم
هیچوفکری نداشتم بزبانم آمدکه خدا مرا مورکرده است .سیدضیاء
گفت بفال نیک میگیریم وخدا کندبرانگیزانده شده باشیم برای اصلاح
مملکت .خلاصه نصف شب حرکت کردیم وحدود ۶۰۰نفربودیم .حبیب الله

شیبانی با عده‌ای دربا غشاه ما مورشهرشدند .دوسه تیرتفنگ شلیک شد ،دونفرهم‌اتفاقی کشته‌شدندتا برشهرمسلط شدیم .درقزاقخانه‌را با زکردندوکودتا بثمررسید .

روزی رضا خان بمن گفت درهیئت دولت سیدضیاء پیشنها دکرده دو قشون با شدیکی نظامی ودیگری برای وصول مالیات وامثال‌آن. من جدا" مخالفت کردم‌وازهیئت دولت بیرون رفتم .پرسیدرا‌ی توچیست ؟ گفتم‌همین است ..)

رضا خان دربیانیه‌سوم حوت ۱۳۰۰ (سال بعدازکودتا)چنین اعلام داشت :

درهمان هنگام‌که‌خون خودرا درمقابل دشمن میریختم ،بحرمت خونهای پاک قسم خوردیم‌که‌درا ولین فرصت خون خودرا نثارکنم تا ریشه‌خیانتکاران خودخواه ،تن پروردا خلی را برانداخته وملت ایران را ازسلطه‌رقیت مشتی دزدوخیانتکارآزادنمایم .من نمیتوانستم‌تحمل نمایم‌که‌هموطنان بدبخت من بمعرض خریدوفروش اجانب درآمده‌وپست فطرتهای تهران اسنادا ین مبایعه‌را امضاء نمایند .برای من طاقت فرسا بودکه‌این ملت بیچاره‌سالی ده‌کرور تومان مخارج قشون راازبیوه‌زنهای فقیردریافت نموده‌آنوقت یکنفردزد ده‌سال درا طراف قم‌وکاشان وتادروازه‌تهران مشغول شرارت وراهزنی باشدوبعضی ازمرکزیان را درتمام آن دزدیها شریک ببینم .هیچ ذی‌حسی تصدیق نمیکردکه‌لشگریان‌بیچاره درتمام جنگها لکدکوب داخلی وخارجی گشته‌فوج فوج قربانی بدهندودر مرکزدولت بلع حقوق آنها راا ولین وظیفه‌خودقرارداده‌برای مناصب ودرجات باشرف نظامی چوب حراج دردست گرفته‌هرروزیک عده‌سردا روصاحب منصب خودرا بیرون بیاندازندوآبروی دولت‌و ملت را نزدا جانب ریخته‌وخون هرنظامی فداکاری را درعروق آنها منجمدنمایند .تحمل این شدایدومظالم‌کمرشکن وطاقت فرسا بودو نمیتوانستم‌مشاهده‌کنم‌که‌جمعی پست فطرت رشته‌ارکان مملکت را

گسسته ودرصددندکه بحیات استقلال مملکت وملت خاتمه دهند. مسبب حقیقی کودتا همین عوامل هستندکه تحت تاثیرهمین عوامل ،من بلطف خداوندی پناه برده وبا عقیده راسخ وعزمی جازم درصـــــدد برآمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده آبروی ازدسته رفته نظام راعودت وباشهامت هما نها حیات مملکت را تجدیدنمایم .مـــن به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئنم ودرتمام موارد ازخدای ایران وروح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیراز این دونقطه اتکاء به هیـــچ نقطه ای متکی نبوده ونخواهم بود .

رضاخان درهمان سال درمهنامه ارتش باسمت وزیرجنگ چنیـــــن نوشت :

باکمال افتخار وشرف بشما میگویم که مسبب حقیقی کودتا منم .وبا تمام معنی این راهی است که من پیموده ام واز اقدامات خودنیز ابدا" پشیمان نیستم .اگرعلی الظاهر یکی دونفردیگرچندصباحی عرض اندام کردند ،نه این بودکه اعماق قلب آنها درنظرمن مخفی ومستورباشد ،همه را میدانستم فقط احتیاجات مرا ملزم میکردکه موقتا" دست خودرا بسینه آنها آشنا نسازم .تا زمانی که ایران راآینه فداکاریهای خودقرار داده ونا محرمان را ازمحفل انس خارج سازم . چنانکه دیدیدوشنیدید .

اینک اگربه مسبب حقیقی کودتا اعتراض دارید مستقیما "بمن مراجعه کنیدبانهایت مهربانی اعتراضات خودرا ازمن جواب بگیرید.من ازاقدامات خوددرپیشگاه عموم ابدا" شرمنده نیستم ونهایت مباهات وافتخار است که خودرا مسبب حقیقی کودتا بشما معرفی مینمایم .

این فکری نبودکه فقط درسوم حوت سال گذشته دردماغ من تاثیر کرده باشد .بدبختی ایران مخصوصا" نفرات قشونی را من ازچندسال قبل احساس کرده بودم واشخاصی که لیاقت آنـــرا داشتنـــد ازمـــن شنیدندکه تحمل شقاوت کاری خارجیان ومملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من امری دشواربودومن نمیتوانستم آنراتحمل کنم.

من صریحا" اخطار میکنم پس از این برخلاف ترتیب فوق در هریک از این روزنامه‌ها از این بابت ذکری شود، بنام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده آنرا هم هرکه باشد تسلیم مجازات خواهم نمود.

یک نویسنده عراقی قسمتی از یادداشتهای رضا شاه را چنین منتشر ساخته است:

هنگامیکه وارد حرفه سربازی شدم این حالت قلب مرا رنج میداد که میدیدم صاحب منصبان روسی بتمام مقدرات لشکر ایران حکم میکنند. تحکمی چندان خودسرانه و دیکتاتوری که احدی از افسران جرئت چون وچرا در آنها نداشتند. در ماموریتی که بمازندران رفتم وخوب انجام دادم باین فکر افتادم که از افراد زیردست خود یک لشگر نیرومند وطنی تشکیل بدهم و از همین جا شروع بکنم. عقیده قطعی داشتم که یک لشگر مجهز ایرانی میتواند وطن را از این همه بلایا و مخاطرات نجات دهد. وقتی از خاطرم میگذشت که من با یک فوج قزاق لخت و عور در چه وضعی هستم و مملکت دچار چه حوادثی است و ملت ایران چگونه از بی صاحبی و بی سرپرستی رنج میبرد و جان میکند و در عین حال مصادر امور و کاخ نشینان مسئول گوششان بدهکار این حرفها نیست. از طرفی خوانین و روساء، ملت را استثمار میکنند و خون آنها را میمکند، اراضی بی پایان را غصب کرده مردم را مثل غلام و برده تسخیر کرده دسترنجشان را میبرند، از خشم و غضب بهم میفشردم. شهرها و دهات روز بروز رو به ویرانی و خرابی میرفت. ملت همه فقیر و با زهم همه فقیر، جدا" همه فقیر. آخرین پول موجودی در خزانه را بمصرف لشگر رسانیدم. پس از سه ماه لشگر آماده شد. فتنه‌ها در گیلان و آذربایجان خاموش شد و بتهران بازگشتم. اهالی تهران خدمات مرا تقدیر و شهر را آئین بسته و چراغانی کردند. چون فهمیدند که کشور از هم پاشیده و پر از آشوب بهم پیوسته و امنیت و انتظام در سراسر مملکت حکمفرما شده و حکومت مرکزی بر تمام اوضاع مسلط است. در

همه‌جا یک قانون جاری است که‌درباره‌همه مساوی اجرا میگردد.
ملت‌واحد،تحت زمامداری واحد،درسایه‌قانون وعدالت مثل همه
ملل زنده‌دنیا درمملکت زندگی میکنند.این است دلیل اصلی
گودتای ۱۲۹۹.

اسرارموفقیت سربازسوادکوهی

"وقتی می بینیم‌یک سرباز سوادکوهی که نه از
خانواده‌هائی چون کامران میرزا یا ظل السلطان
بیرون آمده‌ونه درمسکوتحصیل کرده‌بدرجه میرپنجی
میرسدباید‌فرض کردکه‌جوهرذاتی ولیاقت شخصی داشته
است.همه‌نظامیها معتقدبودندکه‌رضاخان نمونه‌انضباط
وجدیت وسرمشق دقت و وجدان کاربود.ازحیث نظم
وپاکیزگی و وقت‌شناسی هم نمونه‌بودودرهردرجه‌ای
موردا حترام‌مافوقان خودقرارمیگرفت.
درسیرزندگی سیاسی واجتماعی خودمردی به‌وطنپرستی
رضاشاه‌ندیدم.اوسیاستمداری عاقل وخوشفکروسازنده
بود."

"علی دشتی"

کابینه (سیاه) وحکومت ۹۳روزه سیدضیاء

وقوع کودتای ۱۲۹۹ اوضاع ایران را بکلی دگرگون ساخت. مهمتر ازکودتای نظامی، رسیدن یک جوان ۳۲ساله بنام (سیدضاء الدین طباطبائی) مدیر روزنامه رعد بمقام نخست وزیری بود که در آن ایام در ایران سابقه نداشت. نه آنوقت ونه بعد از آن هیچکس باین سن وسال نتوانست خلعت نخست وزیری را بپوشد.

سیدضیاء هم پس از دریافت فرمان نخست وزیری از احمدشاه تعداد زیادی از اشراف ومقامات سابق وروزنامه نگاران را باز داشت و وحشت وهراسی درسراسر کشور بوجود آورد.

مورخین درباره سیدضیاء چنین مینویسند:

وقتی محمدعلیشاه مجلس را بتوپ بست سیدضیاء ۲۲سال داشت که دارای قریحه سیاسی وفکر آزاد بود. برای اینکه پدرش (سیدعلی آقا) را که هوادار محمدعلیشاه بود وادار کند که با آزادیخواهان همراه باشد او را بشدت درفشار گذاشت تا سرانجام در بالای منبر برضد مستبدین بصحبت پرداخت. وقتی مجاهدین تهران را فتح کردند سیدضیاء روزنامه شرق را منتشر ساخت. قبل از آنهم روزنامه هفتگی کوچکی را درشیراز اداره میکرد. سیدضیاء بشدت بدولت ووکلای مجلس حمله میکرد وصریحا" نوشت که (روح ملت از این وکلا بی خبر است).

سرانجام وکلا از سیدضیاء به دادگستری شکایت کردند وکار به محاکمه کشید ولی بجائی نرسید وسید برای مدتی بپاریس رفت وروزنامه شرق هم تعطیل گردید. او قصد تحصیل در اروپا را داشت ومیخواست

زبانهای خارجی را فراگیرد ولی پس از یکسال با ندک مطالعاتی بتهران بازگشت وبا ردیگربا نتشار روزنامه شرق پرداخت ولی چون آن روزنامه توقیف شد انتشار روزنامه (رعد) را شروع کرد. بتدریج مطبعه ای بنام روشنائی تاسیس نمود. چون با نیش قلم خودخیلیها را میآزرد هموار ه چندتن مرد مسلح همراه داشت. وقتی وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد سید بطرفداری از قرارداد پرداخت و وثوق الدوله هم بعنوان پاداش باو ماموریت داد که برای عقد قرارداد به قفقاز برود. در آنجا قرارداد ی امضاء کرد و ضمنا" با بعضی از مقامات دولت شوروی نیز به بند و بست سیاسی پرداخت. پس از مراجعت بتهران انتظار داشت که بعنوان وزیر وارد کابینه بشود ولی با سقوط دولت وثوق الدوله نقشه های او بهم خورد و دولتهای بعدی هم هیچگونه اعتمادی با و نشان ندادند.

ملک الشعراء بهار مینویسد: بعکس کابینه مشیر الدوله که سید ضیاء را راه نمیدادد رکابینه سپهدار سید مشیر و مشار شد. وحید الملک وزیر معارف کابینه میگفت در حالیکه رئیس الوزراء باید با ما مشاوره کند شبها به تنهائی و مخفیانه با سید ضیاء و سید محمد صادق طباطبائی و امین الملک مشاوره میکرد. مقاومت سپهدار در بعضی کارها موجب تحیر ما میشد تا بعدها بر ما موضوع کشف گردید لیکن اجتماع آنها خیلی طول نکشید. سید بعلت اختلاف نظر خود را کنار کشید و بفکر رئیس الوزرائی افتاد و من اسبات او هم با انگلیسها در کمال استحکام بود. وقتی انگلیسها متوجه بی تصمیمی سپهدار شدند بفکر افتادند که یک فرد متهور و بی باک را وارد میدان کنند و آنهم کسی جز سید ضیاء نبود. بهمین جهت بطور محرمانه با او وارد مذاکره شدند تا بموافقت کامل رسیدند. آنوقت نقشه کودتای ۱۲۹۹ کشیده شد.

نورمن وزیر مختار انگلستان به لندن چنین مینویسد:

سید ضیاء الدین بمن گفت اگر بریتانیا بخواهد نفوذ و قدرت سابق خود را کما کان در ایران داشته باشد باید ظاهر را رها کرده و باطن را

بچسبد .انگلستان درآینده باید نفوذ خودرا درپشت پرده اعمال کند بطوریکه سیمای بریتانیا بهیچوجه بچشم نخورد .سیدضیاء مطمئن بودکه اگرنظرا ورا رعایت کنیم چنین سیاستی مآلا" بنفع بریتانیا تمام خواهدشدوا غلب مزایائی که تحت قرارداد ۱۹۱۹بدست آورده اندبعدا زالغاء قرارداد درپشت پرده حفظ خواهندکرد .
قبل ازکودتا قراربودسپهسالارتنکابنی رئیس الوزراء بشود .سید ضیاء که درحمایت ازقرارداد ۱۹۱۹طرف توجه انگلیسها بودواسطه سپهسالار وانگلیسها شده بود .به مهذب الدوله رئیس دفترسپهسالار میگوید انگلیسها بشرطی حاضرندبا رئیس الوزرائی سپهسالار موافقت کنندکه من وزیرکشورباشم .اومیگوید خیال نمیکنم به اینکا ررضایت بدهدبهتراست خودتان با سپهسالار ملاقات کنید .
سیدضیاء نزدسپهسالار رفته مطلب را میگویدسپهسالارعصبانی شده میگوید :
(تو..تو..هرگز..من ازریاست وزرائی که توسیدجیمبو وزیر داخله اش باشی عاردارم .پاشوبروپی کارت .)
عجیب اینکه چندروزبعدهمین (سیدجیمبو)بدنبال کودتارئیس الوزراء شده ،عده کثیری ازرجال مملکت وحتی سه نفرازرئیس الوزراهای سابق ازجمله همین سپهسالاررا توقیف میکنند .میگویندسیدضیاء از پاره ای ازآنها مبلغی بعنوان (اعانه ملی)گرفت ولی همه آنها حبس را برپرداخت پول ترجیح دادندفقط امیرنظام ۲۵هزارتومان دادوخلاص شد .
وقتی سیدضیاء ازکاربرکنارشدوزندانیان آزادگردیدندهمه آنها قصدمحاکمه ومجازات اورا داشتندوخیلی متاسف بودندکه اوازایران رفته است .
مستشارالدوله صادق مینویسد :
ازاوایل کابینه مستوفی الممالک سیدضیاء الدین مدیرروزنامه رعدکه از ارکان سفارت انگلیس بودومطبعه ولوازم آنرا سفارت

تهیه‌کرده‌بودبنای حمله‌را بسه‌نفرا زاعضای کابینه (محتشم‌السلطنه، حکیم الملک ـ بنده) گذاشته‌بودوبا صراحت نوشت‌که‌این کابینه‌در حکم میخ دوشاخه‌است که‌بدیوارفرونمیرود .لازم است یکی از این دوشاخه‌ازبین برود .ومنظورش کناررفتن ما بود .با نهایت تعجب مشاهده‌شدهرروزکه‌شکایات ما ازتعرضات سیدضیاء الدین شدت میگرفت‌آقای رئیس الوزراء دراسکات ما میکوشیدودرباغ‌گلستان دیدم‌که‌آقای رئیس الوزرا با سیدضیاء مشغول مذاکرات محرمانه است .من صحبتهای محرمانه‌را ناشی ازمذاکرات با سفیرانگلیس ونماینده‌اوسیدضیاء میدانم .

اسنادسیاسی وزارت امورخارجه‌انگلیس حاکیست که (روزسوم‌حوت وزیرمختارانگلیس با احمدشاه ملاقات کرده‌وجریان را بلردکرزن وزیرخارجه‌انگلیس چنین تلگراف میکند: اعلیحضرت ازمن کسب تکلیف فرمودندکه‌حالاچه‌باید‌بکنند. درجواب ملوکانه‌قبلا" فکر شاه‌را ازمقاصدرهبران کودتا نسبت بشخص اعلیحضرت راحت وسفارش کردم‌که‌فورا"با رهبران آنها تماس بگیرندوهرتقاضائی که‌دارند بی چون وچرا وبیدرنگ بپذیرند .زیرا دروضع کنونی که‌قزاقها حاکم مطلق براوضاع‌هستندتنها رویه‌عملی که مقام‌سلطنت‌میتوانند اتخاذ نمایندهمین است ولاغیر .اعلیحضرت‌موافقت‌کردندکه‌توصیه مرا بپذیرند.) .

دکترشیخ الاسلامی می نویسد:

روزچهارم اسفندنزدیک غروب سرهنگ باقرخان‌نیک اندیش (بمبی) طبق ماموریتی که‌ازطرف رضاخان وسیدضیاء الدین بعهده‌اش‌محول شده‌بودبکاخ فرح آبادرفته‌وتقاضای شرفیابی میکندکه‌با حضور ولیعهدومعین الملک رئیس دفترشاه‌این مذاکرات صورت میگیرد:

شاه ـ غرضتان ازآمدن‌بتهران چیست وچه میخواهید؟

نیک اندیش ـ غرضمان تقویت حکومت مرکزی وامتثال اوامر همایونی است .

شاه ـ این رضا خان میرپنج کیست وچه‌جورآدمی است ؟
نیک اندیش ـ قربان‌مردی است کاملا"شاهدوست ووطنپرست .
شاه ـ پس اینکه میگویندشما ها با لشویک شده‌اید‌صحیح نیست ؟
نیک اندیش ـ خیر ، خلاف عرض کرده‌اند .ما همه شاهدوست‌ووطنپرست هستیم وبرای اجرای اوامرهمایونی وحفظ استقلال وطن حاضریم جان خودرا فداکنیم .
شاه ـ پس چرا بدون اجازه من قزوین را ترک کرده وبتهران آمده‌اید؟
نیک اندیش ـ دلیل داشتیم .همه ما مدتها درسنگرها وبیابانها و جنگلها درمقابل متجاوزین گیلان مقاومت کردیم‌وکشته دادیم‌ولی روزنامه‌های هوچی نه‌تنها جانفشانیهای ما را قدرنشناختندبلکه تهمتهای ناروا هم‌بما بستندونوشتندکه درمقابل دشمن فرارکردیم. اینک بتهران آمده‌ایم تا دردرجه‌اول مستقیما" درد دلهای خود را مستقیما" بعرض ملوکانه برسانیم ونشان بدهیم‌که‌صبروحوصله سربازان ایرانی بسرآمده‌ودیگرطاقت اینهمه‌توهین را ندارند. مقصوددیگراین است که‌حکومت مرکزی را تقویت کنیم‌تا اینکه‌اوامر شاهانه‌از این ببعدبی هیچ تردیدو وقفه‌اجراگردد .آخرین مقصود ما سرکوبی یاغیان ودشمنان مملکت است ومیخواهیم‌قشونی منظم درایران تشکیل بدهیم .
شاه ـ اگر واقعا" چنین نیتی دارید‌ومیخواهیدیاغیان وغارتگران را تنبیه‌کنیدچرا خودتان شب پیش بازار را غارت کردید؟
نیک اندیش ـ خیرقربان ـ ما مرتکب چنین کاری نشده‌ایم‌این شایعه‌از آن تهمت های ناروا است که‌بعرضتان رسانیده‌اند(صدیق‌السلطنه که‌حضورداشت حرفهای اورا تائیدکرد)
شاه ـ اگرمطلب همین است که‌شما میگوئیدالبته باعث خوشوقتی ما است .بسیارخوب مرخصیدومیتوانیدبروید .
نیک اندیش ـ استدعائی دارم‌که‌اگراجازه‌بفرمائیدبعرض برسانم.
شاه ـ بگو

نیک اندیش ـ لازم است دولتی تشکیل گرددکه جبران گذشته بشودو بعقیده جان نثاران سیدضیاء الدین طباطبائی برای اینکار ربط نیست .

شاه درحالیکه لب خودرا میگزیدوقدم میزدبرئیس دفترگفت دستور بدهیدحکم ریاست وزرائی اورا بنویسند .

نیک اندیش ـ استدعای دیگرهمدارم .

شاه ـ آن دیگرچیست ؟

نیک اندیش ـ دستوربفرمائیدمیرپنج رضاخا هم بلقب سردار سپهی مفتخرگردد .

شاه ـ این لقب تازه ایست .بسیارخوب . .بگوئیدحکم آنرا هم بنویسند .

نیک اندیش ـ استدعای آخری همدارم

شاه ـ آن چیست ؟

نیک اندیش ـ برای اینکه مردم بدگمان نگردنداستدعای فرماندهان قشون ازاعلیحضرت این است که اعلیحضرت بسربازخانه تشریف آورده ازسربازان فداکارشانرژه بگیرند .

شاه ـ بسیارخوب .روزفلان بشهرمیآیم وازسربازخانه دیدن میکنم .

شهاب الدوله درخاطرات خودچنین مینویسد :

یکروزصبح که درفرح آباد مشغول انجام وظیفه بودم دوافسر فرمانده کودتا بآنجا آمدندوحامل عریضه ای بس مهم خطاب به احمدشاه بودند . آنها اقتدارالسلطان فرزندنایب السلطنه کامران میرزاوسرهنگ باقرخان بمبی بودندکه مضمون نامه چنین بود :

(رجال پوسیده سلف وزمامدارآن بی ایمان سابق جزخرابی وخیانت بکشورشاهنشاهی خدمتی انجام نداده اندوسرزمین سیروس وشاهپور رابچنین حال اسف انگیزانداخته اند .امروز زمامداری لازم است جوان وجدی وبا ابتکاری نوین وعزمی متین که بتواندکشتی شکسته مملکت رابساحل نجات سوق داده وپریشانی مارا سامان بخشد .

ا ز ا ین جهت آ قا ی سیدضیاء ا لدین را که جا مع صفا ت لازم ا ست برا ی
زما مدا ری بمقا م سلطنت پیشنها دمینما ئیم وصدوردستخط صدارت
ا یشا ن را خوا ستا رم .رضا)
نا مه بعرض رسید .شا ه هما نروزعصرسیدضیاء را ا حضا روا حمدشاه
میخوا ست ا بلاغ معمول ریا ست وزراء را طبق فرمول دیرین صادر
کندولی سیدضیاء نپذیرفت وبخط خودا بلاغی مفصل نوشت وبشاه دا د
که بتما م کشورمخا بره گردید .متن دستخط ا حمدشا ه چنین ا ست :
(حکا م ولایا ت ـ درنتیجه غفلت کا ری ولاقیدی زما مدرا ن دوره های
گذشته که بی تکلیفی عمومی وتزلزل ا منیت وآ سا یش را درمملکت
فرا هم نموده وتما م ا هالی را ا زفقدا ن هیئت ثا بتی متا ثرساخته
بودمصمم شدیم که با تعیین شخصی لایق وخدمتگذا ری که موجبا ت
سعا دت مملکت را فرا هم کندببحرا نهای معمولی خا تمه دهیم .
بنا برا ین با قتضای ا ستعدا دولیا قتی که درجنا ب میرزا سیدضیاء
سرا غ دا شتیم ا عتما دخودرا متوجه معزی ا لیه دیده ا یشان را بمقام
ریا ست وزرا ئی ا نتخا ب وا ختیا رات تا مه برا ی ا نجا م وظا یف
خدمت وریا ست وزراء را بمعزی ا لیه مرحمت فرمودیم . شاه ـ
شهرجما دی ا لاول ۱۳۳۹
مشیرا لدوله گفته بودکه ا حمدشا ه چنین بیا ن دا شت :
سیدضیاء آ مدا ینجا دستش را بکمرش زدوبا سما جت وتشرقوه نظا می ،
دستخط رئیس ا لوزرا ئی خودرا گرفت ورفت .

فرمان ا حمدشا ه برا ی نخست وزیری سیدضیاء ا لدین

نظربا عتما دی که بحسن کفا یت وخدمتگذا ری جنا ب میرزا سید ـ
ضیاء ا لدین دا ریم معزی ا لیه را بمقا م ریا ست وزراء برقرا ر و
منصوب فرموده وا ختیا رات تا مه برا ی ا نجا م وظا یف خدمت ریا ست
وزرا ئی بمعزی ا لیه مرحمت فرمودیم .

جما دی الاخر ۱۳۳۹ ـ شاه

سیدضیاء پس از دریافت فرمان رئیس الوزرائی بیانه تندی انتشار دادکه قسمتی از آن چنین است :

پس از ۱۵ سال، مشروطیتی که بقیمت گرانبهاترین خون فرزندان ایران خریداری شد، وطن ما بروزی انداخته شدکه هیچیک از سیاستمداران وقت نخواستندبارگران مسئولیت را بعهده بگیرند وحتی مبعوثین و وکلای ملت هم جرائت ننمودندکه بوظایف خویش اقدام نمایندوازقبول تحمل این بار استنکاف ورزیدند.

مسئول کیست ؟ کسانی که ملت را بوعده های مشروطیت وآزادی واستقرارقانون وعدالت فریب داده ودرسایه آن رویه هرج ومرج اساس انتفاع شخصی ولجام گسیختگی واصول حکومت ملوک الطوایفی خودرا مستقرساخته اند.

چندصدنفراشراف واعیان که زمام مملکت را بارث دردست گرفته و مانندزالوخون ملت را مکیده وحیات سیاسی واجتماعی وطن مارا بدرجه ای فاسدوتباه نمودندکه همه امیدخودرا ازدست داده کشورمارا درمیان خاک وخاکسترسرنگون میدیدند.موقع فرارسیدکه عمر حکومت این طبقه سپری گردد.مسببین فلاکت وپریشانی ایران برای رسیدگی بحساب دعوت شوند.بالاخره روز واژگون شدن وانتقام فرا رسید.دراین روزتاریخی وهولناک که اراده اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امورراد ردست من جای میدهند،اکنون قضا وقدرمرا تعیین کرده است که سرنوشت ملت خودرا دراین موقع بحران وخطرناک بدست گرفته ویرا از پرتگاهی که حکومتهای بی اراده ونالایق پرتاب کرده بودندنجات بخشم.

من امرخسرومتبوع معظم خویش رااطاعت واین باررا قبول میکنم نه ازآنجهت که به لیاقت شخصی خوداعتماد میکنم بلکه اعتماد اول بخدای متعال است که خدمتگذاران وپاک نیتان را راهنمائی مینماید.دوم به شاهنشاه ایران که پرتوعلاقه وی برسعادت وطن مانندخورشیددرخشان وقلبش ازفرسودگی وضعف ملت ومملکت

خونین است .سوم برقشون شجاع وفادار است که آینده را منصفانه قضاوت وحکمیت خواهند نمود .

هموطنان ـ لازم است عمارت متزلزل ولرزانی که مفت خوران در آن آشیانه نهاده اند سرنگون گردد .لازم است ادارات زایدکه برای اسراف مال ملت است که حتی بقیمت شرافت واستقلال ایران از اجانب قرض شده از میان برود .موقع آن فرا رسیده که شرافت واستقلال وطن بشکل پول درجیب این مفتخوران فرونرود .باید مملکت با عواید خود اداره گردد .محتاج قرض از اجانب نباشد .محو وانهدام مفتخوری ومبانی امنیت ورفاه واستفاده کارگران از مشقت خویش اولین وظیفه من است .لازم است عدالتخانه حقیقی برعدل ونصفت بنا گردد .لازم است به بدبختی ومشقت کارگران ودهقانان خاتمه داده شود .

برای حصول این مقصود باید اراضی دولتی وخالصجات تقسیم گردد ومعاملات ارباب ودهقان تعدیل شود .بهره مندشدن از نعمت تعلیم وتربیت نباید از حقوق مختصه طبقات متمول واولادوارثان ظالمانی بی لیاقت باشد بلکه باید تمام طبقات از تعلیم وتربیت بهره مند شوند .لازم است امنیت درپرتوقشون وقوای تامینیه فراهم گردد .

قبل از هرچیزو والاتر از هرچیز قشون است وباز هم قشون. . .سیاست خارجی ما برمناسبات شرافتمندانه با ممالک خارجه خواهد بود .

کاپیتولاسیون را ملغی خواهیم نمود .بعضی امتیازات که درگذشته به خارجیها داده شده باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد .هیچ ملتی هر قدر قوی ونیرومند گردد نباید آزادی ما را محدود کند .ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم ماند .بهمین جهت من الغاء قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام میدارم .درصدسال اخیر انگلستان بدفعات دست دوستانه خود را برای مساعدت با ایران دراز کرد وایران نیز بدفعات با انگلستان صداقت و وفاداری خود را نشان داد .تخلیه ایران از قشون اجانب مهمترین موضوعی است که اساس مناسبات دوستی ما را با دول همجوار مستحکمتر

خواهدنمود .همچنین انتظار داریم‌که پس از تصویب قرارداد های که با مسکو منعقد مینمائیم ،روابط دوستانه با حکومت شوروی نیز تحکیم شود .

هیچ چیزوهیچ ملاحظه مرا از مهمی که برعهده‌گرفته‌ام با زنخواهد داشت زیرا پس از تفضلات سبحانی وتائیدات اولیای اسلام بتوجهات قاهرانه شهریار ارجمند مستظهروبه نیات پاک متکی‌هستم .حتی اگربرادرم درنجات مملکت‌از مصائب کنونی مخالفت ورزدبا ورحم نخواهم‌کرد. هموطنان شما را با نتظام وکاردعوت مینمایم .

ملک الشعراء مینویسد : پس از کودتا از دفتررئیس الوزرا مرا احضار کردند .رئیس الوزرا با کلاه پوست ترکی مانندوسرداری در اطاقی مرا پذیرفت وگفت اگرمن کودتا نکرده بودم مطمئن باشیدکه مدرس کودتا کرده وهمه ما را بدارمیآویخت .سپس بیانیه طولانی را خواند وگفت ما مورین خارجه‌گفته‌اندهرچه‌پول بخواهید میدهیم .

من قبل از کودتا بسیدضیاء الدین اطمینان دادم‌که اگرشما نقشه منظمی داشته‌باشیدبا شما همکاری خواهم‌کرد .درآنروزبمن گفت همه‌روزنامه‌ها حتی روزنامه رعدرا هم‌توقیف خواهم‌کردفقط روزنامه ایران منتشرخواهدشدوازمن خواستارهمکاری شد .من ازایشان‌گله کردم‌زیرا قرار بوددرباره‌نقشه‌کار با من صحبت کندوگفتم‌با اینطرز نمیتوانم کورکورانه‌با شما همکاری کنم .با مورشخصی وکارهای ادبی خواهم‌پرداخت .

منزل من مرکزرفت وآمدمردم‌بود .بهمین علت مرا هم‌توقیف کردند وتا رفتن سیدحبس بودم .تصدیق دارم‌که سیدنسبت بمن بدنمیخواست ولی پیش‌آمدچنین شد .سیدضیاء درآنروزبرایم‌قسم خوردکه تا ساعتی که‌بقزوین حرکت کردم‌از این نقشه‌خبرنداشتم .معلوم‌شد افرادسفارت با سیددرباره‌خرابی اوضاع‌صحبت کرده بودندامانقشه رابا اودرمیان‌نگذاشته‌بودند .

علی دشتی درروزنامه‌شفق سرخ درباره‌سیدضیاء چنین مینویسد :

درا ینکه سیدضیاء یک وقتی حا می سیا ست روس وپس ا زآ ن مدا فع سیا ست ا نگلیس بوده هیچ جا ی شبهه نیست .بهمین جهت روزنا مه رعددرولایا ت با نفرت تلقی میشد . درواقع روزنا مه رعدبا تشکیل پلیس جنوب موا فق بود .حما یت ا وا زوثوقا لدوله وقرا ردا دشوم ۱۹۱۹ برا نزجا رعمومی علیه ا وافزود.سیدضیاء دربا ره قرا ردا د نوشت (وثوق ا لدوله خدا یت خیردها د . .)شبهه ندا ردکه سیدضیاء قبل ا زکودتا وتا زما نیکه رئیس ا لوزراء شدیکی ا زآ نگلوفیلها ی فعا ل وعوا مل متعصب ا نگلیس بوده ا ست .ا زنکا ت جا لب ا ینکه سیدضیاء دردورا ن رئیس ا لوزرا ئی خودقرا ردا د۱۹۱۹را ملغی ا علام کردو قرا ردا د ۱۹۲۱را با شورویها منعقدسا خت وآ نرا ا زا فتخا را ت خود میدا نست .

مکی مینویسد:یکی ا زنا مزدها ی کودتا ی ۱۲۹۹نصرت ا لدوله بودکه ۱۵روزقبل ا زکودتا ا زلندن بتهرا ن با زمیگردد .پس ا زورودبتهران مسترنرما ن وزیرمختا رانگلیس با ا ودوسا عت ونیم صحبت میکند . یکی ا زمحا رم ا وگفت وزیرمختا رضمن کا رها ی پس ا زکودتادستگیری عده ا ی را یا دآ ورمیشودکه نصرت ا لدوله میگویددرلندن با لردکرزن درکلیا ت نقشه کودتا موا فقت کردیم ولی درجزئیا ت وا ین قبیل عملیا ت با یدآ زا دبا شیم ونمیتوا نم عده ا ی راکه غا لبا" با من دوستی وبستگی فا میلی دا رندبا زدا شت کنم .نرما ن پس ازبا زگشت بسفا رت بفکرشخص دیگری میا فتدکه بدون چون وچرا پیشنها دا ت را بپذیرد .ولی چون مسترها وا ردبا سیدضیاء ا لدین دوست بوده ا ین قرعه بنا م ا ومیا فتد .بهمین جهت سیدضیاء پس ا زکودتا نصرت الدوله را توقیف میکند .نصرت ا لدوله هم پس ا زآ زا دی ا ززندا ن مخا لفت با ا نگلیسها را پیشه میسا زدکه بقیمت جا نش تما م میشود .

سیدضیاء درروزها ی ا ول نخست وزیری خوددستوربا زدا شت حدود ۷۰ نفررا دا دکه شخصیت ها ی زیرجزوتوقیف شدگا ن بودند :

فرما نفرما ـ نصرت ا لدوله ـ عین ا لدوله ـ سعدا لدوله ـ سهام الدوله

حشمت الدوله ـ قوام الدوله ـ حاج مجدالدوله ـ ممتازالدوله، حاج محتشم السلطنه ـ حاج نصیرالسلطنه ـ مشارالسلطنه ـ وثوق، السلطنه ـ ممتازالملک ـ لسان الملک ـ یمین الملک، سردار رشید ـ سردار معتضد ـ سرهنگ کیکو ـ امیرنظام همدانی، کلهر ـ میرزا یانس وکیل ارامنه ـ اسعد ـ ریحان ـ سهراب زاده، سید محمدا سلامبولچی ـ محمدولی خان سپهسالار ـ سالارلشگر، سیدحسن مدرس ـ شیخ محمدیزدی ـ شیخ محمدحسین استرآبادی، آقا ضیاء ـ سید محمدتدین .

بتدریج که مخالفت با کابینه سیدضیاء توسعه می یافت دستور بازداشت افراد دیگری هم داده شده که عبارتند از :فرخی مدیر روزنامه طوفان علی دشتی مدیرشفق سرخ ـ لسان السلطنه ـ مودب همایون، میرزا قوام وکیل عدلیه ـ میرزا هاشم آشتیانی ـ زین العابدین رهنما مدیر ایران ـ فدائی ـ عباس خان رافت ـ یاور اکبرخان میرزا باشی ـ همچنین ملک الشعراء بهار به دزآشیب وتیمورتاش به کاشان ،مدرس وشیخ حسین یزدی بقزوین تبعیدگردیدند .مدیر روزنامه نوروزقزوین هم بازداشت شد .ریحان مدیرروزنامه گل زرد را بدارالمجانین فرستاد .

سیدضیاء همچنین دستوردستگیری قوام السلطنه والی خراسان ـ صارم الدوله والی غرب را داده بود .دکترمصدق والی فارس هم از خدمت استعفا کردوبمنطقه بختیاری رفت ودستوربازداشت اوهم داده شده بود .

فرخ خراسانی شاعرچنین نقل کرده است .بعدازده روزکه ازکودتا گذشته بود ،سیدضیاء ازقوام والی خراسان خواست که اعلامیه کودتا را منتشرکندولی قوام السلطنه درجواب اوچنین تلگراف کرده بود (جناب آقای سیدضیاء الدین مدیرجریده رعد . .مادام که ازطرف اعلیحضرت همایونی فرمانی صادرنشودنمیتوانم درخراسان اعلامیه را منتشرکنم)بهمین جهت دستوربازداشت اوداده شد .

تمام جرائد توقیف گردید.
چندتن از رجال سرشناس از قبیل مستوفی الممالک ـ صمصام السلطنه بختیاری ـ مشیرالدوله پیرنیا ـ موتمن الملک از توقیف وتعرض مصون ماندند. درهای تمام ادارات دولتی بسته شد سیم‌های تلفنهای شهری وسیمهائی که مرکز را بشهرستانها وصل میکرد همه قطع شده بود.
(نورمن) نماینده سفارت انگلیس بلردکرزن مینویسد:
وقتی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بوقوع پیوست سپهدار اکبرنخست وزیر ایران بودکه بطرز ماهرانه‌ای خودرا بسفارت انگلیس درتهران رسانیدودرآنجا متحصن شد. پس از مذاکرات زیادی از طرف اعضای سفارت درحوالی ظهر ناچار شدندکه او را بترک سفارت وادار کنند. واوهم باین شرط رضایت دادکه برایش از کودتاچیان امان نامه گرفته شود. من رسماً "تعهد سپردم که نگذارم آسیبی بوی برسد وبهمین مضمون از سیدضیاء برایش امان گرفتم.
اللهیار صالح نقل کرده است (درکودتای ۱۲۹۹ عازم محل کارم بودم که حوالی سفارت انگلیس دیدم که قزاقان مدرس را گرفته کشان کشان بسوی بازداشتگاه میبرند. نعلین این سید مظلوم از پایش بیرون آمده بود. هرچه سعی میکردکه برگرددنعلین را بردارد نگذاشتند و بالاخره کشان کشان اورا پابرهنه بسوی زندان بردند.)
بعداً" سیدضیاء درسویس گفته بودمن خیال داشتم همه دستگیرشدگان را بکشم ولی سفارت انگلیس مانع شدکه این عمل انجام گردد.
مدرس هم که جزودستگیرشدگان بودرزندان قزاقخانه بکریم آقا میگوید از قول من بسیدضیاء الدین سلام برسان وبگوحق این بود که وقتی ما راگرفتی همه را بدار بزنی.. حالا که اینکار را نکردی دیگرهیچ کاری نمیتوانی بکنی وخودرا خسته میکنی. وقتی فرمانفرما ونصرت الدوله بمدرس میگویند این چه پیغامی است که میدهی چرا سرودیادش میدهی مدرس میگوید مطمئن باشددیگر سیدضیاء نمیتواندهیچ کاری بکندخیالتان راحت باشد.

دشتی که درزندان سیدضیاء افتاده بودچنین مینویسد :
وقتی انسان بحبس میافتدبصورت کسی است که درظلمت کده ای مدفون میگردد .میگویندرشب اولی که جسدما را درزیرتوده های خاک میگذارند ،قبربدن ما را فشار میدهد .ایکاش ما را درزیر کوههای البرزمیگذاشتندوبروح ما اجازه میدادندکه آزادباشد . این چهاردیوارشومی که اسم آنرا زندان گذاشته اندخاصیت عجیبی دارد .اگرروزی اختیارآنرا بمن میدادندآنرا سوزانیده وخاکسترش راهم با قیانوسهای بیکران دنیا پراکنده میکردم .تنها به پیکرما صدمه نمیزنند ،محبس روح را فشار میدهد ،فکررا میکشد ،عقل را خفه میکنند ،منا عت وعزت نفس انسان راپایمال مینماید .چقدرشقی و ظالم بودآن کسی که محبس را دردنیا اختراع کرد .دقایق ایام محبوسیت راکسانی میفهمندکه گردن آنها زیرگیوتین منتظرفشار جلاد وفرودآمدن ساطورخون آشام است .آری ،فقط شما میدانید محبس چیست ؟ آیا یکنفردردنیا پیدا میشودکه بما بفهماندچرا بما قلم وکاغذنمیدهند ؟ اجازه خواندن ونوشتن نمیدهند ؟نمیگذارند ایام بیکاری را صرف ازدیادمعلومات خودبنمائیم ؟فلسفه اینکار چیست ؟ آیا این تابوت سربسته که اسم آنرا زندان گذارده اند کافی نیست ؟
چرا ما را حبس کردند ؟ برای اینکه چشم داریم ومی بینیم ،گوش داریم ومی شنویم ،عقل داریم ومی فهمیم ،قلب داریم واحساس میکنیم . برای اینکه دیگرانسان نه ببیند ،دیگرنشنود ،دیگرحس نکند ،برای اینکه حس سربلندی محوونابودشود .فقط بایدچهاردیوارمحبس را استوارکنند .
سیدضیاء الدین یک شخص عادی است که جنون ریاست وسودای شهرت وتمول اورا بآغوش طوفان سهمگینی رانده وبالاخره آلت پیشرفت نظریات دیگران گردیده است .
مورخ الدوله سپهر مینویسد : سیدضیاء دستوردستگیری مرا هم داده

بود .سلطان محمد خان عامری رئیس کابینه رئیس الوزراء واسطه شدومرا بقصرگلستان نزدا وبرد .درآنجا سیدضیاء دیکتاتوری که اختیارات ناصرالدین شاهی را داشت با کلاه پوستی پشت میزصدارت نشسته بودکه تا مرا دیدبجلوآمدوبا نهایت ادب وانسانیت مرا پذیرفت .ازنیات خیرخواهانه خودوابطال قرارداد ۱۹۱۹ صحبت کردوگفت مردم بیهوده مرا آنگلوفیل میدانند .من دوستی باانگلیسها را تاحدی موثرولی دشمنی آنها را بیحدمضر میدانم بدینوسیله من شق اول را اختیارکرده ام بدون آنکه زیربارتحمیلات آنها بروم. آنهائیکه کودتا را ناقض قوانین میدانندباید توجه کنند این مثل اعتراضی بناخدای کشتی است که بگویندچرا دکل را بریدوضرروارد کرد .درصورتیکه اگردکل را نمیبریدغرق کشتی حتمی بود .بعدها باید قضاوت کنندکه کودتا لازم بودیا نه ؟گفتم از اینکه انتظاری از تشکیلات گذشته نمیرفت وعامه مردم طالب سرنگونی آن بودندحرفی نیست ولازم بنظرمیرسیدکه تمام اختیارات مرکزیت یافته وبدستهای قوی ومقتدری سپرده شوندتا درراه خیرعموم اقدام گردد .

انشاءالله توفیق حاصل خواهیدفرمود .امیدوارم دربارهٔ خودم هم رفع سوء تفاهم شده باشد .

باستانی پاریزی مینویسد :

دولت سیدضیاء میگفت هریک ازمحبوسین باید مبلغی بدهندتا خلاص شوند .ازفرمانفرما مبلغ ۸۰۰ هزارتومان مطالبه شدکه گفت فعلا" این مبلغ درخزانه دولت وجودنداردتا چه رسدبمن .

دولت تصمیم داشت که برای ترسانیدن محبوسین درحدود ۱۷ یا ۱۸ نفرازآنها را اعدام کندکه میگفتندسپهسالاروفرمانفرما ونصرت-الدوله جزوآنها بودند .با داره ژاندارمری هم اطلاع داده شده بود ومیخواستندبدون محاکمه اینکارراکنند .وقتی احمدشاه مطلع شد بسردارسپه دستورمیدهدکه جلوی اینکارراگیرد .

فرمانفرما گفت من شب را ناراحت خوابیدم ولی صبح بخواب رفتم

زیرا میدانستم که اگر سیدضیاء ما را تا صبح بدارزده بود هیچ اشکالی
نزایش نبود اما وقتی خبر پخش شد دیگر امکان نداشت که بتوانند
چنین برنامه ای را اجرا کنند. در ایران اگر از کاری یکشب گذشت
دیگر از اختیار شخص خارج میگردد.
سیدضیاء الدین با وجود توقیف خیلیها به مستوفی الممالک ـ مشیر ـ
الدوله ـ موتمن الملك که از رجال موجه بود ندکاری نداشت.
دولت آبادی مینویسد که آنها با انگلیسها رابطه دوستانه نداشتند.
دکتر مصدق که والی فارس بود بشاه چنین تلگراف میکند:
ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بتهران ـ دستخط جهانمطاع تلگرافی
بوسیله تلگرافخانه ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه
میدانند بعرض خاکپای مبارک میرسانند که این تلگراف اگر در فارس
انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل
خواهد بود. چاکرنخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و
تاکنون آنرا مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه
وانتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه
انتشار دهد. والی فارس دکتر مصدق السلطنه.
سیدضیاء رئیس الوزراء بدکتر مصدق چنین تلگراف میکند:
آگاهی یافته ام اکنون از قفا تلگراف تصدی مرا بشغل ریاست
وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید.
این خبر با ینجانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع
وافق تهران را همانطور تصور کرده اید که قبلا "دیده اید وعینا"
مشاهده کرده اید. این حکومت جدید التشکیل که با اسلحه و آتش یک
سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است بکسانی که در معبر او ایجاد
اشکالات نمایند، جز مشت چیزی نشان نمیدهد و در لحظه واحد جان،
مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان بعنوان رهینه صداقت آنها در
معرض تهدید گذارده میشود این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی
است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع

میسا زد .
بنا برا ین تصورا ینکه قرا ئت دستخط ا علیحضرت ا قدس هما یـــون شا هنشا هي ا رواحنا ه فدا ه محتمل ا ست حدوث ا شکا لی را تولیدکنـد با لمره فکری نا رسا بوده ا ست .با کما ل ا قتدا روبا نـها یت نیرومندی لازم ا ست وظیفه خودرا ا یفاء نما یند .
تشکیل ا ین دولت وطنی واصلاح کننده راهیچکـس جـزخیا نت کـــار نمیتوا ندتردیدکند ،آ نهم فورا" تنبیه میشود .
من درا ینجا تما م رجا ل پوسیده ودروغین را توقیف کردم ونـــدای ا صلاحا ت دا ده وبا تهوروجسا رت قشونی که درتحت ا مردا رم هرما نـع ومشکلی را بهیچ میشما رم .حضرتعا لی ا گرمیخوا هیدنما یندہ چنین دولتی با شیدبا جسا رت قدم برداشته ا صلاحا ت را درخطه ی ما موریت خودتا ن شروع کنیدوا زتقویت بی نـها یت ا ینجا نب استفاده نمائید وبا ورکنیدکه ا شخا ص دا نشمندوبیغرض را مجا لی شا یسته بدست آمده ا ست .را ست وبی پرده هما نطورکه عا دت من ا ست بحضرتعا لی سا بقه میدهم که نسبت بشخص شما خوشبین وخیلی ما یلم که ا زچون حضرتعالی شخص شا یسته ا ی درا صلاحا ت فا رس ا ستفا ده کنم وبطور متقابل لازم است ا زصدا قت وصمیمیت حضرتعا لی آگا ه گردم .بنا برا ین منتظرم کـــه خودتا ن برا ی خودتا ن تعیین تکلیف نما ئیدودرعیـن حا ل خودرا ا زذکرا ین نکته که با زیک شمه ا ی ا زصمیمیت وصدا قت من است نا چار می بینم وآ ن ا ین ا ست که ا نتخا ب طریقی جزصدا قت ورا ست گفتاری برای ا شخاصی که مرجع این سئوا لات من میشوید مصلحت نیستو موجب زیـان خودشا ن میشود .ا میدوا رم بنا م وطن وبنا م ا صلاحا ت حضرتعا لی از آ ن فا صله بعیدآ غوش گشوده مرا برا درا نه دربغل گرفتـــه کمـــک و مظا هرت خودتا ن را با حترا م منا فع ملی بمن ا هداء نما ئید .روش ومنشورخودم را دربیا نه ا ی که ا مردا ده ا م بولایا ت مخا بره کننـــد لامحاله ملاحظه وا زعقا یدا ینجا نب آگا هی یا فته ا ید .
ریا ست وزراء ـ سیدضیاءالدین طبا طبا ئی

دکتر مصدق مینویسد من باین تلگراف جوابی ندادم کلنل فریزر ازمن پرسید چرا دستخط شاه را اجرا نکردید گفتم بشما مربوط نیست. بلافاصله معذرت خواست.

چند روز بعد تلگراف زیر از شاه رسید (استعفای شما از ایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فورا" حرکت نمائید. شاه).

از شیراز عازم تهران شدم. در ۸ فرسنگی اصفهان ژاندارمی مرا از دستور دولت برای دستگیری ام مطلع ساخت. نامه‌ای بسردار جنگ بختیاری نوشتم. جواب آمد که درجریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و واسموس قنسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سر زنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود. قرار شد هر ۱۵ روز میهمان یکی از خوانین بختیاری باشم. با امیر مفخم رئیس ایل بختیاری به دهکرد رفتم و آنجا با معظم السلطان پدر معظمی ها آشنا شدم. چند روز بعد سید ضیاء رفت و قوام السلطنه آمد و مرا بعنوان وزیر مالیه معرفی کرد.

* * *

هنگام بازدید سفرای خارجی از قزاقخانه (روز بعد از کودتا) مستر نورمن سفیر انگلستان بماژور مسعود خان کیهان گفت که حرفهای مرا برای فرمانده خود ترجمه کنید. و این مکالمات بین او و رضا خان صورت گرفت:

سفیر ـ نصرت الدوله را کی آزاد میکنید؟

رضا خان ـ چرا باید نصرت الدوله زودتر از دیگران آزاد شود.

سفیر ـ برای اینکه دارای نشانی از طرف دولت انگلستان است و وظیفه ما حمایت از اوست.

رضا خان ـ خوب. نشان را از او پس بگیرید.

سفیر ـ بالاخره بگوئید چه وقت آزاد خواهد شد؟

رضا خان ـ هروقت که نتواند دیگر اتومبیل ۸ سیلندر سوار شود.

با اینطرز مستر نورمن از رضا خان مایوس شد.

سیدضیاء درنظرداشت عده‌ای اززندانیان ازجمله فرمانفرما ـ نصرت الدوله ـ سپهسالاروغیره‌را اعدام‌کندتا موجب ترس سایرین گردد .جریان باطلاع احمدشاه میرسد .که‌وقتی شاه مطلع میگردد میگویدچه‌حق داردکه‌درمملکت مشروطه مردم‌را بدون حکم‌محکمه‌اعدام نماید .فورا" سردارسپه‌را میخواهدومیگویدبایدازاین قبیل اعمال قبیح جلوگیری کنید .سردارسپه‌فورا" به‌جان محمدخان‌که‌زندانیان درقصرزیرنظرا وبودندتلفن میکندکه‌زندانیان را تحویل ندهیدو متوجه‌باشیدکه‌آسیبی بآنها نرسد .اینا قدام‌نخستین قدم‌سردارسپه علیه‌سیدضیاء بودزیرا با اینطرزدیگرسیدموافق با عدام‌آنها نشد. سیدضیاء بعدا" این موضوع‌را تکذیب کردولی"ا وحدی" نماینده سابق مجلس که‌درآنوقت رئیس محکمه‌جزای دادگستری بوددرروزنامه اتحادملی چنین نوشت :

چندروزپس ازکودتا سیدمصطفی عدل کفیل وزارت دادگستری مرا خواست وگفت آقای سیدضیاء الدین نخست وزیربوسیله من شما را احضارکرده‌است .درساعت مقررب‌عمارت گلستان رفتیم .موقعیکه شرفیاب شدم با بشاشت فرمودندعلت اینکه‌بین تمام قضات شما را انتخاب کردم‌این است که‌بشجاعت وشهامت شما واقف هستم‌بنابراین انتظاردارم‌این اشخاص خیانت پیشه‌را که‌من توقیف کرده‌ام شما آنها را محکوم با عدام نمائیدتا من آنها را بدارب‌زنم‌وملت ومملکت ازشرآنها راحت شود .عرض کردم‌محاکمه‌آنها بایدبطریق آزادوحق استیناف وتمیزباشدیا خیر؟ گفتندبله‌بطریق آزادوداشتن حقوق قانونی .گفتم با این وضع خراب دادگستری ممکن‌نیست‌یکنفراز آنها محکوم با عدام‌شوند؟ گفتندپس چه‌بایدکرد؟ گفتم‌بایدیک محکمه‌انقلابی تشکیل بدهیدتا هرکس راکه مستحق‌اعدام‌دانست حکم بدهدواینا حکام هم فورا" اجراگردد .نخست وزیرخوشحال شدو ماژورمسعودخان کیهان وزیرجنگ را خواست وگفت پیشنهاد وحدی موردتائیدمن است وفورا"بروویدوازقوانین فرانسه موادی تهیه

کنیدتا محکمه انقلابی تشکیل وفورا" اینها محاکمه شوند.
آقای وزیرجنگ ومن همراه رفتیم ولی گفتم من چون زبان فرانسه نمیدانم مرخص میشوم.پس از اینکه شما موادرا تهیه کردیدبمن اطلاع دهید.آنساعت ازبهترین ایام عمرمن بشما رمیرود.اما چرا این محکمه انقلابی تشکیل نشدبرای عدم‌هم‌آهنگی افرادکابینه سیدضیاء بود.
درکتاب " ایران درآتش " چنین خواندم:
وقتی سپهدارا کبرنخست وزیربودوتمایل خودرا به همکاری باروسها نشان میدادانگلیسها بفکرکودتادرایران افتادند.دونفرمورد نظربودندیکی مدرس که موردحمایت سرپرسی کاکس وزیرمختار فارسی زبان انگلیس درتهران بودودیگری،سیدضیاءالدین طباطبائی که‌مستراسمارت کاردارسفارت پشتیبان اوبود.دراین جریان زور سرپرسی چربیدومقداری اسلحه‌دراختیارسالار جنگ گذاردتامدرس رابملک خوددرورامین ببردومقدمات کاررافراهم سازد.مدرس‌در اصفهان نیزبایادی خودپیغام دادکه‌قوائی برای کمک بوی به ورامین اعزام دارندولی رضاخان ازآقابا باحرکت کردونقشه آنها رابرهم زد.باوقوع کودتاسیدضیاء نخست وزیرشد.
اسمارت دربارهٔ‌رضاخان نوشت (مثل اینکه‌نادر دیگری درایران درحال ظهوراست).
پس‌ازفتح تهران بدست رضاخان عده‌ای درسفارت انگلیس متحصن شدند.رضاخان بسفارت انگلیس پیغام‌دادکه‌آنها رابیرون کنند.
آنها راتهدیدنمود.سیدضیاء مینویسد: رضاخان درصدد محاصره سفارت انگلیس برآمدهرچه‌خواستیم اورا ازخرشیطان پائین بیاوریم موفق نشدیم.محاصره‌سفارت انگلیس چندروزطول کشید.سرانجام مستراسمارت بدفتررضاخان رفت ورضاخان گفت بایدبست نشینان راتحویل دهند.آنها چون دیدنددرمقابل اراده‌رضاخان توانائی مقاومت ندارندآنکاررا انجام دادند.نماینده‌انگلیس

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

تلگرافی رضا خان را تهدیدکردولی اوتلگراف را درسبد انداخت وگفت من انگلیسی نمیدانم.
رضا خان پس ازکودتا حاضرنشددرکابینه سیدضیاء سمتی را بپذیرد فقط فرماندهی قشون را داشت وما ژورمسعودخان وزیرجنگ شد، تا اینکه روز ۸ فروردین ۱۳۰۰ او استعفا کردورضا خان بحکم اجبار وزیرجنگ شد .گرچه بظاهر سیدضیاء درآن مدت کوتاه نخست وزیربود ولی اداره امورکشوربا رضا خان بود .وبهیچکس اجازه مداخله در امورکشوررا نمیدادتا اینکه سیدضیاء روزچهارم خرداد ۱۳۰۰ استعفا کردوقوام نخست وزیرشد .بتدریج کابینه ها سقوط میکردند .قوام ومشیرالدوله ومستوفی الممالک نخست وزیرشدندتا سرانجام خود سردارسپه بمقام رئیس الوزرائی رسید .درموردعدم توجه سردارسپه بموازین قانون اساسی بین اوومجلس اختلاف درگرفت .مشیرالدوله که بی چون وچرا ازاقدامات سردارسپه حمایت میکرداین جمله معروف خودرا درمجلس گفت : (من قانون اساسی را برای کشور ایران میخواهم نه ایران را برای قانون اساسی وهرگاه پای صلاح مملکت درمیان باشدمن قانون اساسی را زیرپا لگدمیکنم.)

لغو قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیسها، انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ با روسها

پس از کودتای ۱۲۹۹ قبل از هرچیز قرارداد ۱۹۱۹ که بین دولت وثوق الدوله و انگلیسها منعقد شده و بتصویب مجلس نرسیده بود از طرف دولت سیدضیاء لغو شد. همچنین قرارداد ۱۹۲۱ با روسها با مضاء رسید که بعدها در زمان نخست وزیری قوام السلطنه از تصویب مجلس گذشت. بنابراین توضیح درباره این قرارداد مهم ضروری است.

وقتی وثوق الدوله نخست وزیر بود قراردادی با انگلیسها امضاء نمود که مخالفین گفتند او میخواهد ایران را تحت الحمایه انگلیسها سازد بهمین جهت سیل مخالفت با کابینه وثوق الدوله براه افتاد و هرچه وثوق الدوله و انگلیسها خواستند این قرارداد را بصورتی تحمیل کنند توفیق نیافتند. یکی از مدافعین سرسخت این قرارداد سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد بود که بشدت مقالاتی له قرارداد مینوشت و با وجود مخالفت شدید افکار عمومی و آزادیخواهان، او بحمایت از قرارداد ادامه میداد. این همان قراردادی است که احمدشاه با آن مخالفت کرد. وعده‌ای معتقدند که احمدشاه بهمین خاطر سلطنت خود را از دست داد.

معتصم السلطنه فرخ مینویسد: براثر تصویب قرارداد ۱۹۱۹ انگلیسها مبلغ ۱۳۰ هزار لیره معادل چهارصد هزار تومان پول دادند که ۲۰۰ هزار تومان آن به وثوق الدوله، صدهزار تومان به نصرت الدوله، صدهزار تومان آن به صارم الدوله رسید.

روزنامه های آمریکائی نوشتندکه دولت ایران،کشوررا بیک "پنس" فروخته است .پس ازبهم خوردن قرارداد آنها مطالبه پول خودرا کردندولی پس داده نشد .اما درزمان سلطنت رضا شاه این پولهااز آنها گرفته شده بخزانه رفت .علت عدم تصویب قرارداد مخالفت شدید همه طبقات مردم ومقاومت شدیدا حمدشاه درانگلستان بوده درضیافت بزرگی که دولت انگلستان برپا داشت اوازموافقت با قرارداد خودداری کردوهمچنین انتحارکلنل فضل الله خان آقا ولی (برادرسپهبدآقا ولی)افسرتحصیلکرده ایرانی وازاعضای کمیسیون مختلط ومعاون ژنرال دیکسن بودکه تصویب قرارداد دراخیانت میدانست وباخودکشی مخالفت خودرا ابرازداشت که ایران رامنقلب ومخالفتها را شدیدترساخت .

نصرت الدوله همان کسی است که درنخستین کاردولتی خوددرکرمان مرتکب قتلها وتجاوزات زیادی بمردم شد .قرارداد ۱۹۱۹را امضاء کرد .بپاس این خدمات قراربودبجای احمدشاه بسلطنت برسدومظفر فیروزپسرش ولیعهدا وباشد .بهمین لحاظ وثوق الدوله وسیدضیاء کمیته زرگنده را تشکیل دادندا ما بعدرضا خان برنامه آنها رابهم زد ونصرت الدوله درزمان نخست وزیری سیدضیاء زندانی شدودرزندان با مدرس برخوردکردوازآنجا با اوهم عهدگردیده وهردودرخدمت انگلستان منشاء حوادث فراوانی ازجمله واقعه سقاخانه شدند .

- نصرت الدوله باشتاب برای اداره کردن کودتا عازم ایران گردیدو به همدان رسیدولی بارش شدیدبرف موجب بسته شدن راه (همدان - قزوین)شدونتوانست بموقع خودرا بتهران برساند .

سیدضیاء بمساعدت مستر (هاوارد)کنسول انگلیس درتهران که با نصرت الدوله رابطه خوبی نداشت با مورکودتا پرداخت واوسیدضیاء را معرفی نمود .نصرت الدوله وقتی واردپایتخت شدکه پدروبرادرش را دستگیروخودا ورا هم توقیف واتومبیلش را هم ضبط کردند .هرگاه رابطه نصرت الدوله با هاوارد خوب بودیا سرپرسی کاکس وزیرمختار

انگلیس درتهران بودشاید مسیرتاریخ تغییرمیکرد.
ملک الشعرای بهار هم مینویسد: هاوارد که فارسی را خوب حرف میزد با نصرت الدوله وحسام الدوله رابطه خوبی نداشت وبعکس با سید ضیاء الدین رفیق بود. هاوارد با تیمورتاش هم بدبود و عاقبت تیمورتاش ونصرت الدوله زیرپای اوراجاروکردندواز ایران به ماموریت سوریه رفت. روزیکه از ایران میرفت بخانه من آمد و گفت تیمورتاش بسفرلندن میرود و گمان ندارم دراین سفر باوخوش بگذرد. (همان سفری بود که تیمورتاش موردخشم رضا شاه قرارگرفت وسرانجام درزندان ازبین رفت.)
تلگراف لردکرزن وزیرخارجه انگلستان به نورمن وزیرمختار انگلیس درتهران:
شماره ۵۷۸- ۱۲۶۸۷/۸۲/۳۴سی - وزارت خارجه- اول دسامبر ۱۹۲۰
وثوق الدوله (که اینک درلندن است) تلگرافی ازسپهدار دریافت کرده که طی آن متهم شده است ۲۵۰/۰۰۰پاوندبهنگام معاهده دریافت کرده است. او درپاسخ این تلگرام گفته است که چنین مبلغی تنها میتوانسته با مسائلی ازقبیل اسلحه وغیره ارتباط داشته باشد.
درهرحال معظم له (وثوق الدوله) درخواست کرده است با طلاع شما برسدکه این مبلغ بهنگام عقدقرارداد با وساطت شاهزاده فیروز و صارم الدوله ازسرپرسی کاکس دریافت شده که هریک ازاین دوتن یکصدهزارتومان ازمبلغ فوق را دریافت کرده اند. باقی مبلغ توسط صارم الدوله دراختیارخودمعظم له قرارگرفته اما ازآنجاکه وثوق الدوله مخالف این اقدامات بودهرگزباین مبلغ دست نزده است. معظم له متعاقبا" مجموع دویست هزارتومان باقیمانده را صرف کمک به تومانیانس کرده. اما باتمام این احوال کمپانی ورشکست شده است. معظم له بعنوان وجه الضمان سندقطعی زمینی در شمال ایران ازسوی کمپانی گرفته وحاضراست آنرا بشمایانماینده شما تحویل دهدیا مبلغ را بهنگام بازگشت مستردارد. درهرحال

اومایل است ذهن سپهدا رروشن شودکه مسئله هرگزدرحد ۵۰/۰۰۰ ۲ـ پاوندنبوده است .رجوع کنیدبتلگرام خودتان بشماره ۷۵۱ کرزن ۷نوامبرواصلاحیه ۷۵۴مورخ ۱۸نوامبر .

سرپرسی لرن وزیرمختارانگلیس درایران مینویسد :

قراردادد ۱۹۱۹پیروزی بزرگی برای لردکرزن وزیرخارجه انگلیس بودکه میخواست وسیله آن ،راه پیشروی روسیه به هندوخلیج فارس راسدکند .قراردادمزبوربرخلاف قانون اساسی بدون آنکه بتصویب مجلس برسدبمرحله اجرادرآمده بودویک میسیون نظامی انگلیس نیزعازم ایران شده بودندتا ارتش ایران را تجدیدسازمان کنند . پنهانکاری درکارتصویب قراردادودریافت رشوه ازطرف سه ایرانی (وثوق الدوله نخست وزیر- نصرت الدوله وزیرخارجه-صارم الدوله وزیرمالیه)نادیده گرفتن حق مجلس - وقوع انقلاب بلشویکی درشوروی همه با هم موجب شدکه این قراردادرا منفورمردم ایران بسازد .

وقتی شایعات مربوط به دریافت پول ازطرف وثوق الدوله ووزرایش دربارهٔ امضای قراردادد ۱۹۱۹انتشاریافت ،تصادفا" درهمانموقع وثوق الدوله بساختن خانه قصرماننددخوددرسلیمانیه پرداخته بود که عشقی شاعرمعروف دراین بارهٔ چنین سرود :

داده انداهرمنان ملک سلیمان بربادتاازآن روی سلیمانیه آبادکنند

سپهدارروزیرجنگ کابینه وثوق الدوله که با امضای قراردادمخالف بودواستعفا کردبمراجعین گفت (قراردادی که وثوق الدوله بسته به بنده مربوط نیست .ضدقرارم بنده- بی اختیارم بنده)که این گفته سپهدارزشتی وردزبانها شده بود .

خیلیها معتقدندکه همین دفاع سیدضیاء ازقراردادموجب شدکه انگلیسها اورا بمقام نخست وزیری برسانند .

کحال زاده دربارهٔ مداخله انگلیسها وروسها قبل ازکودتای ۱۲۹۹در ایران چنین مینویسد :

در اوایل سال ۱۹۱۴ کارخارجیها در ایران بجائی رسیده بود که روسها در تبریز و قزوین از مردم مالیات میگرفتند و انگلیسها در مقابل وام مختصری گمرک بوشهر را تصرف کرده بودند و عواید آنرا وصول میکردند. حتی حکمران بنادر را که عازم محل ماموریت بود اجازه ورود نمیدادند. وقتی وزیر مختار آلمان مداخله انگلیسها را در امور ایران به مستوفی الممالک یادآور شد و مذمت کرد معلوم شد رئیس الوزراء از واقعه مستحضر است. و از انگلیسها خواسته شد که مانع ورود حکمران به بوشهر نشوند. سرانجام حاکم وارد بوشهر شده و بیرق انگلیس را از بالای دارالحکومه برداشته و بیرق ایران را نصب نمود. در قصر فرح آباد یک افسر روسی درحال مستی دنبال بانوئی کرده میخواست وارد اندرون شود که این امر شاه را عصبانی کرده بود.

سیدضیاء بیکی از نزدیکان خود گفته بود من در بستن قرارداد ۱۹۱۹ زیاد دخالت داشتم. زیرا انگلیسها بکمک خزغل میخواستند کار خوزستان را یکسره کنند. این خبر را به وثوق الدوله رئیس الوزرا رساندم و گفتم هرکاری میتوان کرد بکن. او هم حاضر بامضاء قرارداد ۱۹۱۹ شد که از مدافعان آن بودم. در حقیقت قرارداد مزبور مانع تجزیه خوزستان شد.

سیدضیاء پس از دریافت فرمان نخست وزیری با صدور اعلامیه ای الغاء قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام و یادآور شد که در صد سال اخیر انگلستان کرارا" دست دوستی خود را بسوی ایران دراز کرد و ایران هم صداقت خود را نشان داد. ولی ما سعی داریم با امضاء قراردادهائی با شوروی ها روابط خود را با آنها تحکیم نمائیم.

درباره شرکت نصرت الدوله در رود تا مورخین بد صورت نوشته اند عده ای گفته اند بعلت برف در همدان ماند و تنی چند گفته اند که بتهران آمد و با انگلیسها بهم زد و سید ضیاء بجایش انتخاب شد.

قرارداد ۱۹۲۱ ایران وشوروی

بعدازروی کارآمدن دولت انقلابی درشوروی،درزمان‌نخست وزیری سیدضیاء قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران وشوروی منعقدشد.عده‌ای معتقدندکه‌ازبهترین قراردادهاست که‌شورویها ازکلیه امتیازات‌خود درایران دست برداشتندوگروهی اعتقاددارندکه‌فصل ششم آن از موادخطرناکی است زیرا به‌شورویها حق میدهدکه‌هروقت بهانه‌ای واردخاک ایران بشوند.فصل ششم قراردادکه موردایراداست‌چنین میباشد:

فصل ششم ـ طرفین معظمتین متعاهدتین موافق کردندکه هرگاه ممالک ثالثی بخواهندبه‌وسیله‌دخالت‌مسلحانه‌سیاست غاصبانه‌را درخاک ایران مجری دارندیاخاک ایران را مرکزحملات نظامی‌برضد روسیه‌قراردهندواگرضمنا" خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی‌راموردتهدیدقراردهدوایران‌نتواندباین‌خطررا رفع نماید،دولت شوروی حق خواهدداشت قشون خودرا بخاک ایران واردنمایدتا اینکه‌برای دفاع ازخوداقدامات لازمه‌نظامی را بعمل آورد.

دولت شوروی‌متعهداست که‌پس ازرفع خطر،بلادرنگ قشون خودرا ازحدودایران خارج نماید.

بهرحال این قرارداد‌بتصویب مجلس شورایملی ایران رسیده‌که ماده‌واحده‌آن چنین است:

ماده‌واحده: مجلس شورایملی بااستنادمراسله‌نمره ۱۶۰۰مورخ ۲۰قوس ۱۳۰۰شمسی که‌ازطرف نماینده‌مختاردولت شوروی روسیه‌به

وزیرخارجه ایران نوشته شده است .بدولت اجازه داده میشود که عهدنامه دوستی منعقدبین نمایندگان دولت علیه ایران ودولت جمهوری روسیه را که شامل بر ۲۶فصل وضمیمه باین ماده میباشد مبادله نماید .

احمدمیرفندرسکی وزیرخارجه سابق ایران که متخصص درامور بین المللی بخصوص روابط ایران وشوروی نیزمیباشد چنین توضیح میدهد :

قراردادمودت ایران وشوروی در ۲۶ماده در ۲۸فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹)درمسکوبا مضاء علینقی انصاری(مشاورالملک)وچچرین کمیسر امورخارجی شوروی رسیدودر ۲۴آذرسال ۱۳۰۰ (مطابق۱۵دسامبر۱۲۲۲) درچهارمین دوره مجلس شورایملی درکابینه احمدقوام با تفاق آراء تصویب شدواحمدشاه قاجار آنرا توشیح کردکه مبادله اسنادنیز بعمل آمد .

بموجب این قرارداد تمام عهدنامه ها وقراردادها ومعاهدات سابق روسیه تزاری با ایران وروسیه ودولت ثالث دربارهٔ ایران لغوشد. منظورازدولت ثالث موافقت نامه سال ۱۹۰۷بین روسیه تزاری و انگلستان میباشدکه بموجب آن ایران بدومنطقه نفوذ تقسیم شده بود .

براساس این قرارداد قروض ایران به روسیه باطل شمرده شدوبانک استقراض روسیه با کلیه نقودواشیاء ومطالبات اموال منقول وغیر منقول آن با ایران تفویض شده است .

دراین قراردادروسیه شوروی راه شوسه انزلی - تهران وقزوین - همدان وکلیه متعلقات آن وهمچنین کلیه خطوط تلگرافی که توسط روسیه درایران کشیده شده بودونیزبندرانزلی وتمام متعلقات را بایران واگذارکرد .بموجب این قراردادد دولتین ایران وشوروی ازنظرکشتیرانی دردریای خزردارای حقوق یکسان شده اندوتمام امتیازاتی که بهرترتیب دولت تزاری واتباع آن ازایران گرفته

بودندلغوشد .همچنین جزایرآشورا ده وفیروزه(دریای خزر)با یران اعاده شده است .

نکته ای که در این قرارداد حائز اهمیت است الغای حق قضاوت کنسولی برای اتباع شوروی در ایران است با ستنا دلغوکاپیتولاسیون، در این قرارداد بود که در سال ۱۹۲۸ درست صد سال پس از عهدنامه ترکمن چاپ بکاپیتولاسیون در ایران برای همیشه خاتمه داده شدو استقلال قضائی که از ارکان حاکمیت ملی ایران است تامین گردید .

ایراد مخالفین باین قرارداد این ماده است (اگرقشون دشمن روسیه از ایران به روسیه حمله کند ،پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را باین مسئله جلب کرد اتمام حجت خواهدنمود.در صورتیکه ایران قادربجلوگیری نشد ،مما نعت از ورودقشون روسیه نخواهدکردوروسیه از آذربایجان وارمنستان درتجاوزبه ایران مما نعت خواهدنمود .)

این قرارداد طی نامه ای که بین مشارالسلطنه وزیرخارجه ایران وپروفسورروتشتین سفیرشوروی در ایران مبادله شدموردتفسیر قرارگرفت وطرفین قبول کردندکه مراد از قشون دشمن روسیه لشگریان ورزمندگان روس سفیدیا ضدانقلابیون میباشد . موقع امضای قرارداد خطر روسهای سفیدرژیم نوپای شوروی را جدا" تهدیدمیکرد .این خطربمرورزمان منتفی شد .با ازبین رفتن خطر حق دخالت شوروی هم منطقا" ازمیان میرودولی دونکته ثابت میماندوآن ازیکطرف ملاحظه امنیتی است که شوروی داردودیگر نگرانی است که دولت ایران ازدخالت شوروی در موردا خلی خود دارد .این دونگرانی دریک سندمعتبربین المللی که موافقت نامه (آرام- پکوف)نامیده شده منتفی گردیده است - باین معنی که شوروی رسما" تعهدکرده استقلال وتمامیت وقوانین ایران را محترم بشماردوازدخالت در موردا خلی ایران احترازجوید .ایران نیز بنوبه خودتعهدکرده که خاک خودرا دراختیارهیچ دولت ونیروئی

برای حمله بشوروی قرار ندهد و به هیچ دولتی اجازه تاسیس پایگاه نظامی ندهد و ایران را بصورت خیزگاهی برای حمله بشوروی درنیاورد. براساس این تعهد دوجانبه بود که روابط ایران و شوروی در سالهای (۱۹۶۲ تا ۱۹۷۹) از ثبات و شکوفائی کم نظیری برخوردار شد. این موافقت نامه که میان وزیر خارجه ایران و سفیر شوروی برمبنای اصول قرارداد ۱۹۲۱ با مضا رسید نمونه بسیار ارزنده‌ای از خرد سیاسی درجهت حفظ منافع حیاتی ایران بشمار میرود.

سیدضیاء پس از مراجعت با یران ضمن مصاحبه‌ای با روزنامه اقدام در ۲۱/۱۱/۸ چنین گفت :

افتخار امضای معاهده ایران و شوروی مال من است ـ لنین و روسای انقلاب روسیه از نظر زبان و عقاید سیاسی و خواص و عادات ایرانی نبودند. اما آنچه را آنها با یران دادند، آنچه را که آنها بنفع ایران کردند، هیچ پادشاه ایرانی، هیچ رهبر سیاسی ایرانی، هیچ وزیر ایرانی، هیچ وکیل مجلس ایرانی و هیچ نویسنده ایرانی در تمام تاریخ ایران برای ایران نکرد. وقتی که لنین در پتروگراد بود من هم در آنجا بودم. لنین گفت من معاهده کاپیتولاسیون با ایران را لغو میکنم. من به آنها اعتقاد داشتم. من اطمینان داشتم که لنین و روسای انقلاب روسیه بوعده خود وفا خواهند کرد.

نظر تقی زاده درباره انقلاب شوروی

انقلاب شوروی بزرگترین واقعه تاریخی برای ایران در یکصد و پنجاه سال اخیر است. اگر در پایان جنگ بین الملل اول آن انقلاب پیش نیامده بود استقلال ایران و ترکیه از بین میرفت. انقلاب اکتبر در حکم بازشدن طناب دار از گلوی یك محکوم بیگناه در آخرین دقایق پیش از کشیده شدن طناب بود.

عزل سیدضیاء ازرئیس الوزرائی وتبعید باروپا

با وقوع کودتای ۱۲۹۹همه‌کاره مملکت سردارسپه‌بود .گرچه سیدضیاء رئیس الوزراء بودوبعلت جوانی وسیادت وافکارانقلابی دست بکارهای پرسروصدائی میزدولی اینها همه‌با اصطلاح پوست خربوزه‌ای بودکه‌زیرپای خودمیگذاشت .چنانکه‌نتوانست بیش‌از ۹۳ روزدراین مقام‌دوام یابد .احمدشاه‌هم‌که‌ازیک سوبفکر افزایش ثروت وازسوی دیگربفکرکناره‌زیبای فرانسه‌بودبا پیدا شدن سردارسپه‌دیگرحتی جنبه‌تشریفاتی خودرا هم‌ازدست داده‌بود. ولی سردارسپه‌که میخواست حریفان را یکی پس ازدیگری ازمیدان بدرکندظاهرا" با احمدشاه‌روابط بسیارصمیمانه‌ای برقرارکرده و اوامراحمدشاه‌را می پذیرفت وسعی میکردبمرحله‌اجرا برساند. عبدالله‌خان امیرطهماسبی گفته‌بودمن که‌رئیس گاردشاه‌بودم باا ینکه‌شاه‌کم‌وبیش ازجریان کودتا مطلع شده‌بودبعدازشنیدن‌خبر حرکت نظامیها بسوی تهران شبانه‌میخواست ازفرح آبادفرارکندکه من مانع شدم.

نخستین هدف رضاشاه‌برکناری سیدضیاء بود .محمودجم‌میگفت کرارا" درجلسات هیئت دولت که‌درکنارسردارسپه‌مینشستم‌شاهدبودم که وقتی سیدضیاء برای کارهای مملکت شعارمیدادومیگفت چنین و چنان خواهم‌کرد .سردارسپه‌میگفت (این سیدخیلی دوربرداشته واقعا" خیال میکندرئیس الوزراء است) .ازهمانجا معلوم‌بودکه بزودی سیدازکاربرکنارمیشود .بهمین جهت دیده‌میشودکه‌درکوتاه

مدت سیدضیاء ازکاربرکنار وبسرعت ازکشورخارج میگرددوقوام‌السلطنه از زندان سیدضیاء فرمان رئیس الوزرائی خودرا گرفته زندانیان آزادگردیده خواستار محاکمه سیدضیاء شدندومیگفتند بایدبحساب وجوهی که بحساب اوببانک شاهی ریخته شده رسیدگی شود.ولی احمدشاه به‌آنها گفته‌بود بگذاریداین سیدبرود.تاهمین حدهم‌راضی باشیدکه‌اوبرکنار شده‌وازکشورمیرود).

سرانجام روز۴خرداد۱۳۰۰فرمان عزل سیدضیاء باین شرح ازطرف احمدشاه صادرمیگردد.

(نظربمصالح مملکتی میرزا سیدضیاءالدین راازریاست وزرامنفصل فرمودیم‌ومشغول تشکیل هیئت وزرای جدیدهستیم.بایدکمال مراقبت رادرحفظ انتظامات بعمل آورید ومطالب مهمه را مستقیما "بعرض برسانید.شاه)

ملک الشعراء بهاردرباره علت برکناری سیدضیاء چنین مینویسد: سیدضیاء ازاحمدشاه‌ناراضی بودوازنزدیکی سردارسپه‌واحمدشاه نگران گردیدودرصددبرآمدکه‌شاه‌را بردارد.دراین باب با محمدحسن میرزای ولیعهدملاقات میکندوروابط این دوبشدت گرم میشود.شنیدم‌شاه به‌ولیعهدتغییرکرده‌وحتی سیلی باوزده‌واورا از این قبیل کارها منع کرده‌است.همان ایام شهرت یافت که میخواهندولیعهدرا بفرنگستان تبعیدکنند.شاه به‌سیدا مرمیکندکه استعفا بدهدولی سیدازقبول استعفا سرباززده‌تمارض میکند. وزیرمختارانگلیس با شاه ملاقات نموده‌میگوید اگرسید برود سلطنت شاه‌دچارخطرخواهدشدولی احمدشاه ایستادگی میکندتا سید برکنارمیگرددو ولیعهدهم‌ازراه‌خرمشهروبصره‌بفرنگ میرود.

شاهزاده‌عین الدوله‌که‌همراه‌ولیعهدبودچنین نقل میکند: وقتی بقصرشیخ خزعل واردشدشیخ گفت من چشمم‌ازسردارسپه‌آب نمیخورد شاه‌کارخوبی نکردکه‌سیدضیاء را بیرون کرد.اگروالاحضرت حاضر باشندمن حاضرم ازغرب ولُروپشتکوه‌نیروفراهم‌کرده‌سیدضیاه‌هم

دربصره است بفرستیدبیایدوبا این قوا تهران را تصرف میکنیم.
آنوقت اگرخواستیدشاه را نگه دارید واگرنخواستیدخودتان شاه
میشوید .مرا ما مورکردندکه دربصره با سیدضیاء ملاقات کنم .سید
گفت شیخ خزعل راست میگویدومیتواندکاری انجام دهدولی من
به ولیعهدا عتماد ندارم .او مردکارنیست .ازقضا شیخ خزعل هم از
ولیعهدما یوس شد .
عبدالله مستوفی مینویسد : سیدضیاء بتدریج احساس کردکه با
اوضاع آنروزادامه حکومتش میسرنیست بخصوص که سردار سپه نسبت
باحمدشاه خضوع فراوان نشان میدهدوشاه هم میداندکه (سید)
هیچکاره است وبا یک دستخط اوبرکنار وحتی سردار سپه بدستور او
توقیفش خواهدکرد .بنا براین سیدبا نگلیسها متوسل شد .وزیرمختار
انگلیس توصیه ای نزدشاه بردولی وقتی ضدیت شاه را با سیددید
دیگر اصرار نورزید .
ازمسافرت بی مقدمه ولیعهدبا روپا چندروزپس ازسقوط کابینه
سیدضیاء حدس میزنندکه سیدوقتی ازشاه احساس بی مهری کردبفکر
افتادکه شاه را معزول ومحمدحسن میرزا ولیعهدرا شاه کند .
درحالیکه قوای نظامی دست سردار سپه بودکه ازشاه حمایت میکرد .
سرانجام روزسوم جوزای ۱۳۰۰که سه ماه ازکودتا میگذشت سید
دستخط عزل خودرا دریافت کردوبا کمک سردار سپه خاک ایران را ترک
گفت .
احمدشهریور مینویسد :سیدضیاء ازدرشمالی شمس العماره واردربار
میشدوآن دررا مخصوص خودکرده بودوبدربا ریان قدغن ساخت که
هیچکس را نبایدازاین دررا ه بدهند .اتفاقا" رضا خان میل میکند
که ازاین در ،بدربا ربرود .دربا ریان دررا باز نمیکنندوعلت راهم
میگویند .رضا خان عصبانی شده دستور میدهددربان را کتک مفصلی
بزنندودررا باز میکندوبه سیدضیاء هم فحش مفصلی میدهد .
وقتی هم که ماژور مسعودخان کیهان بعلت مداخلات رضا خان از

وزارت جنگ استعفا میکندووزیرمشاور میشود .رضا خان درهیئت دولت صندلی اورا تصاحب میکندوبا اوهمبه تندی رفتار مینماید . دیگرهیچوقت هم درهیئت وزراء حاضرنشدودرقصر قاجاردرمیان سربازان بسرمیبردوزندگی میکرد .یکروزهمدرآنجا مانوری درحضور احمدشاه داده شد ،هیچکس به سیدضیاء احترامی نکرد .رضا خان و درباریان متفقا" علیه سیدضیاء عمل میکردند .

مکی مینویسد : درموردا ختلاف سردارسپه وسیدضیاء گفته شدسالار منصورقزوینی بحکومت زنجان منصوبودستوردستگیری جهانشاه خان (امیرافشار) باوداده میشود .جهانشاه خان با اطلاع ازموضوع از بیراهه بتهران گریخته وبا روابطی که با سردارسپه داشته بمنزل او واردمیشود .پس ازچندروزسردارسپه درجلسه هیئت وزیران بسید ضیاء میگوید :جهانشاه خان درمنزل من است واما ن میخواهد . سیدمیگویدخوبست شما بکارهای خودتان مشغول باشیدوبکارهای سیاسی دخالت نکنید .هنوزحرف رئیس الوزراء تمام نشده بودکه سردارسپه متغییرشده با جوابهای درشت وحتی فحشازجلسه دولت خارج میگردد .پس ازخروج اوسیدضیاء میگویدچون فعلا" قدرت قشون دست اوست ممکن است علیه دولت بفعالیت بپردازد .صلاح درآشتی است .لذا چندتن ازوزراء بخانه سردارسپه میروند تا اورا به هیئت دولت ببرندولی نمیپذیردوسیدضیاء را تهدیدمینماید . وزرا با نا راحتی مراجعت کرده خودسیدضیاء تصمیم میگیردکه برای استمالت بخانه سردارسپه برود.با اینطرزظاهرا" دوستی مجددبرقرار میگرددولی سیدتصمیم داشت بتدریج ازقدرت سردارسپه بکاهدو اورا زندانی ودستگیرنماید .بهترین راه این بودکه اوراوزیرجنگ کرده پست ریاست دیویزیونقزاق را بیکی ازدوستان خودواگذار کند .ولی احمدشاه ازاقدامات سیدضیاء ناراضی بودبخصوص توجه خاص سیدبه ولیعهدموجب شد که شایع گرددسیدمیخواهدشاه رااز سلطنت خلع وبرادرشاه را به سلطنت برساند .بهمین جهت شاه درصدد

تحبیب سردار سپه برآمدودرمراسم سلام یک قبضه شمشیر مرصع بسردار سپه داد وگفت (شما این نکته را ثابت کردیدکه ایرانی لیاقت اداره کردن قشون را دارد.) .دراینموقع وزیرجنگ استعفا داد وسردار سپه وزیرجنگ شد .زیرا میخواسته ماژورمسعودخان وزیرجنگ را دستگیرکند .با اینطرزسردار سپه وزیرجنگ وفرماندهی دیویزیون قزاق شد.

آخرین ملاقات سیدضیاء واحمدشاه بصورتی بودکه سیددرحالیکه سیگار به لب داشت وارد اطاق شاه میشودودوراطاق قدم میزند. شاه زنگ میزندودونفررا صدا میکندومیگوید: (این سیگاررا ازدهن سیدبگیریدوبیاندازیددور.)سپس میگوید تلفن کنیدسردار سپه بیایدو وقتی اومیرسدشاه میگویددیگرنمیشودبا این سیدبمدارا رفتارکرد .سردار سپه میگویدما تصورمیکردیم که اقدامات اوموافق میل شاه است حال که نیست هرطورمیفرمائیداطاعت میشودمن یک سرباز مطیعی هستم هروقت امرکنندشمشیرم را تقدیم خواهم کرد.

احمدشاه میگویدبرویدوسایل حرکت سیدضیاء را فراهم کنید .به این ترتیب حکومت سیدضیاء ساقط شدواقدامات سیدبرای ترورسردار سپه وبرکناری احمدشاه خنثی گردید .گزارش اقدامات سیدمحرمانه باطلاع سردار سپه وشاه میرسیدکه سرانجام شاه مصمم به عزل سیدو تبعیدولیعهدشد .سیدازمقام رئیس الوزرائی استعفا نکرد .اوازوزیر مختار انگلیس کمک خواست که اوهم با شاه شروع بمذاکره کردولی مفیدفایدواقع نشدودستخط عزل اوصادرگردید.

بالاخره پس از ۹۳ روززمامداری ،سردار سپه با تفاق دوسه نفراز افسران ارشدقزاق بمنزل سیدضیاء رفته اورا با تفاق اپیکیان رئیس بلدیه وازرفقای سیدبطرف قزوین حرکت میدهند .میگویند بعدازحرکت سیدبطرف قزوین سردار سپه ازرهائی اوپشیمان شده خدایارخان را بطرف قزوین میفرستدکه اورا توقیف کندولی احمدشاه حاضرنمیشودکه مزاحم سیدبشوندومیگویدبگذاریدهرچه

بوده از ایران خارج شود.

عباس فرات درباره سیدضیاء الدین طباطبائی چنین سرود:

سیدی شد برا سب بخت سوار — واندرا ین عرصه چندروزی تاخت
چون سواری نکرده بود، اورا — اسب درحین تاختن، انداخت
خانه ها راخراب وویران کرد — گفت باید عمارت نوساخت
دید از عهده برنمی آید — رفت ومنزل بدیگری پرداخت

سیدضیاء چندروزقبل از سقوط کابینه استعفا کرده بود منتها بعلت پشتیبانی سیاست خارجی از واحمدشاه نخواست استعفا را بجریان بگذاردولی وقتی سیاست خارجی مهیا گردید استعفای اوراپذیرفت.

مطلعی میگفت: احمدشاه بعلت رنجش هائی که از سیدضیاء داشت اظهار میکندکه با روپا خواهدرفت. پس از اینکه سیدضیاء از متقاعد کردن شاه مایوس میگرددبمسترنرمان مراجعه وچاره جوئی میکنند. نرمان نزدشاه میرودومیگویدبا وضع راهها و وضع انگلستان ما نمیتوانیم بشما تامین بدهیم. شاه میگوید من ازشماتامین نمیخواهم نرمان میپرسدآیا قصداستعفا دارید؟ شاه میگویدبلی- نرمان میگویدچرا اینجا استعفا نمیدهید. شاه میگویداینجا نمیتوانم علت را بگویم ولی درا روپا با صراحت میتوانم علت استعفا را اعلام کنم. نرمان میگویدعلت چیست؟ شاه میگویدهمین مداخلات بیرویه شما درامورایران موجب استعفای من شده است. بدنبال همین مذاکرات نرمان استعفای سیدضیاء راگرفته نزدشاه میبردومیگوید اگرمیخواهیدنخست وزیرانتخاب کنیدسردارسپه خوب است. شاه میگویدبهتراست اوهمان وزیرجنگ باشد. سیدضیاء پس از استعفا بخانه سردارسپه رفته واز اوتامین جانی میگیرد.

سیدضیاء درمصاحبه ای درخارج ازکشورچنین گفت:

س- علت واقعی سقوط کابینه شما چه بود؟

ج- عده ای برضدمن نزدسردارسپه بدگوئی کرده بودند، بقسمی که سوءظن پیداکرده کیفیت را بسمع شاه رسانید. چون دیدم اعتماد از

من سلب شده استعفا نمودم .بدوا" شاه قبول نمیکرد سردار سپه هم خواست که استعفایم را پس بگیرم که ناچار قبول کردم .اما بعدا" باز وضعیت تغییر کرد که ناچار با ستعفا شدم .

س ـ شما معروفست که با مساعدت ودستیاری انگلیسها کار میکردید؟

ج ـ اینطور نیست ـ انگلیسها تا ۱۵ روز بعد از کودتا حکومت مرا برسمیت نشناخته بودند .با اینکه اعضای سفارت تهران میدانستند که من نظر مخالفی نسبت با نگلیسها ندارم .من مخاصمت با انگلیسها را مضر وخیم بحال ایران میدانستم .بدون اینکه خودرا بدامان انگلیسها بیفکنم میخواستم تا درجه ای روش مدارا با آنها پیش گیرم .اگر من موافق انگلیسها بودم چگونه مهمترین طرفداران انگلیسها را بحبس میانداختم .

پس از خروج سیدضیاء از ایران طوفانی علیه او بوجود آمد .تمجید فراوان از سردار سپه شد .چهل نفر از نمایندگان مجلس قبل از افتتاح مجلس طی اعلامیه ای چنین یادآور شدند : (حکومت سیدضیاء خائن وطن فروش قرارداد انگلیس وایران را با اعلامیه از درجه اعتبار ساقط کرده بود ولی عملا" بمورد اجرا گذاشت .عده کثیری از روحانیون و محترمین وآزادیخواهان را بحبس کشید .مبالغ کلی از عواید مملکتی را صرف لگدکوب کردن حقوق آزادی مردم وتوسعه نفوذ اجنبی نمود وسرانجام همانطوریکه با شبیخون اجنبی بر اریکه قدرت قرار گرفت تحت حمایت آنها شبانه خودرا به بغداد رسانید که ما خواستار محاکمه ومجازات او هستیم) روزنامه نگاران همطی اعلامیه ای خواستار مجازات او بودند واین تصنیف شایع شد :

ای اجنبی پشت وپناهت باز آ لعنت بکا بینه سیاهت ،باز آ
بعد از سه ماه از مملکت بیرون کرد اردنگ سردار سپهت باز آ

شهاب الدوله ملک آراء مینویسد سردار سپه در فرح آباد به ملاقات احمدشاه میآید وپس از مذاکراتی احمدشاه مرا احضار کرد وگفت قوام السلطنه بدستور نخست وزیر سابق در عشرت آباد زندانی است

ارا ده ما برا ین تعلق گرفت که ا ونخست وزیرشود .فقط یک تعهد ا ز
ا ومیخوا هم که تحت هیچ صورتی تسلیم سیا ست ا نگلیس نشـــود .
درصورت موا فقت قوا م را با خودبفرح آبا دبیا ور که فرمان نخست-
وزیریش صا درگردد .بسرعت بعشرت آبا درفتم .قوا م درعما رت آینه
مشغول نما زوتضرع بدرگا ه خدا وندبود .پس ا زخا تمه نما زبدیـده
بوسی با ا وپرداخته فرما یشات شا ه را ا بلاغ کردم .درپا سخ گفتندبا
نها یت ا فتخا را وا مرشا ها نه را میپذیرم وبرطبق دستوررفتارمیکنم.
متفقا" ا ززندا ن بیرون آ مدیم ودرفرح آبا دشرفیا ب شدیم که فرما ن
نخست وزیری ا یشا ن صا دروا ززندا ن خوا ری بمسندزمامداری انتقال
یا فت .

دردومین روزی که فرما ن نخست وزیری قوا م ا لسلطنه ازطرف احمدشاه
صا درگردیدتما م زندا نیا ن را بدوشا ن تپه برا ی شرفیا بی حضـور
ا حمدشا ه آوردند .سردا رسپه برا ی آزا دی فرما نفرما شخصا" بزنـدان
رفت وا ورا همرا ه خودبا ا تومبیل (رولـزرویس) نصرت ا لدولـــه
بمرا سم آورد .درتا ریخ بیدا ری ا یرا ن دربا ره ا ین جلسه چنیـــن
نوشته شده ا ست :

قوا م با مشا ورا لملک وزیردربا ردرچا دری نشسته بودندکه یکا یـک
زندا نیا ن را با لبا سها ی چروک خورده وکثیف وگردآلودوکلاههـــا ی
نمدی وپوستی چرک وبا قیا فه ها وصورتها ی عبوس وریشها ی بلـند و
ژولیده تحت عده ا ی محا فظ مسلح ا ززندا ن خا رج وبه آنجا میآوردند
که دورتا دور روی صندلیها مینشینند .پس ا زنیمسا عت سردا رسپـه
با فرما نفرما بمجلس وا ردودرصندلی مقا بل نخست وزیر مینشینند .
همه ا زطرف ا حمدشا ه ا حضا رمیشوندودردوصف جلوی ا حمدشاه میایستند
که ا حمدشا ه طی نطقی چنین میگوید :

ا زتوقیف عموم شما ها متا ثرم وعلت ا ین عمل ا ین بودکه پـــس ا ز
کودتا وتعیین آقا ی سیدضیاء ا لدین به نخست وزیری برای مساعدت
با عملیا ت ا وکه مدعی بودبرا ی نجا ت کشورتوقیف عموم کارمندان

سابق ضروری است با کمال اکراه پذیرفته و منتظر شدیم ببینیم در قبال این عملیات چه نتایج سودمندی برای کشور حاصل خواهد شد. سه ماه گذشت نه آنکه هیچ نتیجه صحیحی بسود کشور گرفته نشد بلکه ملاحظه کردیم نیات خوبی هم ندارد و کارهایش بزیان کشور میباشد. لذا تصمیم به تبعید او گرفتیم و از ایران خارجش نمودیم. حال از این پیش آمد که برای خود من هم بسیار تاثر آور است نبایست دلتنگ شده دست از خدمات خود بردارید و منتظر جبران و تلافی باشید.

شاهزاده عین الدوله که از همه معمرتر بود در پاسخ چنین گفت:

اولاً" فرمایشات ملوکانه باعث تشکر است. بطوریکه فرمودند سید ضیاء ما زمامداران وکارمندان سابق را روی عدم لیاقت توقیف بلکه اعدام همه را با جدیت جایز و صلاح میدید و عدم علاقمندی ما را با مور کشور باعث خرابی ملک و مملکت معرفی نمود. ساده عرض میکنم اگر ما بکشور ایران و سلطنت اعلیحضرت همایونی علاقه نداشته باشیم بمقام و دارائی و هستی و احترامات خودمان که علاقمند هستیم و میدانیم که احترامات و مقامات ما روی بستگی بخاندان سلطنت قاجار و مراتبی است که از پرتو سلطنت اعلیحضرت همایونی میباشد و اگر اعلیحضرت در مقام سلطنت باقی نمانند معلوم است که ما بطریقی از میان خواهیم رفت. حال چطور شده که ما ها که سالها خود و اجدادمان صاحب مقام و دارائی و نفوذ و قدرت بوده ایم بآب و خاک علاقه ای نداریم ولی یکنفر سید که در تمام ایران هیچگونه زندگی ندارد و هیچوقت هم مقامی را دارا نبوده است بیش از ما باین آب و خاک علاقمند شده است. موضوع قابل اعتراف این است که اگر ما لایق بودیم ممکن نبود سید ضیاء ما را شبانه توقیف و زندانی نماید. پس باید برای بعدها مراقب باشیم که چنین پیش آمدهائی نکنند.

اما موضوعی را که باید اعلیحضرت بدانند این است که اگر ما بقول سید بی لیاقت هستیم امروز که جنگ عالمسوز تمام افکار عقلا و فلاسفه و سیاسیون وقت دنیا را بخود مشغول داشته و زمامداران لایق کشورهای

خودرا درآتش جنگ محوونا بودکرده اندمملکت ایران درزمان زمامداری ما اشخاص باکمال خوبی وباحسن عمل اداره شده ونه یک وجب ازخاک ایران ازبین رفته ونه یک شاهی با وضاع مالی واقتصادی آن ضرروزیانواردشده ،بلکه نتایج سودمندی هم حاصل گردیده است.
پس روی فکرولیاقت وسیاست وزمامداری ما بوده است که مملکت ازآتش جنگ نجات یافته است .حال ازاین پیش آمدبرای خود تجربه حاصل نموده وبراطلاعات خودافزودیم .
قوام السلطنه پس ازاینکه اززندان سیدضیاء به کاخ نخست وزیری رفت ضمن بیانیه ای چنین اعلام داشت :
درموقعی که وطن عزیزما با مشکلات بیشمار تصادف نموده ازطرفی ضرورت مقاومت با مشکلات وازطرف دیگرلزوم ایجاد اصلاحات اینجانب وهمکاران محترم مرا دعوت نمودکه برحسب امربندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بتصدی مهام مملکت اشتغال ورزم قبول چنین مسئولیت خطیربا ستظهار مراحم ملوکانه ووجدان پاک وبی آلایش خیرخواهان ملت وعناصرصالحه مملکت است که ازکمکهای لازم دریغ ننمایند .
ازآنجاکه تجربه ایام گذشته سرمشق عبرت است امیدوارم خبطهای گذشته ترمیم یافته ومقام ایرانیت واستقلال مملکت محفوظ بماند.
مهمترین مسائلی راکه دولت حاضره درنظرداردسرعت افتتاح مجلس شورایملی است واولین منظوردولت توسعه قشون خواهدبود .
چون علت اصلی فقروپریشانی طبقات زارع واصناف که اکثریت ملت راتشکیل میدهندناشی ازعدم توجه بامر فلاحت وبکارانداختن منابع ثروت وتهیه کاربرای افرادبوده لذا دولت درنظرداردراین باره اقدام وسرمایه لازم ازمنابع داخلی تهیه ومعادن موردبهره برداری قرارگیرد .همچنین اقدامات دیگرکه موجبات رفاه عامه خواهدشد .
یکی ازمقاصددولت اصلاح عدلیه ونسخ کاپیتولاسیون است تاموجبات حسن اداره امورقضائی فراهم گردد .

بدیهی است درضمن اجرای نظریات فوق با اعتمادکاملی که بافراد صالح مملکت وعموم هموطنان محترم خوددارم چنانچه برخلاف انتظاردسایسی برای خنثی نمودن مقاصدونیات صالحه دولت مشاهده گرددناچار ازجلوگیری وتأدیب مرتکبین خواهم بود.

سیدضیاء با سرعت از ایران خارج گردید. رجال سابق وروزنامه نگاران وشعرائی که بزندان افتاده بودندوبا تبعیدسیدضیاء آزادشدندهر کدام با قدامات شدیدی علیه اودست زدند. قوام السلطنه همکه از زندان به نخست وزیری منصوب شده بود، خودنیزباشاکیان همصدا گردید. ولی چون دسترسی بسیدضیاء نداشتند، اقدامات آنها بجائی نرسیدولی پس ازشهریور ۱۳۲۰ که بایران بازگشت وبفعالیت سیاسی پرداخت درمطبوعات کشورعلیه اومقالاتی نوشته شد. ازجمله (۱- تنکابنی) یعنی امیرنصرت خلعت بری نوه سپهسالارتنکابنی درروزنامه اطلاعات چنین نوشت :

پس ازوقوع کودتا چندماموراز طرف نخست وزیروقت که روزنامه نگار سی وچندساله ای بودبا ندرون منزل سپهسالاروارد میشوندو صندوقچه جواهررا درخوابگاه آن مرحوم کشف کرده وبا خودبرده به نخست وزیردادند. شهودعینی قضیه درقیدحیات هستند. بعدها از سپهسالار (پدربزرگم) شنیدم که محتوی صندوق علاوه برجواهرات دویست نگین فیروزه اصل بودکه میلیونها تومان ارزش داشت. جعبه جواهرات بوسیله آن روزنامه نگاربه اروپا حمل وتبدیل به پول وزمین درفلسطین شد.) با اینکه سیدضیاء آنوقت درتهران بود وچندروزنامه هم ازاوطرفداری میکردندشخصا "باین مطلب پاسخی نداد.

* * *

جمال زاده نویسنده سرشناس ایران دراین باره پاسخ مفصلی نوشته که دراطلاعات چاپ شده وقسمتی ازآن چنین است :من سیدضیاء را درسویس درخانه کوچکی دیدم که با همسرش زندگی میکرد. درتمام

مدتی که ایشان را دیدم شکوه‌ای از زندگی نشنیدم. کار معاش ایشان سخت بود. از برادرش در تهران خواست که مطبعه روشنائی را بفروشد و برایش فرش بفرستند. کرارا" ایشان را دیدم که برای فروش فرش ازمغازه‌ای بمغازه دیگر میرفت که یک قالیچه بختیاری هم من از ایشان خریدم. گویا تلگرافی حضورا علیحضرت رضا شاه مخابره کردند وایشان هم بسفارت دستور کمک های لازم را دادند. که در نظر بود برای ایشان از دولت سویس اجازه بگیرند که حق تجارت فرش را داشته باشد. در این موقع مفتی فلسطین از او دعوت کرد که برای شرکت در کنگره اسلامی به فلسطین برود و او هم دعوت را پذیرفت.
وچون همسرش قصد نداشت به فلسطین برود در سویس ماند. خلاصه سیدضیاء را در مدت اقامت در سویس دچار تنگدستی دیدم وحتی نمیتوانست مخارج کافی برای همسرش بسویس بفرستد. در حالیکه اتهام ربودن جعبه جواهر از منزل سپهسالار مطرح بود. من منکر ربودن جعبه جواهر نیستم ولی قبول نمیکنم که جواهرات را بایشان داده باشند و ایشان با آن به سویس آمده وتحمل آنهمه مضایق را بنمایند و دست بمحتویات آن جعبه آشنا نسازند.
سیدضیاء دارای یک قوطی سیگار طلای مرصع بود که بمدیر الصنایع برای فروش داده بود که پولش هرگز بدست او نرسید.
جمال زاده مینویسد: پدر من سیدجمال الدین واعظ معروف اصفهانی که در صف مشروطه خواهان بود با پدر سیدضیاء (حاج علی یزدی طباطبائی) که از طرفداران محمدعلیشاه بود بشدت اختلاف داشتند. پدر من در مساجد میگفت (ما مشروطه میخواهیم.. عدالت میخواهیم.. قانون.. قانون). پدر ایشان بمنبر میرفت و پدر مرا (بابی) و (کافر) و واجب القتل میدانست ولی اینها دلیل نمیشود که حقایق را نگوییم.
من در سالهای آخر عمر سیدضیاء او را در تهران دیدم. هنگامیکه رزم‌آرا ترور شده بود او را زیارت کردی که شده حاضر بقبول مقام نخست وزیری گردیده و از من تقاضای همکاری نمودند که قرار شد

بسویس بیا یم وکا رها یم را ا نجا م دا ده مرا جعت کنم .که ا ینکارا نجام نشدو من هم درسویس ما ندم .

سیدضیاء خا طرا ت خودرا بصورت (کتا ب سیا ه)دربا ره کودتا برشته تحریردرآ ورده وآ نرا برا ی مطا لعه نزدمن فرستا د .با ا جا زه خودشان ا زقسمت ا ول آ ن رونوشتی برد ا شتم که هنوزهم دا رم .

سیدضیاء مردی بودبا همته فعا ل،با پشتکا ر ،سلحشور ،مبا رزوشجا ع که رویهمرفته وجودش موثربود .مخصوصا" درکا رکودتا وروزنامه نویسی مقامی بدست آ وردونقشی با زی کردکه درتا ریخ خوا هدما ند .

" جما ل زا ده نویسنده معروف ا یرا ن که عمری را درسویس بسربرده دردورا ن کهولت بحما یت ازرژیم جمهوری ا سلامی بمصا حبه پردا خت که ا ین ا قدا م ا ومورد حمله شدیدروزنا مه ها ی مخا لف رژیم قرار گرفته وا زجما ل زا ده بعیددا نسته ا ندکه با آ ن فضل ودانش ا زچنین رژیمی حما یت کند .بخصوص که پدرا ودررا ه آ زا دی جا ن باخته وشأن ا ونبودکه پس ا زطی ۹۰سا ل عمر رژیم سرا پا جنا یت جمهوری اسلامی را تقویت کند ."

درتا ریخ بیدا ری ا یرا نیا ن چنین خوا ندم (سیدجما ل ا صفها نی شب قبل ا زمقتول شدنش دربروجردبزندا نبا ن گفته بود ،دیشب خوا ب دیدم که خدمت جدبزرگوا رم رسیده ا م وآ نحضرت فرمود دوشب دیگرمیهما ن من میبا شی .پس بنا برا ین من خوا هم مرد .خوبست ا ین زنجیررا ا زگردن وا ین کندرا ا زپا ی من بردا ری . .زندا نبان بگما ن ا ینکه آ قا ا ین کلام را برا ی ا ین فرمودکه ا زقیدرهائی جوید میگویدشما سلامتیدوتندرست وبرخوا ب ا عتما دی نیست .آقامیگوید من توقعی ندا رم مثل ا ینکه مقدرا ست مثل جدم موسی بن جعفرا ز دنیا بروم .زندا نبا ن گریه میکند .درا ین ا ثنا جمعی ا زآ دمهای حسا م ا لملک وا ردشده دستما لی را ترکرده بزوربدهن سیدگذا رده با سمبه تفنگ بحلق ا وفرومیکنندونگا ه میدا رندتا روحش بشا خسارجنان پروا زکند).

x x x

درتمام دوران سلطنت رضا شاه دیگرنامی از سیدضیاء شنیده نمیشد. او نیزسعی داشت که هیچ مصاحبه ای نکندوحرفی درباره ماجرای کودتا نزند.
بستگانش درتهران بودندوبکارهای اداری وآزاد اشتغال داشتند. مدتی کوتاه با همسرش درسویس بودولی مدتی طولانی درسرزمین فلسطین بسر میبردودرآنجا بکارزراعت مشغول بودپس ازشهریور ۱۳۲۰بدعوت وتشویق گروهی ازجمله مظفرفیروزبایران بازگشت و مظفربا انتشار روزنامه (رعدامروز)بشدت ازسیدضیاء الدین حمایت میکرد.او با تاسیس حزب (اراده ملی)با حزب توده درافتادوسرانجام ازیزدبنمایندگی مجلس انتخاب گردیدکه دکترمصدق واعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده با اعتبارنامه اومخالفت کردند و درجلسات متعددی ازمجلس شورایملی گفتگوی جالبی بین این دو شخصیت برجسته سیاسی ایران درگرفت.
خبرگزاری رویترهنگام مراجعت اوبایران چنین گفت :
(مدتی بودکه به سیدضیاء الدین طباطبائی پیشنهاد شده بودکه به ایران بازگرددومقام نخست وزیری را بپذیرد.تمام مطبوعات بازگشت اورا با تائیدوتمجیدیاد کردندوبعضی ازروزنامه ها نوشته اندکه سیدضیاء همواره بین هم میهنان خوددمکرات تمام عیار بوده وعلاقه تامی نسبت بمتفقین دارد.)

* * برخلاف گفته رویترمن خودشاهدبودم که مطبوعات بخصوص روزنامه های وابسته بحزب توده بشدت بسیدضیاء حمله کرده ونطق اورا هنگام مراجعت بایران که با کلماتی ازقبیل(عنعنات) همراه بود موردانتقاد قرارداده وکلاه پوستی هم بسرداشت که اورا مسخره میکردند.درآن هنگام روزنامه (رعدامروز)و (اقدام)هردو درچاپخانه دادبچاپ میرسیدندکه ازسیدضیاء حمایت میکردند. قسمت مهمی ازمطالب آنها پاسخ به حملات سایرمطبوعات بسیدضیاء بود.بطورکلی خیلی ازاواستقبال نشد.اودرحقیقت رهبرمرتجعین

بشمار میرفت وبعدها هم اتهاماتی باطرافیان او درباره سوءاستفاده ازفروش قماش دولتی وجواز فروشی زده شد. صراف زاده وکیل معروف یزدوبرادران رشیدیان ازاوخیلی حمایت میکردند.

ناصرنجمی مینویسد: (وقتی سیدضیاء الدین طباطبائی بایران مراجعت کرد، خالصی زاده همشهری یزدی اوتلاش میکردتا سیدضیاء رئیس جمهورایران بشود. دریکی ازروزهای سال ۱۳۲۲درحضرت عبدالعظیم به منبررفت وضمن بحث خودگفت سیستم حکومتی ایران بایدتغییرکرده سیدضیاء که وجودش وقف خدمت بوطن واسلام است رئیس جمهورگردد. من ازمیان جمعیت فریادزدم که سیدضیاء حافظ منافع انگلیس بوده بایران چه خدمتی کرده است؟ جمعیت هم با من همصدا شده بنحویکه خالصی زاده مجبورشدا زمنبرپائین بیاید. او که ازعمال انگلیس بودبعدا" ازایران گریخت وبعراق پناهنده شد) سیدضیاء دردوره چهاردهم مجلس شورایملی ازیزدانتخاب گردید. این همان مجلس پرسروصدائی است که ۸نفرازسران حزب توده بآن راه یافتندواعتبارنامه پیشه وری نماینده تبریزرا ردکرد. دکتر مصدق که ازتهران بنمایندگی مجلس انتخاب شده بودنقش مهمی در این مجلس داشت. نخستین اقدام او مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء بود. وقتی گزارش انتخابات یزدخوانده شددکترمصدق و ۸ نفر نمایندگان حزب توده با آن مخالفت کردندکه پرونده بکمیسیون تحقیق رفت. هنگام طرح گزارش شعبه دایربرتائیدنمایندگی سیدضیاء الدین طباطبائی ازیزد، دکترمصدق پشت تریبون رفت و گفت من بشرطی مخالفت خودرا بیان میکنم که فراکسیون پارلمانی حزب توده مخالفت خودرا پس بگیرد. چون شهرت یافته که من با حزب توده بستگی دارم وباین جهت با اعتبارنامه ایشان مخالفت کرده ام درحالیکه من ۲۲سال است با ایشان مخالفم. مخالفت من هیچ ربطی به حزب توده ندارد. (اعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده مخالفت خودرا با اعتبارنامه سیدضیاء پس گرفتند) سپس دکترمصدق بشدت

با اعتبار نامه سیدضیاء مخالفت کردوسیدضیاء را نوکر انگلیسها خواندوگفت اوپایه گذار رژیم دیکتاتوری درایران ومدافع قرارداد ۱۹۱۹ بوده است .

دکتر مصدق گفت وقتی این آقا نخست وزیرشدمن والی فارس بودم وبه هیچیک از تلگرافات آقا جواب ندادم .

درنتیجه مذاکرات با کلنل فریزرفرمانده کل قشون این تلگراف رابشاه مخابره نمودم :

(ازشیراز به تهران - بعداز عنوان - نظربه آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع وکسالت مزاجی که بغتتا" عارض شده چاکررااز تحمل زحمت فوق العاده ومقاومت ممنوع مینمایدوتا وردآقای قوام الملک ازمحال ابوابجمعی خودشان بهرزحمت باشدحوزه ایالتی رامراقبت مینمایدوبعدازورودایشان امرا مرمبارک خواهدبود . ۱۶۰حوت ۱۲۹۹) .

دکتر مصدق گفت : سیدضیاء نه مصلح بودونه انقلابی بلکه (مامور) بودکه کابینه محللی تشکیل بدهدتا ازترس او مردم بسردارسپه ملتجی شوندوبا اوبیعت کنندتا اوبمقصودبرسد .آقای سیدضیاء درششم حوت مینویسدباقشونی که تحت امر دارم هرمانع ومشکلی رابه هیچ میشمارم .معلوم نیست ایشان بچه ترتیب این قشون را دارند .مشکل است کسی صاحبمنصب قشون نباشدوقشونی راکه تحت سرپرستی (اسمایس) انگلیسی است مطیع خودکندوموقعی که وارد تهران شودقشون مرکزی مقاومت نکندوساکت باشدوشاه هم تسلیم شود .اگرقشون تحت امرآقا بود ،چرا رئیس آن آقا بیانیه آقاداد .آیا میتوان گفت که بکمک قشونی که تحت امرخارجی است انقلاب کردوملت را براه راست هدایت نمود .کدام آدم بی بصیرتی است که باین حرفها گول بخورد .چرا ایشان رجال وطنپرست را توقیف کردند ؟ باتکای قشون خارجی قیام نمودن وبروی هموطنان تیغ کشیدن آیا کاروطنپرستان وآزادمردان است ؟درا صلاحات باید

اشخاص رادردادگاه محاکمه و محکوم کرد. ایشان با چه اشخاصی میخواست هادی انقلاب باشد؟ ایشان فقط وفقط ما مورخارجی بود.

سیدضیاء درپاسخ نیز مصدق را عامل انگلیسها دانست وچنین گفت:

پس ازاینکه کابینه مشیرالدوله برکنار شدآقای مصدق السلطنه والی فارس نیز متزلزل گردیدندکه شایدسپهدار ایشان را معزول و نصرت السلطنه یا کسی دیگررا بجای ایشان بفرستد. آقای مصدق وسیله قنسول انگلیس ازوزیرمختار بقای ایشان را میخواهدکه وزیرمختار انگلیس هم ازرئیس الوزرا تقاضا میکنند (دکترمصدق- تکذیب میکنم). سیدضیاء - این کاغذرا من ننوشته امسفارت انگلیس نوشته است. نامه قنسول انگلیس به سپهدار اعظم رئیس الوزرای ایران

(سفارت انگلیس - ۴نوامبر ۱۹۲۰ فدایت شوم. پس ازاستعلام از صحت مزاج وتقدیم ارادت زحمت میدهدکه ازقرار تلگرافی که قنسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده اندآقای مصدق السلطنه ازسقوط کابینه قبلی وتشکیل کابینه جدیدقدری مضطربندکه مبادا این کابینه درمواقع لازمه همراهی ومساعدت مقتضی ازایشان ننمایند. وگویا خیال استعفا دارند. ازقرار رارپرتهائی که ازقنسول انگلیس مقیم شیراز میرسدحکومت معظم له درشیراز خیلی رضایت بخش بوده اگرحضرت اشرف صلاح بدانندبدنیست که دوستانه تلگرافی بمعزی الیه مخابره فرموده خواهش کنیم که بحکومت خودباقی بوده وازاین خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد. نرمان)

گفتگوی دکترمصدق وسیدضیاء که مقداری ازاسرارکودتا را فاش میکرددرمحافل سیاسی وقت جلب توجه فراوان نمود.

سیدضیاء درمجلس درپاسخ دکترمصدق گفت (آقای دکتربا کنایه ازمن پرسیدندکه آیا برای لغوقرارداد ۱۹۱۹ با لردکرزن وزیرخارجه انگلستان مشاوره وکسب اجازه کرده ام؟) درپاسخ میگویم این موضوع را دولها وسلطنه ها نمیفهمندکه یکروزنامه نویس بدون مشاوره با

دولت انگلیس وسفیرانگلیس بمسئولیت خودچنن قرار دادی را لغو میکند .من خواستم نشان بدهم‌که میشود اینکار را کرد .صریحا "میگویم درآنوقت تنها نخست وزیری که‌بدون مداخله‌خارجیها تشکیل دولت دادمن بودم (مصدق ــ نتیجه‌اش این شدکه‌از ایران فرارکردید) .
من با بتکار خودم‌پلیس جنوب را منحل کردم .
مصدق ــ نه‌خیربتهران احضار فرمودید .
سیدضیاء ــ برای اینکه‌با ستقلال مملکت لطمه میزدند .ولی شماحکم دولت مرکزی وشاه‌را دورا نداختید .
مصدق ــ نه‌خیر .پاره‌کردم
سیدضیاء ــ من ژنرالها وکلنلهای انگلیسی را از تهران اخراج کردم .
مصدق ــ میفرمائیدانگلیسها را عاجزکردید .
سیدضیاء ــ اگرعاجزنکرده‌بودم‌نورمن که‌شریف ترین وزیرمختار انگلیس درایران بوداستعفا نمیکرد .تا موقعی که‌درایران بودم باسردارسپه‌باکمال دوستی کارمیکردم .پس ازسه‌ماه‌اختلافاتی پیش‌آمدکه‌ازسرارکودتاست وماندم‌را درکشورمصلحت ندیدم .با طیب‌خاطرازایران رفتم .هیچکس مرا بیرون نکرد .رفتن من ازاسرار است ومجبورنیستم که‌بشما توضیح بدهم .بهرصورت کودتای من انگلیسی نبود .
مصدق ــ پس چه‌بود ؟
سیدضیاء ــ دادگاه عالی تشکیل بدهیدتا حقایق را بگویم . من مسئولیت کودتا را بعهده میگیرم .من ازاین کودتا هیچ بهره‌ای نبردم .دستم بخون آغشته‌نشد .دولتها وسلطنتها را بزندان انداختم . ازخودگذشتم وایران را ازخطرتجزیه‌نجات دادم .
مصدق ــ چرا تعلیق‌بمحال میکنید ؟
دکترسیف پورفاطمی درمجله‌رهآوردمینویسد :
دردوره‌چهاردهم‌درمجلس من با سیدضیاء دوستی داشتم .اوجزوشیوخ مجلس بودوخودرا عامل کودتا ورضاخان را دست نشانده میدانست .

سیدضیاء که مدت ۲۰سال درتبعیدخارج ازایران بسربرده وسردو گرم روزگار را چشیده بود میگفت درسالهای قبل ازکودتا همیشه به این فکربوده که یا درأس یک دولت قوی قرار بگیردویا با ایجاد یک روزنامه موثردرسیاست،دولتهای مقتدر رایاری کند. روی همین اصل روزنامه رعدرا بوجودآوردوسیاست خارجی خودرا بروی حمایت ازانگلیس وفرانسه قرار دادوازحکومت وثوق الدوله وقرارداد۱۹۱۹طرفداری کرد.هنگام انقلاب روسیه بتحریک اودولت استقلال کشورهای آذربایجان وارمنستان وقفقازرا برسمیت شناخت وسیدضیاء باسمت سفیرفوق العاده به بادکوبه وایروان و تفلیس رفت وقراردادهای تجاری وفرهنگی وسیاسی برقرارکرد. درمراجعت بایران ازرفتاربلشویکها انتقادکرد.پس ازاستعفای وثوق الدوله بفکرکودتا افتادوهنگامیکه سپهدار رشتی باوپیشنهاد وزارت خارجه را نمودردکردوگفت اینها داخل آدم نیستندبنابراین باکاظم خان ومسعودخان وزمانخان افسران ژاندارمری همراز وهمفکرشده بودکه بدست ژاندارمها کودتا کندولی افسران ژاندارمری تربیت شان طوری بودکه حاضربکودتا نبودندوهمچنین شنیده بودکه نصرت الدوله ومدرس وپسربانوعظمی بفکرکودتا هستندولی حنایشان رنگی نداشت ازاینرودوستانش (انگلیسها)پیشنهادکردندکه توجه آنها بقزاقخانه وبه رضاخان است .

روزیکه کابینه سپهدارتشکیل شد۳۲ نفرازوکلای مجلس بروزنامه رعدنامه نوشته ومخالفت خودرا باقرارداد اعلام داشتند.همانروز عده ای ازدولتمردان درمنزل تیمورتاش اجتماع کرده بوزیرمختار تازه انگلیس هرمن گفتندقراردادمرده است .

سیدضیاء میگفت مشکل کارا ودردوره کودتا این بودکه رجال لایق وتوانا برای اتحادوهمکاری حاضرنبودنددرنتیجه حاضرشدبا چند افسرژاندارمری بی بووخاصیت ورضاخان قزاق خمیره دسیسه وعدم صمیمیت همکاری کند.سیدضیاء باهوش وشجاع ومصمم بود.اووطنپرست

بودولی زیادمتکی بسیاست انگلیس بود .آمریکائیها را بی تجربه ونادان میدانست وازروسها وکمونیستها نفرت داشت .هنگام‌کودتا افکارش ۲۰سال ازمحیطش جلوتروموقع مراجعت بایران ۲۰سال از محیط ایران عقب تربود .درهردوفرصت دستخوش دسیسه مغرضین شد ونتوانست کاری انجام‌بدهد .

سیدضیاء درا وایل‌سال ۱۹۲۱ سفری بقزوین رفته‌بارضاخان ـ احمدآقا، امیرخسروی ـ امیرموثق نخجوان آشنا میشود .درضمن سفارت انگلیس دستورمیدهدکه‌بانک شاهی حقوق عقب افتاده‌قزاقها را تحویل سیدضیاء بدهدتا اوشخصا" بپردازد .که‌سیدبرای بازدوم‌به قزوین رفته‌باکمک کلنل اسمیت حقوق عقب افتاده‌قزاقهارامیدهد وازآنها میخواهدکه‌برای خاتمه‌دادن بهرج ومرج اورا یاری‌کنند .

روزقبل ازکودتا سیدبرای بارسوم بقزوین رفته‌بارضاخان‌واحمد- آقا ملاقات وبیست هزارتومان راکه‌ازبانک شاهی گرفته‌بودبین قزاقان تقسیم میکند .ودرپایان ازآنها میخواهدکه‌خودرا برای حرکت بتهران آماده‌کنندولی رضاخان مسامحه میکندکه‌سیددوهزار تومان باومیدهدکه‌قزاقها حرکت میکنند .

پس ازکودتا وقتی رضاخان وسیدضیاء درارکان حرب مشغول مذاکره بودندفرمانفرما میخواهدبارضاخان ملاقات کند .رضاخان دردوران حکومت فرمانفرما درکرمانشاه‌قرارول درمنزل اوبودوبعدهم‌در جنگهای سالارالدوله‌افسرمسئول شصت تیرومورد‌توجه‌خاص‌شاهزاده فرمانفرما بودکه‌موردتشویق اوقرارگرفته‌بود .وقتی رضاخان اسم فرمانفرما را میشنودبی اختیارازجا بلندشده میگویدحضرت والاکجا تشریف دارند .

دکتریوسف پورفاطمی ادامه میدهد :سیدضیاء وقتی ازآمدن فرمانفرما نزدرضاخان مطلع میگرددستوربازداشت اورا میدهد .زیراقبلا" باهم اختلاف داشتند .جریان چنین بودکه‌سیدضیاء در روزنامه رعد بفرمانفرما حمله‌کرده‌بود .فرمانفرما اورا بخانه‌خوددعوت کرده

وضمن مذاکراتی میگوید اگرمقصودتوازحمله بمن گرفتن باج است من بتوهرگزباج نمیدهم‌واگراین رویه‌راادامه بدهی دستورمیدهم ترا همینجا بچوب ببندند .

سیدضیاء میگفت فرمانفرما قصدتحصن درسفارت انگلیس را داشت که قزاقها جلویش را میگیرندوقتی فهمیدکه‌فرمانده‌قزاقها رضا خان میرپنج است نزدا وآمدکه‌سیدضیاء اورا توقیف میکند .

سیدضیاء میگفت رضا خان درتهران کسی را نمیشناخت من فهرستی بدست اودادم که‌حدود ۳۰نفربودندولی رشته‌ازدست ما دررفت وهر کس با دیگری غرض داشت اقدام برای توقیف اومیکرددرنتیجه حدودیکصدنفرتوقیف شدند .

وقتی کسان محبوسین ازشاه میخواهندکه‌آنها راآزادکندسیدبا خشونت توصیه‌شاه‌را ردمیکند .

کابینه‌کودتا علاوه‌برمشکلات با رضا خان وشاه‌گرفتارکشمکش بادو نفرازرجال متنفذ یعنی دکترمصدق وقوام‌السلطنه‌هم‌بود .

(کتاب سیاه) سیدضیاء

جمال زاده قسمتی از تقریرات سیدضیاء را چنین نقل میکند:
درسال ۱۹۲۰ که از طرف وثوق الدوله ماموربستن عهدنامه جدید با دولت شوروی شدم کلنل کاظم خان سیاح منشی من بود. وقتی با کاظم خان صحبت میکردیم من میگفتم توپا نصد نفر آدم مسلح در اختیار من بگذار تا اوضاع را عوض کنم. پس از مراجعت با یران کاظم خان و مسعود خان وزمان خان مامور قزوین شدند تا با همکاری اسمارت انگلیسی امور قزاقهای آنجا را اداره کنند. یکی از سران قزاقها رضا خان میرپنج بود که در جنگهای با بلشویکها در گیلان دوبرادرزنش کشته شده بودند و خودش و سایر قزاقها عماه در آنجا مانده و اجازه نداشتند که بتهران بیایند. از صدهزار تومانی که انگلیسها بسپهدار رشتی رئیس الوزراء میدادند برای قزاقها چیزی فرستاده نمیشد. پس از مذاکراتی با انگلیسها و رئیس الوزراء قرار شد سی هزار تومان به قزاقها بدهند. وقتی پول بدست سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق که در تهران بود رسید ۲۵ هزار تومان را برداشت فقط پنج هزار تومان بقزوین فرستاد. در مراجعت از قزوین کاظم خان و مسعود بمن میگفتند یادتان هست که میگفتید اگر ۵۰۰ نفر مسلح داشتید اوضاع را بهم میزدید حالا چهار هزار نفر در قزوین هستند که از دو هزار نفر آنها بخوبی میشود استفاده نمود. در آن اوقات میرزا کوچک خان آدم بین قزاقها فرستاده بود. فرمانفرما میخواست با کودتا امور را بدست بگیرد. انگلیسها میخواستند از شمال ایران بروند. احمد شاه هم میخواست پایتخت را با صفهان ببرد. برای بردن شاه محتاج قوا بودند. قرار شد پانصد تن از قوای قزاق قزوین بتهران بیایند. در قزوین هم اسماعیل امیر موثق رئیس قوا بود. با او صحبت کردم که مجری خیال ما بشود و گفت من دل اینکار را ندارم دور مرا قلم بگیرید. از کاظم و مسعود پرسیدم در بین افسران قزاقخانه کی قابلیت دارد که قزاقها را بتهران بیاورد؟ گفتند رضا خان. نظر ما این بود

که بجای ۵۰۰نفر ۲۰۰۰ نفر بیاوریم تا کودتا کرده تهران را بگیریم. لذا کاظم ومسعودما مورمذاکره با رضا خان شدند .رضا خان قبول میکندکه قزاقها را بتهران بیاوردولی متوجه مطلب نیست فقط میخواهدسرکرده قزاقها بشود .دادن فرماندهی این قزاقهابرضا خان کارسهلی نبودزیرا دربین صاحب منصبان سرداروغیره زیادبودند. با سردارهسایون صحبت کردم وگفتم پیشنها دازطرف رئیس الوزراء است که حاضرشدحکم فرماندهی رضا خان را بدهدولی گفتم بهتراست که حکم مخفیانه باشد .انگلیسها میدانستندجریانا تی هست ولی نمیدانستندکه من رئیس خواهم شد .دراینموقع سیصدهزارتومان بدولت داده شدکه مبلغی برای قزاقها ارسال گردید .چندروزقبل نصرت الدوله واردتهران شده بودهمه بدیدنش رفته بودندغیراز من که متوسل به ها واردقنسول انگلیس شدوقرارشددرمنزل هاوارد ملاقات کنیم .فیروزمیرزا ازتشکیل یک دولت قوی صحبت کردگفتم چرا وقتی برای مصلحت مملکت عهدنامه را با انگلیسها امضا کردید کشافت کاری شدویکصدهزارلیره ازانگلیسها گرفتید .صحبت شدکه خوبست فرمانفرما رئیس الوزرا بشودولی من درروزنامه هیاهوراه انداختم بعنوان(طوفان ارتجاع)که جریان بهم خوردولی نصرت الدوله ازمن قول گرفت که اگردولتی تشکیل دادمن ضدیت نکنم منهم قول دادم.

- سرانجام قوای قزاق ازقزوین حرکت کرد .رضا خان لیاقت فوق العاده ابرازداشت .سردارهمایون نزدمن آمدوگفت این رضا خان که شما میگفتیدمن اورافرمانده کنم حالا با دوهزارنفررا هافتاده ودربار وشاه را ناراحت کرده است وشاه دستورمیدهدکه ازورودرضا خان جلوگیری بشود .بسردارهمایون گفتم بسفارت انگلیس میگویم تا مانع ورودقزاقها بتهران بشود .بدون آنکه باحدی خبربدهم با درشکه دربیرون دروازه رفته با اتومبیلی که کاظم خان ومسعودآورده بودندسوارشده عمامه را برداشته کلاه برسرگذاشتم بسمت کرج رفتم.

قوای پیاده بکرج رسیده وسواره درمهرآباد بود .برای اولین بار درقهوه خانه با رضا خان روبرو شدم با حضور مسعود وکاظم خان و احمد آقا خان بنای مذاکرات را گذاشتم گفتم شاه از این وضع ناراضی است. ولی این اعیان واشراف فاسد دورا ورا گرفته نمیگذارند بیچاره کاری بکنند بنا شد قسم بخوریم .من بقرآن قسم خوردم که درراه قانون اساسی ومملکت وشاه کار کنم .رضا خان فقط اسم شاه را آورد . بعد رضا خان نطق مهیجی برای قزاقها کرد .بعد من پیشانی اورا بوسیده گفتم شما بعد از من رئیس دیزیون قزاق هستید .بنا شد وقتی شیپور میکشند همه حرکت کنند .بکاظم خان گفتم ده هزار تومان بین قوای قزاق قسمت کند که همه تعجب کردند وپول تقسیم شد .قوای قزاق تفنگ داشت ولی فشنگ نبود که وسایل رزم تهیه گردید .درهمین وقت گفتند سردار همایون وارد شده که وقتی فهمید هوا پس است از بیراهه برگشته بود . نمایندگان شاه وسفارت انگلیس هم رسیدند و با رضا خان بمذاکره پرداختند نگران شدم که اگر آنها رأی رضا خان را بزنند کار ما خراب شده بزندان خواهیم رفت .رضا خان درمقابل حرفهای سنجیده ادیب السلطنه سمیعی داشت کم کم نرم میشد که من پریدم توی اطاق وبنای نطق را گذاشتم وگفتم این قزاقها خیلی غیرتمند هستند .بآنها خیلی ظلم شده وحاضر نیستند بیش ازاین تحمل کنند .با اینطرز دست رضا خان را گرفته از اطاق خارج شده گفتم شیپورچی ها شیپور حرکت را بزنند .من درگوش رضا خان دعا خواندم وراه افتادیم .

وقتی رضا خان با ادیب السلطنه در اطاق صحبت میکرد من به رضاقلی خان (امیرخسروی) گفتم برئیس خود بگوکه (آتاماژور) میگوید یکدقیقه تشریف بیاورید بیرون .اوکه قیافه خوشکلی مثل دختر فرنگیها داشت نزد رضا خان رفت وپیغام داد که با عصبانیت گفت (آتاما رورچه خری است؟)

رضا خان درجلوی قوای قزاق عازم فتح تهران شد .وقتی کودتا به

نتیجه رسید یکصد هزار تومان از خزانه گرفته بین قزاقها تقسیم کردیم وقرار شد یکهفته هر شب بقزاقها پلو و خورش بدهند.
وقتی اشخاص توقیف شدند اشتباه این بود که آنها را بقزاقخانه تحویل میدادند و آنها را بقصرقاجار بردند و در همانجا بود که فرمانفرما هر روز میتوانست با رضاخان صحبت کرده اسباب نفاق را فراهم سازد. سرانجام رضاخان را بعنوان رئیس دیویزیون قزاق و کاظمخان را بنام حاکم نظامی معرفی کردم.
شب خوابیده بودم که صاحب منصبی از طرف رضاخان آمد و گفت باید بحضور شاه بروم. با همان وضع نخراشیده بفرح آباد رفتم. شاه و ولیعهد وعده ای بودند روی قالی نشستم و باو حالی کردم که چطور خائنین درباری دارند تاج و تخت را بخطر میاندازند گفتم فروش گندم وانبار داری سزاوار شاه نیست. گفت با ید رئیس الوزراء بشوی گفتم من اختیارات تام میخواهم شاه هم از من قول گرفت بعد از یکماه بگذارم بفرنگستان برود. این قول دادن هم خبطی دیگر بود از طرف من. انگلیسها مرا خوب نمیشناختند. از من خواستند که نگذارم وزیر مختار روس وارد تهران شود من تمکین نکردم. سه ماه بعد وقتی قرار شد من از ایران بروم اسمارت انگلیسی نزد شاه رفت و گفت میخواهیم که سیدضیاء بسلامت از ایران برود و شاه هم قبول کرد. من از رضاخان خواستم که ۸ نفر قزاق مرا بسرحد برسانند. بین شاه و رضاخان قرار شده بود که در قزوین کار مرا بسازند ولی اسمارت اسباب نجات من شد. برضاخان گفتم ۲۵ هزار تومان برای مخارج سفر از صندوق مالیه بردارم گفت هرقدر میخواهید بردارید که من فقط ۲۵ هزار تومان برداشتم که عازم بغداد شدم.
جمالزاده مینویسد سیدضیاء در دوستی صدیق و پاکباز بود. خوش محضر و بی تشریفات و دست و دلباز بود. اغلب اوقات میکوشید (متکلم وحده) باشد. یکدنگی خاصی داشت که از لطف معاشرتش میکاست. سیدکم کتاب خوانده و غیر از فارسی تقریبا" بهیچ زبان خارجی

آشنائی کاملی نداشت .سیدوجودی فعال وشجاع وباتوکل بود .
اودرمضیقه مالی بسرمیبردوهرچه هم‌داشت با افراط خرج میکردو
تصورش این بودکه دولت وملت ایران بزودی اورا برای تشکیل
دولت جدیددعوت خواهندکرد .
حسن مقدم‌نویسنده نمایشنامه (جعفرخان ازفرنگ آمده)درمجله
آینده مینویسد :
من درسویس بدیدارسیدضیاء الدین طباطبائی رفتم‌گفت مشغول
نوشتن کتابی هستم .اگرروزی این کتاب بچاپ برسدایرانیان
خواهنددیدکه من برای خدمت به مملکت چه‌کرده‌ام‌چه‌ها میخواستیم
بکنیم که‌نگذاشتند .
سئوال وجواب شروع شدکه‌قسمتی ازآن چنین است :
س ـ علت سقوط کابینه‌شما چه‌بود ؟
ج ـ رضاخان راازمن ترسانیدند .اوهم‌باشاه‌وبابعضیها صحبت کرده
بودکه‌بگوش من رسیدبعدا" باوثابت کردم‌که‌خیالاتی ندارم .وقتی
برای رضاخان ثابت شدکه‌نظری ندارم‌اصرارکردکه‌استعفایم‌راپس
بگیرم .همین کاررا هم‌کردم‌بعدازیکهفته‌دیدم‌که‌ذهن رضاخان را
مشوب کرده‌اندبه‌همین جهت استعفادادم‌وازکشورخارج شدم .تاآخر
هم‌روابط من واوصمیمانه‌بود .اگراونبودبسلامت نمیتوانستم‌از
کشورخارج گردم .بعدازحرکت من ازدوستانم‌حمایت کردوالاکسانی
که‌حبس شده‌بودندپوست شان را میکندند .
س ـ آیا شما قصدقتل بازداشتی ها را داشتید ؟
ج ـ من هرگزقصدقتل آنها را نداشتم‌میخواستم‌قانونا" محاکمه‌بشوند
وهرمجازاتی که‌محکمه‌تعیین میکندا جراشود .
س ـ آیا شما باکمک انگلیسها کارمیکردید ؟
ج ـ اشخاصی که‌اطلاع ندارندا ین حرفها را میزنند .انگلیسهاتا ۱۵
روزبعدازکودتا هنوزدولت مرا برسمیت نشناختند .من البته‌دشمنی
باانگلیسها را خطرناک میدانستم‌بدون اینکه‌خودرا تسلیم‌آنهابکنم.

اگرمن برای انگلیسها کار میکردم چرا بزرگترین دوستان انگلیسها را بزندان انداختم .

س ـ میگویند اکثر وزرای شما بی عرضه بودند؟

ج ـ این ایراد تا اندازه‌ای درست است .چه کنم افراد دیگری نداشتم .آنها اشخاص جدی وفعالی بودند وبآنها هم اعتماد داشتم. آنهائی را که انتخاب کرده بودم درستکار و وطنپرست وموردا طمینان بودند .درحالیکه قدیمیها خیلی مهمل وپوچ بودند وروزیکه آنها را حبس کردم فهمیدم چقدر بی عرضه هستند .امروز هرکدام از جوانان تحصیلکرده را که ببینید از همه آنها بیشتر لیاقت دارند وبهتر میتوانند کار کنند .

س ـ بعضی از اقدامات شما از نظر سلب آزادی موردانتقاد بود .مثلا فرستادن ریحان مدیر روزنامه گل زرد بدار لمجانین ویا برداشتن تابلوهای فرانسوی از دکانها ..

ج ـ متاسفانه بعضی از احکام اجرا نشد .اشخاصی از اختیارات خود سوء استفاده کردند . من گفته بودم دکاندار ان پهلوی لوحه فرانسه یک لوحه ایرانی هم بگذارند .من کارهای مهمتری را شروع کرده بودم که نگذاشتند .اگر میگذاشتند خیلی زود ایران آباد میشد .من جز بنفع ایران نظری نداشتم .موفق نشدن من وکابینه‌ام پیشرفت ایران را چند سال بتاخیر انداخت .

* * *

سیدضیاء تا آخر عمر از مشاورین نزدیک اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی بود وهفته‌ای یکبار با شاه نهار میخورد وخیلی از مسائل را با صراحت لهجه‌ای که داشت بشاه میگفت .پس از ترور رزم آرا وتغییر کابینه محلل علا قرار بود فرمان نخست وزیری او صادر گردد ومذاکرات لازم بین او وشاه صورت گرفت اما با پیشنهاد جمال امامی دایر بر نخست وزیری دکتر مصدق دیگر فرمان نخست وزیری او صادر نگردید وبدون شغل تا آخرین روزهای عمر در (سعادت آباد)شمیران زندگی میکرد .او مزرعه بزرگی را هم در قزوین بنام (اللهآباد)دایر کرده

بودودررا ه‌ا حیا ی آ ن زحما ت فرا وا ن کشیدومخا لفین ا ورا متهم کرده‌بودندکه با ا ستفا ده‌ا زا عتبا را ت با نکهای‌کشا ورزی ودولتی وا عما ل نفوذ درسا زما نها ا زا ین را ه‌ثروتی بدست‌آورده‌ا ست . من چندبا رسیدضیاء را درسعا دت‌آ با ددیدم .یک شخصیت صریح وتند وا صلاح طلب بنظرمیآ مدولی با آ ن سیدتندزما ن کودتا که‌درباره‌اش مطا لب زیا دی شنیده‌بودم‌تفا وت فرا وا ن دا شت .با چا ی (نعنا)و (یونچه‌پلو)ا زمیهما نا ن پذیرا ئی میکردوا زدیدا رهای هفته‌ا ی خودبا شا ه‌دا دسخن میدا د .

سیدضیاء پس ا زمرا جعت ا زفلسطین وا قا مت درا یرا ن ا زدوا ج کرد وصا حب چندفرزندشد .هنگا م‌فوتش فرزندا ن ا وبسن قا نونی نرسیده بودندبهمین جهت ا زطرف وزا رت دا دگستری قیمی برا ی صغارش تعیین گردید .مدتی حسن نبوی وزیرسا بق مشا ورا ین‌سمت‌را دا شت. هنگا م‌فوتش درتهرا ن ا زا وتجلیل شد .درحا لیکه‌طرفدا را ن دکتر مصدق وچپی ها ا ورا موردحمله‌قرا رمیدا دندمحا فظه‌کا را ن وباصطلاح مرتجعین وما لکین وگروهی که‌درطی سا لیا ن درا زبا ا و ا لفت‌و همکا ری دا شتندا زا وتجلیل می نمودند .ا علیحضرت محمدرضا شا ه پهلوی نیزپس ا زمرگش مرا قب بودکه‌خا نوا ده‌ا ش دررفا ه‌وآ سا یش بسربرندوا زهرگونه‌کمکی که‌لازم‌بوددرموردورا ث سیدضیاء مضا یقه نمیکرد .

برا درا ن سیدضیاء درا یرا ن هرکدا م صا حب مشا غل دولتی وغیر دولتی بودندولی هیچگا ه‌درصف دولت قرا رنگرفتند .دکتررحمت مصطفوی مدیرمجله‌روشنفکرخوا هرزا ده‌ا وبودکه‌همیشه‌ا زروش دا ئی خودا نتقا دمیکردومیگفت یکعمرمرتجع بوده‌ومرتجع ما نده‌ا ست‌و مثل ا ینکه‌مسا فرت بخا رج وا قا مت طولانی درا روپا وفلسطین نتوا نسته‌روش ا ورا عوض‌کند .سیدضیاء مریدا نی هم‌دا شت‌که‌همیشه بدیدا رش میرفتند .ا زجمله‌زهتا بفردمدیرروزنا مه‌ا را ده‌آ ذربایجان که کا رت تبریک عیدخودرا مزین بعکس سیدضیا ت میسا خت .

چندسندتاریخی درباره (سردارسپه) ونقش خارجیها در ایـــــــــران

سرپرسی لرن وزیرمختار انگلیس درایران مکاتبات زیـــادی با وزارت خارجه انگلیس ونایب السلطنه هندنموده که قسمتـــی ازآن انتشاریافته وبعضی ازآن اسنادچنین است :

نامه از (لـــرن) به وزارت خارجه انگلیـــس :

همواره بایدبخاطرداشت که تهران معیارنهائی روابط ما با ایران است .یکپارچگی امپراطوری ایران ویک حکومت مقتدرازلحـــاظ منافع کلی بمراتب مهمترازقدرت محلی هریک ازسرسپردگان خاص ما میباشد .اینکه لحظه اقدام کردن بنحوی ازانحاء درباره سیاست مرکزیت دادن رسیده فکرمیکنم که منافع بریتانیا ایجاب میکندکه با رضاخان متحدبشویم .بسیارناشیانه باشدکه برمبنای یک توافق موقتی با شیخ خزعل برضاخان ضربه ای واردکنیم .بایدبجـــای سیاست جنوبی حمایت ازشیخ خزعل سیاست حمایت ازرضاخـــان و دولت مرکزی را پیش بگیریم .بطورمنطقی بایدامیدواربا شیم کـــه رضاخان میتواندبمدت ۲۰سال دوام آوردوایران را ازنوتقویت کندواصلاحاتی انجام بدهد .

لردکرزن وزیرخارجه انگلیس با ومینویسد (ما بایدازرضاخان حمایت کنیم .با وخاطرنشان کنیدکه من تلاش کردم تا ازطریق قرارداد ایران وانگلیس با یران کمک کنم اما شکست خوردم وموردا هانت ایرانیان قرارگرفتم .ایران برای ما انگلیسها مرکزثقل دنیا نیست وچنانچه ایران بخواهدما را ازخودبرماندچوب اینکار را خواهدخورد .طرفداری ما از

رضا خان بوا سطه مشکلات زیر میبا شد :
۱ـ تجدیدحیا ت بلشویم درشما ل ا یرا ن وتبلیغا ت ورشوه هـــا ی روتشتا ین سفیرروس درتهرا ن
۲ـ دشمنی پنها نی مجلس که ا ینک کا ملا" تجدیدحیا ت کرده ا ست .
۳ـ فسا دبی نظیرودرما ن نا پذیروغیرقا بل پیش بینی سیاستمداران ایرا ن .
۴ـ بی کفا یتی شا ه
سرپرسی لرن بلرد کرزن مینویسد :
بعدا زضیا فتی که با فتخا ررضا خا ن درسفا رت دا دم سا عتی درا طاقم با ا وصحبت کردم .رضا خا ن بمن گفت که ا وبا دست خودا یرانیان کاری را ا نجا م خوا هددا دکه بریتا نیا میخوا ست با دست ا نگلیسها ا نجا م بدهد .یعنی ا یجا دیک ا رتش نوین برا ی ا ستقرا رنظم وسا ختن یک ایرا ن قوی ومستقل ـ ا میدوا را ست که بریتا نیا دربرا برکا رها ی اوشکیبا ئی نموده وا زدخا لت درکا رها یش خوددا ری کند .ما باید ا ز تظا هربا ینکه رضا خا ن موردحما یت ما ا ست خوددا ری کنیم .
رضا خا ن ظا هرا"نمیخوا ست آ شکا را بدوستی خودبا بریتا نیا ا عتراف کندچرا که میخوا ست خودرا یک وطنپرست کا مل نشا ن بدهد .ا زطرفی رضا خا ن یک شرقی ا ست ویک شرقی نمیخوا هددست خودرا نشان بدهد.
سرپرسی لرن دریکی دیگرا زنا مه ها ی خودمینویسد :
ا ینک بسیا ری ا زا یرا نیا ن یقین کرده ا ندکه بریتا نیا به رضا خا ن کمک کرده تا بتخت وتا ج برسدومعتقدندکه رضا خا ن را من شـــــاه کرده ا موا ین موفقیت بزرگی برا ی ما بشما رمیرود .
خلاصه نا مه دهم ژا نویه ۱۹۲۳سرپرسی لرن خطا ب بنا یب ا لسلطنـــه ا نگلیس درهند :
با زدیدا خیروزیرجنگ درجنوب ا ین تصوررا درا ذها ن کنسولگـــری ا نگلستا ن ا یجا دکرده که حضرت ا شرف دا را ی تما یلات ضدا نگلیسی ا ست .چنا نچه دولت ا نگلیس با ا عما ل نفوذ وقدرت تما م درپیشبرد

خواسته های بختیاریها نکوشدعواقب مصیبت باری برای مصالح انگلستان ببارخواهدآمد .ما بایدبانگیزه ومقاصدباطنی سردارسپه پی برده وبدانیم که مقاصدودرجهت منافع انگلستان خواهدبود یا نه ؟سردارسپه علیرغم مشکلات فراوان عملا"دارددرامور توفیق مییابدکه اگراوضاع بگونه ای دیگربودمستشاران نظامی انگلیس آنرا برعهده میگرفتند .

ارتش امروزی ایران یک قدرت بهتروکارآمدترازارتشی است که ایران اززمان نادرشاه باستثنای پلیس جنوب داشته است .اشتهار فرماندهی وسازمان دهی سردارسپه بطرزبسیارنمایانی فزونی یافته است .ارتش ایران یک ارتش ملی است وازراهنمائیهای مستشاران ومربیان خارجی برخوردارنمیباشدواستواری ارتش قائم بوجودرضاخان میباشد .اگراین شخصیت کنارگذاشته شود سازمان ارتش محتملا"متلاشی خواهدشد .هنوزصخره های زیادی درراه تفوق واستیلای ارتش بآنگونه که رضاخان آرزومنداست وجوددارد . ولی با درنظرگرفتن لیاقت وشخصیت اووباتوجه باینکه ایرانیها مجذوب شخصیتهای قدرتمندمیباشندرضاخان پیروزخواهدگردید .

من دلیل اساسی ندارم که نقشه های متهورانه رضاخان قرین موفقیت نگردد .توفیق رضاخان وضع ایران راازبنیان دگرگون خواهد ساخت .پس ازاینکه قبایل تحت نفوذ تهران قرارگرفتندمادر معرض این اتهام خواهیم بودکه دوستان دیرین خودراقربانی کرده ایم. درحال حاضربایدخودرا بیطرف نگه داریم ونبایدازدوستی باقبایل دست بکشیم .سردارسپه با قدرتهای محلی کوچک مخالف است وهدفش این است که کشوررا یک پارچه ساخته ومتحدنموده وتحت قدرت حکومت تهران دربیاورد .اکنون این توهم پیش میآیدکه سردارسپه دارای انگیزه ضدانگلیسی است .من با این نظرموافق نیستم .اگرما سیاست تقویت روسای ایلات رااتخاذ کنیم بطورحتم سردارسپه مبدل بیکفردضدانگلیسی خواهدشد .درحقیقت کارهائی راکه سردارسپه

انجام میدهدهمان کارهائی است که اگرقرارداد ۱۹۱۹با جـــرا درمیآمدبرعهده مستشاران انگلیسی واگذار میگردید .من ادعـــا نمیکنم که سردارسپه طرفدار انگلستان است .اوناسیونالیســـت میباشدواز سیاستمداران تهران فهیم‌تربوده واساسا "یک وطـــن پرست میباشد .به سردارسپه گفتم که قصددخالت درامورایران راندارم ولی قادرم اطلاعات بهتری راجع باوضاع کشوروشخصیت هابویـــژه درمنطقه جنوب دراختیارا وبگذارم .باوهشداردادم که هرگاه ایرانیان (آنگلوفیل) تحت تعقیب قرار بگیرندمیانه من واوبهم‌خواهدخورد. درحقیقت سردارسپه تنها رکن پابرجای اوضاع کنونی ایران میباشد وناپدیدشدن اوازصحنه سیاست بطورقطع مقدمه اشاعه نفـــــوذو قدرتهای شخصی است که باامپراطوری انگلیس دشمنی دارند. خلاصه نامه دیگروزیرمختار انگلیس درتهران به لردکرزنوزیرخارجه انگلیس :

زمانیکه درپایان سال ۱۹۲۱با یران رسیدم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بودونه ثابت . .شورش کلنل محمدتقیخان پسیان درخراسان. طغیان سمیتقودرآذربایجان- انقلاب میرزاکوچک خان درگیلان - چپاول ایلات شاهسون - تمردطوایف ترکمن - قرارگرفتن طالش وماکوتحت نفوذ شوروی - گرایش کردها بهمدستی با سمیتقو- تجمع ایلات جنوب وجنوب غربی یعنی لرها ،بختیاریها ،قشقائیهابریاست ولت الدوله- اعراب خمسه بریاست قوام الملک - شیخ محمـــره و طوایف کوچک ساکن سرزمینهای مشرف بربنا درخلیج فارس واقدامات او- شورش درژاندارمری درتبریزبفرماندهی لاهوتی و وقایعـی دیگردرایران وجودداشت .

اوضاع عمومی درنتیجه تبلیغات شدیدبلشویکی بوخامت میگرائید. دولت ایران خطراین تبلیغات راکه انهدام نفوذ انگلستان بود درک نمیکرد .دراثرکوشش یکمردیعنی رضاخان وزیرجنگ وعلیرغم کلیه مشکلات درسراسرشمال وشمال غربی وشمال شرقی ارتش ایران

موقعیت وحیثیت خودرا تثبیت کرده ونفوذروسیه درآن منطقه تضعیف شده است .درجنوب وجنوب غربی کارهای کمتری شده ولی فعالیت شایان تقدیری برای امنیت بعمل آمده است .رضا خان هیچگاه دربرابر شاه ودولت ومجلسیان وملاها ازهدف خودمنحرف نشده ومملکت را بسوی وحدت سوق میدهد .انگیزه جاه طلبی درخط مشی رضا خان وجودداردولی انگیزه اصلی اویک وطن پرستی راستین وبی ریا میباشدومیخواهد ایران را ازخفت وخواری کنونی رهائی بخشد .قانون ونظم را درسراسرکشوربرقرارسازد .احترام همسایگان را جلب نماید .اومیتواندنظیریک دیکتاتورفرمانفرمائی کند حتی میتواندسلسله قاجاررا برانداز د .رضا خان با استواری درراه تحکیم کارهاگام برداشته وبرای مصالح کشورش کوشش بعمل میآورد اوهیچگاه ما را موردا عتماد خودقرارنداده وهرگزهم بما دروغ نگفته است .سیاست واقدامات رضا خان تابحال با مصالح ما سازگاری داشته است .ایران هرچه توانا ترویک پارچه ترگرددپیروزی سیاست شوروی ازبین میرود .برای بریتانیا آسان تراست که با یک دولت مرکزی سروکارداشته باشدتا با عده ای ازقدرتهای کوچک محلی ..
اگررضا خان بدون آسیب بمنافع مستقیم انگلستان بتواندشرائط موردنظرخودرا بدست آوردا وضاع واحوال درا ینجا بهبودخواهد یافت .شایدبتوان با رضا خان بنوعی تفاهم رسید .
موردديگرکه لازم است نگران باشم امنیت مناطق نفتی وموقعیت شیخ محمره است .کلید پیروزی یا شکست این سیاست دردست ماست. باید بگوئیم چنانچه منافع اصلی ما محفوظ بماندحاضربدادن کمک هستیم وبهترین تضمین را برای حفظ منافع خودوعدم برخوردبا شیخ محمره بدست بیاوریم .

(پنا هندگی)و (تحت ا لحما یگی)ا نگلیس درا یرا ن

سردنیس را یت سفیرسا بق ا نگلستا ن درا یرا ن مینویسد :
بمأ مورین ا یرا نی قدغن شده بودبا ها لی قلهک که تحت ا لحما یه ا نگلیس بودندکا ری ندا شته با شند .آ نا ن ا زخدمت سربا زی معاف بودندوما لیا ت سرا نه خودرا بوزیرمختا رمیپردا ختندوا وبرا یشا ن کدخدا معین میکرد .کسی جزا یرا نیا ن وا نگلیسیا ن حق دا شتن ملکی را درقلهک ندا شت وخا رجیا ن قبل ا زبرا فرا شتن پرچمشا ن با یدا زسفا رت ا نگلیس ا جا زه میگرفتند .روسها حقوق مشا بهی در روستا ی مجا وریعنی زرگنده دا شتند .روسها درسا ل ۱۹۲۱ازاین حقوق صرفنظرکردندوا نگلستا ن درسا ل ۱۹۲۸با بی میلی ازآن چشم پوشید .
درا یرا ن دومطلب موردتوجه گروهی بود .یکی (تحت ا لحما یگی ا نگلیس)ودیگری (بست نشستن)درسفا رت که برا سا س عهدنامه ۱۸۵۷ پا ریس ،دولت ا نگلستا ن ا زحق تحت حما یت قرا ردا دن اتباع ایرانی که درخدمت سفا رت یا کنسولگری نبودندچشم پوشید .
دربا ره تعدا دا یرا نیا نی که ا زحما یت ا نگلیسها برخوردا ربودند سرهنری را ولینسون وزیرمختا را نگلیس درسا ل ۱۸۶۰گزا رشی داده ا ست که ا طلاعا تی بدست میدهد .ا وزیرعنوا ن (ا فرا دتا بعه)ازپنجا ه خا نوا ده وفردنا م میبردکه درسمت ها ی ما مورین محلی خدمت میکردند. همچنین ا زا فرا دی که تحت شرا یط استثنا ئی تحت حما یت بودند نا م برده ا ست .مقا ما ت ا یرا نی حق حما یت ا نگلستا ن را نسبت به بعضی ا زا تبا ع خودنفی می کردند .یکبا ربشا هزا ده فرها دمیرزا . عموی نا صرا لدین شا ه که درسفا رت ا نگلستا ن (بست)نشسته بود

عنوان (تحت الحمایگی)داده شد .درسال ۱۸۵۲وزیرمختار انگلیس درتهران به عباس میرزا (شاهزاده ملک آراء برادرناتنی شاه)یک گذرنامه انگلیسی دادتا بتواندازخصومت برادرش درامان مانده مقیم بغداد شود .همچنین سفارت انگلیس به پسرعموی ناصرالدین‌شاه (سیف الدوله)تحت الحمایگی داد .صدراعظم ایران دراعتراض باین دومور دبسفارت انگلیس چنین اعتراض کرد (آیا شاه‌حق‌ندارد درموردکسانی که علیه‌او بتحریکاتی دست زده‌اندا قدام‌کند .دولت ایران رسما" اعتراض خودرا ازحمایت این دونفرا علام‌میدارد .با اینطرزدیگرچه‌استقلال وحاکمیتی باقی مانده‌است ؟) .

میرعلینقی خان همکه‌با شاهزاده‌بهمن میرزا برادرمحمدشاه‌در تبریزهمکاری میکردومغضوب شدبسفارت انگلیس پناهنده‌شد.سالها واسطه موردا عتمادمقامات ایرانی وسفارت انگلیس بودکه‌باویک انگشترالماس ازطرف وزارت خارجه‌انگلیس داده‌شد .

چارلزموراى وزیرمختار انگلیس درایران بدنبال اختلافی که‌بر سرتجاوزبحقوق دونفرازافرادتحت حمایت انگلیس (میرزا هاشم خان وزنش)بروزکردروابط سیاسی ایران وانگلیس راقطع کرد. اوبعدا" نوشت این تحت الحمایگی میراث گذشتگان است من حاضر بقبول تحت الحمایگی نیستم‌واگردستم برآیدهیچ ایرانی را مورد حمایت قرارنمیدهم .

باآنکه‌درسال ۱۸۵۷ این حق حمایت بین دوکشورلغوگردیدمعهذا انگلیسها حاضرنشدندازحمایت کسانی که‌قبلا"ازاین حق برخوردار بودنددست بردارند .

شاهزاده مسعودمیرزا (ظل السلطان)ازدوستان خوب انگلستان بود وباونشان (ستاره‌هندوستان)راا عطاکرده‌بودند .اینکا راشتباه بودکه موجب حسادت دربا روسقوط اوگردید .ظل السلطان ازسفارت انگلیس تقاضای پناهندگی کردوبااین تقاضای اوموافقت شد. وقتی پدرش ناصرالدین شاه‌کشته‌شداوپسرارشدشاه‌بودوبایدشاه

میشدولی چون مادرش ازقاجار نبودبرادرناتنی او مظفرالدین شاه بسلطنت رسید .کتبا" دولت انگلستان با وورقه تحت الحمایگی را داد .

ایرانی دیگری که از حمایت بریتانیا برخوردار شدشیخ خزعل میباشدکه درمنطقه خودمانندیک حکمران مستقل عمل میکرد . او رسما" ازدولت انگلستان تقاضاکردکه (تحت حمایت)باشد .وقتی رضا شاه او را بتهران بردودرآنجا درگذشت انگلیسها با کمال تاسف وشرمندگی نتوانستندکمکی با وبکنند .

سرنوشت غم انگیزشیخ محمره پوچی چنین تامینی راکه با عبارت (تا زمانی که آن جناب درجهت منافع اعلیحضرت امپراطورا قدام میکنید)مشخص ساخت .طبقات دیگری هم‌خواهان تحت الحمایگی بودند .درنتیجه یک قرارداد محرمانه که پیش ازجنگ اول باخانهای بختیاری بسته شددولت انگلستان برعهده گرفت که از انتصاب نامزدهای بختیاری به برخی مقامات حکومتی پشتیبانی کند .

چنین حکامی درنظرایرانیان دست نشاندگان انگلیس بودند .

خانهای نیرومندبختیاری موردحمایت انگلستان بودند.انگلیسها هم بحسن نیت وهمکاری این خوانین نیازمندبودندزیرادرسرزمین بختیاری منافعی داشتند .بهمین جهت درسال ۱۹۱۶توافق محرمانه‌ای بین وزیرمختار انگلیس وچهارخان عمده بختیاری به امضا رسید .باین مردمان دمدمی مزاج‌پول دوست بهریک ازدوشاخه بزرگ بختیاری ۵ هزارلیره‌نقدا" وپس ازپایان جنگ نیز ۱۰هزار لیره باید پرداخت میشد .باین ترتیب بختیاریها ظاهرا"ورسما" تحت حمایت انگلستان قرارگرفته وبه‌شیخ محمره پیوستند.انگلیسها نتوانستنددربرابرقاطعیت‌رضا شاه برای اعمال حاکمیت برکشور آنها را هم‌حفظ کنند .

آخرین موردی که‌دولت بریتانیا تعهدوضمانت مشخصی درموردیکی ازاتباع ایران سپرده‌است بسال ۱۹۱۹مربوط میشود .آنهم‌قراردادی

سری ودشواری بودکه بین انگلیسها ووثوق الدوله ـ نصرت الدوله، صارم الدوله انعقادیافته بود .آنها بعلت نزدیکی با انگلیسها منفورملت ایران شدندکه ازدولت انگلستان تقاضای پناهندگی نمودندکه درپاسخ بهریک ازآنها ازطرف وزیرمختارچنین نوشته شد: (موجب نهایت خوشوقتی است باطلاع برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بمن اجازه داده این مطلب را بطورخصوصی باستحضاربرسانم که بمناسبت حصول توافق درموردقراردادی که درروز۹اوت ۱۹۱۹ با مضا رسیده دولت بریتانیا آماده است کمک و حمایت خودرا درصورت لزوم عرضه بدارد وعلاوه برآن موجبات پناهندگی آنجناب را درامپراطوری بریتانیا درصورت ضرورت فراهم نماید.) این قرارداد ۱۹۱۹پس ازکودتای رضاخان لغوشد .باآنکه رضاخان وسیدضیاء روابط نزدیکی با انگلیسها داشتند ، (بهمین جهت بسیاری ازایرانیها هنوزهم براین باورهستندکه نقشه کودتا را انگلیسها طرح کرده بودند)معهذا بعدازآنکه بقدرت رسیدندتوجه زیادی بمنافع انگلیس نداشتند .امتیازات انگلستان یکی پس از دیگری لغوشد .سوء شهرت گروه ۳ نفری دربارهٔ همکاری با انگلیسها هرگزازخاطره ها محونشدبخصوص که فاش گردیدآنها درازاء زحمات خودمزدخوبی دریافت داشته اند .با وجودآزاروا ذیت وزندانی شدن وتحت نظرگرفتن آنها هیچیگاه آنها درصددا ستفاده ازحق پناهندگی درانگلستان برنیامدندشایدعلت آن بوده که دولت انگلیس حاضر نشددرآمدومعاش آنها را درتبعیدتامین کند .

شیل وزیرمختارانگلیس درایران معتقدبودا گرشخص محترمی مورد ظلم قرارگرفت بایدباوپناهندگی دادنه هرشخص ظالم وباهرکسی که بسفارت آمد . درمسائل جزائی وامورمحلی که مربوط باختیارات دولت ایران است نبایدمداخله کردزیرا راه را برای مداخله روسها هموارمیکند .

میرزاتقی خان امیرکبیربرای لغوپناهندگی وبست نشینی کوشش

بسیار کرد ولی وقتی خودا ومغضوب شد برای خودوخانواده اش تقاضای پناهندگی فوری کرد اما با وعده هائی که با وا زمنابع دیگر داده شدفریب خوردوبکاشان رفت که جان خودرا ازدست داد .نامه پناهندگی امیرکبیر موجود است .

گاهی مجرمین ومختلسین وکلاهبردا ران ومتعدیان بمردم تقاضای بست نشینی داشتندکه ازآنها خواسته میشدفورا" محوطه سفارت را ترک کنند .

زرتشتیان نیزخواهان حمایت انگلستان بودندکه درسال ۱۸۹۳ نماینده پارسیان بمبئی بنام (اردشیرریپورتر)در ۲۷ سالگی به ایران آمد .با سفارت انگلیس وخیلی ازایرانیها روابط نزدیکی داشتکه با و (اردشیرجی) میگفتند .

ارامنه ویهودیها نیزازکمک انگلستان برخوردار بودند .

رسم (بست نشستن) ازقدیم درایران مرسوم بوده است .بزرگترین (بست تاریخی) مربوط بمشروطیت میباشد .درسال ۱۹۰۵ قریب ۳۰۰ تن ازمشروطه خواهان درتبریزدرباغ کنسولگری یک هفته چادر زدند .درسال بعدمشهورترین (بست)درتهران صورت گرفت .حدود ۱۴هزارنفرازتمام طبقات درباغ سفارت انگلیس نشستندوچادر زدندکه مدت ۳هفته ادامه داشت .غذای جمعیت را هرروزازبیرون میآوردندودیگهای بزرگی درباغ نصب شده بود .هزینه ومخارج بست ازطرف (حاج محمدتقی بنکدار)وبازاریها تأمین میشد .هر روز روضه خوانی واقعه کربلارا برای مردم صحبت میکرد .هوای باغ بسیار متعفن شده بود .بستی ها بهیچوجه حاضرنمیشدندکه بانمایندگان شاه مذاکره کنند .سرانجام بست نشینی درسفارت ومهاجرت علماء قم شاه را بزانودرآورد .وزیرخارجه انگلیس ازکاردارسفارت خواست که بشکایات مردم که عزل صدراعظم واعطای مشروطیت است توجه کرده وآنرا بمقامات ایرانی متذکرگردد .ولی درعین حال ازدخالت درامورداخلی ایران سفارت را برحذرداشت .شاه ناچارشدصدراعظم

را عزل و وزیرخارجه را بجای او منصوب کند. دستخط شاه درباره مشروطیت با طلاع بست نشینان رسید. اول موافقت نکردندولی با اصلاحاتی موردقبول قرارگرفت. سفارت انگلیس بخاطراین بست موفقیت آمیزاعتبارزیادی بدست آورد. هرچندکه با بی میلی بآن گردن نهاد.

مشروطیت ایران حاصل تلاش آن ۱۴هزارنفری است که درخاک انگلیس درایران اتراق کرده بودند.

هنگامی که محمدعلیشاه درصددبرگرداندن اوضاع برآمدبین ۳۰ تا ۴۰ تن که مشهورترینشان تقی زاده بودبسفارت انگلستان پناهنده شدند. بریگاردقزاق نه تنها مجلس را بتوپ بست بلکه با محاصره سفارت درصددترساندن بستیان برآمد. علیرغم کوششهای ایران و انگلیس برای برانداختن بست نشینی تا انقراض قاجاریه این رسم باقی بود.

درسال ۱۹۱۱ قوام الملک هم درکنسولگری شیراز بست نشسته بود. بیش ازآنچه دشمنان خونینش قشقائیها هوادارآلمان بودند، طرفدار انگلیس شد. اندکی بعدازاسب افتادومردوپسرش هم هوادار انگلیس بودوطی جنگ، مستمری مرتبی دریافت میکرد.

یک ماجرای جالب (بست نشینی) مربوط به زنان حرامسرای شاه میباشد. یکی ازخواجه های حرمسرا بدیدن وزیرمختارآمدوگفت که شاه قصددارد با خواهرزن خودکه دختریک باغبان است ازدواج کند. همگی زنان حرمسرا که ۳۰۰نفرهستند میخواهند درسفارت بست بنشینند. وسایل کارفراهم شدکه خواجه خودرا بسفارت رسانیدوگفت شاه تسلیم شده وبست نشینی موقوف گردید. چندهفته بعدبی سروصدا شاه کارخود راکردوبا دختربا غبان ازدواج نمود. (منصورناصرالدین شاه است) بعدا" هم سالارالدوله برادرشاه پس ازشکست برای تصاحب تاج وتخت درعمارت کنسولگری درکرمانشاه بست نشست ولی تحت شرایط اطمینان بخشی بمقامات دولت ایران تحویل شد. هنگام بتوپ

بستن مجلس تقی زاده درسفارت انگلیس بست نشست وجان خودرا نجات داد .همراه او ۶۰ نفربودندکه با لاخره تقی زاده وچندنفردیگر موفق شدندخودرا با نگلستان برسانندبا تهیه کار درکتابخانه کمبریج امرا رمعاش کنند .
پس از استقرار حکومت رضا شاه باین کارها پایان داده شد .

* * *

کار (ایران) بس پریشان است ومردکارنیست

درآن ایام اوضاع ایران چنان نابسامان شده بودکه شعرا و نویسندگان ازوضع بشدت ناامیدشده اشعارزیادی سروده اند .از جمله اشعارزیرازعمیدالشعراء (عمیدی نوری)درنشریات آنروز بچاپ رسیده است :

کار ایران بس پریشان است و (مردکار)نیست
زانکه صدگفتار درکار است ویک کردارنیست
نخل آزادی که شد ازخون ملت بارور
غیرظلمش برگ وغیرازاختلاش بارنیست
منشاء بدبختی ما جهل میباشد (عمید)
قوم جاهل ازحقوق خویش برخوردارنیست

محمدرضا (عمیدالشعرا)

رضا شاه وآلمانها وروسها

کحال زاده منشی سفارت آلمان مینویسد:

رضا خان میرپنج از من خواست که وسیله ملاقات او را با (زمر) وزیر مختار آلمان فراهم کنم. رضا خان گفت بعدا از انقلاب روسیه وضع افسران روسی تغییر کرده و انضباطی در قزاقخانه نیست درحالیکه میتوان از این عده نظامی یک قشون منظم که تابع دولت ایران باشند تشکیل داد و طناب اسارتی را که تا بحال از طرف روس و انگلیس بدست و پای دولتهای ایران بسته بود و حالا فقط انگلیسها سرآن طناب را نگه داشته اند پاره کرد و از حکومتهای ملی پشتیبانی نموده و اصلاحات اساسی انجام داد. تا کی دولتها باید دست نشانده این دو همسایه باشند و نتوانند با سایر دول روابط حسنه داشته باشند و از آنها برای پیشرفت ملت ایران استفاده کنند. از رئیس خود بخواهید که جریان را با طلاع امپراطور آلمان برساند و انشا الله شما هم بمقامات عالی خواهید رسید. من با آلمانها همیشه رابطه خوبی داشته و از یکی از سفرای قدیم آلمان هم گواهی نامه کتبی دارم. بوزیر مختار سلام برسانید و بگوئید برای ایجاد یک مملکت بیطرف دولت آلمان مساعدت کند. تا من قزاقخانه را قبضه کرده و صاحب منصبان روسی را اخراج و دست انگلیسها را کوتاه نموده و در صورت امکان از قوای منظم ایران بنفع آلمانها و عثمانیها استفاده کنم.

حالا که شمال ایران از دست روسها خلاص شده و جنوب ایران هم دارد

دسایس انگلیسها وطرفدارانشان خلاص میگرددآرزوی من این است که‌در اجرای این نقشه با کمک دولت امپراطوری آلمان موفق شوم دست نشاندگان روس و انگلیس را که‌تمام‌ملت ایران‌آنان را بخیانت میشناسند از کار بردا شته‌وبا ملیون واقعی وجوانان تحصیلکرده‌ این مملکت را بشاهراه‌سعادت برسانم .البته‌این مذاکرات سری است وهیچکس غیراز وزیرمختار وشما نبایدبداند .زیرا انگلیسها در مملکت ما جاسوسان زیادی دارندحتی در دربارکه‌آنها ذلت‌وخواری ما را خواستارهستند .من قول دادم‌که مطالب ما دام‌العمر مکتوم بماند .وسیله ملاقات را درخانه‌خودفرا هم‌ساختم .بین رضاخان و وزیرمختار آلمان‌مذاکرات با فارسی وروسی صورت میگرفت ومن هم کمک میکردم .رضاخان گفت هرچندکه‌درقزاقخانه‌خدمت میکنندولی همیشه‌از پیشرفت قشون آلمان درفرانسه‌وروسیه‌خوشحال شده‌واز اطاعت از افسران روسی درقزاقخانه‌رنج می برد .آرزودارد که قزاقخانه‌را تبدیل بیک قوه‌نظامی صددرصدایرانی بکندوبعد امیدوار است مسیوزمردراین نقشه‌وطنپرستانه‌با وکمک کند .ضمنا" اخبارجنگ را برای ایشان بفرستند .زمرقول دادمطلب را بدون اطلاع اعضای سفارت بدربار امپراطورآلمان‌برساند .موقع خداحافظی رضاخان صورت مرا بوسیدوگفت زودترمنتظرجواب میباشد .این ملاقات وسیله‌شدکه همیشه موردلطف رضاخان بودم .درجریان سلطنت هم‌همیشه‌بمن محبت میکردندکه موردتعجب همه‌بود وهیچکس هم‌دلیل آنرا نمیدانست .

وزیرمختار یک نسخه‌از گزارش خودرا دردسته‌شلاقی جادادهونسخه دیگررا پشت یقه‌پیراهنی دوخته‌وبوسیله‌شیخ‌عبدالرحمن سیف‌آزاد (مدیرروزنامه‌ایران باستان)فرستاد .اودرشاهرود دکان عطاری داشت وطرفدارسرسخت آلمانها بود .روسها خواستندورا دستگیر کنندکه‌بتهران متواری شده‌بود .سیف‌آزاددرنزدیکی ملایرمورد سوءظن انگلیسها قرارگرفت که‌به‌حمام رفت وهنگام‌خروج با یک

لباس دهاتی خارج شدکه او را نشناختند و این را یکی از شاهکارهای فراریجاسوس آلمانی اعلام نمودند. سرانجام بزحمت سیف‌آزاد حضور امپراطور آلمان میرسد که یک قوطی سیگار قیمتی با عصای ویلهم دوم ونشان صلیب آهن با وداده میشود. البته سیف آزاد از مضمون نامه اطلاعی نداشت. پس از دو ماه مراجعت کرد و پاسخ نامه را آورد و امپراطور وعده همه‌گونه کمک داده بود و متذکر شد که با این افسر عالی رتبه کمک شود تا مملکت ایران از زیر یوغ انگلیسها خارج گردد. مراتب به میرپنج اطلاع داده شد. و به رضا خان گفتم یک دیپلمات عالیرتبه فرستاده خواهد شد.

کحال زاده مینویسد: در اواسط خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی با یکی از اعضای سفارت انگلیس آشنا شدم. او گفت من ۲۰ سال است در سفارت خدمت میکنم و در جریان تحصن مشروطه‌خواهان من خدمتگذار ایرانیها بودم. اکنون که روس و انگلیس با هم متفق شده و مظالمی نسبت به ایرانیان روا میدارند تصمیم دارم انتقام بگیرم و قسمتی از اسناد را به آلمانها بدهم. من که منشی سفارت آلمان بودم جریان را به (زمر) شارژدافر سفارت آلمان گفتم. او خیلی خوشحال شد و از من خواست که با احتیاط عمل کنم. چند شب بود که او دستمال بسته‌ای بمن میداد که معلوم شد خرده‌کاغذ اسناد سفارت انگلیس میباشد. در شب ۲۹ خرداد ۱۲۹۷ که خرده‌کاغذها را بهم چسبانیدم معلوم شد که ژنرال قنسول انگلیس در شیراز به وزیر مختار انگلیس چنین نوشته است:

(وقت آن رسیده که بوعده خود وفا کنیم و به فارس استقلال داخلی داده شود و عمارت آن بفرمانفرما و پسران او واگذار گردد.) من با دیدن این تلگراف بلافاصله بمنزل آقای حسین علا رئیس کابینه وزارت خارجه رفتم. وقتی کاغذها را دیدگفتم یکی از ارکان سفارت از اطاق اسکات مستشار سفارت این نامه را بما رسانیده است او گفت انگلیسها میخواهند فارس را مثل بحرین کنند. از اینکه جلوی این نقشه خائنانه گرفته شود باید این ابلاغیه روی کاغذ مارک دار سفارت آلمان

نوشته شده بدست سیدحسین اردلیلی مدیرروزنامه ایران برسدواز قول من هم‌با وبگوئیدچاپ کنند .سفارت آلمان هم چنین ابلاغیه‌ای تهیه کرد :

(در این موقع که دولت امپراطوری آلمان طبق قرارداد "برست لی توفسک " استقلال وتمامیت ایران را تضمین کرده ژنرال قنسول انگلیس ازشیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت سلطنت فرمانفرما وپسران استقلال داخلی بفارس داده شود .بتاریخ بیستم‌ژوئن ۱۹۱۷ کفیل سفارت آلمان - زمر باچاپ این ابلاغیه سروصدا بلندشد .حکیم الملک وزیرمالیه بمن گفت این ابلاغیه خیانت بزرگی را فاش کردواگراین خبرمنتشر نمیشدبرای ایران مشکلات بزرگ بوجودمیآمد .بعدا "سفارت‌انگلیس مطلب را تکذیب کردومتذکرشدکه‌ازطرف قنسول شیراز چنین پیشنهادی نشده‌است .وقتی علاء را دیدم‌گفت داغ ماراترا بدل فرمانفرماو دولت انگلستان گذاردید .سرانجام سفارت انگلیس طی ابلاغیه‌ای چنین متذکرشد :

(چنین پیشنهادی درشیراز به‌قنسول انگلستان شده‌بودوفرمانفرما رابرای حکومت آتیه موهومی شخص مناسبی دیده‌بودندوقنسول هم مطلب را بسفارت اطلاع داده‌است چون این مسئله‌با سیاست دولت انگلستان که‌کرارا" اظهارداشته‌استقلال و حاکمیت مملکت ایران را محترم میشمارد مخالف بودبرحسب لزوم فورا" ردشد .)

درتمام محافل داخلی وخارجی انتشاریافت که‌براثرابلاغیه سفارت آلمان موضوع تجزیه‌فارس واستقلال داخلی آن ایالت‌بهم خوردوسفیرانگلستان هم تغییرکرد .

رضاخان میرپنج هم جریان راازمن پرسیدوقتی باوگفتم خیلی ابراز خوشوقتی کردکه‌این نقشه‌خائنانه بهم‌خوردوگفت به‌سفارت آلمان وکفیل سفارت این عمل را تبریک بگویم .

احمداحرارمینویسد : ورودژنرال سایکس فرمانده پلیس جنوب

بفارس دردولت سپهدارنوعی مداخله درامورداخلی ایران بشمار میرفت ولی فرمانفرما حاکم فارس ورودا ووافرادش را با مسرت تلقی کرد .صولت الدوله قشقائی با جمعی ازافسران ژاندارمری موافقت نامه ای امضا کرده بودکه درموردا ستقلال وآزادی ایران ودرجنگ علیه روسها وانگلیسها با یکدیگرهمکاری کنند .فرمانفرما با دست یافتن باین سندبیشترمعتقدبلزوم همکاری با قوای تحت فرماندهی ژنرال سایکس شد .بهمین جهت درکلیه مسائل با یکدیگر مشاوره میکردند .سایکس معتقدبودکه باید هرچه زودترتشکیلات ژاندارمری منحل وپرسنل آن تحت فرماندهی اوقرار بگیرند .این عمل درحالیکه هنوزدولت ایران سمتی برای ژنرال سایکس قائل نشده بودمداخله آشکاردرامورداخلی ایران بشمار میرفت وفرمانفرما هم بهمکاری با او ادامه میداد .درنتیجه موقعیت پلیس جنوب کاملا" استوارشده بود .فرمانفرما دردولتهای سپهدارووثوق الدوله والی فارس بودودست ژنرال سایکس را برای هراقدامی باز میگذاشت.)

<u>شورویها وکودتای ۱۲۹۹</u>- باآنکه بکودتای ۱۲۹۹ (مهرانگلیسی) زده شده بودوخیلی ازنشریات ومقامات آنرا ساخته وپرداخته انگلیسها میدانستندولی بعلت وقوع انقلاب درشوروی ولغو کلیه امتیازات زمان تزاروامضای قرارداد ۱۹۲۱ شورویها نیزازاوضاع آنروزایران راضی بنظرمیرسیدند .اسنادسیاسی نشان میدهدکه بخصوص از سردارسپه حمایت کرده اند .

(میخائیل سرگه یویچ ایوانف)مورخ روسی مینویسد :رژیم شوروی ازنقش (آزادگرانه)رضاخان درکودتای ۱۲۹۹پشتیبانی کردواورا بعنوان (تبلورآرزوهای بورژوازی ملی ایران)نامید.ناگفته نگذاریم که جانبداری دولت شوروی درتحکیم رژیم استبدادی اوتاثیر زیادی بجای گذاشت .

بها رمینویسد :من کرارا "با رفیق (داویتا)وزیرمختارشوروی در ایران صحبت کردم .اوهم سردارسپه را یک مردوطنپرست ومخالف

فاشیزم وتعصبات مذهبی ودشمن خرافات وسرمایه‌داران وخوانین وحتی مخالف مداخلات انگلیسها در ایران میدانست .بخصوص بعداز مباحثات راجع به‌بحرین ودستگیری شیخ خزعل دوست قدیم انگلستان این عقیده روسها را سخت‌ترگردید .ورادیومسکوبنفع او مطالبی‌پخش میکردوبه مخالفین او ازجمله مدرس می تاخت .

نامه‌های (روتشتاین)سفیرشوروی به میرزا کوچک خان جنگلی‌حاکی است که‌رژیم شوروی نیزاز حمایت جنگلیها دست کشیده وبه‌حمایت قزاقها برهبری رضا خان معتقدگردیده وبا تذکرات پی درپی سفیر مزبورپایه های حکومت وسلطنت رضا خان تحکیم یافت .

ولی یکباررروابط سردارسپه با سفیرشوروی درایران (روتشتاین) تیره‌شدوآنهم‌موقعی بودکه روزنامه‌ها بشدت سردارسپه را موردحمله قراردادندواستنباط سردارسپه این بودکه‌آنها با سفیرشوروی در ارتباط هستندواین مطالب بتحریک اومیباشد .هنگامیکه‌فرخی مدیرروزنامه‌طوفان درسفارت شوروی متحصن گردیدسوءظن سردار سپه‌افزایش یافت وبدرخواست دولت ایران(روتشتاین)سفیرشوروی ازایران تغییرکردوسفیرتازه‌ای بایران فرستاده‌شدوروابط از هرجهت بهبودیافت .

مطالبی که‌سردارسپه تصورمیکردبا تحریک سفیرشوروی نوشته چنین بود :

روزنامه‌ستاره‌ایران نوشت (پس ازقتل کلنل مقامات مملکتی تصمیم گرفته‌اندبا فسران شرکت کننده‌درجنگ قوچان القابی‌نظیر شجاع قوچان وزعفران نظام‌وغیره‌اعطاء کنند .)این موضوع به وزیرجنگ برخوردودونفرازمامورین رابروزنامه‌ستاره‌ایران فرستادومیرزاحسن خان صبا مدیرروزنامه‌راگرفته‌بقزاقخانه بردند .درآنجا پس ازدادن فحش زیاددستوردادپایش را بفلک‌بستند و۲۰ضربه‌شلاق باوزده‌شد .که‌دچارغش گردید .آنگاه‌دستوردادکه‌در طویله‌قزاقخانه‌حبسش کنند. همین‌عمل‌موجب‌عصبانیت‌روزنامه نگاران

گردید .
پس از اعلام حکومت نظامی در تهران طی اعلامیه شدیداللحنی به روزنامه‌نگاران چنین اخطار شد :
(از این ببعد قلم های منحرف شکسته و زبانهای فحاش بریده خواهد شد .)
فرخی مدیر روزنامه طوفان وسید میرزا آقا فلسفی با نوشتن مقالاتی با فرمانداری نظامی درافتادند .وفرخی مقاله معروف خود را تحت عنوان (حکومت شترگاو پلنگ)نوشت واین رباعی مطلع آن بود :

از یک طرفی مجلس ماشوخ وفشنگ از سوی دگر عرصه بملیون تنگ
قانون وحکومت نظامی وفشار این است حکومت شترگاو پلنگ

فرخی که میدانست مورد تعقیب مامورین قرار میگیرد بسفارت شوروی پناهنده شده بود ولی مامورین بدفتر روزنامه‌اش ریختند و غارت کردند .میرزا آقا فلسفی اصفهانی بدوا" درحرم حضرت عبدالعظیم متحصن گردید وچون ترسید که اورا بگیرند بسفارت شوروی رفت و بسایر روزنامه‌نگاران متحصن پیوست .
مستوفی مینویسد :مردم مسلمان ایران تحصن یک مشت ایرانی را درسفارت بیگانه خیلی بدتر از اعمال تجاوزگارانه سردار سپه تلقی میکردند .مخصوصا" ازشیوه رفتار فرخی که تازه بلشویک مآب شده بود .ومتاسف بودند که چرا این گروه خارجی پرست زیر شلاق سردار سپه نیفتاده توانسته اند خود را بسفارت خارجی برسانند .
سرانجام سردار سپه شخصا" بسفارت شوروی رفت وبا متحصنین گفتگو کرد وتحصن پایان یافت .
وقتی هم احمدشاه از سردار سپه ابراز رضایت کرد فرخی که ازمخالفین سردار سپه بوددرباره روش شاه نسبت باو چنین سرود :

از (رضا)جز نارضائی حکمفرما گرچه نیست

بعدا زاین ازاو هم اظهار رضایت میکنی؟
ولی عارف شاعرقزوینی درباره سردار سپه چنین گفت :

با دسردا رسپه زنده درا یران ،عا رف
کشورروبه فنـا را به بقاخواهدبرد

عارف شا عرملی دربا ره کمونیسم ولنین چنین سرود :

بلشویک است خضـر راه نجـات
برمحمـد وآلـه صلـوات
ای لنیـن ،ای فرشتـه رحمـت
کن قدم رنجـه ، زودوبی زحمت
تخم چشم من آشیانـه تواسـت
هیـن بفرما ، که خانه ،خانه توست

با بررسی ! وضا ع کشوردرزما ن قا جا ریه بخوبی روشن میشودکه اوضا ع کشورما درآن وقت چه صورتی دا شته وپس ا زا قتـدا رسردا رسپه دچا ر چه دگرگونی عجیبی شده است .

سردا رسپه ا زز ما نیکه قدرت را درا رتش بدست گرفت قیا مهـای مسلحا نه ای را سرکوب سا خت وگروهی ا زگردنکشا ن را که ا ستقـلال مملکت را بخطرا نداخته بودند مغلوب نمودکه موا ردزیرا زآ ن جمله است :

قیا م میرزا کوچک خا ن جنگلی درگیلان وبقتل رسیدن سردارجنگل، قیا م مسلحا نه کلنل محمدتقیخا ن پسیا ن وا علام جمهوریت درخراسـا ن وشکست ا و ، قیا م مسلحا نه لاهوتی ا فسرژا ندا رمری درآذربا یجا ن وشکست ا و وفرا رش بروسیه شوروی ،سرکوبی ا سمعیل خا ن سمیقـو وا یلات شکا ک درکردستا ن وآذربا یجا ن غربی ،درهم کوبیدن قیـام مسلحا نه ترکمنها وا یلات هزا ره وزعفرا نلودرنوا رمرزی خرا سـا ن وسیستا ن ،سرکوبی ا لوا رلرستا ن ودوست محمدخا ن بلوچ وا یلات بختیا ری وقشقا ئی وکشکولی وممسنی ودره شوری ودشتی وبویـر احمدی وقبول حا کمیت مرکزا زطرف ا کثرقبا یل وطوا ئف وا یلات، منکوب سا ختن قوای ا میرمویدسوا دکوهی درما زندرا ن وقیـا م مسلحا نه سیدجلال جنگلی درگیلان وا طا عت ا قبا ل ا لسلطنه ماکوئی

ازحکومت مرکزی، ازهمه مهمتردرهم‌کوبیدن حاکمیت شیخ خزعل ودستگیری اووآوردن بتهران با وجودمخالفت شدیدانگلیسها بود قبل ازحاکمیت رضا شاه میرزاکوچک خان میخواست خودرا رئیس جمهور گیلان کند. کلنل محمدتقی داعیه ریاست جمهوری خراسان را داشت. لاهوتی میخواست آذربایجان را درقبضه قدرت خودداشته باشد. فرمانفرما استان فارس را تحت حاکمیت مطلق خودمیدانست. شیخ خزعل اساسا" خوزستان را عربستان میدانست وبدولت مرکزی ایران اجازه نمیدادکه درقلمروش دخالتی بکند. دوست محمدخان بلوچ هم خودرا فرمانفرمای سیستان وبلوچستان میدانست. ولی سردارسپه با دلیری ورشادت اززمان سرهنگی با قدرتی که درارتش بدست آورداکثراین گردنکشان را به بندکشیدوباصطلاح تسمه ازگرده همه آنها کشیدولی متاسفانه بعدا" خوددیکتاتور مطلق این سرزمین شد. بموقع درباره هریک ازجنبه های مثبت ومنفی کارهای رضا شاه بحث واظهارنظرخواهدشد.

درحقیقت می توان گفت ازکودتای ۱۲۹۹ تقریبا" همه کارهای مملکت دردست سردارسپه بود. نخست وزیران منصوب میشدند ولی با بازیگر یهای سردارسپه کنارمیرفتند. خودا وهم زیربارقبول سمت رئیس الوزرائی نمیرفت. بهمین جهت پس ازسیدضیاء الدین طباطبائی نخست وزیران زیربکارمشغول گردیدند:

قوام السلطنه ۲۹ آبان ۱۳۰۰ـ مشیرالدوله ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۱، قوام السلطنه دهم‌بهمن ۱۳۰۱ـ مستوفی الممالک سوم‌خرداد ۱۳۰۲، مشیرالدوله‌خرداد ۱۳۰۲ـ سردارسپه آبان ۱۳۰۲.

سردارسپه وقتی به مجلس رفت برنامه دولت خودراچنین اعلام کرد:

۱ـ حفظ حقوق مملکت

۲ـ اجرای قانون

شاه دائم السفر و سردار سپه در اوج اقتدار

درچنین وضعی سردار سپه با دلاوریهائی که از خود نشان میداد در محافل داخلی وخارجی طرفداران روز افزون پیدا میکرد. هنگامی که وزیر جنگ وفرمانده کل قوا بود برای استقبال احمدشاه در مراجعت از اروپا تا بوشهر رفت و همراه وزیر دربار تا لنگرگاه از احمدشاه استقبال نمود و هنگام حرکت شاه جلوی اتومبیل ،پهلوی دست شوفر نشسته و رعایت احترامات شاه را بحد اعلا میکرد و شاهد احساسات (زنده باد شاه) مردم نسبت باحمدشاه بود. همراه شاه و وزیر دربار از بوشهر بشیراز و اصفهان و سرانجام بتهران[۲] مد. همه جا مراجعت شاه را با چراغانی جشن گرفته بودند. از باغشاه تا شمس العماره نظامیها بدستور سردار سپه صف کشیده برای احمدشاه ابراز احساسات میکردند. احمدشاه پس از چندی توقف در ایران وقتی میدید که قدرت سردار سپه خیلی زیاد شده ،فرمان رئیس الوزرائی او را باین شرح صادر نمود:

(چون برای خدمت مهم ریاست وزراء وجود یکنفر شخص کافی لایقی لازم بود لهذا جناب اشرف سردار سپه را که کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را بایشان داریم بریاست وزراء منصوب و برقرار نمودیم که مشغول انجام این خدمت مهم باشد. شاه).

با اینطرز دیگر سردار سپه همه قدرتها را در دست داشت و دیگر حتی شاه جنبه تشریفاتی خود را هم از دست داده بود. احمدشاه نیز با استفاده از فرصت که همیشه آرزویش اقامت در اروپا بود با ردیگر راه سفر پیش

گرفت وچنین اعلام داشت :
(عارضه کسالت مزاجی قبل موجب مسافرت اروپا شدوتصور میکردیم بکلی رفع نقاهت شده است .مجددا" ظاهروبا نهایت تاسف غیبت موقتی ما را از وطن عزیز ،برای استعلاج وضرورت معالجه ایجاب مینماید .انشا الله روزیکشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ از طهران ازخط بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کردومقرر فرمودیم درغیاب ما برادرکامکا رولیعهدبه امورات مملکتی رسیدگی نموده مطالب مهمه را بعرض رسانیده واز مجاری امورما را مطلع سازد .دراین موقع سعادت ملت ایران را از خداوند مسئلت مینمائیم واطمینان داریم درغیاب ما موجبات نظم وآسایش عمومی کاملا" محفوظ وبرقرار خواهدبودو مقرر میفرمائیم عموم ادارات ازلشگری وکشوری باحسن شاه پرستی و وظیفه شناسی که درهرموردازخودبروزداده اند ،طوری مراقب وظایف خدمت باشندکه درغیاب ما ،وجها" من الوجوه خلاف نظم وانتظامی درامورمملکت حادث نشود .انشا الله تعالی بزودی پس ازتکمیل معالجه خودمان بپای تخت مراجعت خواهیم کرد .
شانزدهم ربیع الاول ۱۳۴۲ـ شاه)

سردارسپه نیز ابلاغیه زیررا منتشرساخت :

(نظربا ینکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی برای معالجه ورفع کسالت مزاج تصمیم بمسافرت باروپا فرمودندعین دستخط ملوکانه راکه دراین موضوع شرف صدوریافته باطلاع عامه میرسانند .

سردارسپه ـ رئیس الوزراء)

با اینطرزصبح روز ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ قمری سلطان احمدشاه همراه سردارسپه رئیس الوزراء و وزیردربار بقم رفته وپس اززیارت از علماء خداحافظی نموده وروزبعددرتهران نمایندگان خارجی را بحضورپذیرفته وروز ۲۳ ربیع الاول درحالیکه سردارسپه تا سرحد ایران جزوملتزمین رکاب بودبا همراهان ازتهران حرکت کرده

از راه قزوین وگرمانشاه عازم بغداد ،بیروت وپاریس گردید .
تصادفا" روزحرکت احمدشاه با روپا مصادف با روزی بودکه درترکیه جمهوری اعلام گردیدکه محمدحسن میرزا ولیعهدتلگراف تبریک زیر را به آتاتورک مخابره کرد :

(جناب غازی مصطفی کمال پاشا رئیس جمهورترکیه
بمناسبت اعلان جمهوری ترک وانتخاب آنجناب بریاست جمهوری درغیاب اعلیحضرت اقدس شهریاری تبریکات صمیمانه خودرا تقدیم آنجناب نموده شوکت دولت ترکیه رامسئلت مینماید . محمدحسن قاجار- ولیعهد ایران)

این آخرین سفراحمدشاه ازتهران به پاریس بود .سفری که دیگر بازنگشت .

ژرارورویلیه نویسنده فرانسوی مینویسد : بعدازاستعفای سید ضیاء الدین ازطرف احمدشاه بسردارسپه پیشنها دنخست وزیری شد ولی اونپذیرفت وترجیح دادکه غیرمستقیم وضع را بوسیله اشخاصی که پیشنها دمیکندتحت کنترل داشته باشد .بهمین جهت همه مقامات ازنخست وزیر و وزراء وحکام راانتخاب میکردوخودش هم در وزارت جنگ مشغول اجرای برنامه های خودبود .آدمهای قابل اطمینان را درهمه مقامات درتهران وشهرستانها جابجا میکرد . چهارنخست وزیررا غیرمستقیم منصوب نمود (قوام السلطنه ، مشیرالدوله- مستوفی الممالک - بازهم مشیرالدوله)تاسرانجام خودتصدی مقام ریاست وزرائی را پذیرفت وشاه را هم که با قتضای جوانی عاشق اروپا بودبجنوب فرانسه فرستاد .وقتی آتاتورک وسیله مجلس ملی ترکیه با تفاق آراء بریاست جمهوری انتخاب گردیدرضاخان هم فکرکردکه یک جمهوری سالم به سلطنت ناسالم وفاسدترجیح داردولی چون ازنظرروحانیون جمهوری یک نوع دیوانگی بحساب میآمدبرضاخان اعلام داشتندوسرانجام اونظرخود راازجمهوریت متوجه سلطنت کرد .رضاخان بیک نفرفرانسوی بنام

پرنو گفت (من میخواستم جمهوری برقرار کنم ولی در نظر ایرانیها جمهوری یعنی بالشویزم یا نزدیک بآن میباشد. بهمین جهت من درفکر خود تجدید نظر کردم).

رضا خان سه بار از احمدشاه خواست که با یران بازگردد ولی او نپذیرفت وسرانجام پیشنهاد عزل احمدشاه در مجلس وسیله یک وکیل جوان تحصیلکرده بنام داور به مجلس داده شد و صاف وساده پیشنهاد کرد که رضا خان شاه بشود و مجلس هم تصویب کرد. وتاج وتخت قبلا "بعنوان رئیس حکومت موقت برضا خان سپرده شد.

علی دشتی درباره سردار سپه چنین مینویسد:

تمام تصوراتی که راجع بسردار سپه میکردم پندار بی بنیانی ظاهر شد. نه تنها او عامل اجنبی نیست بلکه مرد یست که میخواهد کار کند. من با یشان گفتم که زبان وقلم من در اختیار شما ست وهیچ توقعی از تقویت شما ندارم. من در سیر زندگی سیاسی واجتماعی خود مردی بوطن پرستی رضا شاه ندیده ام. در مقابل مشکلات توانفرسا آثار نومیدی در معظم له مشاهده نشد.

وقتی سردار سپه تصمیم گرفت نخست وزیر شود با وتوصیه کردم که این سمت اورا از کارهای اساسی باز خواهد داشت. باید بفکر امور بالاتر از نخست وزیر باشد و بهتر است تقی زاده نخست وزیر شود ولی تحت نظارت سردار سپه کار کند. سردار سپه ابتدا این فکر را پسندید ولی در نهایت امر فکر کرد هرکس نخست وزیر باشد از اختیارات خارج خواهد بود بهتر است خودش این سمت را داشته باشد. احمدشاه با نخست وزیری سردار سپه مخالف بود و تنها یک معامله احمدشاه را راضی کرد و آنهم تهیه مسافرت بفرنگ بود که سردار سپه قبول کرد موجبات سفر را فراهم کند. یک هفته بعد از نخست وزیری سردار سپه احمدشاه بفرنگ رفت.

دولت آبادی مینویسد: احمدشاه یکبار فرمان صادر کرد که ولیعهد به آذربایجان برود ولی سردار سپه مخالف بود. بهمین جهت دولت

را تهدید میکندکه جلوی اعزام ولیعهدباید گرفته شود. شاه از سردار سپه گله میکندکه شما ولیعهدرا از رفتن به آذربایجان منع کردید سردار سپه هم میگوید شما قبل از صدور فرمان با من مشورت نکردید و الا عرض میکردیم که مصلحت نیست.

با افزایش قدرت سردار سپه احمدشاه بفکر میافتدکه به ایران بیاید وتلگراف هم میکندکه سردار سپه با وجواب گرمی میدهدولی ناصرالملک وآقاخان محلاتی شاه را از مراجعت بایران برحذر میدارند. مخالفین سردار سپه میخواستندبا آمدن شاه غوغائی راه بیاندازندکه سردار سپه این تلگراف را بفرماندهان نظامی بشهرستانها مخابره کرد:

(مسافرت شاه باروپا دربدوامربرای استعلاج مزاج وبطورعادی بوده. حالاهم که معاودت مینمایدبروفق نظریه من است وعادی شمرده خواهدشد. من موفقیت خودرا درمملکت مهمتر از آن میدانم که باین رفت وآمدها وقع واهمیتی داده وبا آن توهمات عادی بتواند درارکان آن رسوخی ایجادنماید. بشما که نماینده وزارت جنگ در آن منطقه هستید گوشزد مینمایم تا سایرین هم بفهمندکه این ایهاب وذهاب ها نتوانددست آویزوآنتریکی برای مفسده جویان بشود. چنانچه کسی بخواهدبه تشبثات درمقام آلقاآت واعمال اغراض خصوصی برآیدقدمی است که محتملا" برامحاء خودبرداشته است. زیاده از این محتاج تشریح نیست. ریاست عالی قوا ورئیس الوزراء ـ رضا)

* * *

احمدشاه کررا "قصدفرار از کشوررا داشته است.

هنگامیکه قوای قزاق وانگلیسها از رشت بقزوین عقب نشینی کرده واحتمال حمله بتهران پیش بینی میشد، عده ای از رجال معتقد بودندکه پایتخت باصفهان یا شیراز منتقل شود. درهمین ایام تلگرافات زیربین سفیرانگلستان درایران ووزیرخارجه آن کشور مخابره شده است:

شماره ۶۴۱- تلگراف نورمن سفیر انگلیس در ایران به لرد کرزن وزیر امورخارجه انگلستان

تهران - ۸ ژانویه ۱۹۲۱- ساعت ۱۱/۳۰ با مداد

من طبق دستور وهمچنین بمسئولیت خود، شاه را تشویق کردم در پایتخت بماندو برای اینکار بوطن پرستی ووظیفه شناسی او متوسل شده ام. ولی شاه از ترس دیوانه شده است. شرم وحیا سرش نمیشود و هیچ نوع استدلال ومنطق نمیفهمد. او از لحاظ مالی استقلال دارد وبهیچوجه بتاج وتخت علاقه ای از خودنشان نمیدهد. او نه از ما میترسد ونه بکمک ما امیدوار است. دلیلی نمی بینند که از راهنمائیهای ما پیروی کند. همه میدانند که شاه بزودی از ایران فرار خواهد کرد وعده زیادی از ایرانیان عالیمقام از شاه تبعیت خواهند کرد.

تلگراف دیگر ۱۲ ژانویه ۱۹۲۱

دیروز شاه بمن گفت نظر باینکه بیشتر رهبران ایران با انتقال پایتخت بشیراز مخالفند او از این فکر منصرف شده است. باتوجه به اینکه دولت انگلستان حاضر نیست با واجازه دهد برای معالجه به اروپا برود ودر غیاب او ولیعهد به نیابت سلطنت منصوب گردد وچون خطر حمله بلشویکها بتهران افزایش یافته چاره ای ندارد جز اینکه از سلطنت استعفا کند وبعنوان یکفرد عادی بخارج از ایران عزیمت نماید. او کوشش کرده ولیعهد را راضی کند که بجای او بتخت سلطنت بنشیند ولی ولیعهد حاضر باینکار نیست. شاه میگوید اگر ولیعهد نمیخواهد سلطنت کند، شاید بهتر باشد رژیم جمهوری در ایران اعلام شود. هرچه اصرار کردم، التماس کردم، تهدید کردم، استدلال کردم بی نتیجه ماند. شاه بار دیگر از من خواهش کرد کوشش نمایم تا شاید دولت انگلستان با عزیمتش باروپا برای معالجه موافقت کند. جواب دادم مطمئنم دولت انگلستان نظرش را در اینمورد تغییر نخواهد داد وچنین تقاضائی هم نزد دولت انگلستان نخواهم کرد. ولی قول دادم اظهارات را بشما گزارش دهم. شاه گفت قبل از استعفا

چهل روز منتظر جواب شما خواهم بود. اگر شاه استعفا کند حتما" باید یکنفر دیگر از اعضاء خاندان سلطنتی به‌جانشینی او تعیین شود زیرا تشکیل رژیم جمهوری عواقبی بس وخیم وخطرناک دربرخواهد داشت.

جواب لرد کرزن وزیرخارجه انگلیس به نورمن سفیر انگلیس درتهران

۱۳ ژانویه ۱۹۲۱ - بسیار فوری

لازم است شاه را برتخت سلطنت نگاه دارید. زیرا تغییر سلسله مشکلات فراوان ووخیمی دربرخواهد داشت. اگر در اینمورد سرسختی نشان دهد من فورا با پیشنهاد تلگراف شماره ۱۴ مورخ ۷ ژانویه شما موافقت خواهم کرد. با او جدی صحبت کنید شاید مانند دفعات گذشته که تهدید بخروج از پایتخت نموده بود از اینکار صرفنظر کند.)

تلگراف لرد کرزن وزیرخارجه انگلیس به (نورمن) وزیرمختار انگلیس درتهران

شماره تلگرافی ۱۰ (- ۲۲۱/۲۲۱/۳۴ ای) وزارت خارجه ۶ ژانویه ۱۹۲۱

باید باعلیحضرت احمدشاه اطلاع دهید که ترک کشور در این موقعیت بحرانی حتی ظاهرا" برای دو ماه بی تردید حمل برترس او خواهد شد. هرگاه او تصمیم بفرار داشته باشد در تحت هیچ شرایطی نمتواند انتظار کوچکترین حمایتی از جانب ما داشته باشد. من هم با شما موافقم که چندتن دیگری را که برای جایگزینی او درنظر داریم از او هم بدترند. درهرحال اگر قرار است حکومتی در ایران باقی بماند بهتر است از فرار سلطان درصورت امکان جلوگیری شود.

پاسخ - ۷ ژانویه ۱۹۲۱

شاه که تخلیه زنان وکودکان اروپائی از تهران او را سراسیمه کرده امروز مرا احضار کرد و حدود دو ساعت سعی کرد تا موافقت مرا برای خروج یا خلع فوری خود جلب نماید. او اصرار میورزید که اگر ناگهانی به اروپا برود ممکن است بتواند این عمل او را ناشی از بیماری دانست. اما اگر خروج او درست پیش از تخلیه قوای بریتانیا صورت بگیرد او را نوکر بریتانیای کبیر خواهند دانست. او گفت که با قبول

توصیه های من و پیروی از خط مشی ما بعدم محبوبیت خوددرجا معه افزوده است .اینک ما حمایت خودرا از ایران قطع میکنیم واین کشوربدون حمایت نمیتواندبحیات خودادامه دهد .او ازتغییر خط مشی ما شکایتی نداشت وعلت آنرا درک میکرد .اما گرپس از تخلیه قوای بریتانیا بلشویکها بایران هجوم بیاورنداورا دستگیر کنندا وفکر میکندکه حتما" جانش را ازدست خواهدداد .ازسوی دیگر فکر میکنداگربدست بختیاریها بیفتدنیزسرنوشتی بهترازاین نخواهدداشت .ازاینروحتی اگرحکومت باصفهان منتقل شودا و قطعا" نمیپذیردکه بهمراه آن برود .من برای اوتوضیح دادم که خروج فوری اوباعث زوال سلطنت خواهدشدو وظیفه اونسبت بمردم وخانواده اش وهمچنین منافع خودش ایجاب میکندکه تا جائی که جانش درخطرنباشددرتهران بماند .بالاخره موفق شدم اوراوادارکنم تصمیمش را بتعویق بیاندازدتا هردوی ما فرصت داشته باشیم بهتر فکرکنیم .اما اوتنها با این شرط با حرف من موافقت کردکه قول بدهم یکماه قبل ازتخلیه قوا اورا درجریان بگذارم .

اگرپس ازمشورت با نخست وزیر چنین بنظررسیدکه نگه داشتن اودر اینجا فایده ای ندارد وخروج او هم بلافاصله موجب یک انقلاب نخواهد شدودرضمن معلوم شودکه برادرش پادشاه محبوبتروپرانرژی تری ازآب درخواهدآمد ،من بحکومت اعلیحضرت پیشنهادخواهم دادکه بایدباو زودتراجازه داده شودتا ازکشوربرود .

تلگراف دیگر :

اصلا" امیدی ندارم که بتوانم شاه را ازتصمیمی که گرفته منصرف نمایم استدلال درشاه که ازترس دیوانه شده وازخجالت روبمرگ است اثر نمیکند .او ازنظرمالی بما اتکا ندارد وازباختن تاج وتختش نیز ابا نمیکندوچون ما بزودی حمایت خودرا ازاوسلب خواهیم کرد ، او دیگرنه ترسی ازما دارد ونه امیدی بما بسته است .او حتی دیگر انگیزه ای برای پیروی ازتوصیه های ما ندارد .البته بدلائل مشابه

مدتی بعد هیچیک از ایرانیان چنین انگیزه‌ای نخواهند داشت.
در اینجا این امر بدیهی بود که تحت چنین شرایطی شاه بخارج فرار
خواهد کرد و دیر یا زود دیگر ایرانی نیز هم که دارای شرایط مشابه
هستند همین کار را میکنند یا دست کم بجنوب میگریزند.
تلگراف دیگر.....
شاه دیروز بمن گفت که چون بیشتر کسانی که او با آنها مشورت کرده
است مخالف انتقال فوری حکومت بشیراز هستند. او نیز از این
تصمیم منصرف شده است. و اما در مورد شخص خودش، چون حکومت
اعلیحضرت نمیگذارد که او بخاطر سلامتیش با روپا برود و ولیعهد را
نایب السلطنه قرار دهد و از آنجا که نمیتواند با وجود تهدید همیشگی
حمله بلشویکها ماندن در تهران را تحمل کند، او تصمیم گرفته که
خود را زسلطنت کنار بکشد و بصورت یک شخص عادی از این کشور برود.
او ابتدا تصمیم خود را برای گروه کوچکی از شورای برگزیدگان فاش
میکند و کمی بعد این تصمیم را برای اطلاع عموم منتشر خواهد کرد.
شاه سعی کرد ولیعهد را بتخت سلطنت بنشاند اما او زیربار نرفته
است. او باز هم در این مورد سعی خواهد کرد اما اگر هم موفق نشود باز
هم تصمیمش عوض نخواهد شد. من تمام استدلالها، سرزنشها، تهدیدها،
و ترغیب هائی را که در ملاقاتهای قبلی کرده بودم تکرار نمودم اما
همانطوریکه انتظار داشتم شاه تحت تاثیر قرار نگرفت. نفوذ من
روی او بخاطر اطلاع او از تخلیه قوای بریتانیا از ایران روز بروز
درحال کاهش است زیرا من دیگر نمیتوانم هیچگونه حمایت یا حفاظتی
از او بعمل بیاورم. از من خواهش کرد که موافقت شما را برای خروج
او از کشور جلب کنم که من گفتم تصمیم تان را عوض نخواهید کرد.
او گفت چهار روز برای دریافت جواب شما صبر میکنم. اگر همانطوریکه
من میترسم نتوانم شاه را از تصمیمش منصرف کرد الزاما" باید یکی
از اعضای خانواده او را بجایش نشاند زیرا اعلام جمهوری نتایج
فاجعه آمیزی خواهد داشت.

تلگراف احمدشاه به پادشاه انگلستان .وپاسخ او بتاریخ ۶مارس۱۹۲۱

با توجه بموقعیت حاضرکه اعلیحضرت شاهنشاه بخوبی ازآن آگاهند ونظربتفاهم میان دوکشورشاهنشاهی استدعا دارم اوامرعالی رادر موردبتعویق انداختن حرکت قوای دلاوربریتانیا ازقزوین تا ماه سپتامبرصادرفرمایند .تا قوائی که حکومت جدیدمن سرگرم انجام امرخطیرتشکیل آن است آمادگی آنرا پیداکندکه بتواندوظایفی راکه سابقا" قوای دلاوربریتانیا عهده دار بودایفا نماید .فرصت را مغتنم شمرده صمیمانه ترین آرزوهایم را برای نیکبختی آن اعلیحضرت وکامیابی ملت شما تقدیم میداریم . سلطان احمدقاجار

پاسخ پادشاه انگلستان مورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۱

بآن اعلیحضرت اطمینانم میدهم که وزرای من با دقت وعلاقه بسیار مسئله مربوط بقوای مراکه اخیرا زدربرابرهجوم بیگانه بایران کمک کرده است موردبررسی قرارداده اند .ازآن اعلیحضرت بخاطراعتمادی که باین قوا دارندتشکرمیکنم ومتاسفم که مقتضیات امپراطوری من ابقای آنها را درکشورشما پس ازپایان این ماه ایجاب نمیکند .ازلطف آن اعلیحضرت کمال تشکررا دارم .

قتل ماژورا یمبری وماجرای سقاخانه

درروزهائیکه سردار سپه با سرعت وقدرت برای نیل بسلطنت گام برمیداشت وچهار ماه قبل از اینکه مجلس بخلع سلطنت قاجار رأی بدهد ناگهان درتهران شایع شدکه مردی که از دوچشم کورمادرزادبود درکنار سقاخانه آقا شیخ هادی متوسل بحضرت عباس شده وآنحضرت هم اورا ازهردوچشم بینا کرده است .هجوم مردم از سراسر شهر بسوی خیابان آقا شیخ هادی روان گردید .مردم عوام وبی اطلاع از همه چیزکه درجهل وخرافه بسر میبردندبا طبل وشیپورودهل خودرا بسقاخانه رسانیدند .ماژورا یمبری کنسولیار سفارت آمریکا همراه دوست انگلیسی خودبنام بالوین سیموربقصدگرفتن عکس با درشکه خودرا بسقاخانه میرسانند .دراین هنگام یکنفرموتورسوارخودرا بجمعیت رسانده فریاد میزندکه این فرنگی نجس است وبابی هااو را فرستاده اندکه زهردرسقاخانه بریزد . .جمعیت که برای نوشیدن آب سقاخانه واستفاده ازمعجزات آن خودرا بسقاخانه میرسانیدند باشنیدن این جمله بسوی ماژورا یمبری ورفیقش حمله میکنند و بقدری آنان را مضروب مینمایندکه ایمبری دربیمارستان فوت میکندولی رفیقش مجروح شده پس ازمعالجه ازبیمارستان خارج میگردد .یکنفرسربازهم درحادثه کشته میشود .

سردار سپه که درسراسرکشورا منیت برقرار ساخته بودوبرگ برنده اش درشتاب بسوی تخت طاووس برقراری انتظام وامنیت درهمه جا بود

از اینکار بقدری عصبانی میشودکه بلافاصله دستور میدهدحکومت نظامی برقرار شده وسرتیپ مرتضی خان را مامورنظم تهران میکند. واوهمطی اعلامیه ای یادآور میشودکه (از این پس هرکس برخلاف موادقانون حکومت نظامی عمل کندبه محاکم نظامی جلب شده و به مجازات قانونی خواهدرسید)

بدنبال این اقدام عده ای ازجمله سیدفیروزآبادی ومصطفی فاتح وچندتن دیگراز کارکنان شرکت نفت ایران وانگلیس بازداشت میگردند.حتی عده ای گواهی میدهندکه مردموتورسوار همان مصطفی فاتح بوده است.پس ازچندروزکلیه متهمین آزادمیگردند.زیرا متهمین مدعی بودندکه دخالتی درحادثه نداشته اندبلکه سربازان عده ای را مجروح کرده اندودربدن ماژورایمبری هم زخمهای شمشیر سربازان دیده شده است.بموجب اسنادآرشیوملی حکومت آمریکا والیس موری کاردارسفارت آمریکا درتهران درآن ایام معتقد بودکه دولتهای ایران میکوشیدندکه باآوردن مستشاران آمریکائی بایران واعطای امتیازنفت شمال بآنها ودریافت وام ازبانکهای آمریکائی تاحدودی ازمداخلات خارجی بخصوص انگلیسها درکار ایران بکاهندکه همین جریانات موجب بروزواقعه سقاخانه وقتل ماژورایمبری گردید.اومی نویسد: (دسیسه شرکت نفت ایران و انگلیس باعث قتل ایمبری گردیده است وبعلت مطالبی که روزنامه های ایران نوشته اندسفارت انگلیس ازسردارسپه خواسته که جلوی حملات مطبوعات را بگیردواوهمدستورتوقیف روزنامه ها را داده است.اطلاعات متقن سفارت آمریکا حاکیست که قوای انتظامی ایران همنه تنها درحفظ جان ماموسفارت آمریکا اقدام نکرده اند بلکه شواهدی دردست است که بین ماموربن نظامی ایران همافرادی بوده اندکه شریک جرم میباشند.ولی سردارسپه میگویداین موضوع غیرقابل قبول است که سربازان درایـن جنایت دست داشته باشند ولی دراثرفشارسفارت آمریکا سردارسپه دستورتوقیف چندتن از

سربازان را داده است
درطول پنجاه سال چهار دفعه آمریکا صمیمانه کوشیدکه شرکتهای نفتی آمریکائی را درکار استخراج نفت ایران ذیسهم سازد. انگلیسها خرسندهستندکه فعلا "ما را از میدان بدرکرده اندولی این شکست موقتی است وموفق ببلعیدن نفت شمال ایران نخواهندشد.
وبالاخره نفت جنوب هم بخطرخواهد افتاد. ما درسیاست عجول وزود رنجیم ولی انگلیسها صبورومزوروهمیشه سیاست بردباری وانتظار را درپیش میگیرند.)
دکترسیف پورفاطمی مینویسد: (سالها بعدًا زسپهبدیزدان پناه در آمریکا راجع بقضیه قتل ایمبری پرسش کردم. اوزندانی شدن و دخالت مصطفی فاتحرا با مررئیس الوزراء تائیدکردومعتقدبودکه بطورقطع مرگ ایمبری بسته بکارهای نفت بودواورا بجای نماینده شرکت نفت آمریکائی سینگلرکشتند)

(جمهوریت) وسردار سپه

هرچه برقدرت سردار سپه وضعف شاه قاجار افزوده میشدزمزمه اینکه سرانجام همه قدرتها بدست اوخواهد افتاد روزبروزافزایش مییافت. با پیدایش رژیم جمهوری درترکیه واقدامات درخشان (آتاتورک) این فکربوجودآمدکه بسیاربموقع است که برژیم سلطنت ایران خاتمه داده شده ورضاخان بعنوان اولین رئیس جمهورایران انتخاب گردد .سردار سپه هم خودطرفدار این تزبود .اقدامات زیادی دراین باره صورت گرفت ونزدیک بودکاربا تمام برسدکه با سروصدای مخالفین جمهوریت بخصوص عده ای ازآیات عظام موضوع جمهوریت بکلی منتفی شدوتغییرسلطنت از (قاجاریه)به (پهلوی)تحقق یافت .

مشارالملک روز۱۸ دلو۱۳۰۲ ازاروپا مراجعت وبا سردار سپه ملاقات وبلافاصله رهبری جمهوریت را برعهده میگیردوعده ای ازسران مملکت رابه منزل خوددعوت نموده وپس ازکسب اجازه تلفنی از سردار سپه صورت مجلس زیربا مضا میرسد :

ما امضاکنندگان زیرکه معایب ومفاسدا وضاع را عملا"درک نموده و یقین داریم ادامه وضعیت حاضره اضمحلال سعادت وسیادت ایران را استقبال کردن است با احساسات عالیه هموطنان خودمشارکت تامه داشته وعموم علاقمندان وخیرخواهان را دعوت میکنیم که درحل قضایای حاضره یعنی تطبیق قانون اساسی با احتیاجات امروزه

واستقرار حکومت جمهوری برطبق آمال عمومی موافقت نمایندتا هرچه زودتر مجلس شورایملی درتعیین رئیس انتخابی مملکت اقدام وارکان حکومت جدیدرا برروی اساس محکم قانونی مستقر سازد.
معدالدوله ـ فرمانفرما ـ سپهسالارا عظم ـ صمصام السلطنه ـ حاج مخبرالسلطنه ـ حاج محتشم السلطنه ـ مستشارالدوله ـ ممتاز الدوله ـ حشمت الدوله ـ محاسب الممالک ـ حاجی احتشام السلطنه، سردارکبیر ـ معین الدوله ـ وحیدالملک ـ نصرالملک ـ ادیب السلطنه ـ نصیرالدوله ـ ممتازالملک ـ مشاورالممالک ـ وثوق السلطنه ـ حاجی یمین الملک ـ حکیم الملک ـ مشارالسلطنه، صدیق حضرت ـ منصورالملک ـ منصورالسلطنه عدل ـ دکترمهدیخان ملکزاده ـ رضاخان نائینی ـ میرزا احمدخان نامور ـ اقتدار الدوله ـ میرزا مجیدخان آهی ـ منیرالسلطان ـ فهیم الملک ـ امیرمفخم ـ حاجی امین الدوله ـ مشارالملک.
بدنبال آن طرح جمهوریت بشرح زیربه مجلس شورایملی تقدیم میگردد:

نظربا ینکه تلگرافات عدیده‌ای که ازتمام ایالات وولایات وتمام طبقات مملکت درمخالفت با سلسله قاجاریه ورأی با نقراض سلطنت مذکور رسیده ونظربا ینکه تقریبا" درتمام تلگرافات واصله اظهار تمایل بجمهوریت شده صراحتا" اختیارتغییررژیم را به مجلس شورایملی داده اندوچون قانونا" این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست ما امضاکنندگان موادذیل را به مجلس شورایملی بقید فورت پیشنهاد مینمائیم:

ماده اول ـ تبدیل رژیم مشروطه بجمهوریت
ماده دوم ـ اختیاردادن بوکلای دوره پنجم تادرقانون اساسی موافق مصالح مملکت دررژیم تجدیدنظرنمایند.
ماده سوم ـ پس ازمعلوم شدن نتیجه آراء عمومی تغییررژیم بوسیله مجلس شورایملی اعلام شود.

سیدمحمدتدین ـ شیخ العراقین زاده (تجدد)سرکشیک زاده ـ سلیمان محسن اسکندری (سلیمان میرزا)ناصرندا مانی ـ دکترضیاء الاطبا، سیدابراهیم‌ضیاء ـ رئیس التجارخراسانی ـ عدل الملک دادگر، حسن صدرائی ـ شریعت زاده ـ یحیی زنگنه ـ سیدمحمدسلطان، صدرالعماء ـ مصباح السلطنه اسدی .بفوریت طرح رأی گرفته شد تصویب گردیدوبه کمیسیون ارجاع گردید .

مخبرالسلطنه هدایت مینویسد :

روز ۲۲دلو ۱۳۵۲ مجلس توسط محمدحسن میرزا ولیعهدا فتتاح شد. مدرس برای جلب خاطرسردارسپه درتصویب ریاست کل قوا برای رضاخان با شرط آنکه بدون تصویب مجلس از اوسلب نشودشرکت نمود .برای رضاخان تحصیل حاصل بودفقط غیررسمی ،رسمی شد. این اختیاردرواقع خلع سلطنت ازقاجاریه بود .

مدرس تصورمیکندبا این مساعدت دل سردارسپه را بدستآورده است و راه مراجعت احمدشاه را برگشوده است .سردارسپه هم‌بقبول‌نصرت الدوله وقوام الدوله درکابینه مدرس راگرم‌کرده است .

نقشه این است که‌روزاول حمل ۱۳۵۳توپ نوروزبه تبریک جمهوری غرش کند .احتشام السلطنه وبرادرش معین الدوله بمنزل من آمدندکه عین الدوله را ملاقات وولیعهدرا ازنقشه مسبوق کندوبه حضرت معظم‌نصیحت نموده‌که باغ گلستان را ترک کنند .جواب ولیعهد این شدکه‌صندلی ای راکه ملت ببرادرم‌واوبمن سپرده‌تا ملت ایران ازمن نگیردرها نمیکنم .گفته‌شدروزچهارشنبه متینگی داده‌خواهد شد .جمعیت بمنزل‌سردارسپه‌خواهدرفت واورا باسلام‌وصلوات بکاخ گلستان خواهندآوردوروزجمعه هم‌سلام رسمی خواهدبود .شمایل حضرت‌حجت را بالای کرسی ریاست‌جمهوری نصب‌خواهندکرد. صلاح ولیعهدترک گلستان است‌درمذاکرات وزیرخلوت ومغرورمیرزارئیس دبیرخانه‌هم هستند .گفته‌شدبباغ سردارمحتشم نقل‌مکان فرمائید. زیرا امروزشمشیردرکاراست وبایدگلستان را ترک نمائید.

فرمودندپس میگوئیدمن دست حرم احمدشاه را بگیرم وبصحرا بروم.
مغرورمیرزا گفت تکلیف اندرون با من است .من که بسرگرفتن
جمهوری معتقدنبودم اشاره ازانکارولیعهدکردم.احتشام السلطنه
گفت بایددل بدریازداگرا تومبیل نبودبادرشکه کرایه ای رفت.
حال رقت به ولیعهددست دادفرمودندمرگ برای من بهتراست.
بریزندمرا بکشند .انصافا" آبرومندترمیشدرفتارکرد.متاسفانه
این عمل لکه ای است درتاریخ عصربرپیشانی ملت ودولت.
میتوانستندترتیب بهتری باینکاربدهند.
ولیعهدچندنفررا ازمجلس خواست .ساعت ۳ ازشب گذشته بود.جواب
مجلس رسیدکه حرکت نفرمائیدتا مسئله درمجلس حل شود .سردار سپه
را مسئول امنیت قرار دادند .بعدا" درشهرهیاهوشد .روزی که باید
مجلس رژیم جمهوری را تصویب کندازدحام شدوسردارسپه رابمجلس
دعوت کردندوجمهوری بهم خورد.
مکی مینویسد: قبل ازظهرروز۲۸ حوت ۱۳۰۲ خورشیدی حاج معین
الدوله ـ حاج مخبرالسلطنه ـ احتشام السلطنه ازطرف سردارسپه
مامورمیشوندکه بدربارسلطنتی رفته ازمحمدحسن میرزا ولیعهد
بخواهندکه ازمقام خودا ستعفا کند .محمدحسن میرزا میگوید: (سلطنت
موهبتی است الهی واین مقام را ملت وقانون اساسی بمن اهدا
کرده است وتا ملت ومجلس شورایملی باآنکه حق صدورچنین رائی
راندارد تصویب نکندمن استعفا نمیکنم وازایران خارج نخواهم شد.)
حضرات بدون اخذ نتیجه مراجعت کردندونتیجه را با طلاع سردارسپه
رسانیدند.
روز۲۹ حوت باردیگرسردارسپه همان سه نفررا بمنزل شاهزاده یمین
الدوله (پسرناصرالدین شاه) میفرستدکه به ولیعهدپیشنها دنماید
اگرفورا" به مجلس برودواستعفای خودرا تسلیم کندوکاری باستعفای
احمدشاه نداشته باشدمن ماهیانه حقوق مکفی بمشارالیه داده بعلاوه
یکی ازقصورسلطنتی اطراف شهررا باگاردمخصوص دراختیارش خواهم

گذاشت ودرا عیادرسمی هم با او دیدوبازدید مینمایم .یمین‌الدوله پیشنها دمیکندکه وسیله صحت السلطنه بولیعهدپیشنهاد میکنم.وهمین‌کار انجام میگیرد .روز بعدوقتی ولیعهدباشاهزاده یمین الدوله ملاقات میکندومیگوید (عموبسردارسپه بگوئیدکه باید ازروی نعش من عبورکنیدتا روی تخت سلطنت بنشینید .)

حضرات همانروزمجددا" درقصرگلستان ازولیعهد دیدارکرده میگویند سردارسپه گفته باید ازقصرگلستان خارج شوید .ولیعهد بلافاصله موتمن الملک رئیس مجلس ومستوفی الممالک ومشیرالدوله وحاج میرزا یحیی دولت آبادی راخواسته که آنها همراه تدین وشیخ‌العراقین نزدولیعهد میروندکه ازمتن مذاکرات خبری دردست نیست ولی همانروزرئیس مجلس جلسه خصوصی تشکیل داده موتمن الملک گفت ولیعهدا ظهاردا شته که بما گفته اندباید ازقصورسلطنتی خارج شویم ولی‌ما چون خودرا ولیعهدحکومت مشروطه میدانیم انتظاردراریم‌نظریه مجلس معلوم‌شود .قائم مقام میگویدکه برای تحویل حمل مناسب است که ولیعهدبحضرت عبدالعظیم یا قم‌نقل مکان کند . مدرس با عصبانیت میگویدبچه مناسبت ولیعهدزن وبچه‌خودرا برداردوازقصور سلطنتی خارج شود .ضیاء الواعظین گفت قاجاریه بدعمل کرده اند باید محمدحسن میرزا ازقصورسلطنتی خارج گردد .حائری زاده گفت: کی به ولیعهدگفته که باید ازعمارت سلطنتی خارج شوید؟ تدین گفت مگرشما ازمردم این مملکت نیستیدواین قیام‌عمومی علیه قاجاریه‌را نمی بینید .اگرازعمارات دولتی خارج نشوندازطرف مردم‌وجمهوریخواهان فردا بآنها حمله‌خواهدشدوریشه فسادرا قطع خواهندکرد .حائری زاده‌گفت چون دولت عهده‌دار امنیت عمومی است لازم است ازطرف مجلس بدولت تذکرداده شودکه مستحفظینی‌برای عمارات سلطنتی بگماردکه ودایع ملت وجواهراتی که‌نادرشاه‌از هندآورده‌بدست اشخاص رجاله‌نیفتد .یکی ازطرفدارن جمهوریت گفت شماحق‌ندارید‌ملت آزاده‌را رجاله‌خطاب کنید .بالاخره جلسه

خصوصی بدون اخذ نتیجه پایان یافت .
مدرس بسردار سپه چنین پیشنها دکرده بود :
۱ـ مجلس دوره پنجم را منحل کرده انتخابات مجلس را با قید اینکه نمایندگان حق خلع احمدشاه را داشته باشند تجدید نماید .
۲ـ احمدشاه را از سلطنت خلع کرده یکی از افراد خانواده قاجاریه را بسلطنت انتخاب و مجلس نیابت سلطنت را بسردار سپه واگذار کند .
۳ـ با مراجعه بآراء عمومی محمدحسن میرزا ولیعهد بسلطنت انتخاب گردد .
ولی سردار سپه زیر بار نرفت .
بهرصورت چون جمهوریت مورد مخالفت قرار گرفته بود گروهی از بازاریها و اصناف برهبری خالصی زاده ـ شیخ حسین لنکرانی ، حاج عبدالحسین خرازی بمجلس میروند . خالصی زاده برای مذاکره با هیئت رئیسه وارد عمارت بهارستان شده شروع بمذاکره میکند . دراین موقع سید محمد تدین که طرفدار جمهوریت برای سردار سپه بود با طاق هیئت رئیسه مجلس وارد شده با خالصی زاده بگفتگو میپردازد که کاربمشاجره کشیده سیلی محکمی بگوش خالصی زاده میزند . جمعیت خارج از مجلس با شنیدن این موضوع دامنه تظاهرات را توسعه داده به مجلس حمله میکنند .
شیخ حسین لنکرانی اعلامیه ای درمخالفت با جمهوری منتشر ساخت که خلاصه اش چنین است :
دولت انگلستان از چندی باینطرف برای تحکیم اساس استعماری خود هرروز بر نگی درمقام دسیسه برآمده است . پس از اینکه از قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله مأیوس شد با کودتای سوم حوت نیات خود را عملی ساخته بفکر جمهوری افتاده است . آنهائیکه تا دیروز برای ایران استقلال نمیخواستند یکمرتبه جمهوریخواه شدند . اینها میخواستند وسیله وکلای تحمیلی دوره پنجم که انتخابات هزاران با ربدتر از انتخابات دوره چهارم بود قانون اساسی را یکباره پاره کنند و

رژیم مملکت را تغییر دهند. خلاصه انگلیسها خواستند قانون اساسی را از ما بگیرند. زیرا از بدو مشروطیت تنها حافظ ما قانون اساسی بود. همین قانون اساسی بود که محمدعلی میرزا مخلوع و اولتیماتوم روسیه تزاری را در اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بتعویق انداخت و قرارداد وثوق الدوله را لغو نمود. همین قانون اساسی بود که بهیچیک از سلاطین و دولتهای مقتدر اجازه نداده است که تجاوزاتی نموده و راه هرگونه خیانت را مسدود ساخته است. بالاخره دولت انگلیس دید که قانون اساسی مانع اقدامات میباشد بهمین جهت سیاستش اقتضا کرد که بنام جمهوریت قانون اساسی را ملغی و تمام اختیارات را بیکنفر داده و ملت ایران را دچار اختناق بسازد. ما میدانیم این احساسات ملی قهرا" بنفع آل قاجار تمام میشود. چه میشود کرد؟ حرمت بقانون اساسی ما را از تعرض بمقام سلطنت باز میدارد ولی این مطلب ما را منع نمیکند که این طبقه هم لیاقت این مقام را نداشته و ندارد و موافقیم که پادشاه ایران در نتیجه بی علاقگی به مملکت خود را منفور کرده است ولی در عین حال نمیتوانیم موافق باشیم که یکنفر خودسرانه برحسب اراده شخصی سیاست انگلستان را بنام جمهوری به ملت ایران تحمیل نماید. اگر این صداها از حلقوم پاک بود ملت ایران مخالفت نمیکرد و شاید هم صدا میشد ولی با این هیاهو اجازه نمیدهد که نیت خائنانه ای با وتحمیل شود. عجب این است که مرتجعین جمهوری طلب در زیر لوای رب النوع استبداد (سردار سپه) جمع شده و میخواهند مخالفین خود را با کلمه ارتجاع هوکنند ولی غافلند که حقیقت نمیمیرد و تاریخ قضاوت میکند. ما میدانیم که لرد کرزن چه نقشه ای کشیده ولی این اشتباه است. ملت ایران پشت پرده را خوب میداند. اینها مخالفین خود را هو میکنند که از طرف روسها تحریک شده اند. اگر اینطور باشد راستی این چه جمهوریتی است که روسیه با لشویزم با آن مخالف و انگلیس امپریالیزم مروج آن است. ملت ایران با جمهوری که موجد آن سیاست استعماری

انگلستان میباشد مخالف است .شما قبلا" مخالفین قرار ردادوشوق الدوله را هم مفسدوکمونیست میخواندید .حالا هما ن مفسدین دیروز وکمونیستها با جمهوری برای یکنفر (رضا خان)مخالفند .
این خیانت بزرگی است که اسم مقدس جمهوری آلوده گردد .آیا موقع آن نرسیده که وزارت خارجه دولت کارگری انگلستان تصدیق کندکه نقشه های لردکرزن دیگر عملی نیست وبایدازایران صرفنظر کردوسپردیگری برای هندوستان تهیه نمود؟
درپایان میگوئیم این خانه ایرانی،وحاکم برآن تنها اراده ملت ایران است .
ملک الشعراء بهار مینویسد : درغوغای جمهوریت سردارسپه شلاق بدست ببهارستان آمد .میرزا کریم خان رشتی همراه اوبود .سردارسپه باشلاق بجان جمعیت افتادوسربازان نیزمردم را بشدت مضروب ساختند .سردارسپه شنل آبی بردوش داشت ودستورحمله میدادکه حاج شیخ مهدی سلطان جلوآمدوچیزی بسردارسپه گفت وبروی او تف انداخت .میرزا کریم خان رشتی سیلی محکمی بشیخ زد ،واورا بپاسبانان سپردکه حبسش کنند .من شایسته ندیدم که رئیس دولت چنین کندنزداورفته بطرف سر سرای مجلس راهنمائی اش کردم .
دروسط اطاق شرقی سردارسپه وموتمن الملک بهم رسیدند.سردارسپه گفت آقای رئیس برای دیدن شما آمده ام .رئیس مجلس گفت چرا آمدی ؟ پس چرا مردم را زدی ؟اینجا امرونهی با من است دستور دادزنگ جلسه علنی را زدند .
دراطاق دیگری سردارسپه بمن گفت وکلابمن تلفن کردندکه اگر بمجلس نیائی مردم ما راخواهندکشت .برای نجات جان وکلا آمده ام .من قائدهستم .من ناجی هستم .حالارئیس مجلس میگویدچرا آمدی ؟مستوفی الممالک گفت ما میدانیم که قصدشما خدمت است ولی اگررئیس مجلس بشما اعتراض کردباین جهت است که اختیارات مجلس واداره امنیت آن وصحن مجلس وباغ مجلس با رئیس است.

با اینکه بشما پیغام داده شده بود نیائید چرا آمدید ؟چرا برخلاف قانون با اسلحه وارد مجلس شده اید؟ مجلس خودگاردمخصوص دارد ومیتوانند که هرکس را که رئیس دستور داد توقیف کنند .بدنبال این گفتگو مستوفی سردار سپه را با طاق رئیس مجلس برد .پس از آن رئیس مجلس وسردار سپه با طاق علماء واصناف رفته تا سردار سپه از اصناف وعلماء عذرخواهی کند .

شیررا میتوان بتله انداخت ولی اگرقوت گرفت وتله را از جا کند و یا از ترس خودمان تله را رها کردیم دیگر شیر بتله نخواهد افتاد . سردار سپه همان شیری است که از تله جسته است .خزانه ودولت و ژاندارمری وشهربانی وبطورکلی نظام کشوررا دردست دارد . اکثریت مجلس با اوست .دیگرنمیشودشیررا بتله انداخت بلکه وقتی است که صیادان باید از او برحذرباشند .چه اودیزیا زودیکی یکی را از سرراه خودبرمیدارد .این شیری است که گرسنگی کشیده ،اینک روی شاه وملت پنجه زده وهمه از او میترسند .او هم از مردم بیم دارد. یکبار هم بدام افتاده وجست .باچنین کسی شوخی نمیتوان کرد.باید از سرراهش خیلی دورشد یا دست از جان شست .منهم با وخیلی اعتقاد پیدا کردم بهمین جهت این رباعی را برایش فرستادم :

سردار سپه راست دلی روشن وصاف
چون آینه ورفیع چون قله قاف
از او عمل است وازدیگر مردان لاف
سردار سپه شدن نمیتوان شد بگزاف

میخواستم از سیاست کنار بروم واز وکالت مجلس هم استعفا کردم ولی دوستان نگذاشتند وقبول نشد .

سردار سپه سه پایه محکم داشت (فیروز- تیمور- داور)کار را بسرعت پیش میبرد .

یحیی دولت آبادی مینویسد :

روزیکه قرار شد مجلس به جمهوریت رأی بدهد تدین بسردار سپه تلفن

میکندکه به مجلس بیا یدا وهم‌بسرعت وا ردمجلس شده بین ا وورئیس مجلس گفتگوئی درمیگیرد .من ا زمستوفی ا لممالک ومشیرا لدوله خواستم که‌بین سردا رسپه وموتمن ا لملک واسطه‌شوند من با زوی سردا رسپه را گرفته‌ا زا وخواستم که‌آ را م‌با شد .تنها خوا هش من ا ین است‌که قدری ا ستراحت کنید .گفتم اگربروید پشیمان میشوید . سردا رسپه یا دش آ مدکه‌گفته بودم‌درمجلس برا ی جمهوریت اکثریت ندا ردو همچنین یا دآ ورشده بودم‌تا خبرندهیم‌بمجلس نیا یدمعلوم شدتدین سرخودا ینکا رراکرده‌ا ست .ملک ا لشعرا هم‌حضورداشت . سردا رسپه مشت روی میزمیکوبیدومیگفت هنوز زوداست که مردم بدانندمن چکا ره‌ا م؟ اگرا مروز ا روپا ئیا ن نظرخودرا درباره ایرا ن تغییردا ده‌ا ندبرا ی ا ینست که‌رضا ما زندرا نی درا یران کار میکند .سخنا ن مشیرا لدوله اورا آ را م‌کرد .سردا رسپه‌با کبریت سیگا رمشیرا لدوله‌را روشن میکند .مستوفی ا لممالک پیشنهادنمود که‌بهترا ست سردا رسپه وموتمن ا لملک با هم بنشینندوصحبت کنند وکنا ربیا یند .مستوفی رئیس را برا ی ا ینکا رحا ضرمیکند .درهمین موقع روسا ی روحانی بهما ن ا طا ق وا ردشدندولی سردا رسپه هیچ ا عتنا ئی بآ نها نکرد . حتی میگویدچرا مرا با ینجا آ ورده‌اید گفتم برا ی ا ینکه‌رئیس مجلس میخوا هدبا شما صحبت کند .درا ین موقع مستوفی درراگشودوسردا رسپه را با طا ق رئیس خوا ندبا زهم‌بدون ا عتنا بروحا نیون رفت .نیمسا عت با هم‌مذاکره‌کردندقرارشد سردا رسپه ا زتغییررژیم‌وتغییرقا نون ا سا سی منصرف شودومجلسیان هم درحما یت ا زا حمدشا ه‌که علاقه‌ا ی بمملکت ندا ردا صرارنداشته با شند .

بنوشته دیگرروزی که مجلس با یدرژیم جمهوری را تصویب کندازدحا م طبقا ت مختلف درصحن مجلس وبیرون با غ فوق ا لعا ده بود.سردارسپه را بمجلس دعوت کرده‌ا ند .همرا ه‌سرتیپ خدا یا رخا ن ـ سرتیپ مرتضی خا ن ـ سرهنگ درگا هی به مجلس آ مد .عده‌ا ی سوا رهم‌همراه

دارد .فریاد مردباجمهوری بلندشد .وقتی سردار سپه از درشکه پیاده شدمردم بسوی اوسنگ پرتاب کردندعصبانی شدوبه نظامیها گفت بزنید .خودا وهم بدون ترس بدنبال مردم کردوبا شلاق میزد .مردم ترسیدندوفرار میکردند .وقتی وارد باغ بهارستان شددیدعده ای هم آنجا هستندونطق میکنندوشعار میدهند .شیخ مهدی سلطان درسرسرا روی پله حرف میزد .سردار سپه با چوب دستی شیخ مهدی راسخت نواخته امرکرد از پله فرودآید .دراین اثنا کلوخی به پشت گردن سردارسپه خورد .حکم شدمردم را بزنند .زودخوردرگرفت .خرحاج آقا جمال اصفهانی مقتول شد .موتمن الملک درسراسرا به سردار سپه پرخاش میکندکه بچه قاعده مردم را درخانه امن خودشان میزنی .میگوید رئیس دولتم وانتظام با من است .رئیس مجلس میگویددرمحوطه مجلس انتظام با تونیست وازکجا رئیس دولتی؟ الان تکلیف ترا معلوم میکنم .امرمیکندزنگ را بزنندوباطاق خودمیرود .وکلای موافق متوسل بمشیرالدولدوله میشوند .معظم له تصدیق رئیس میکنند وسردار سپه را باطاق رئیس میبرد .عذرخواهی میکنند .رئیس میگوید ازمن چه عذری میخواهی .ازنمایندگان وعلماء عذربخواه سردارسپه باطاق دیگررفته ازعلماء عذرمیخواهدوروبوسی میکنند .سردار سپه میگویدحالاکه ملت موافق نیست من ازجمهوری صرفنظر میکنم .ولی آقایان بایدتکلیفی برای من معلوم کنند .من با احمدشاه نمیتوانم کارکنم ـ ها واردقنسول انگلیس که درصحن مجلس بود بمنزل صاحب اختیاررفته ومیگویدجمهوری بآب گو.....

درسرسرای مجلس بین سردار سپه ومدرس مشاجره میشود .مدرس میگوید من حکم بوق حمام را دارم تا مجلس هست مدرس هم هست توبروفکر خودت باش ـ سردار سپه میگویدما طوری حمام میسازیم که احتیاج به بوق نداشته باشد .وبشدت به وکلای مخالف حمله میکند .

دکترسیف پورفاطمی درمجله (رهآورد) درباره (جمهوری درایران) چنین مینویسد : انتخابات دوره پنجم پایان نگرفته بودکه

ناگهان انتقادازاحمدشاه درروزنامه های طرفدارسردارسپه شروع شد. ابوطالب شیروانی ازنزدیکان داورکه ازقمشه وکیل شده بود، درروزنامه میهن عکس احمدشاه را با کلاه اروپائی چاپ کرده وشاه ایران رادوش بدوش یک زن فرانسوی نشان میداد وزیرآن چنین نوشته بود: شه درا روپا قمار میکنند- اگرببازدچکا رمیکنند؟ ما رابذلت دچار میکنند.

هدف این بودکه نشان بدهندمردم ازاحمدشاه وسلطنت انزجار دارند. وکلای تازه ازصندوق سربدرآورده چشم برحکم وگوش برفرمان سردارسپه داشتند. متولیان مجلس نظیرتیمورتاش- داور- تدین فیروز زمینه رابرای قدرت اوفراهم میکردند.

محمدحسن میرزا ولیعهدضمن افتتاح مجلس ازطرف احمدشاه توفیق نمایندگان رادرایفای وظایف مهم خودازخداوندخواستار شد. مجلس برای رسیدگی باعتبارنامه ها یک هفته تعطیل شدوسردارسپه وطرفدارانش کوشش داشتندکه مجلس زودتررسمی شده وبقول عارف فاتحه سلطنت را بخوانند. وروزعیدسردارسپه باسمت رئیس جمهور ازمردم پذیرائی کند. فورا "دوفراکسیون بطرفداری رژیم جمهوری ومخالفت باسلطنت تشکیل گردید. فراکسیون تجددتحت نظرتدین وفراکسیون عامیون تحت زعامت سلیمان میرزاکه مجموع آراء دوفراکسیون ۵۵ بودوعده‌ای هم‌بنام روشنفکران دور داورجمع شده بودند. تدین وسلیمان میرزا بسردارسپه قول داده بودندکه به مجردافتتاح رسمی مجلسُ احمدشاه را ازسلطنت خلع واورا بسمت رئیس جمهورانتخاب خواهندکرد. متولیان مجلس بقدریَ بموفقیت خودا طمینان داشتندکه بضرابخانه سلطنتی دستورضرب سکه طلا با آرم جمهوربرای عیدی روزعیدصادرکرده بودند. همچنین فروغی وزیرخارجه بسفارتخانه ها پیام فرستادکه سلام عیددردربارانجام نخواهدگرفت بلکه سفراء بایدبرای تبریک عیدبمنزل سردارسپه بروند. خلاصه صحبت رژیم جمهوری وتقلیدازآتاتورک نقل هرمجلس

ومحفل بود .یکروزبتمام مدارس اصفهان ازطرف اداره معارف دستوررسیده بودکه درمدرسه چهارباغ اجتماع کنندکه منهم درمعیت شاگردان واردشدم. شعار (مرده باد شاه ـ زنده باد سردارسپه ، مرده باد سلطنت ـ زنده باد جمهوری)شنیده میشد .سعیدشیروانی خواهرزاده ابوطالب شیروانی شروع بصحبت کرد .وقتی نطق او در مذمت ازسلطنت قاجاریان یافت یکی ازطلاب، بسرادرزاده آیةالله غروی نائینی گفت اینهمه مظالمی که شنیدیدآیا ازطرف احمدشاه است یا سردارسپه ؟ احمدشاه قلم نویسندگان راشکسته و دهان گویندگان رابسته یا سردارسپه ؟ احمدشاه که درا روپا ست افرادرا بدون تقصیربزندان میاندازدیا امرای لشگر؟احمدشاه مسئول خفقان وبدبختی است یا سردارسپه . . . منکه شیفته جمهوریت شده بودم ازبیانات اویکه خوردم .شیخ درپایان گفت احمدشاه فقط یک تقصیردارد که آن تسلیم کشوربه گرگان است .وخطاب به احمدشاه گفت :

گرگ درگله وشه خفته وچوپان غافل
رحمی ای شاه که این شیوه چوپانی نیست

پادشاها برگردومردم را ازدست این گرگان آدمخوارنجات بده .

روزبعد شهربانی شیخ رابتهران تبعیدکردولی دولت ازترس آیةالله نائینی وفشارولیعهدا ورا آزادکردند .

همراه پدرم به تهران آمدم .سردسته طرفداران سردارسپه سلیمان میرزا نصرت الدوله ـ داور ـ دبیراعظم ـ فروغی ـ تدین بودند . از روزنامه نویسها مدیران ایران ووطن و گلشن وکوشش وستاره و میهن ازاوحمایت میکردند .هیئتی مرکب ازرهنما ـ مودب الدوله نفیسی ـ فهیم الدوله باروپا رفتندتا زمینه را درافکارعمومی جهان فراهم سازند .سرتیب شیبانی هم ازطرف وزارت جنگ برای مذاکره با احمدشاه ودریافت استعفای او ما مورپاریس شد .سرتیب شیبانی به فروغی نوشت " تلگرافی ازحضرت اشرف سردارسپه

رسیده که با یشا ن گزا رش دا ده ا ندکه عده ا ی درفرا نسه برضدا یشا ن ا قدا م مینما یند .تا جا ئیکه میسرا ست جلوگیری شود .ا ین گـــزا رش صحیح ا ست.ا غلب دول غربی با حکومت سردا رسپه نظرموا فقی ندارند زیرا حکومت فعلی وا فسرا ن ا رشدوبعضی ا زوکلای مجلس فعلـــی را مزدورا ن ا نگلیس میدا نند .ا طرا فیا ن شا ه ا نتشا رمیدهندکـــــه سردا رسپه خیا ل دا ردشا ه را بردا ردوبجا ی ا وبنشیند)

شیبا نی دوبا را حمدشا ه را ملاقا ت کردوا ورا خشمگین دیدکه میگفـت که چرا دولت روزنا مه ها را وا میدا ردبعضی ا خبا ردروغ علیه او منتشر کنند .طبق نا مه شیبا نی ا نگلیسها کوشش کرده ا ندکه شاه را با خـود همرا ه کرده وبا وا طمینا ن بدهندکه تا ج وتختش را حفظ خوا هندکرد ولی ا وقبول نکرده وگفته شما به نصرت ا لدوله که ا ینهمه بشما خدمت کرده چه سزا دا دیدکه نوبت بدیگرا ن برسد .

شیبا نی سه نفرا عزا می را ظا هرا "موا فق سردا رسپه ولی با طنا "مایل با حمدشا ه میدا ندوهمچنین معتقدا ست که ا ما ن ا للـه میرزا جهانبا نی طرفدا رشا ه میبا شد .شیبا نی پیشنها دمیکندکه بهرقیمتی ا ست ولو با تقدیم مقدا رزیا دی پول با یدشا ه را را ضی کرد .ا ین ا سنا دموجب تعجب بسیا ری ا زا را دتمندا ن سرلشگرشیبا نی میبا شدزیرا بپا کی ونیکی معروف میبا شد .

درا ین هنگا م حجره مدرس درمدرسه سپهسا لار وخا نه ا ش مرکزمخالفین جمهوری شده بود .مدرس ا سا سا" با جمهوری ورفتن ا حمدشا ه مخا لـف نبود .ترس ا وا ین بودکه سردا رسپه با دردست گرفتن قدرت یک رژیم دیکتا توری برپا کند .سا لها بعد میگفت متا سفانه مخالفت با جمهـوری ما را ا زیک نظا م بد ،به بدترین رژیم گرفتا رسا خت .

پدرم میگفت بگذا ریدسردا رسپه رئیس جمهورشود .زیرا تغییررژیم بمردم درس میدهدکه وقتی بتوا نندبا رأی خودرئیس کشوررا تغییـر بدهندا ین فوزعظیمی خوا هدبودولی مدرس با لجبا زی میگفـــت سردا رسپه نبا یدا زمقا می که هست با لاتربرود .ولی مشیرا لدولـه و

موتمن الملک ودکترمصدق ومدرس معتقدبودندکه مجلس پنجم طبق قانون اساسی صلاحیت تغییررژیم را نداردوتغییررژیم باید وسیله مجلس موسسان صورت گیرد. مدرس چون مد[illegible]است کارمجلس بتاخیرافتدبا اعتبارنامه هامخالفت میکرد[illegible]حریک تدین دکتر احیاء السلطنه بهرامی بگوش مدرس سیلی زدکه وضع خیلی متشنج گردید.

وقتی مجلس بازشدسردارسپه درمجلس اکثریت داشت اگرطرفدارانش با متانت عمل میکردندممکن بودایران دارای یک رژیم شبیه جمهوری بشودوازمصائبی که بعدا "دامنگیرشددوربماندزیرارياست جمهوری سردارسپه با سلطنت دیکتاتورمتفاوت بود. برفرض کهاو رئیس جمهوردیکتاتورمیشدجانشین بعدی منتخب ملت ایران بود. وضع طرفداران سردارسپه طوری شده بودکه ملک الشعرای بهارکه خودجزوجمهوریخواهان بودازآنها جداشدوازوکالت استعفا کردکه موتمن الملک اورا به مجلس برگردانند. شکست جمهوریخواهان بعلت روش غلط تدین بود. مدرس بعدها میگفت ما با جمهوریخواهان دعوا نداشتیم. مرام ما این بودکه نگذاریم قزاقان تحت رژیم دیکتاتوری برجان ومال مردم مسلط شوند. حیف که سعی من ودل همگی باطل بود. حال میبینم که درشیوه شصت سال اخیرایران بدست خودحکومت دیکتاتوری دیروزوآخوندبازی امروزرا بوجودآوردیم. وامروزهم پس ازآنهمه اشتباهات حاضرنیستیم راه تازه‌ای برای فردای کشور پیدا بکنیم.

مدرس میگفت: سردارسپه ماموریت داردیک حکومت مقتدردرجلوی بلشویک بوجودبیاوردوبالاخره چون هرمانعی راازجلوی خود برمیداردومنّ ترجیح میدهم که دراین مبارزه روی پایم بمیرم تا درمقابل مخالفین زانوزده باخفت وخواری جان بسپارم. نظرمدرس این بودکه سردارسپه را بمقام نخست وزیری یا وزارت جنگ نگاه داردومجلس وشاه را درمقابل قزاقها تقویت کرده توازنی ایجادکند.

مدرس در بازی سیاست بهیچیک از اصول اخلاقی وقانونی معتقد نبود و هدف موفقیت بود.
سردار سپه مرد تصمیم و نقشه و هوش و صبر و بردباری و کارزیاد بود. بهیچکس اطمینان نمیکرد. با حریف کنار میآمد و پس از آنکه برخر مراد سوار شد نزدیکترین فرد را فدا میکرد و حاضر نبود که هیچ قدرتی جز قدرت خود در کشور باقی بگذارد.
شاه قاجار هم مردی بود دست و دلباز و بی اعتنا که بین کودتا و نغمه جمهوری ظرف سه سال دو بار راهی اروپا شد و هنگام مبارزه برای کسب قدرت اقامت در خارج را ترجیح داد و ولیعهد هم فاقد وسایل لازم بود.
اطرافیان سردار سپه توانا ولایق و پرکار و مومن بکارهای او و سفارتخانه های روس و انگلیس هم در شناختن سردار سپه راه خطا پیمودند. انگلیسها تصور میکردند رهبری است که بدست آنها روی کار آمده از گفته های آنان سرپیچی نکرده و روسها هم فکر میکردند که از بین توده مردم برخاسته دستگاه اشرافیت را در هم خواهد کوبید و سیاست موافق آنها در پیش خواهد گرفت ولی سردار سپه نقشه خود را داشت در عین خودخواهی و مستبد بودن و معتقد بقدرت شخصی منافع کشور را در نظر داشت و بطور قطع ایران دوست و وطنپرست بود و میل داشت که دست دو کشور خارجی را از ایران قطع ساخته ایران نیرومندی مطابق سلیقه خود بوجود بیاورد.
روزیکه طرح انقراض قاجاریه از طرف فراکسیونها تجدد و سوسیالیستها تهیه شده بود مخالفین مجلس را از اکثریت انداختند و حتی مدرس چند نفر از نمایندگان را از تهران بخارج فرستاد.
مستوفی الممالک و مشیر الدوله و موتمن الملک و دکتر مصدق هم به سردار سپه گفته بودند که دوستان نادان، مردم را از جمهوریت گریزان ساخته اند. سرانجام سردار سپه انصراف خود را از جمهوریت اعلام داشت.

آیة الله زنجانی درآمریکا بمن گفت روزیکه سردا رسپه بقم رفته بود من منشی ومعاون آیة الله حاج شیخ عبدالکریم مرجع تقلید شیعیان بودم .دراین جلسه آیة الله نائینی ـ آیة الله اصفهانی ، حسن طباطبائی ـ عبدالحسین شیرازی ـ مهدی خراسانی ـ جواد صاحب جواهر حضورداشتند .چندتن ازآیة الله ها با واعتراض کردند وگفتند (چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت)شما حافظ جان و مال مردم هستید چطورا سلحه دفاع ازکشوررا بروی برادران وخواهران خودکشیده آنهارا مصدوم میکنید .سردا رسپه گفت من هیچ داعیه ای ندارم خودم را خادم شریعت مقدس اسلام میدانم .حادثه جلوی مجلس موجب تاسف است .مرحوم نائینی گفت :تاسف شما کشتکان را زنده نمیکند .شما نبایدفراموش کنیدکه مسئول شاه ومجلس هستیدولی متاسفانه نسبت بهردوراه طغیان پیموده بایدازگذشته اظهارندامت کنیدتا بتوانیدبکارخودادامه بدهید .دیگران هم سردا رسپه راملامت کردندولی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم نقش میانجی را بعهده گرفت وسرانجام سردا رسپه با وضع آشفته ای جلسه را ترک گفت . بگفته دبیراعظم ویزدان پناه سردا رسپه گفت تا این قوه درمملکت میباشدا داره کشورغیرممکن است وروزی بایدتکلیف دولت با روحانیون روشن شده وآنها حدود ووظایف خودرا بدانند .روزبعد سردا رسپه بدنبال مذاکره با روحانیون اعلامیه ای منتشرساخت .

انصراف از(جمهوریت)ـ علمای اعلام متن تلگراف زیررا برای کلیه طبقات ارسال نمودند :

بسم الله الرحمن الرحیم ـ جنابان مستطابان حجج الاسلام وطبقات اعیان وتجار واصناف وقاطبه ملت ایران دامت تائیداتهم ـ چون درتشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بودکه مرضی عموم نبودو با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا درموقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته برای مودا عه به دارالایمان قم نقض این عنوان والغاء اظهارات مذکوره واعلام آن بتمام

بلادرا خواستا رشدیم واجابت فرمودند انشاء الله تعالی عموما "
قدراین نعمت را بدانندواز این عنایت کاملا" تشکرنمایند .
الاحقرابوالحسن الموسوی الاصفهانی ـ الاحقر محمدحسین غروی نائینی ،
الاحقر عبدالکریم حایری .
همچنین آیات عظام مزبورکه افضل علمای وقت بودنددرتاریخ ۱۶
فروردین ۱۳۰۲تلگراف زیررا بسردارسپه مخابره میکنند :
(تغییررژیم ایران را ازسلطنت به جمهوری صلاح نمیدانیم و
بدینوسیله نقض عنوان جمهوریت را اعلام میداریم .)
مدرس هم درجلسه علنی مجلس گفت (من با جمهوریت مخالم زیرا
جمهوریت با طریقه حقه جعفری مناسب نیست .ولی با مقام پادشاهی
هرآدم لایقی موافق هستم) .
بدنبال این اعلامیه ها سردارسپه همچنین اعلام داشت :
(هموطنان ،چون یگانه مرام ومسلک من حفظ وحراست عظمت اسلام و
استقلال ایران ورعایت کامل مصالح مملکت وملت بوده وهست،
وچون من وافرادقشون صیانت اسلام رایکی ازبزرگترین وظایف
خوددانسته ودرصددآن بودیم که احترام مقام روحانیت کاملا"رعایت
گرددلذا درموقعی که برای تودیع علماء اعلام بحضرت معصومه
مشرف شده بودم با تبادل افکارچنین مقتضی دانستم که بعموم ناس
توصیه نمائیم عنوان جمهوری را موقوف وسعی نمائیم که موانع
اصلاحات ازپیش برداشته وبحکم اساس دیانت واستقلال مملکت و
حکومت با من معاضدت نمایند .این است که تقاضا میکنم ازجمهوریت
صرفنظرکرده برای نیل بمقصدعالی با من توحیدمساعی بنمائید .)
رضا شاه خوددرباره جمهوریت چنین مینویسد : هنگامیکه برای سرکشی
بخوزستان ،به بوشهرآمدم تلگرافی ازعلمای تهران رسیدکه با
عقیده من درتاسیس حکومت جمهوری مخالفت کرده وجمهوری رامخالف
مصالح مملکت تشخیص داده اند .علمای مذهب جعفری اشاعه داده اند
که امام دوازدهم مهدی منتظرجمهوری ایران را منکراست ومیخواهد

که دولت ایران همیشه بنظام سلطنت باقی بماند.
خمینی نیز در کتاب (کشف الاسرار) مینویسد: امروز در قطر شیعه و عالم اسلام آن روحانی که احترام و قرب منزلتش از همه واجب تر است و رئیس آیات عظام مناسیده میشود آقای سید ابوالحسن اصفهانی است که کلام او بعد از قرآن و پیغمبر معتبرترین میباشد. همچنین مدرس هم که با جمهوریت مخالف بود مورد قبول خمینی میباشد. معهذا خمینی (جمهوری اسلامی) را برهبری خود اعلام نمود.

با اینطرز ماجرای جمهوریت و ریاست جمهوری سردار سپه بهم خورد.

* * *

(جمهوری نامه عشقی)

عشقی شاعر تند و انقلابی اشعاری علیه جمهوریت ساخت که در آن بچند تن از طرافیان سردار سپه بشدت حمله کرد و بعضیها معتقدند که این قصیده بترور او منتهی شد. چند بیتش چنین است.

چه ذلتها کشید این ملت زار
دریغ از راه دور و رنج بسیار
اگر پیدا شود در ملک یکفرد
بمانند رضا خان جوانمرد
کنندش دور فورا" چند ولگرد
بفکر اینکه باید ضایعش کرد
بگویند از سر شاه تاج بردار
بفرق خویشتن این تاج بگذار
حقیقت بارک الله چشم بد دور
مبارک باد این جمهوری زور
بزور سرو نطق و سرمقاله
بباید کرد جمهوری اماله

استیضاح دولت سردار رسپه

وقتی نقشه سردار رسپه درباره جمهوریت بهم خورد مدرس که نمیخواست سردار رسپه در راه خود موفق گردد بشدت با دولت او درافتاد وسرانجام دولت سردار رسپه را استیضاح کرد که متن استیضاح چنین است :

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام محترم ریاست مجلس شورایملی ـ اینجانبان راجع بموارد ذیل از آقای رئیس الوزراء استیضاح مینمائیم :

۱ـ سوء سیاست نسبت بداخله وخارجه ۲ـ قیام واقدام برضد قانون اساسی وحکومت مشروطه وتوهین به مجلس شورایملی

۳ـ تحویل ندادن اموال مقصرین وغیره بخزانه دولت .

مدرس ـ حایری زاده ـ عراقی ـ کازرونی ـ ملک الشعراء سیدحسن زعیم ـ اخگر ـ هراتی

روزیکه استیضاح مدرس وهمفکرانش درمجلس مطرح بود طرفداران سردار رسپه وطرفداران مدرس درمیدان بهارستان گردآمده وهریک شعارهائی برله وعلیه سردار رسپه میدادند .

مدرس ازیکی ازدرهای مجلس خودرا نشان داده وگفت بگوئید (مرده بادرضاخان ـ زنده بادمدرس) سپس نزدطرفداران رضاخان رفته میگوید : اینکه میگوئید (مرده بادمدرس)اگرمدرس بمیردکسی بشما

پول نخواهدداد که این تظاهرات را انجام دهید.
مدرس هنگام خروج از مجلس همراه حائری زاده یزدی و میرزا علی کازرونی مورد حمله طرفداران سردار سپه قرار گرفته (نایب چلوئی) سیلی محکمی بگوش مدرس میزند. سایرین هم با چوب و چماق مضروب میشوند که مدتی بستری بوده اند.
حسین مکی مینویسد روزیکه سردار سپه برای پاسخ باستیضاح مدرس به مجلس میآید طرفداران مدرس در میدان بهارستان اجتماع کرده شعارهائی میدادند از قبیل " زنده باد مدرس ـ مرده باد سردار سپه " حتی خود مدرس از داخل مجلس سر خود را از پنجره بیرون برده و این شعار را میداده است. طرفداران دو آتشه سردار سپه از جمله سید یعقوب انوار عصبانی شده با دوات و قلم و با دبزدن بطرف مدرس حمله کرده بنای ناسزا گوئی را میگذارند. وقتی سردار سپه وارد مجلس میشود و با گوش خود شعارهای مدرس را میشنود عنان اختیار از کفش خارج شده بطرف مدرس میرود و با مشت گره کرده خود بطرف او حمله میکند.
یکی از نمایندگان که شاهد بود میگوید سردار سپه با دست راست خود گلوی مدرس را گرفته بدیوار فشار میداد. سید حسن زعیم که دید نزدیک است سید پیر مرد ضعیف را خفه کند از عقب سر دو انگشت خود را در دهان سردار سپه میگذارد و بطوری میکشد که نزدیک بود دهان سردار سپه پاره شود که با اینطرز دست از گریبان مدرس برداشت ولی بطوری انگشت زعیم را گاز گرفت که خون جاری شد. اگر این واقعه اتفاق نمیافتاد حتماً" مدرس خفه شده بود.
بهمین جهت سردار سپه بطرفداران خود دستور داده بود که هنگام خروج نمایندگان اقلیت که دولت را استیضاح کرده اند مصدوم نمایند.
امیر اقتدار از وزرای کابینهٔ سردار سپه را متوجه ساخت که مبادا به مدرس ضربتی وارد آید. سردار سپه که متوجه شد از کوبیدن مشت بر مغز مدرس صرفنظر میکند. ولی با دست بمدرس اشاره کرده میگوید (شما را از بین خواهم برد).

هنگام طرح استیضاح فقط ملک الشعرا به مجلس آمد و نطقی کرد و موقع اخذ رأی درباره استیضاح چنین گفت (اظهاراتی که اینجا شد بهیچوجه نمیتواند نمایندگان اقلیت را در مصونیت و امنیت آنها یعنی امنیت فکری و امنیت شخصی اقناع کند. آقایان اقلیت اظهار میکنند تا وضعیات بحال حاضر است و تا موقعی که حقوق مجلس و مجلسیان بموجب قانون اساسی محفوظ نیست استیضاح خودمان را مسکوت میگذاریم و مسترد نمیداریم و در عین حال هم در مجلس حاضر نمیشویم.)

رئیس الوزراء ـ رأی اعتمادیا هرچه میخواهد بگیرد. یا سیاه یا سفید. تقاضای ما معین شدن تکلیف است.

رئیس ـ رأی میگیریم نسبت بآقای رئیس الوزراء وهیئت دولت وآقایانیکه اعتماد دارند قیام فرمایند. (نمایندگان باتفاق قیام نمودند).

رئیس ـ باتفاق آراء است.

عزل سردار سپه از مقام ریاست وزرائی

اختلاف شدید احمدشاه با سردار سپه وصف بندی طرفداران و مخالفین رئیس الوزرای مقتدر ایران وبهم خوردن نقشه جمهوریت موجب شدکه احمدشاه بفکر عزل سردار سپه بیفتدو با ارسال تلگرافی اورا از مقام خود معزول ساخت .

متن تلگراف سلطان احمدشاه بموتمن الملک رئیس مجلس شورایملی چنین است :

(نظر باخبار تاسف آوری که از ایران رسیده وتحریکاتی که سردار سپه برضد امنیت عمومی میکند ما اعتماد خودرا از مشارالیه سلب نمودیم .لازم است اکثریت مجلس نسبت بشخص دیگری اظهار تمایل نمایدتا فرمان صادرشود .)

سردار سپه که از جریان بشدت عصبانی شده بود قبلا" میخواست بعتبات برود وبرای مدتی مجاور بشود ولی نزدیکانش اورا منصرف کردندو سرانجام به (رودهن)نزدیک دماوند رفت .

مجلس بمشیرالدوله ابراز تمایل کردولی حاضر بقبول مسئولیت نشد .همچنین مستوفی ومخبرالسلطنه هم حاضر نگردیدند .قوام ووثوق الدوله هم درخارج ازکشور بودند .طرفداران سردار سپه وروزنامه های موافق اوبدفاع پرداختندودشتی چنین نوشت : (پدروطن رفت . کسی که بعداز دوقرن ضعف ومذلت وتفرق وتشتت با یران قوت وعزت

ووسعت دادا زتهران پرا زخیانت وغرض بیرون رفت .آنکسی که سه سال قبل با پیشانی پرا زامیدوافتخار بتهران آمدبا ارادهٔ خستگی ناپذیربترمیم خرابیها گذشته پرداخت وباصلاح وضع کثیفی که حکومت های نالایق گذشته ایجاد کرده بودندهمت نمودباقیافه ای افسرده تهران را وداع گفت .سردارسپه رفت وتهران پرا زخیانت را بحال خودگذاشت .فقط ارادهٔ توانای اوفئودالیته را محو، قشون را بزرگ ،یاغیان را قلع وقمع وآبرووحیثیت ایران رادرخارج بزرگ نموده است .اگرعلماء بزرگ بقای این مردرا برای عظمت وشوکت یک دولت اسلامی وجلوگیری ازفحشاء ومنکرات ضروری میدانند ، اگرآزادیخواهان واحرار بافکارآزادیخواهانه این شخص واحترامی که همیشه بعقائدملی میگذاشت اذعان دارند ،اگرطبقات مختلف این حقایق را قبول دارندبایدنگذارندسردارسپه برود . رفتن او وتسلط اجنبی واختلاف کلمه ،درهم شکستن اعتبارات ایران واغتشاشات داخلی با محوشدن نقشه اصلاحات باهم مترادف است . سردارسپه پدروطن است .روح مردانگی وشهامت ایرانی است . جانشین اردشیربابکان ونادرشاه افشار است .قائدتوانای ملیون ومورداحترام طبقات رنجبروموجدنظام جدیدایران وذاتا "یکنفر مصلح ایران دوست بدرجه عبادت است .کدامیک ازفرزندان ایرانی رشادت وصحت عمل وفضیلت وتقوای سردارسپه را دارند.وثوق الدوله یا قوام السلطنه ؟ اگررفت همه اینها میرود .صاحب منصبان رشید ایرانی که رئیس خودرا دوست دارندا جازه نمیدهندکه ایران بفقدان سردارسپه دچارشود .)

سردارسپه هم وقتی عازم (رودهن)بودبیانیه ای خطاب بفرماندهان نظامی چنین اعلام داشت :

(با وجودخدمات فراوان بکشورجمعی ازمفسدین موجبات خستگی و دلسردی را فراهم ساخته اندکه تصمیم گرفته ام عجالتا" کناره گیری کنم .فعلا" قشون را بشما وشما را بخدا میسپارم .)

درنتیجه این تلگراف امرای ارتش بشدت حمایت خودرا از سردارسپه اعلام وتلگرافات تندی بمجلس مخابره کرده اندکه از آنجمله تلگراف امیرغرب سرلشگر امیراحمدی میباشدکه چنین اعلام داشت :
(متحدالمال فرمانده کل قوا بفرسودگی درمقابل ناسپاسی مفسدین وکناره گیری ازخدمت اینجانب را وادارکردکه پس از ۶۸ ساعت قوای خودرا ازفرونت های لرستان جمع آوری نموده ومنتظرخواهد بودتا به تصمیمات متخذه که وظیفه هر متعلم نسبت به مربیش میباشد عمل نموده ،خونهای خودرا درراه تسلی خاطرمبارکش بریزیم .)
سرتیپ مرتضی خان (یزدان پناه) عده ای ازنظامیان را درمیدان مشق جمع کرده واظهارداشت که اگرسردارسپه ازمیان برود مجلس را بتوپ خواهم بست .محمدخان امیرلشگرشرق ـ امیرلشگرامیراقتدار وخلاصه امرای لشگرازتمام نقاط کشوراعلام داشتندکه چهارسال است تحت فرماندهی یگانه فرزندمجاهدغیورایران سردارسپه به عشق عظمت ایران جان خودرا فدای امنیت واعاده اعتلای ایران کردیم .آنهائیکه بنام وکالت بادستوراجانب فرمانده مارادلسرد ساخته اندبدانندکه تصمیم گرفته ایم لکه های عارملیت وقومیت ایرانی راازدامن مجلس پنجم شستشوبدهیم ومخالفین عظمت مملکت راکیفروآرزومندان تعالی ایران راپاداش دهیم .چنانچه بزودی نتیجه مطلوبه رفع کناره گیری فرمانده متبوع معظم ما نشود بهمدستی سرداران نظامی باین بدبختی های خانمانسوزخاتمه خواهیم داد .اگرتادوروزتصمیمی اتخاذ نشوداقدام خواهیم کرد .
درمقابل این تهدیدات تنها مدرس درمنزل نشسته بودومیگفت این تهیدیدات توخالی است .رضاخان جرئت ندارد برخلاف حکومت مشروطه قدم بردارد .من ترجیح میدهم که اوبا سربازمجلس رابببندد تا ما تسلیم شویم ، مدرس میگفت :

زانبوه لشگرمرا باک نیست زیاران مجلس دلم پاک نیست

مدرس معتقدبودکه سردارسپه بدون رأی مجلس کارش تمام است .

انگلیسها از ترس روسها جرئت اعمال زور ندارند .کودتای۱۲۹۹موقعی اتفاق افتاد که روسها درنتیجه انقلاب ناتوان بودندولی درسال ۱۳۰۳روسها در ایران فعال شدندواجازه نمیدادندکه رقیب شان به میل خودحکومت کودتا را روی کار بیاورد .ولی حرفهای مدرس اثرزیادی نداشت زیرا وکلامرعوب شده بودند .

مقارن این احوال خطاب بطبقات مختلف تلگرافی از علماء رسید: (نظربموا عیدرئیس الوزراء درتشییداسلام ومنع ازافکارخام از اوقدردانی بشود .ابوالحسن موسوی اصفهانی ـ محمدحسین غروی ، عبدالکریم حایری)

این اقدامات افکارعمومی را بنفع سردارسپه برانگیخت که حتی شاعرآزاده ای چون (ایرج میرزا)که خود ازقاجاریه بودواشعارش همیشه انتقادی وطنزآمیز ،درباره سردارسپه چنین سرود :

تجارت نیست ،صنعت نیست، راه نیست

امیدی جزبه سردارسپه نیست

درنتیجه جلسه خصوصی مجلس تشکیل شدوقرارشدبسردارسپه رأی تمایل بدهندبشرطی که ازشاه ومجلس اطاعت کندوقدرتش محدودباشد .

وقتی طرفداران سردارسپه نتوانستندمدرس را متقاعدکنندتصمیم گرفتندجلسه ای بدون حضورمدرس تشکیل بدهند .چندنفرازنزدیکان مدرس باوگفتندکه سردارسپه حاضراست تسلیم شما بشودوچون کنار رفتن سردارسپه فعلا" بضررمملکت است بهتراست مجلس آشتی کنان فراهم بشود .که شما وسردارسپه متحدا" کشوررا اداره کنید .بنابراین مدرس بمنزل قوام الدوله اصفهانی رفت ودرآنجا مدت سه ساعت در انتظارسردارسپه بود .درهمانوقت جلسه خصوصی مجلس تشکیل بود ونودرأی موافق بسردارسپه بدون حضورمدرس داده شد .پس ازاخذ رأی تمایل گفته شدکه آن ملاقات بروزدیگرموکول گردید .روزبعد وقتی مدرس به مجلس آمدبضیاء الملک فرمندگفت این نامردان که مملکت را دزدیدنددیروزهم مرا دزدیدندونگذاردندکه درجلسه خصوصی

شرکت کنم و هنگامیکه چشمش بقوام الدوله میافتد با و اعتراض میکند و او را از طاق خارج میسازد.

سرکشیک زاده اتحاد چنین مینویسد:

وقتی سردار سپه در ملاقات با علماء موافقت خود را با جمهوری انکار نمود فکر تازه ای بنظرش رسید که چون مردم و علماء با جمهوریت مخالف هستند خوب است سلطنت را بدست آورد. از آن تاریخ تمام مساعی سردار سپه بسقوط قاجاریه و اشغال تاج و تخت متوجه گردید. وقتی این خبر بپاریس رسید احمدشاه طی تلگرافی او را عزل کرد. وصول این تلگراف و دسته بندیهای مخالفین طوری سردار سپه را مایوس کرد که تصمیم گرفت ایران را با وجود مخالفت اطرافیان خود ترک نماید. روزی که با رسفر خود را بسته و تصمیم قطعی بمسافرت فرنگ گرفته و اتومبیلش را آماده کرده بودند یک عده ۲۰ نفری از دوستان خصوصی ایشان از جمله من حضور داشتیم. وقتی میخواست سوار اتومبیل شود سلیمان میرزا اسکندری حرف آهسته ای با وزد و دونفری در غرب عمارت سالاریه مدت نیم ساعت صحبت کردند. در مراجعت قیافه سردار سپه بشاش بنظر میرسید. در این ملاقات سلیمان میرزا وعده صریح داده بود که وسایل تحصیل رأی اکثریت را برای سردار سپه در مجلس فراهم خواهد ساخت و باین ترتیب او را از مسافرت منصرف نمود. این ملاقات نیم ساعته تحول تاریخی را بوجود آورد. در نتیجه سردار سپه به رودهن رفت و طرفدارانش در مجلس جدیت کرده بتحصیل اکثریت موفق شدند. از دیاد قدرت رضا خان دیگر مجال نمیداد که کسی از رجال وقت مصدر کار شود و احمدشاه را که جوانی قانون دوست و پول پرست بود وادار کرد که بعداً" برای بار سوم و آخرین بار بسفر اروپا برود و تاج و تخت را برقیب خطرناکی واگذار کند.

موقعی که احمدشاه عازم اروپا بود از سردار سپه شنیدم که میگفت من خودم با مسافرت احمدشاه موافقت کردم و بشاه گفتم میخدو سربزمین

فرونمیرود .یا با یدشما کا رکنیدیا من ..ا زا ین جمله معلوم بودکه سردا رسپه بریا ست وزرا ئی متقا عدنیست وهدف با لاتری دا رد .من هم بسلطنت ا ورأی ندا دم .

سیعدیعقوب ا نوا رمینویسد :

وقتی شا یع شد که سردا رسپه برکنا رشده بعتبا ت میرودتا بقیه عمررا بعبا دت بپردا زدخیلی متا ثرشدم وبیا دآ وردم که دورا ن نگون بختی ایرا ن تجدیدخوا هدشد .ولی نزدیکا ن ا یشا ن پیشنها دکردندکه فعلا" به رودهن برود .درا ینموقع مرا بجلسه خصوصی مجلس خواستند . هنگام حرکت بمنصورا لملک برخوردنمودم گفت ا حمدشا ه سردا رسپه را عزل کرده بمستوفی ا لممالک ابرا زتما یل کنید .گفتم ا وچند با را متحا ن دا ده نمیتوا ندمشکلات را حل کندودردوره ا وخیلی خرابی با رآ مده ا ست .اگرسردا رسپه کنا ربرودمثل روزی ا ست که ناصرالدین شا ه ا میرکبیررا برکنا رکرد .وقتی درجلسه خصوصی رئیس مجلس گفت شا ه نخست وزیررا عزل کرده مدرس ورفقا یش گفتندمطا بق ا صل ۴۶ متمم قا نون ا سا سی که عزل ونصب وزراء با فرما ن شا ه ا ست حق دا شته ولی من گفتم شا ه بدون نظرمجلس حق عزل را ندا شته واگر چنین با شددیگرمجلس معنی ندا رد .مدرس ومشیرا لدوله ومصدق و موتمن ا لملک معنا با نظرمن موا فق بودندا ما مطا لب من ا زطرف سلیما ن میرزا تا ئیدشدوتلگرا ف ا حمدشا ه ا زبین رفت .من پیشنها د کردم عده ا ی ا نتخا ب شده به رودهن بروندوبا هرزبا نی هستسردارسپه را مرا جعت دهند .سرا نجا م مستوفی ا لممالک ـ دکتر مصدق ، مشیرا لدوله ـ سیدا لمحققین دیبا ـ سلیما ن میرزا ـ تدین وچند نفردیگرتعیین شدندوبه رودهن رفتند .

ا زطرف هیئت ا عزا می مجلس با طلاع سردا رسپه میرسدکه ازصد نفر وکلای حا ضردرمجلس ۹۳ نفربرئیس ا لوزرا ئی ا یشا ن ابرا زتما یل کرده ا ند .شرط مجلس ا ین بودکه رئیس ا لوزرا با یدمطا بق قا نون ا سا سی مطیع وفرما نبردا رشا ه با شدومجلس با یدقوا نین مصوبه را

تصویب ودولت بموقع اجرا بگذارد .سردار سپه بدوا" ازقبول مقام رئیس الوزرائی امتناع کرده میگویدبا مشکلات فراوانی که وجود دارد نمیشودکارکردولی هیئت اعزامی باو وعده میدهندکه همه گونه ازاوپشتیبانی خواهندکردکه بهمین جهت مقامرا میپذیرد .
سردار سپه درآنروزدرمقابل هیئت تواضع کرده با مشیرالدوله و سلیمان میرزا مهربانی نموده آنها را پهلوی دست خودنشاندوگفت نیت من استقرارحکومت مشروطه وقانون است وبه مشیرالدوله گفت جنابعالی ازاین پس بین من ومجلس حکم باشید .من بشخص شرافتمندی مثل شما همیشه اعتقادواطمینان دارم .آرزوی من ایجاد یک ایران مترقی وسربلندمیباشد .
تمایل مجلس تلگرافی بعرض احمدشاه میرسدکه چنین جواب میدهد :
ریاست مجلس شورایملی ـ باآنکه قانون اساسی بماحق میدهدکه سلب اعتمادخودمان راازرئیس الوزراء وقت بنمائیم معذالک صلاح اندیشی مجلس شورایملی راردنکرده بولیعهدامرشدبسردارسپه اعلام دهدکابینه راتشکیل ومعرفی نماید .شاه
مخبرالسلطنه می نویسد : دکترمصدق مامورشدبرای ترمیم روابط با ولیعهدصحبت کندوورا با سردار سپه ملاقات بدهد .اینکارصورت گرفت .پس ازمقدمات ،مصدق اجازه گرفت ولیعهدوسردارسپه را تنها بگذاردکه هرچه میخواهددل تنگشان بگویند .پس ازاین ملاقات بازگشت احمدشاه محتمل الاجرا می نماید .احمدشاه بدوا "قصدآمدن میکندوبعدمنصرف میشود .چه تکالیف باوشده خدا میداند .
درنشریه ای خواندم که دکترمصدق برای دوستان خودنقل کردکه وقتی تصمیم گرفته شدکه بین سردار سپه ودربار وسایل آشتی را فراهم سازندوازولیعهدخواهش میکنندکه سردار سپه را بپذیرد .
درپایان مذاکرات سردار سپه قول شرف میدهدکه بمقام سلطنت خیانت نکندوقسم قرآن میخورد .
پس ازآن چندماهی روابط سردار سپه ودربار خوب بودوحتی

رئیس الوزراء برحقوق ولیعهدکه سابقاً" برای صرفه‌جوئی ماهی پنجهزار تومان کسرشده بودمیافزاید .وبشاه هم‌تلگراف میکندو انتظارمراجعت شاه‌را خواستارمیگردد .تلگراف مبادله‌بین احمدشاه وسردارسپه :

جناب اشرف رئیس الوزراء ـ تلگراف شما واصل وازحسن جریان امورواانتظام‌مملکت که اطلاع دادیدخوشوقت شدیم .البته منتهای آمال ما انتظام‌مملکت وآسایش ملت عزیزاست .حال مزاجی بحمدالله بهتراست .باکمال اشتیاقی که‌بمراجعت داریم‌انشاء الله زودترحرکت کرده‌ازملاقات شما مسرورخواهیم‌شد .منتظریم تا موقع ورودما را تلگرافاً" ازحسن جریان مسبوق وخرسندنمائید . شاه

پاسخ سردارسپه ـ دستخط مبارک تلگرافی زیارت وبحضرت‌آیه‌الله شهرستانی ابلاغ شد .امورمملکتی بحمدالله درتوجهات ملوکانه ازهرجهت منظم بمژده‌رفع کسالت وبهبودذات اقدس این است که هرچه ممکن باشدحرکت نزول اجلال راتسریع وعموم چاکران را از زیارت ذات اقدس مفتخرفرمائید .چاکررضا ـ پانزدهم خرداد ۱۳۰۳

* * *

یحیی دولت‌آبادی مینویسد :

سردارسپه پس ازبازگشت ازخوزستان دریک جلسه‌خصوصی میگویدمن بااین دوبرادرنمیتوانم‌کارکنم .مشیرالدوله میگویدمحظورقانونی هست‌وبایدمطالعه‌کرد .سردارسپه ازجلسه‌خارج میگردد .جلسه بعد درخانه علاء تشکیل میگرددوتصمیم‌میگیرندبسردارسپه‌جواب منفی بدهند .مشیرالدوله‌باومیگویدبملاحظه‌قانون اساسی ما نمیتوانیم باخیال سلطنت شما موافقت کنیم .سردارسپه میگویدمن مقام‌خودرا محکم نمیبینم‌وممکن است بایک دستخط شاه ازاروپا همه‌زحمات من دراین مملکت ازبین برود .مجلس مشاوره‌باردیگربدون حضور سردارسپه تشکیل میشود .دکترمصدق ازیکی ازموادقانون اساسی استنباط میکندکه مجلس‌شورایملی میتواندرصورت ضرورت فرماندهی کل قوارا باوبدهند .سردارسپه پس ازاطمینان ازنظرمثبت مشاوران

بطرفدا ران خودمیگویدچنین طرحی‌رادرمجلس مطرح کنند .ولیعهد ازدادن مقام‌فرماندهی کل قوا بسردارسپه‌ابرازنگرانی کرده‌و مخالفت میکند .باومیگویندا گراینکارنشود سردارسپه‌خودرا برای مخالفت باقانون اساسی آماده‌کرده‌است .باین طرح فقط حائری زاده ـ قوام‌الدوله ـ عراقی رأی ندادند .

سردارسپه‌دوباربامدرس ملاقات میکندیکبارددرمنزل بهبهانی و یکبارددرمنزل خودش واوراهم‌آماده میکند .

ولیعهدنا راحت شده میگوید : ۴۰هزارتومان ماهیانه‌یکماه‌شاه‌را بمدرس دادم‌که‌دررا ه‌حفظ تاج وتخت کاربکندحالاپول هم‌ازمیان رفت وبرادرم آنرا مطالبه میکندونتیجه‌هم چنین شد .

سردارسپه‌بمجلس پیغام‌دادیاباید اورا بخواهندیا احمدشاه را.. درصورتیکه‌اورا میخواهندباید مطالب موردتقاضای اوراقبول‌کنند .

تاآخرمجلس پنجم چهارده‌نفردراقلیت ماندند .مدرس ـ سیدمحیی الدین مزارعی ـ شریعتمداری دامغانی ـ میرزا علی‌کازرونی ـ علی اقبال الملک ـ شکوه‌نظام‌ـ عراقی ـ ملک الشعراء بهارـ حایری زاده‌ـ زعیم‌ـ میرسیداحمدبهبهانی ـ اتابکی‌ـقوام‌الدوله میرسیدمصطفی بهبهانی.دراواخردوره‌پنجم دکترمصدق ـ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ـ اخگرـ حسین علاء ـ تقی زاده‌هم بـه مخالفین پیوستندکه‌باالغای سلطنت احمدشاه مخالفت کردند .

چگونگی تغییرسلطنت از(قاجار)به (پهلـــوی)

ازکودتای ۱۲۹۹ هرگامی که‌سردارسپه‌بسمت تخت سلطنـــــت برمیداشت احمدشاه‌نیزیک قدم‌بعقب میرفت .رضاخان که‌توانسته بودخودرا ازسربازی ساده‌بسرعت بمقام‌سردارسپهی برساندیگر طی فاصله ازرئیس الوزرائی وفرماندهی کل قوا تا مقام‌سلطنت برای اوخیلی مشکل نبود .بخصوص که‌سلطان احمدشاه‌جوانی راحت طلب وعاشق زندگی دراروپا بود .سردارسپه‌پس ازکودتا میکوشید که‌شاه‌را برای خودحفظ کندوبا استفاده‌ازقدرت قانونی سلطنت مخالفین خودرا بکوبدچنانکه میبینیم‌یکی یکی همه‌را ازمیـــدان بدرکرد .

رضاخان پنج روزپس ازکودتالقب‌سردارسپهی را ازشاه‌گرفـــت واز احمدشاه‌چنین تشکرکرد :

(حکم قشون غره ۱۹مورخه ۸حوت (اسفند)۱۲۹۹(پنج روزپـــس از کودتا)

اینجانب ازطرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی‌بمنصب سرداری ولقب سردارسپهی مفتخروسرافرازگردیده ،تشکرات غلامانه‌خـودرا به‌خاکپای مهراعتلای ملوکانه‌تقدیم‌وازدرگاه‌حضرت احدیت توفیق واستمداد می جویم‌که‌با تمام‌قوا ازعهده‌هرگونه‌خدمتگذاری وجانفشانی برآمده‌پاس‌حق شناسی رابجای آورم. رضـــا)

سردار سپه با در دست داشتن قوای امنیتی مملکت و با رشادتی که شخصا "داشت بر مملکت مسلط شد بخصوص که گردنکشان را یکی پس از دیگری از میان برمیداشت و امنیت را بدورترین نقاط مملکت گسترش میداد. همین اقدامات موجب شد که مجلس هم طی ماده واحده ای ریاست کل قوا را بسردار سپه بدهد.

ماده واحده ـ مجلس شورایملی ریاست کل قوای دفاعیه و تامینیه (امنیه) مملکتی را مخصوص آقای رضا خان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نمایند و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورایملی از ایشان سلب نتوانند شد.

این قانون که مشتمل بر یک ماده است در جلسه ۲۵ برج دلو ۱۳۰۲ شمسی بتصویب مجلس شورایملی رسید. مؤتمن الملک نکته قابل توجه در این ماده واحده این بود که بدون تصویب مجلس این سمت را نمیشد سلب کرد. بعدا زگودتا او عملا" همین کار را داشت ولی هرآن احتمال میرفت که احمدشاه این سمت را از او بگیرد ولی با این ماده واحده دیگر شاه هم حق سلب این عنوان را نداشت. سردار سپه با اقتدار توانست امنیت را در همه جا برقرار کند. خارجیها که از ناامنی ایران نگران بودند افزایش قدرت روزافزون او را تائید میکردند.

سرآرتور لدویلسن انگلیسی که سالها در جنوب ایران ماموریت داشته درباره تغییر سلسله قاجاریه و وضع امنیتی آنروز کشور چنین مینویسد:

موضوع مهمی که اکنون در جنوب غربی ایران در میان لرها و عربها جریان دارد همانا صحبت از خشم و غضب آنها نسبت بخوانین بختیاری است که بختیاریها میخواهند سلسله قاجار را تغییر دهند و خود بر آنها سلطنت کنند. درحالیکه روسای آنها فقط رئیس یک طایفه بودند و شیخ محمره و صولت الدوله قشقائی و والی پشتکوه این را غیرقابل تحمل میدانند و اقداماتی در تهران صورت گرفته تا بختیاریها نتوانند موفق گردند.

ایران درحال حاضردربدبختی است .حاضراست هرحکومتی را بپذیردکه باین مملکت امنیت بدهد .امروزاحساسات ضدروس درشمال ضدانگلیس درجنوب وجوددارد .همچنین احساسات ضدشاه وضد مشروطیت درهرشهربزرگ جریان دارد .من مأیوس هستم ازاینکه بهبودی حاصل شودمگربادخالت انگلیس وروس .من بااین اقدام بملاحظات سیاسی جدا" مخالف هستم درصورتیکه ازاین گرفتاری راه فراری نیست .من بااینطرزفکرایرانیان موافق هستم ازاینکه برای شرافت وحفظ حیثیت خودشان بادخالت اجانب درامورداخلی ایران شدیدا" مخالف هستند .بااینکه خودشان هنوزنمیتوانند مملکت راادارەکنند .دەسال طول خواهدکشیدتااین هرج ومرج خاتمه یابد .فقروبدبختی دراین کشور رقت آوراست .این مرا عذاب میدهدکه میبینم آنها بچه مصیبتی گرفتارهستند .

* * *

فاتحه قاجاریه خوانده شد

اقدامات مهم سردارسپه درایجادیک کشورنوین ودرهم کوبیدن همه فئودالها وگردنکشان وپشتیبانی وحمایت سیاستهای خارجی موجب گردیدکه همه فکر میکردندکه بزودی سلطان احمدشاه به آرزوی خودکه زندگی راحت وآسایش درجنوب فرانسه هست خواهدرسید و سردارسپه هم بسهولت میتواندسلسله پهلوی رادرایران مستقرسازد . حسین مکی مینویسد : وقتی سران قاجاریه متوجه شدندکه انگلیسها بواسطه مخالفت با احمدشاه درصددتغییررژیم وبرکناری اوهستند، تشکیل جلسه داده تصمیم گرفتندمستقیما" با انگلیسها واردمذاکره شده فرددیگری ازخاندان قاجاررا روی کاربیاورند.دراین جلسه قرارشدنصرت السلطنه وعضدالسلطان عموهای احمدشاه به اروپا رفته باتفاق آقاخان محلاتی با (لردکرزن)وزیرخارجه انگلستان مذاکره کنند .هنگام مذاکره لردکرزن باین سه نفرگفت پرونده امر

دست مدیرکل امورشرق است که برای مرخصی به اسکاتلندرفته و نامه‌ای با ومینویسم ،بروید با او مذاکره کنید .سه نفری به اسکاتلند رفته وقتی بخانه اش رسیدند مدیرکل تازه از حمام خارج شده بود. با دیدن نامه لردکرزن وپس از مذاکراتی گفت ما دیگر با این خانواده که درطول ۱۵۰سال ما را همواره دریک متری جنگ قرار داده نمیتوانیم کار کنیم .آن سه نفرنگاهی بهم کرده گفتند :إنا لله وإنا إليه راجعون . مدیرکل درپایان گفت ولی نسبت بشما مزاحمتی نخواهدبود .وقتی نصرت السلطنه وعضدالسلطان از راه روسیه عازم ایران شدنددرگردنه اما مزادهاشم اتومبیل آنها راگرفته همه آنها را لخت کردند. نصرت السلطنه خودرا به کنسول انگلیس دررشت رسانیدووضع رابیان کرد .حدود ۲۴ساعت بعدکلیه اثاثیه آنها بدون کم وکسرتحویل شد. سردارسپه بموازات روی کارآمدن کابینه مستوفی‌الممالک تصمیم گرفت بهر قیمتی است ازسلطان احمدشاه استعفای کتبی بگیرد .بهمین جهت فروغی راکه مردی زبان آورودرمحاوره قوی بودبا روپا نزد احمد شاه میفرستد .فروغی درملاقات با احمدشاه جواب منفی میشنود. میگویدمن اجازه دارم تا یک میلیون لیره استعفا نامه آن جناب را خریداری کنم .احمدشاه متغییرشده میگویدحاضرنیستم بهزار برابر این مبلغ بفروشم توبه ارباب خودبگوکه این خیال باطلی است که کرده‌ای زیرا من پیش وجدان خودودرمقابل نسلهای آینده سرفرازم که حتی حاضرشدم ازسلطنت برکنارشوم ولی خیانت نکردم .تاریخ قضاوت خواهدکردکه برخلاف اراده ملت ایران برکنارشده‌ام .اگر استعفا کنم مثل اینکه سلطنت را حق خودندانسته ورضایت داده‌ام. لذا اگرتمام دنیا را هم بمن بدهندا ستعفا نخواهم داد.

(این مطلب را درهیچ نشریه وکتابی ندیدم زیرا اولا "تصورنمیکنم سردارسپه درآن شرایط که زمینه را ازهرحیث آماده میدیداحتیاجی باستعفای احمدشاه داشت .ثانیا" درآن ایام چنین پولی دراختیار هیچکس نبودکه بتوان آنرا دراختیار احمدشاه قرارداد .ثالثا" با

توجه بروحیه سلطان احمدشاه که بپول وثروت وامورمالی علاقه فراوان داشت ودرشرایطی که سلطنت را ازهرجهت متزلزل میدید جای شک است که درقبول چنین پیشنهادی تردیدکند .بخصوص که میبینیم سردنیس رایت سفیرسابق انگلیس درایران مینویسد : احمدشاه ماهی ۵هزارلیره ازسفارت انگلیس دریافت میکرد . با توجه باین مطالب میتوان این موضوع راشایعه بی اساسی دانست مگربعدا سندی بدست آیدکه اصالت آنرا تائیدکند .)

رحیمزاده صفوی ازنمایندگان دوره پنجم مجلس شورایملی دراواخر سال ۱۳۰۳شمسی به پیشنهاد محمدحسن میرزا ولیعهدوباجلب نظر مدرس به اروپا میرودتا با احمدشاه مذاکره کرده موجبات بازگشت اورا بایران فراهم سازد .ا ودرباره اسرارسقوط احمدشاه مطالبی تهیه کرده بودکه درسالهای ۲۴و۲۵بصورت پاورقی درروزنامه داد بچاپ رسیدونگارنده آن مطالب را بصورت کتابی منتشرساخت . قرار بودجلدهای بعدی آنهم منتشرگرددکه دیگراز آن خبری نیافتم .

دراین سلسله مقالات اوچنین نوشت :

وقتی قرارشدبه اروپا بروم درکاخ گلستان بدیدارولیعهدرفتم و مدت دوساعت ونیم گفتگوداشتم وسرانجام روی چندموردبرای برادر خودپیام فرستاد .

۱ـ سردارسپه خرج بی پایان میکندبرای پیشرفت مقصودخودش و منابع مالی مختلف هم بدست آورده ولی ما درتنگدستی هستیم . اعلیحضرت باید ازدادن پول برفقای ماکوتاهی نفرمایند .

۲ـ باید درمحافل سیاسی خارج وبخصوص برای وکلای پارلمان انگلستان روشن ساخت که مخالفت عمال انگلستان باحکومت قاجاریه بضررخودشان تمام خواهدشد .باید ازراه مطبوعات ومحافل آنجا برای تغییررویه وزارت خارجه انگلستان اقدام کردوهمچنین نباید ازخرج کردن دریغ داشت .

۳ـ بایدشاه هرطورشده ازراه روسیه بایران بازگرددتا وسیله جلب

شورویها فرا همگرددزیرا تدریجا "سیاست شوروی هم‌بمساعدت سردا رسپه منحرف میشود .

درپا یان ولیعهدآ هسته درگوش من گفت بگوئیداگرا علیحضرت قصد مراجعت با یران را نمیپسندند برای حفظ سلطنت قاجار ممکن است حقوق سلطنت یا نیابت سلطنت را به ولیعهدواگذارکنیدتا وی که‌برا وضاع تسلط داردربرا بردشمن تاج وتخت هرطوری میتوانند عمل کنند .

با این پیام‌عازم‌ا روپا شدم .درپا ریس نا صرا لملک را دیدم‌ا وهم گفت ا مروزا یران احتیاج بیک حکومت قوی دا ردکه‌بتوا ندامنیت را حفظ کندوروابط ا قتصا دی را با خارج توسعه‌دهد .چنین حکومتی درا یران بوجودآ مده‌وقطعا" وجودیک پا دشا ه مشروطه‌خوا ه و پر احتیا ط بی مصرف ا ست .با تعجب ا زا ین گفته‌نا صرا لملک به‌نیس رفتم .درهتل نگروسکوبدیدا را حمدشا ه نا ئل شدم .شا ه‌با لباس سا ده‌ا ی پشت میزنشسته‌وا ولین سئوا لش ا ین بودکه‌آ یا ا زپا ریس ونیس خوشت آ مده‌ا ست ؟پا سخ مثبت دا دم‌گفت ا مروزفقط نیمساعت وقت دا رم .گفتم‌من تشریفا ت دربا ررا بلدنیستم‌وبسا دگی حرف میزنم .گفت بهترا ست .گفتم من نمیگویم‌قاجا ریه‌خیلی خوبند ولی با ا طمینا ن خا طرعرض میکنم‌که مظفرا لدین شا ه‌وا قعا" محبوبیت دا رند .ملت ا یرا ن میخوا هندکه‌ا علیحضرت حدودسلطنت وحقوق ملت را رعا یت کنند .نه‌ا ینکه‌تا خطری پیش آ مدعا زم‌فرنگ بشوند .ا ین به‌محبوبیت شا ه‌لطمه میزند .

ا حمدشا ه‌گفت من به‌محبوبیت خودخیلی ا همیت میدهم‌وا زصمیم قلب ملتم را دوست دا رم .آ یا میخوا هیدمن شا ه‌مشروطه‌با شم یا مختا رومستبد ؟ لابدشا هی میخوا هیدکه‌بقا نون ا سا سی وقوا نین عمومی ا حترا م‌بگذا رد .من ا زآ ن شا ها نی هستم‌که‌هرگزا زحدود قوا نین تجا وزنخوا هم‌کردزیرا قسم‌خورده‌ا م‌وشا ها نه‌قول دا ده‌ا م . حا لابمن بگوئیدکجا کوتا هی کرده‌ا م .سفرا ول که‌بفرنگ آ مدم‌با

قرارداد ۱۹۱۹ روبرو بودم که بشدت با آن مخالفت کردم و گفتم مرگ را بر آن سلطنت ترجیح میدهم. گفتم سلطنتی را نمیخواهم که متضمن بندگی ملت و مملکتم باشد. در این سفر با مخاطرات زیادتری روبرو شدم. برای زمامداری رضا خان فشار سخت و حتی تهدید بود. افکار عمومی علیه من مسموم شد. نغمه جمهوری بگوش رسید. عده‌ای میخواستند از حدود قانون تجاوز کرده دست بتحریک بزنم و بسیاست خارجی دیگری تکیه کنم که در آن صورت موفق هم میشدم ولی برای من پسندیده نبود بلکه نزد ملت ایران و وجدان خود شرمنده میشدم. راه دیگر این بود که رضا خان را به آرزویش که رئیس الوزرائی بود برسانم و از مملکت خارج شوم تا ملت قضاوت کند. قانون اساسی و مجلس شورایملی قاضی اصلی است. اگر پیشنهادبعضی از شاهزادگان قاجار و رجال را میپذیرفتم و فرضا" هم موفق میشدم برای کشور خوب نبود و همان محبوبیت هم برجای نمی ماند.

شاید شما فکر میکنید که من این قدرت و جرپهزه را ندارم که سردار سپه را بردارم. درباره توقیف و تبعید و حتی کشتن سردار سپه از طرف افسران قسم خورده قزاقخانه بمن پیشنهادشد و اشخاصی هم بودند که بگفته خود شاهسونی (یعنی شاهدوستی) بخرج داده و در همان عمارت گلستان کار را ورا خاتمه بدهند. اما برای من واقعه امیرکبیر درس عبرت بود. او خود را بسفارت روس بست و جدم هم او را بکاشان تبعید نمود. تبلیغات مخالفین سبب گردید که او را از بین بردند.

آنوقت بعنوان فردی معرفی شد که اگر ناصرالدین شاه گذارده بود ایران را همدوش دولتهای بزرگ میساخت. توقیف یا تبعید یا نابودی رضا خان یک پیراهن عثمان دیگر میشد. او میشد امیرکبیر محبوب و من هم میشدم ناصرالدین شاه.

گفتم با اینطور زبا و فرصت میدهید که نقشه هایش را برضد سلطنت قاجار انجام بدهد. احمدشاه گفت من مشغول تحصیل حقوق هستم. یک شخصیت برجسته حقوقی بمن گفت من عملیات رضا خان را با هریک از

مبانی واصول حقوقی که مقایسه کرده ام دیدم تشبثات اونا مشروع است واعمال نا مشروع هم عاقبت ندارد .بنابراین سردار سپه با این اقدامات که میکند هرگز نخواهد توانست تاج وتخت قاجاریه را برباید ومرا از سلطنت محروم کند .

گفتم با کسب رأی وتشکیل مجلس موسسان میتوانند آراء علیه سلطنت قاجار جلب کند .شاه گفت حقوقدانان میگویند (سلطنت موهبتی است الهی)حق طبیعی وموروثی است که ملت درحق سلطنت شرکت دارد وهیچ شریکی بمیل خود نمیتواند شریک دیگر را محروم سازد . چنانچه منهم حق ندارم ملت را از شرکت درفرمانروائی خود محروم کنم وملت هم نمیتواند مرا محروم سازد .گفتم اگر مجلس قاجاریه را خلع کند باز هم حقوقدانهای اروپا میگویند نمیتواند .امروز رضا خان همه وسایل را دردست دارد وشهربانی او مثل موریانه که تخت سلیمان را خورد سرانجام تخت سلیمان شکست اینجا هم عمل میشود .دراین موقع شاه ناراحت شد وراه افتاد وگفت باشد برای بعد .

درملاقات بعدی بشاه گفتم سه پیغام دارم .یکی از ولیعهد دیگری از مدرس وسومی از ملت .. مدرس میگوید من ورفقای من برای تحکیم قدرت قانونی اعلیحضرت میکوشیم واز فداکاری دریغ نداریم زیرا تغییر رژیم درحاله حاضر مفهومش اضمحلال مبانی دوام وبقای جامعه ایرانی است .مقصود این است که میخواهند اعلیحضرت را از سلطنت برکنار سازند ودیگری را برتخت بنشانند واین تغییر رژیم بزرگترین ضربت انتقامی است که برپیکر ایران وارد میشود . سردار سپه درآینده میخواهد بنیاد دایلیاتی را براندازد .تخت قاپو کردن درگذشته یکنوع کیف بود . سردار سپه میخواهد تمدن غربی را با ایران بیاورد .با این ترتیب درهای مساجد بعنوان منع خرافات بسته میشود .

شاه گفت با مطالبی که گفتید یقین است که خطری برای مملکت در

پیش است ولی خوشحالم که در مملکت اشخاصی هستند که بحقایق آشنا میباشند ولی راه حل چیست ؟

گفتم آقای مدرس پیشنها دمینمایدا علیحضرت باید تصمیم بگیرید که همه جا ایستادگی کنید که اینکار باید تواُم با فداکاری باشد یا اینکه از سلطنت کناره بگیرید که در آنصورت حقوق خاندان قاجار حفظ شده سلطنت را به برادر خود واگذار کرده و از فداکاری مالی دریغ نفرمائید .

رنگ شاه تغییر کرد و گفت فداکاری ضمیمه سلطنت چیست ؟ گفتم از راه عراق وارد ایران بشوید . در پشتکوه گروهی از امراء وسران عشایر از اعلیحضرت استقبال میکنند . در همانجا مقدمات عزل سردار سپه فراهم میشود . شاه گفت در این خصوص شیخ خزعل هم عرایضی کرده است . یقین دارم که روسای عشایر اتفاق ندارند بعلاوه شرکت نفت هم دخالت میکند و انگلیسها نمیگذارند نقشه مدرس اجرا شود . کشتن ما ژورا یمبری بنفع سردار سپه تمام شد . حالا همه فکر میکنند سردار سپه یک عنصر ملی است که دارد علیه نفوذ اجانب میجنگد . با اینطرز نقشه مدرس چگونه قابل اجرا است ؟ عرض کردم مدرس مطمئن است که اگر دو میلیون تومان اعتبار داشته باشیم بمحض ورود اعلیحضرت به پشتکوه یک قوه عشایری آماده خواهید یافت سیداجاق هم تعهد کرده ایلات و مردم آن سمت را برای خدمتگذاری آماده کنند . همچنین مدرس از چندتن از افسران و فرماندهان ارتش قول گرفته که وفاداری خود را با علیحضرت ثابت کنند . امروز پشتیبان سردار سپه قشون نیست بلکه شهربانی است . در میان افسران گارد مخصوص سردار سپه کسانی هستند که بتوقیف و اقدام خواهند کرد . بعضیها میگویند سردار سپه را برای استقبال تا سرحد ایران آورده ممکن است نقشه او معکوس شود .

در ملاقات بعدی معلوم شد بین سردار سپه و شاه نوعی سازش بوجود آمده است . بین سردار سپه و ولیعهد هم مذاکره شده و با وقول داده

که اگر احمدشاه استعفا کرد از پادشاهی ولیعهد پشتیبانی خواهد کرد. ملاقات بعدی با شاه در پاریس صورت گرفت با زهم از شاه خواستم که زودتر با یران مراجعت کنند. شاه گفت شنیده ام بعضی از نزدیکان هم بجانب رضا خان شتافته و از سلطنت ما تبری جسته اند. گفتم از رجال عمده کسی نرفته اند. ولی بعضیها از ترس رفته اند. شاه گفت اگر بخواهی بگوئی که هیچکس طرف دار سردار سپه نیست و همه دوستدار ما هستند بدون شک مداهنه است. گفتم یکعده از رجال مثل اعضای کابینه مصطام السلطنه از علیحضرت رنجش دارند. عده ای هم از روش اعلیحضرت ناراضی هستند و میگویند بعلت بی علاقگی شاه این وضع بوجود آمده است. شاه گفت درست است حقیقت را گفته ای. بلی وزرای مصطام السلطنه رنجیده اند. آنها نمیدانند چه وظیفه سنگینی بردوش شاه ایران است. تا زمانیکه یک سمت ما روس و یک سمت دیگر انگلیس است باید تراز ورا در دست نگه داشت و منهم بیطرفی را حفظ کرده ام. شاه پرسید پیغام ولیعهد چیست؟ وقتی جریان را گفتم اظهار داشت پس او هم گول خورده و خیال میکند کاری که از من برنیامده از او ساخته است و فکر میکند که سردار با وفای او خواهد بود. باید باو مهلت داده میشود که رضا خان را از میان بردارد. مثل اینکه شما هم برای سلطنت ولیعهد بمسکو میروید. بهمین جهت با سفر من بمسکو موافق نبود. منهم بمسکو نرفته از راه ترکیه مأیوس مراجعت کردم.

رحیم زاده صفوی مینویسد در این سفر پرنس ارفع را در مونت کارلو دیدم. گفت شنیده ام برای شاه پیغامهائی داری گفتم همین طور است. گفت بروید فکر مملکت باشید. شخصی که آمده دورش را بگیرید شاید بدردایران بخورد. این شاه جوان خیلی مرعوب و بیمناک است. باو گفته اند که انگلیسها کینه اش را بدل گرفته اند و تا انتقام نگیرند دست بردار نیستند. اگر میخواهید که این شاه بیاید و بگوید تاج و تخت را نگاه میدارم یا سر بر این سودا مینهم. گمان میکنم شاه برای اینکار خطرناک آماده نشده است.

سالها گذشت ویکبار پرنس ارفع را درتهران دیدم خیلی مغموم و افسرده بود .گفت بدیدن رضا شاه رفته ومطالبی را بخیروصلاح او گفته رضا شاه با عصبانیت گفت (ارفع توخیلی پیروخرفت شده ای .بهتر است بروی شعرهایت را پاکنویس کنی)من هم اطاعت کرده واکنون مشغول همان کارهستم.

احمدشاه از اروپا بنمایندگان اقلیت مجلس توسط رحیم‌زاده صفوی چنین پیغام فرستاد:

اگر مردم پادشاهی میخواستندکه درهمه کارها مداخله کندوبه اراده ومیل خودش هرطورمقتضی بدانندفرمان بدهد ،پس چرا برخلاف پدرم قیام کردندوآن همه داد و فریادونوحه سرائی خودرا بگوش دول عالم رساندند؟

این نوشته رحیم‌زاده صفوی نشان میدهدکه بعضی ازسلاطین وقتی بساحل امنی میرسندودرآسایش وآرامش بسرمیبرنددیگربشاهی و سلطنت وگرفتاری های آن اعتنائی ندارند.چون بهرحال سلطنت درمشرق زمین خالی ازدغدغه ودردسرنیست .حیات سلطان نیز همیشه درخطراست .قطعا" احمدشاه که سواحل زیبای جنوب فرانسه را برای زندگی انتخاب کرده بودپیش خوداین شعرحافظ را زمزمه میکرد:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان دراودرج است
کلاهی دلکش است ،اما بدردسرنمیارزد

وقتی موضوع تغییرسلطنت قاجار موردبحث بودشعرای زمان درباره سلطنت اواشعارزیادی سروده اندازجمله ایرج میرزا چنین سرود:

فکرشاه فطنی بایدکرد شاه ما ابله وکوّل وخرف است
نشود منصرف ازشهرفرنگ این همان احمدلاینصرف است

عارف شاعرچیره دست آن ایام چنین سرود:

خوشم که دست طبیعت گذاشت دردربار
چراغ سلطنت شاه را بر دریچه باد

مجلس پنجم وخلع قاجار

هنگام تشکیل مجلس پنجم سردار رسپه سعی داشت کسانی بمجلس راه یابندکه از طرفداران او باشندتا براحتی بتواند بسلطنت ایران دست یابد .وقتی انتخابات خاتمه یافت بعضی از وکلادرا یرادقسم تعلل میورزیدندزیرا طبق قانون اساسی سلطنت درخانواده قاجار موروثی بودوآنها بایدقسم یادمیکردندکه بسلطنت قاجار وفادار باشنددرحالیکه میدانستندچه کاری درپیش دارند .حاج میرزایحیی دولت آبادی که از وکلای این دوره بوددراین باره چنین مینویسد :

روزی سردار رسپه مرا طلبیده میگویدهیات علمیه مجلس تازه رام شد وکارها داردبه جریان می افتدفقط آنها از تعلل کردن یک عده از نمایندگان که از جمله شما هستیددرکارسوگندخوردن دلتنگ میباشندوتقاضا کرده اندازشما واز دیگررفقای قسم نخورده بخواهم در ادای این رسم تعجیل نمائیدکه این غائله هم برطرف شود .

جواب میدهم چون نمایندگی را پذیرفته ام ناچار باید وظایف و تشریفات آن را بجا آورم اما بشخص شما میگویم اگررفتم به کرسی خطابه مجلس وقسم یادکردم که از حدود قانون اساسی تجاوز نکنم دیگر به کاری که مخالف این قانون بوده باشد اقدام نخواهم کرد .

سردار رسپه با بشره برافروخته میگوید :این چه حرفی است ؟ امروز این اقتضاء را دارد ،رفتار میکنیدفردا هم هرچه اقتضاء کردهمان را خواهیدکرد !!

ولی عده ای میگفتندکه ما بپادشاه (عادل)قسم خورده ایم واحمد شاه وخاندان قاجار آن شاهان عادل نیستندومیتوانیم از قسم خود عدول کنیم .بهمین جهت موتمن الملک که نمیخواست در این جریان آلودگی پیدا کند از ریاست مجلس استعفا کردوچنین نوشت (بعضیها تصور میکنندکه نسبت بمن توهین شده است .درصورتیکه چنین نیست . قبول این مقام برای من مقدور نمیباشد .)

بعدا" مجلس بریاست مستوفی الممالک رأی دادکه او هم چنین

نوشت (پس از حسن ظنی که نمایندگان نسبت به بنده ابراز داشته اند تصدیع میدهد که بعلل چندی درجواب تلفن آقای نائب رئیس امتناع از مقام ریاست را عرض کردم. چون از قرار معلوم رسمی تلقی نفرموده اند اینست که کتبا" بعرض میرسانم.).

هنگامیکه مجلس میخواست (ماده واحده تغییر سلطنت) را مطرح کند وکلای مخالف موضوع استعفای رئیس مجلس را بهانه کردند میخواستند اخذ تصمیم را بتاخیر بیاندازند ولی تدین نایب رئیس وتیمورتاش وداورکارگردانان آنروز مجلس وپایه گذاران سلطنت پهلوی با حمایت از تدین کار جلسه را بآخر رساندند وهنگام اخذ رای هم موتمن الملک ومستوفی الملک یا بجلسه نیامندند یا از جلسه خارج شدند که هم رأی مخالف ندهند وهم موافقت نکنند. بعدا" تدین بریاست مجلس انتخاب گردید.

با اینطرز دیگر مخالفین سردار سپه نمیخواستند در مقابل سیل بنیان کنی که از سراسر کشور بطرفداری از سلطنت پهلوی براه افتاده بود مخالفت کنند. سرانجام پس از کشمکش های فراوان که در تواریخ مختلف درباره آن بتفصیل بحث شده روز نهم آبانماه ۱۳۰۴ طرحی با قید دوفوریت از طرف ۷۲ نفر از نمایندگان بشرح زیر بمجلس تقدیم وتقاضای تصویب آن بعمل آمد.

نظر باینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه وشکایاتی که از این خانواده میشود بدرجه ای رسیده که مملکت را بمخاطره میکشاند ونظر باینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور واولین وظیفه مجلس شورایملی است وباید هرچه زودتر به بحران فعلی خاتمه داد امضاء کنندگان با قید دوفوریت پیشنهاد میکنیم مجلس شورایملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده ـ مجلس شورایملی بنام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده وحکومت موقتی را درحدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی بشخص آقای رضا خان پهلوی واگذار میکند.

تعیین تکلیف قطعی حکومت موکول بنظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶-۳۷- ۳۸- ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود.

هنگام طرح ماده واحده خلع سلطنت قاجاریه این گفتگوها در مجلس شد:

مدرس - خلاف قانون است.

تقی زاده - این حرف را که میگویم محض خیرخواهی مملکت وخیرخواهی همان شخص است که زمام امور مملکت را دردست دارد. ومن ازجان خودم بیشتر خیرا ورا میخواهم. من میگویم این وضع مطابق قانون اساسی نیست حالا قای داور میگویند مطابق قانون اساسی هست من عرضی ندارم. ولی من میگویم مطابق قانون اساسی نیست وصلاح مملکت هم نیست.

سید یعقوب انوار - حکومت با خود ملت است وتعیین سلطنت با ملت میباشد. بهترین قدمی که مجلس میخواهد بردارد همین است که به انقلابات خاتمه دهد وسعادت ملت را تامین کند. این مسئله بهیچوجه خلاف قانون اساسی نیست بلکه عین قانون است.

حسین علا - بنده ماجراجو نیستم ولی وجدان یکنفر وکیل اجازه نمیدهد که درمقابل جریانات خلاف قانون سکوت اختیار کرده و تسلیم حوادث شود. ما هیچ اختیار نداریم که وارد این مذاکره بشویم. رأی دادن بهمچوطرحی را بکلی مخالف قانون میدانم وآنرا خلاف صلاح مملکت میدانم زیرا با بی مفتوح میگرددکه برای کشور مضرخواهد بود.

دکتر مصدق - بنده بکلام الله مجید قسم یاد کرده ام که بمملکت وملت خیانت نکنم. من مسلمان هستم. امروز چیزی برخلاف مصالح مملکت میبینم بهمین جهت خودرا ناچار میبینم که برای حفظ مملکت و قومیت وبقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری ننمایم. اولا" راجع بسلاطین قاجاریه کاملا" ازآنها مایوس هستم زیرا در این مملکت

خدمتی نکرده/ندتا ازآنها دفاع کنم .بنده مدافع احمدشاه نیستم درحکومت سیدضیاء الدین میخواست بتهران بیایم‌تا مرا توقیف کنند .بنده به‌آقای رضا خان پهلوی عقیده‌مندهستم‌وارادت دارم‌و هرچه‌با یشان عرض کردم‌درخیروصلاح مملکت بوده‌است وایشان هم به‌بنده معتقدند .اینکه‌ایشان خدمتی بمملکت کرده‌اندبر/حدی پوشیده‌نیست .بنده معتقدم‌شخص رضا خان پهلوی رئیس الوزرای این مملکت باشد .خوب آقای رئیس الوزراء سلطان میشوند .آیا دریک کشورمشروطه میتوان گفت که‌پادشاهش مسئول است .اگرپادشاه ورئیس الوزراء باشندکه‌استبدادصرف است .اگررئیس الوزراء پادشاه‌شدومسئول ،ماسیرقهقرائی کرده‌ایم .ایشان درمقامی هستندکه‌برای مملکت خیلی موثرهستند .درمملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم/ست نه‌پادشاه .اگرآقای رئیس الوزراء پادشاه بشوندآنوقت درکارهای مملکت دخالت میکنند .شاه هستند ، رئیس الوزراء هستند ،فرمانده‌کل قوا هستند .بنده‌اگرسرم‌رابرند وتکه‌تکه‌ام‌کنند وآقای سیدیعقوب انوارهزارفحش بمن بدهند زیربارا ین حرفها نمیروم .شما عقیده‌داریدکه‌کسی درمملکت باشد که‌هم شاه‌باشد ،هم رئیس الوزراء حاکم، اگرا ینطورباشدکه‌ارتجاع صرف است .ماقانون اساسی داریم .ما مشروطه‌داریم .ماشاه‌داریم . مارئیس الوزراء داریم ،ماشاه‌غیرمسئول داریم‌که‌بموجب اصل ۴۵ قانون اساسی ازتمام مسئولیت مبراست وفقط وفقط وظیفه‌اش اینست که هروقت مجلس رأی عدم‌اعتمادخودش را بموجب اصل ۲۷ قانون اساسی بیک رئیس دولت یا وزیری دادآن شخص میرودتوی خانه‌اش مینشیند .درمملکت مشروطه‌سابقه‌ندارد‌که‌پادشاه‌مسئول باشد .اگرشاه‌بشوندبدون مسئولیت این خیانت بمملکت است . برای اینکه‌یک شخص محترم‌ویک وجودموثری که/امروزاین امنیت وآسایش را برای مادرست کرده‌برودبی اثربشود .هیچ معلوم‌نیست کی بجای اومیآید .اگرایشان شاه‌شدندآن رئیس الوزرائی که

مثل ایشان بتواندکارکندوخدمت کندکیست ؟ اگرسراغ دارید نشان بدهیدبنده نوکرشما خواهم بود .من دراین مملکت همچوکسی راسراغ ندارم .خدایا توشاهدباش که عقیده ام را میگویم وتغییر قانون اساسی را هرآدم وطنخواهی که بشخص رضا خان پهلوی ارادتمنداست وعقیده داردبایدبرای صلاح ونفع مملکت حفظ کند. اینطورتغییردادن قانون اساسی سابقه میشودکه بکلی قانون اساسی راسست ومتزلزل میکندکه هرساعت یکنفرا رادهکردتغییر بدهد .قانون اساسی چیزی نیست که یکنفرا زتوی خانه اش بیاید وبگویدمیخواهم آنرا تغییربدهم .

داور- بنده خدا را شاهدمیگیرم که این تغییروا ین پیشنها دموافق مصلحت مملکت است .اگرغیرا زاین بکنیم مصالح مملکت را زیرپا گذاشته ایم .دراین پیشنها دگفتگوی شاه شدن ایشان نیست بلکه ترتیب کارواگذارشده به مجلس موسسان. همچوفکری نیست که یکنفر شاه بشود- رئیس الوزراء بشود- فرمانده کل قوا بشود .آقای دکتر مصدق درخارج بوده /ندومیدانندکه بعضی ممالک شاه لایق دارند ومیدانندکه وجودآن شاه غیرمسئول چقدردرمملکت موثراست .برای خاتمه دادن به بحران ما این خانواده را منقرض میدانیم وفکر بعدی راگذاشته ایم برای مجلس موسسان که آیا شخص پهلوی باشد یا دیگری ... بحثهای ایشان جایش درمجلس موسسان است .دیگر لازم نیست ما بیائیم ازخانواده ای که بی لیاقتی خودرا ثابت کرده دفاع کنیم .

دولت آبادی - مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه وموادآن است .بنده سلطنت قاجاریه را منقرض میدانم .

تقی زاده درباره رضا شاه چنین مینویسد :

وقتی سردارسپه برای تغییرسلطنت اقدام میکردمدرس ایستادگی نمودکه برای ازبین بردن او بسویش تیراندازی شد .من با مستوفی الممالک ودکترمصدق وموتمن الملک وحسین علاء همکاری

داشتیم .رضا خان با ما وبعلاوه مخبرالسلطنه وحاج میرزا یحیی دولت آبادی هفته ای یکبار رجلساتی داشت .یا درمنزل خودش و گاهی درخارج ازمنزل ویکبار هم درمنزل دکترمصدق دیدارنمودیم . سردارسپه میگفت من زحمت کشیدم وقشونی منظم ایجاد کردم واصولا" چون حکم باپادشاه است هروقت دلش خواست می تواند آنرابهم بزند . وقتی سردارسپه بفکرافتاد که قاجاریه را براندازد مخالفین عنفر بودند .مستوفی الممالک ـ موتمن الملک ـ مشیرالدوله ـ دکتر مصدق ـ مدرس ـ علاء ومن ..

قبل ازطرح موضوع درمجلس سردارسپه کسی را به مجلس فرستاد و مستوفی الممالک را خواست که با او ملاقات کندوورا ازمجلس برد. وقتی مستوفی نزدسردارسپه رفت از اطاق خودبیرون نیامدتااینکه باصدای توپ به علامت تصویب مجلس اعلام شدآنوقت نزدمستوفی آمد وگفت من مخصوصا "شما را اینجا آوردم که درمجلس نباشیدتا مبادا میانه من وشما کدورتی پیش آید .

وقتی به مجلس رفتیم .موتمن الملک نفس نکشید .مشیرالدوله هم حرفی نزد .تیمورتاش وفروغی ازعلاء خواستندکه مخالفت نکندولی اوقبول نکرد .وقتی مدرس اخطارنظامنامه ای کردتدین مثل شمر میخواست نگذارد .مدرس گفت اینکه میخواهیدسلطنت را عوض کنید خلاف قانون اساسی است اصلا" نبایدصحبتش بشود .تدین گفت کجا درنظامنامه چنین است ؟ مدرس قهرکردورفت .نوبت مصدق رسید حقه ای زده بلندشدورفت به دستشوئی ..وآنقدرطول دادتا نوبت من شد .منهم گفتم اینکار خلاف قانون اساسی است .بعدازمن علاءصحبت کرد .ازجلسه خارج شدم گفتندهرکس مخالف صحبت کندخط خواهد داد . سلیمان میرزا درمسئله جمهوریت گفته بودتدین پنجاه هزارتومان گرفته بود .

بعدازخاتمه کاردیگرمدتی مجلس نرفتیم .خانه های ما تحت نظر بود .بیراهه با اتومبیل دکترمصدق بمنزل مستوفی الممالک

میرفتیم .ارباب کیخسروگفت سردارسپه با واظها ردا شته این رفقای شما ازمن قهرند؟ اوهم‌گفته بودآنها فکری برضدشما ندارند مقصودشان طرفداری ازقانون اساسی بوده است وازپیش خودگفته بوداگرمایل باشیدترتیبی برای ملاقات بدهم‌واوهم ابرازتمایل کرد. یکروزمن وعلاء وارباب‌کیخسرورفتیم پیش رضا خان وصحبت کردیم وبعدازآن دیگرتفتیش خانه‌ها موقوف شد .مجلس دیگرکه انتخاب شدمشیرالدوله وعلاء ومن بودیم.

مصدق خیلی بدل گرفت .من بآمریکا رفتم‌وبه مجلس نرفتم .وقتی مستوفی کابینه‌تشکیل دادمرا وزیرخارجه‌کرد .دربرلن بودم‌گفتم نمیتوانم‌بیایم .بعدازمدتی بتهران آمدم.



هنگام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی موتمن الملك از ریاست مجلس استعفا کرد و مستوفی الممالك به ریاست انتخاب شد ولی جلسات مجلس را سید محمد تدین اداره کرد ونقش مهمی در تصویب ماده واحده داشت که بعداً به ریاست مجلس انتخاب گردید

بدیدن رضا شاه رفتم‌گفت دلگیرنشویدکه انتخاب نشدید این مجلس دیگرمطابق شأن شما نیست .بایددرخارجه‌بشما پستی بدهیم .قبل ازسلطنت هم عقیده‌اش درباره من پست خارج بود.

ملك الشعراء بهارهم‌مخالف بودوپیشنهادکردکه موضوع بارفراندم حل شود .بهارمینویسد: این ماده‌واحده‌ازطرف‌داورتهیه‌ودرزیر زمین قصررئیس الوزراء روی میزگسترده‌شدوشروع بآوردن وکلا باتقاضا وبمیل وخواهش وعنف وتهدیدشدوتا روزهفتم‌وهشتم آبان موفق شدندکه ۸۴ نفرراکه‌زورشان رسیده‌بودبهای میزتا ریخ

که سرنوشت کشور را تعیین میکرد بکشانند .
دولت آبادی هم که مخالف بود گفت که در امضاء ماده واحده زور و اجبار بکار رفته است و در نیمه شب همه را بزیر زمین کذائی کشانیده و طرح را امضاء کردند .
مدرس هم هنگام خروج از جلسه گفت اگر صد بار هم رأی بدهید خلاف قانون اساسی است .
سرانجام این طرح با ۸۰ رأی موافق و ۴ رأی مخالف تصویب شد و در حدود ۲۰ نفر از نمایندگان هم غائب با اجازه و بی اجازه بوده و بعضی شان هم از جلسه خارج شده اند .

اسامی نمایندگان موافق و مخالف درباره تغییر سلطنت

هنگام اخذ رأی درباره خلع سلطنت قاجار ۸۰ نفر از نمایندگان رأی موافق دادند که عبارتند از :
میرزا شهاب کرمانی ، سید یعقوب انوار ، کی استوان ، شوشتری ، ابراهیم ضیاء ، حیئم ، عراقی ، یحیی خان زنگنه ، آقاشیخ جلال ، نجات ، یاسائی ، حاج میرزا علیرضا ، حاج شیخ عبدالرحمن ، مرتضی قلیخان بیات ، سیدکاظم یزدی ، لطف الله لیقوانی ، ارباب کیخسرو ، میرزا سلیم خان ایزدی ، دست غیب ، فتح الله میرزا ، محمدتقیخان اسعد ، حاج میرزا عبدالوهاب ، میرزا محمدخان معظمی ، حبیب الله خان شاملو ، حاج میرزا اسدالله خان ، میرزا عبدالله خان معتمد ، دیوان بیگی ، سهراب زاده ، دکتر هادی طاهری ، مفتی ، حاج سید محمد سلطانی ، شریعت زاده ، محمدولیخان اسدی ، صدرائی ، افشار ، فرج الله آصف ، حائری زاده ، سیدالمحققین طباطبائی دیبا ، علی اکبر داور ، شیروانی ، ابوالحسن خان پیرنیا ، کازرونی ، محمد هاشم افسر ، حیدرقلی میرزا حشمتی ، دامغانی ، میرزا اسمعیل خان امانلو ، آقا سید ابوالفتوح ، میرزائی ، شیخ فرج الله ،

دکترا علم ،حاج حسن آقا ملک ،شیخ محمدعلی تهرانی،میرزا یوسف خان عدل ،سردار رفاخرحکمت ،محمدعلی ثابت الموتی،آقا سیدجواد محقق ،آقا رضا مهدوی،میرزا صادق خان اکبر ،دکترحسین خان بهرامی، سیف الله خان اسکندری،سیدعبدالحسین صدر ،اسمعیل خان قشقائی، دکترآقایان،عظیمی ،سهراب خان ،عصرانقلاب ،زین العابدین رهنما، حسین دادگر ،سلطان ابراهیم فخمی،میرزا جوادخان امامی، زاهدی،میرزا محمودخان وحید ،حبیب الله خان کمالوند ،اخگر، ناصرندا مانی،سیدا حمداعتبار ،میرزا سیدحسن کاشانی،سلیمان میرزا اسکندری،حاج آقا رضا رفیع .

مخالفین : دکترمصدق ،مدرس ،تقی زاده ،حسین علاء

عائبین وخارج شدگان ازجلسه : شیخ الاسلام ملایری،ذوالقدر، اردشیری،دکترضیائی،دکترا حتشام ،رضا تجدد ،یحیی دولت آبادی ، سرکشیک زاده ،میرزا حمدبهبهانی،اتحاد ،سیدحسن اجاق ،عباس میرزا فیروز ،روحی،فتحالله اکبر ،میرزا اسمعیل وکیل،محتشم السلطنه اسفندیاری،میرزا حسن زعیم ،مستوفی الممالک ،میرزاعلیرضا ضیاء ، میرزا محمدوکیل کردستانی،علامحسین مسعودمیزا ،حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، یوسف خان هزاره ،ملک الشعراء بهار ،آشتیانی، موتمن الملک پیرنیا .

پس ازتصویب ماده واحده هیئترئیسه مجلس بخانه سردار سپه رفته با تفویض اختیار مراتب را تبریک گفته وبدنبال آن اعلامیه حکومت موقت بدین شرح منتشرگردید :

(چنانچه عامه سابقه دارند ازچندی باینطرف درتمام اطراف واکناف مملکت دراظها را نزجار ازسلطنت قاجار والغای آن نهضت عمومی ایجادواحساسات ملی روزبروزشدیدترشدوطوری غلیان یافت که درمرکزنیزهیجان فوق العاده ای برای نیل باین آمال ملی بروزکردودنبالهآن بجائی رسیدکه اگرموردتوجه عاجل واقع نمیشدقطعاً" با نقلاب عظیم وعواقب وخیم منتهی میگشت .دولت

بپاس احترام آزادی افکار عمومی و احساسات ملی درتمام این مدت با لمره رویه بیطرفی را اتخاذ نمودتا عامه اهالی و مجلس شورایملی هرطریقه را که موافق صلاح ملت و مملکت میدانند اختیار نمایند. مجلس شورایملی بنا برموافقت با افکار عمومی متوجه لزوم خاتمه دادن باوضاع بحرانی مملکت شده وپس ازمطالعه و مذاکره درجلسه نهم آبانماه انقراض سلطنت قاجاررا علان نمود و ریاست حکومت موقتی را باینجانب واگذارکردتا اینکه مجلس موسسان بفوریت تکلیف قطعی حکومت آتیه مملکت را تعیین نماید. این است که درتعقیب رأی مجلس شورایملی انقراض سلطنت را از آل قاجاروبدست گرفتن حکومت موقتی را بوسیله این اعلامیه رسماً اعلام میکنم.

امیدوارم که تمام علاقمندان سعادت مملکت درحفظ مصالح عمومی بمن کمک نمایند.

رئیس حکومت موقتی مملکت ورئیس عالی قوا

رضا)

ازآن پس سردار سپه (والاحضرت رضا پهلوی) عنوان یافته که شخصاً "درمجلس شورایملی حضوریافته ومحمدعلی فروغی (ذکاء الملک) را بعنوان کفیل رئیس الوزراء معرفی کرد.

ازنکات بسیارجالب تاریخی طرزبرخوردسرلشگرعبدالله خان امیر طهماسبی رئیس گاردسلطنتی احمدشاه با محمدحسن میرزا ولیعهد بودکه بصورت زننده ای اورا ازکشورخارج کرد. وقتی احمدشاه از ایران میرفت سفارش تنها کسی راکه بسردارسپه کردسرلشگر طهماسبی بود. اوکه هنگام تغییرسلطنت به فرماندارنظامی تهران منصوب شده بوددرخاطرات خودچنین مینویسد:

حسب الامروالاحضرت پهلوی بعدازظهر ۹ آبان ۱۳۰۴ ما مورشدم که دربار را تحویل گرفته وخانواده سلطنتی مخلوع را بیرون نمایم. مشکوت الدوله پیشخدمت احمدمیرزا را خواستم وبه محمدحسن میرزا (ولیعهد)

مخلوع که در غیاب احمد میرزا ظرف سه سال قائم مقام او بود و در پس پرده هزار رنگ بآب میزد اخطار نمودم که همین امشب از تهران خارج شده و با روپا رفته ببرادر خود ملحق گردد. به (آغاباشی) اخطار کردم که هرچه زودتر اندرون را تخلیه و اسبابهای شخصی خود را تا صبح از دربار بیرون ببرد. در اینموقع صاحب جمع پیغام آورد که والاحضرت ولیعهد (گفتم بگوئید محمدحسن میرزا) میگوید برای رفتن حاضرم ولی پول ووسایل سفر ندارم. چهل هزار تومان از دولت طلبکارم ممکن است از این بابت وجهی بمن بدهند. در صورت امکان طالب ملاقات با والاحضرت پهلوی است. گفتم ملاقات ممکن نیست مذاکرات دوستانه نداشته و نداریم. امر بندگان والاحضرت پهلوی باید بموقع اجرا گذاشته شود. اگر عرایضی دارید بعرض والاحضرت پهلوی خواهد رسید. موثق الدوله وزیر دربار سابق احضار شد و اظهار گردید همه چیز باید مهر و موم گردد. بالجمله خزانه و تمام ابنیه و اثاثیه مهر و موم وثبت وضبط گردید. در اینموقع باتفاق سرتیپ مرتضی خان وسرتیپ محمدخان بملاقات محمدحسن میرزا رفتیم. بصاحبمنصب مأمور وقراولهای دربار دستور لازم داده شد که جز چند نفر نوکر شخصی محمدحسن میرزا که باید همسفر وی گردند هیچکس دیگر حق ملاقات او را ندارد. در اطاقیکه محمدحسن میرزا توقف داشت پیشخدمتها قبلا" تمام درهائی را که یک قرن ونیم بروی ایرانیان بسته بود پشت سرهم باز مینمودند. در اینموقع متوجه قدرت وقوه دست ملت شدم که با یک اراده درهای بسته را با زُو زندگی یک سلسله را بهم پیچید ومظهر قدرت خود را والاحضرت پهلوی معرفی نمود.

وقتی باطاق نشیمن گاه محمدحسن میرزا نزدیک شدیم از روی صندلی برخاست وتا نزدیک دربا ستقبال شتافت. همین شخص بود که چند ساعت قبل ایرانیان را عبد وعبید خود محسوب میداشت وچیزی که در مخیله او قدر وقیمتی نداشت همانا ملت ایران بود. اظهار نمودم که حسب الامر والاحضرت پهلوی باید زودتر تهیه سفر را ساز و ساعت ۱۱

امشب حرکت نمائیدوضمنا" اخطار میکنم که لباس نظام را از تن خود بکنید .جواب داد فرستاده لباس دیگری تهیه کرده بیاورند تا عوض نمایم .پول هم برای حرکت ندارم. چهل هزار تومان هم از دولت طلبکار هستم و پیغام دوستانه مرا بوالاحضرت برسانید که از نقطه نظر دوستی وسیله حرکت مرا فراهم نمایند.

موقعی که من وارد دربار شدم شوفر محمدحسن میرزا میخواست از دربار خارج شود .بمشارالیه امر شد که بلاتاخیر اتومبیل را تهیه وحاضر نماید و یکنفر مامور را تعیین نمودم که شوفر را تحت نظر گرفته و برای اتومبیل بنزین وروغن تهیه نماید.

ساعت دو و نیم بعدازظهر بود که موثق الدوله ـ مغرور میرزا، وزیر دربار سابق حاضر شدند و بآنها گفته شد که روسای دربار را حاضر کرده فورا" اشیاء سلطنتی و اطاقها را مهروموم کنید .سرانجام با حضور حاج عدل السلطنه صندوقها با حضور سردار حشمت کالسکه ها و با حضور عین السلطان آبدارخانه و با حضور صدیق همایون درها مهروموم گردید.

با اینطرز دست توقیف روی همه چیز گذاشته شد و این (مهر عبدالله امیر طهماسبی بود که با آن تمام اثاثیه سلطنتی ودربار را قاجار را توقیف وضبط نمود).

وقتی کارها آماده شد گفتم برای ملتزمین یا در مرکز یا در بین راه گذرنامه تهیه میشود .چگونه ممکن است شما هیچ پول نداشته باشید.

محمدحسن میرزا قسم خورد و گفت بخدا پول ندارم و مبلغی هم مقروض هستم .گفتم بعرض والاحضرت میرسانم هرطور را مر فرمودند ابلاغ خواهد شد .بندگان والاحضرت پهلوی همه قسم مساعد هستند .نظر بمعلومات خودم از عاطفه والاحضرت پهلوی مطمئن باشید و امر لازم درتهیه امور و تصفیه محاسبات صادر میگردد .پرسید خانواده را چه کنم؟ گفتم مجازهستید میخواهید همراه خود ببرید ایرادی نیست .اجزاء و عمله دربار مراسم تودیع را بعمل آوردند .با هم دست داده خداحافظی

نمودیم .دستور داده شدکه به جز ۴نفر همسفر هیچکس حق ملاقات راندارد .
والاحضرت پهلوی امرفرمودند ۵هزار تومان نقدوبقدرکفایت اتومبیل
وکامیون برای حمل اسباب داده شود .ساعت ۹بعدازظهر همانروز
وسایل حرکت آماده شد .اعتضادالسلطنه ـ نصرت السلطنه ـ عضد
السلطنه ـ یمین الدوله برای تودیع آمده بودند .به مجردیکه
چشمشان بما افتادبی اختیار لرزیدندویقین کردندکه توقیف
خواهندشد .ولی کم کم اضطراب آنها رفع شدبرای آنکه اعتمادآنها
بعاطفه والاحضرت پهلوی جلب شد .ودربرابرجرایم غیرقابل عفوخود
وسلسله خودشخص کریم وباعاطفه ای را دیدندکه چشم ازگناهان آنها
پوشیده است .محمدحسن میرزا با اتومبیل واسکورت نظامی راه بغداد
را از خط قزوین پیش گرفت وپس از ۱۵۰سال آخرین شخص منتظرکه
میخواست روزی برای یکه سلطنت جلوس نماید ویکدفعه دیگرتاج و
تخت با افتخار ایران،ملعبه هوا وهوس گرددازایران رفت ودر
عالم سیاست بدریای نیستی غرق وامواج ازسراوگذشت .رفت و
بدریای عدم ملحق شد .

ملک الشعراء بهار با نقل قول ازیکی ازشاهزادگان چنین
مینویسد :

وسط روز۹ آبان ۱۳۰۴ دوازده تیرتوپ شلیک شد .درست چهارسال
بعدازکودتا درنتیجه تصویب مجلس بخلع سلطنت قاجار توپها بصدا
درآمد .نخستین توپ شب سوم حوت ۱۲۹۹ درمیدان مشق با مرعامل
حقیقی کودتا شلیک شدومردم را ازخواب وبسترآسایش برانگیخت .
شب نهم آبان جمعی ازشاهزادگان مثل یمین الدوله وعضدالسلطنه
وفرح الدوله بملاقات ولیعهدرفته بودند .بارا ول بودکه ولیعهد
بشاهزادگان میگفت گمان دارم فردا یا پس فردا مرا دستگیرو در
یکی ازقلعه ها حبس خواهندکرد .قدری پول بین عموزادگان و
مستخدمین تقسیم کردندوهمه ساعت ۹ بخانه های خودبازگشتند .
صبح روز۹ آبان هرکس میخواست بدربارنزدولیعهدبروزدبآنها

میگفتند (اگر رفتید دیگر حق برگشتن ندارید تا حکم ثانوی برسد)
شاهزادگان وارد شدند. ولیعهد پای عمارت برلیان روی نیمکت
تنها نشسته بود. دستش را زیر چانه اش زده بود و یکنفر نظامی داشت
سیم تلفن را میبرید. سربازان آمدوشد داشتند با اینکه هنوز ماده
واحده تصویب نشده بود به ولیعهد سلام نمیدادند. وقتی ولیعهد
نهارخورد و با طاق برلیان آمد و آفتابه لگن خواست که دست خود را
بشوید صدای توپ بلند شد و خبر خلع شاه در کاخ گلستان منتشر
گردید. از تالار رفتیم با طاق محمدشاهی. ولیعهد و ما روی صندلی
نشستیم صاحبت جمع روی زمین.. ولیعهد گریه میکرد و ما همه گریه
میکردیم. ساعت ۲ بعدازظهر سهم الدوله رئیس خلوت وارد شد و گفت
سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه آمده و میگوید از طرف والاحضرت
پهلوی ماموریت دارم که محمدحسن میرزا را فورا" حرکت بدهم واز
سرحد خارج کنم. ولیعهد گفت میخواهم دخترم گیتی افروز و مادرش
خانم مهین با نودختر شعاع السلطنه را ببینم. کالسکه مرا ببرید.
واورا از باغ شعاع السلطنه بیاورید. بولیعهد گفته شد نمیشود کالسکه
را بردزیرا دیگر متعلق بشما نیست در شکه کرایه کنید واوهم دستور
داد در شکه کرایه کردند و آنها را آوردند که دیدار کرد. در اینموقع
متوجه شدیم که بوذرجمهری مشغول دوندگی است و دارد با عجله
خزانه ها را مهر و موم میکند. ولیعهد وزیر دربار و دکتر را علم الملک
و دکتر صحت را خواست که آنها هم آمدند و مثل بقیه گریه میکردند.
در اینموقع گفته شد عبدالله خان طهماسبی ـ یزدان پناه،
بوذرجمهری آمده اندکه وارد اطاق ولیعهد شدند. طهماسبی سلام داد
ولی ولیعهد جواب نداد. طهماسبی گفت عجله کنید که باید بروید.
یزدان پناه به آجودان خود گفت زود تر محمدحسن میرزا را حرکت بده
واوهم به ولیعهد گفت زود باشید حرکت کنید. صدای گریه بلند بود.
ولیعهد از بالاخانه آمد که با ندرون برود و با زنها و کسان خود
وداع کند. شاهزادگان تا پشت پرده قرمز اندرون رفتند که در آنجا

با شاهزادگان وداع کرد. وقتی پنج هزار تومان خرج سفر محمد حسن میرزا با وداده شد گفتند این را والاحضرت پهلوی بشما انعام داده اند. سرتیپ مرتضی خان با تندی گفت اشخاصی که با محمدحسن میرزا نمیروند، بروند خانه های خود و اینجا نمانند. فورا "برید. ما شاهزادگان گریه کنان بخانه خود رفتیم. اینطور بیرون رفت آخرین وارث خاندان قاجار.

بها را زقول یکی از همسفران محمدحسن میرزا می نویسد:

وقتی سرتیپ مرتضی خان ولیعهد را تا کنار ماشین آورد هنگامی که خواست سوار ماشین بشود کسی از همراهان را نمیگذاشتند سوار ماشین او بشود فقط یاور احمدخان ویک سرباز سوار شدند. ولیعهد گفت با اینطرز محال است سوار اتومبیل بشوم. بجان اورحم آوردند و دونفر از همراهان را سوار اتومبیل کردند. یاور احمدخان داخل اتومبیل تخمه میشکست وسیگار میکشید و مثل اینکه تعمد داشت اهانت کند.

همچنین بصحت السلطنه که همراه ولیعهد بود تخمه تعارف میکرد. ولیعهد خیلی نگران بود و تصور میکرد که برای حبس او را ببا غشاه میبرند. یاور هم بولیعهد مرتب میگفت (آقا..آقا)..در بین راه هیچ نوع غذای حسابی بآنها ندادند. آنها در قزوین از اتومبیل پیاده شده مقداری از اسنا در اسوزاندند. شدت گرسنگی ولیعهد و همراهان طوری بود که وقتی در قهوه خانه بین راه برای ولیعهد چند تخم مرغ درسینی لعابی با نمکدان کثیفی آوردند از شدت گرسنگی با اشتها میخورد در حالیکه درگذشته اگر موئی در غذا میدید از خوردن امتناع میکرد. یاور احمدخان با دادن گرسنگی و تشنگی ولیعهد و همراهان را بسرعت بسمت سرحد میبرد. چون در بعضی قسمتها بخصوص در مناطق کردنشین میترسیدند که حمله کرده ولیعهد را بربایند. نزدیک بیستون نان وچای و سیب زمینی پخته بولیعهد دادند. وقتی بسرحد رسیدند نظامیان بازی در آورده از ولیعهد با سماجت پول کرایه را گرفتند. سرانجام مسافرین پس از سه روز

گرسنگی وتشنگی وارد خاک عراق شدند .درسرحدعراق ماموریـــن عراقی خیلی خوب پذیرائی کردندکه ولیعهدوهمراهان شکمی از عزادرآوردند .

درحالیکه سردار سپه قبلا" با شاه همراهی میکردومن درآنوقـــت چنین سرودم :

سردار سپه بشه گفت سپاهی ازمن امضای او امرونواهی ازمن
امرازمن ونهی ازمن ودربار ازتو تاج ازتووتخت ازتو وشاهی ازمن

روایت دیگراز دکترجلیل خان ملقب به ندیم السلطان که برای این مسافرت بی بنیاد ومجهول العاقبه بلکه معلوم العواقب داوطلب همسفری با محمدحسن میرزا ولیعهدشد .

اول حکم بودکه ساعت ۹شب حرکت کنیم وبعده ۱شدکه معلوم بـــود میخواهند مردم آگاه نشوند .شب یکشنبه ۱۴ربیع الثانی ۱۳۴۴ساعت ۲۰و۲۵دقیقه بعدازظهراز تهران حرکتمان دادندیعنی ازایـــران نفی کردند .والاحضرت اقدس را باجبار وما را باختیارکه نخواستیم ازایشان دست برداریم .

ولیعهددراتومبیل (رلزرویس)سفیدمخصوص سفرخودشان سمت راست، دکترصحت درمقابل وفدوی پهلوی والاحضرت دست چپ ویاوراحمدخان مامورنظامی روبروی بنده نشسته بود .مسیوژان درجلومشغـــول راندن اتومبیل وایمان نام نظامی با تفنگ پشت سریاوراحمدخان قرارداشت .دستوربمسیوژان راننده این بودکه پشت سراتومبیـل خودسیاه باشدکه سلطان اسدالله خان درآن بود .دراتومبیل سیـاه ابوالفتح میرزا باصالح خان نشسته بودندومسیوپل وارنبـــر شوفروالاحضرت وهمکارژان آنرا میراندویک نظامی با تفنگ هـــم پهلوی راننده نشسته بود .

جعبه ها وبعضی اثاثیه والاحضرت دراتومبیل سیاه وبقیه اثاثیـــه دریکی ازکامیونها بودکه با قوت گماشته دکترصحت ویک نظامی در آن بودند . موقع حرکت یاوراحمدخان طپانچه خودرا بمسیـــوژان

راننده نشان داد وگفت باید تابع دستور باشی ..بیراهه نروی .. تندنروی ..پنج کامیون هم پشت سر اثاثیه والاحضرت رامیآوردند. کامیونها مرتب عقب میافتادند که ما منتظر میشدیم.
روز یکشنبه ۱۴ جمادی الثانی ما را از دم وزارت خارجه حرکت دادند. سران سپاه تا دم دروازه قزوین رفته بودند. هیچکس باندازه مرتضی خان یزدان پناه بیشتر خشونت بخرج نداد. عبدالله خان امیرطهماسبی شاید مجبور بود ولی بقیه باختیار اهانت مکیردند. هنگام عبور از دروازه قزوین وقتی کریم آقا را دیدیم گفت زودتر، زودتر بروید. وقتی ما را از دروازه بیرون کردند خاطرجمع شدند. ساعت ۷ صبح روز بعد بقزوین رسیدیم. بسرعت ما را زشهر خارج کردند ونزدیک ظهر بدهی نزدیک نهاوند رسیدیم. تخم مرغ وپنیر وچای. والاحضرت بیاد حکایت عمرولیث افتادند تفصیل را پرسیدند گفتم تمام غذای او درسطلی بود، بند سطل بگردن سگی افتاده بود و میبرد که عمرولیث را خنده گرفت الخ ..خروسی را خواستند بگیرند کباب کنند فرمودند خروس را نکشند همان پنیر وتخم مرغ کافی است. شب در وسط راه مقابل تپه مصلای همدان اطراق کردند. والاحضرت در اتومبیل خوابیدند وما هم در اتومبیل دیگر ..همه خسته شده بودیم. از شدت سرما همه میلرزیدیم وخدا آنشب بهمه ما رحم کرد. روز دوشنبه از همدان حرکت کردیم. درنزدیکی بیستون نهار نان وچای وسیب زمینی که صالح خان خریده بود خوردیم وبراه افتادیم. ازکرمانشاهان هفت هشت اتومبیل سواری آوردند که با کامیونها عوض شد. شب بماهی دشت رسیدیم. ما را نگاه داشتند وگفتند اینجا اردوی نظامی است. ابوالفتح خان خواست برود نان وتخم مرغ بخرد مانع شدند، صالح خان دوتومان داد که نظامیها رفتند فقط دوتا نان خالی آوردند. اکثرا" شام نخوردیم. والاحضرت هم گرسنه ماند. با عجله ما را بسرحد بردند وگفتند دستور رسیده که زودتر خارج شوید. وقتی بخسروی رسیدیم نظامیها بکرمانشاه تلفن کردند که حکم چیست؟

بگذاریم برونددیا خیر ؟جواب دادندبروند .بهرکدام یک پاسپورت درجه سوم دادند .والاحضرت وحقیرودکترصحت السلطنه دراتومبیل (رلزرویس)سفیدسوارشدیم که مسیوژان میراند .یاوروسلطان حلالیت طلبیدندوگفتندالمأمور معذوروآنها را عفوکردیم .پسر دریابیگی دویست تومان ازوالاحضرت قیمت بنزین اتومبیل تبعیدشدگان را خواست که دکترصحت پرداخت وشب ازمرزخارج شدیم . ظهربخانقین رسیدیم .شب درترن خوابیدیم وصبح روزچهارشنبه ۱۷ربیع الثانی واردبغدادشدیم .شاهزادگان عضدالسلطان یمحمود میرزا وسلطان مجیدمیرزا ومختارالدوله درگاررا هآهن حاضربودند . سیدمصطفی برادرکوچک سیدبا قررئیس تشریفات ملک فیصل همراه ایشان بود .سیدبا قرصاحبخانه ملکه جهان درکاظمین است . شاهزادگان والاحضرت را برداشته با اتومبیل رئیس پلیس با مختارالسلطنه بکاظمین رفتندتا خدمت ملکه جهان برسند.اسبابها را دردرشکه کرایه ای ریختندبسمت هتل کارلتون بردند .
چون ازتهران ماوقع را به قنسول تلگراف کرده بودندقنسول خودش ذات علیا حضرت ملکه وشاهزادگان را شبانه ازقنسولخانه معذرت خواسته بود .اداره پلیس مطلع شددرنتیجه سیدبا قررئیس تشریفات مطلع وملکه را بخانه خوددرکاظمین راهنمائی کرده بود .
روایت دیگرچنین است ؛وقتی سرتیب مرتضی خان کنارماشین خواست ولیعهدرا تفتیش کندولیعهدگفت مرا تفتیش میکنی؟گفت دستوراست همه جیبها وحتی جیب شلوار را وارسی کرد .شب حرکت ولیعهدودکترصحت تمام اسنادسیاسی را سوزانده بودند .درنزدیکی قزوین ولیعهدمیخواست اسباب چای را ازداخل چمدان بیاوردکه نظامیها اجازه ندادندوازقهوه خانه چای آوردندولی مسافرین از چای نخوردند .دربین راه ولیعهدوشاهزادگان که همیشه درسرویسهای مطلا غذا میخوردند غذا را درسینی حلبی کثیف با نان لواش بد و سیاه رنگ ونمک زردتناول میکردند .وقتی ولیعهد میخواست

دست بآب برساندیکی ازنظامیها گفت این ولیعهداست که من او را درتبریزدیده‌ام ببین به‌چه‌روزی افتاده‌است ؟! زشام‌ونها رخبری نبودویاور احمدخان‌باستهزا میگفت غذای سلطنتی چندفرسخ دیگر میرسدولی شام‌ونهارفقط نان وتخم مرغ بود .درسرحدمامورین عراقی خیلی احترام‌کردندوحتی تبریک ورودگفتند .شوفرها که ۶۰ساعت رانندگی کرده‌بودندومسافرین که‌چندشب وروزنهاروشام حسابی نخورده‌بودنددرخانقین دررستوران نها رمفصلی خوردند .
یکی ازهمسفران گفت مسافرین دربارشب حرکت شام‌نخورده‌بودند بامرمامورین نظامی دیگ غذاها را درمطبخ اندرون واژگون کرده‌وغذاها را ناپخته‌دورریخته‌بودندوآنشب اهل حرمسراوساکنان دربارغذا نداشتندکه‌بخورندیا درقابلمه‌برای مسافرین بردارند. ازاول شب میگفتندعجله‌کنیدبایدزودبروید .
آخرین روایت مکتوبی است ازبانومعزالسلطنه ازحرمسرای احمدشاه پشاه‌که‌وضع دربار روگوشه‌وقایع اندرون را چنین بازگو میکند :
صبح که‌ازخواب بیدارشدم‌گفتندازامروزدیگررفت وآمد اندرون بکلی ممنوع شده‌ونوکرهای اعلیحضرت هم‌که میآمدندتفتیش میشدندولی رفتن امکان نداشت .تاسه‌بغروب دورقصرهای سلطنتی محاصره‌بود .کنیزان هم‌باچشمان گریان منتظرنتیجه‌بودندکه آغاباشی باآقایان والاحضرت گریه‌کنان آمدندکه‌دیگرجمع آوری کنیدبایداندرون تخلیه‌شود .دیگربکلی زمام اختیار ازدست‌کنیز رفت .
اعلیحضرتا ـ تحریروتقریرهیچیک نمیتواندا ضطراب خاطررامجسم کند .بیچارگی وبدبختی که‌هرگزانتظارنداشتم .چنین بنظرمیآید که‌عدم‌رضایت خداوندبحسدوبغض دشمنان اعلیحضرت معاونت نمود .
آنروز نها راندرون راهم‌تفتیش کردند .تمام خوراکها راچنگ زده بودند .دوشب ازشب گذشته‌والاحضرت اقدس وهمه‌اهل اندرون مشغول شیون بودیم .والاحضرت را ۴ ازشب رفته‌نظامیها بردند .آنشب تا

صبح بیدار بودیم و اسباب جمع میکردیم. متصل نظامیها میآمدند اندرون وتیغه‌خزانه‌را هم‌خراب کردندو از طرف خودشان مهرکردند ورفتند. کنیزبا چندنفردیگربا درشکه‌کرایه‌ای آمدیم‌امیریه عجالتاً" عمارت ملکه‌جهان هستیم. استدعا دارم‌تکلیف اینهارا معین فرمائید. اگرمیل دارید‌نگه‌دارید‌دستوربفرمائید. اگرهم‌رأی مبارک اقتضا نمودهمه اینها راآزادبفرمائیدمقرربفرمائید مهرشان را بدهند. کنیزهم‌بواسطه‌اینهاست که‌تا بحال دراین‌شهر مانده‌ام. آنهائی که‌مانده‌اندجائی ندارند. منتظرا وامراعلیحضرت هستم.

* * *

وقتی مجلس رأی بخلع سلطنت قاجاریه‌دادا حمدشاه‌بشدت اعتراض نمودودرپاسخ اعتراضات که‌گفته‌شده‌بودکه‌شاه‌بسلطنت ومملکت بی علاقه‌بوده‌وبیشتردرخارج بعیش ونوش‌گذرانیده‌وجواهرات را برده‌چنین گفت:(این جواهرات متعلق بسلطان وخانواده‌اوبود که‌حصه‌ای ازآنراجدوپدرمان فروخته‌بودند. چون حق خودمان‌بوده همراه‌آورده‌ام‌وبرآن اعتراضی هم‌واردنیست).

سلسله (پهلوی)درتاریخ ایران

سرانجام پس ازسالها کشمکش سلسله جدیدسلطنت درتاریخ ایران بنام پهلوی بوجودآمد.فرد (خودساخته ای) چون(رضاما زندرانی) بدون داشتن کوچکترین امکانی برای تحصیل وحتی تعلیم‌نظامی توانست خودرا بسلطنت برساندوسلسله تازه‌ای بوجودآوردکه سالیان درازدرایران دوام‌یابد.

سردارسپه‌قبلا"بگروهی ماموریت داده‌بودکه‌برای سلسله‌اونامی پیداکنند.دانشمندان ومورخین کلمه (پهلوی)راانتخاب کردند که‌بی نهایت موردعلاقه‌رضاشاه‌قرارگرفت ولی پس ازبررسی معلوم شدشخصی ازین نام خانوادگی رابرای خودانتخاب کرده‌وبه‌محمود پهلوی شهرت دارد.ازطرف مقامات وقت با ومراجعه‌شدکه‌چون (پهلوی)نام سلسله‌جدیدسلطنت ایران میباشدلازم بنظررسیدکه شما ازآن صرفنظرکرده‌نام‌جدیدی برای خودانتخاب کنید.محمود پهلوی که‌باین نام خیلی علاقه‌داشت ونمیخواست ازآن صرفنظر کندبانا راحتی گفت‌چون نام من محموداست نام خانوادگی خود را هم‌محمودانتخاب میکنم.(محمود- محمود)دردوره‌سلطنت رضاشاه بوزارت هم‌رسید.مردی محقق ودانشمندبودکه ۹جلدتاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ازآثارا وست.یکی ازفرزندانش هم پرویزمحمودنام‌داشت‌که‌ازچهره‌های درخشان موسیقی ایران‌بشمار میرفت.بااینطرزسلطنت سلسله‌پهلوی درتاریخ‌ایران‌بوجودآمد.

برای تشکیل مجلس موسسان انتخابات انجام تا عده‌ای دوبرابر عده نمایندگان وقت انتخاب گردند. مقرر شد تا تشکیل مجلس موسسان والاحضرت رضا پهلوی بعنوان رئیس حکومت موقت وذکاء الملک فروغی بعنوان کفیل نخست وزیر اداره امور کشور را برعهده داشته باشند.

انتخابات مجلس موسسان انجام و پس از مذاکراتی در جلسه ۱۲ آذرماه ۱۳۰۴ با اکثریت ۲۵۷ رأی از ۲۶۰ نفر عده حاضر در مجلس، سلطنت ایران بشخص اعلیحضرت رضا شاه پهلوی تفویض و در اعقاب ایشان نسلاً" بعد نسل برقرار گردید.

در این مجلس که نخستین مجلس موسسان ایران در تاریخ مشروطیت بود سه اصل قانون اساسی تغییر کرد و سلسله قاجار از سلطنت خلع و سلسله پهلوی مستقر گردید. تفصیل مذاکرات و تصمیمات مجلس موسسان در فصل مربوط بمجلس موسسان بنظر تان خواهد رسید.

روز ۳ شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ در ساعت دو بعدازظهر مجلس شورای ملی در دوره پنجم برای مراسم سوگند رضا شاه پهلوی تشکیل شد. محمود جم ورود اعلیحضرت را بسالن مجلس شورای ملی اعلام داشت.

رضا شاه با تشریفات خاصی وارد تالار جلسه علنی شد. در حضور مدعوین در برابر قرآن مجید زانو زد و قرآن را دو دستی برداشت و بوسید و متن اصل سی و نهم قانون اساسی را بعنوان سوگند پادشاهی چنین خواند:

(من خدا و ندقادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و بآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام همخود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت وحقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن وقوانین مقرره سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خدا و ند عزشأنه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم.

وازخداوندمتعال درخدمت به‌ترقی ایران توفیق میطلبم و از
اروح طیبه‌اولیای اسلام استمداد میکنم).
قبل ازمراسم سوگندرضا شاه‌چنین گفت: (نظربا حساسات عالیه‌ای
که‌ملت محبوب من نسبت بمن ابرازنموده وبپاس صمیمیت‌ومجاهدت
من درخدمت بمملکت برای تقدیرمراتب مزبور،بلندترین مقامی
راکه‌درحیّزامکان داشته‌بمن تفویض‌کرده‌است میل دارم‌دراولین
موقع که‌برای من میسرمیشودباکمال مسرت اظهارامتنان خودرا
ازاین صفت قدردانی ملت عزیزبنمایم‌وخاطرنشان کنم‌همچنان‌که
درگذشته‌ازهیچگونه مجاهدت وفداکاری برای مملکت فروگذار
نکرده‌ام‌درآینده‌نیزازنیت خوددرسعی وکوشش برای خیروسعادت
ملت ایران اطمینان کامل دارم‌وازخداوندبرای نیل به‌مقاصد
بی‌آلایش خودطلب توفیق کرده‌اینک بایفای مراسم‌تحلیف واولین
تکلیف که‌قانون اساسی برای من معین کرده‌است اقدام‌مینمایم)
رضا شاه‌پس ازادای مراسم سوگندباردیگرقرآن مجیدرا بوسیدو
روی میزگذاردوباهمان تشریفات ازجلسه‌خارج گردید.
روز۲۹آذرماه۱۳۰۴اولین دولت زمان سلطنت رضا شاه‌بریاست
فروغی تشکیل گردید.محمدرضا پهلوی درسن ۷سالگی بسمت ولیعهد
ایران تعیین شد.
رضا شاه‌هنگام جلوس برتخت مرمردرتاریخ ۲۵آذرماه۱۳۰۴چنین
گفت:
دراین موقع که‌بحول‌وقوه‌الهی برتخت سلطنت ایران که‌ازطرف
ملت بمن تفویض شده‌است جلوس میکنم‌لازم میدانم که‌اراده‌خود
رابهمه‌اعلام نمایم‌که‌همه‌بدانندتمام‌مجاهدات وکوشش من درآتیه
مثل گذشته‌معطوف سیردادن وطن عزیزبطرف تعالی وترقی خواهد
بود.وامیدوارم‌که‌خداوندازاین جهت من راموفق بدارد.

فرمان ولایتعهدی محمدرضا پهلوی

رضا شاه پهلوی فرزندذکورا رشدش شاپور محمدرضا پهلوی را به موجب فرمان زیر ولیعهد ایران معرفی کرد:

ما

پهلوی شاهنشاه ایران

نظر باینکه سلطان ممالک امکان وسلطنت بخشای ملوک جهان باقتضای حکمت بالغه ونعمت کامله درهر عهدی ازعهود وقرنی از قرون ،نظام مساحات زمین را بوجود سرپرستان لایق وسلاطین عدل آئین ،منوط فرموده ،ورفاه عباد وبلادرا درضمن این تقدیر مقرر داشته ،دراین عیدفرخنده ومسعودنیزذات همایون را ازمطلع جاه وجلال فروزنده ،وسلطنت ایران را بکف کفایت ما بازگذارده است، ما نیزبشکرانه این نعمت عظمی وموهبت کبری که قیاس ازحد وصف خارج خواهدبود وبرذمت همت والانهمت وضمیرمنیرموهبت تخمیرخودلازم ومتحتم فرموده ایم که موازین عدل وداد وآسایش عباد را چنانکه سزاوار نصفت شاهانه است اولین فریضه خوددانسته دراقامه قواعدعدالت ورفع آثارظلم وتعدی وتشییدمبانی رعیت پروری وداد گستری مساعی جمیله مبذول فرمائیم وبرای پیدایش وتثبیت باقیات صالحات طریقه سعی وعمل راکه شاهراه مستقیم سعادت بشرشمرده میشوددرتمام مملکت منتشرساخته وخودسرمشق آن باشیم تادرتلوآن شکرخداوندمتعال را بجاآورده وبرمتکای رحمتش تکیه نمائیم- سپس برای تشییداصول مملکت داری وتحکیم بنیان سلطنت مشروطه ایران واجراء اصل سی وهفتم متمم قانون اساسی مطابق تصمیم مجلس موسسان تعیین ولیعهددولت ابدمدت دربدایت طلوع نیزسلطنت ملزوم همت خسروانه افتاده وعلیهذا

برطبق این فرمان ملوکانه نوبا وه سلطنت وتاجداری فرزند ارجمند سعادتمند کامکارشاهپور محمدرضا پهلوی راکه مقدمات استعداد فطری از وجنات حال وسیمایش ظاهر و آشکار است به مهم مزبور و شغل مذکور منتخب و مخصوص فرمودیم تا در بذل این التفات برمدارج افتخار و اقتدار و بیفزاید و خاطر خطیر شاهنشاهی ما را در تعقیب اصول ترقی مملکت و حفاظت و آسایش رعیت و ترویج اساس مدنیت قرین مسرت و رضایت سازد.

از بارگاه رحضرت خداوند قدیر نیازمندیم که حصول مقاصد همایون ما را که تمام متوجه با ستقلال و عظمت مملکت و ترویج و تعالی ایران است با قلم تقدیر در دفاتر جاوید مرتسم و منقوش فرماید.

مقرر آنکه منتسبین و مقربین خاندان پهلوی بالعموم و کلیه امناء دربار و جمیع اهالی مملکت از وضیع و شریف فرزند مشارالیه را وارث دیهیم سلطنت و ولیعهد مملکت دانسته مدلول این فرمان را در عهده شناسند.

بیست و ششم آذرماه شمسی ۱۳۰۴

روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری رضا شاه در کاخ گلستان بعمل آمد. و ولیعهد با سمت رسمی در مراسم شرکت نمود.

چگونگی شرکت رضا شاه در مجلس موسسان و جریان تاجگذاری او

سرپرسی لرن وزیر مختار انگلیس در ایران مینویسد: مجلس موسسان در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ گشایش یافت. رئیس موقتی کشور با کالسکه شیشه‌ای متعلق بسلاطین قاجار که شش اسب کهر آنرا میکشیدند وارد محوطه گردید. این اسبها را هنگام تخلیه نیروی انگلیس در شمال از آنها خریده بودند. نزدیک سه هزار نفر در این مراسم شرکت نموده بودند. برخی از روحانیون پیر در آنجا بودند که با قیافه عبوس در

آنجا نشسته وبخوبی میدانستندکه دوران آنها بسررسیده است.
فرمانفرما شاهزاده قاجار آنجا نشسته بودوسرش را بسوی دوربین
گرفته بود .رضا شاه که با سرووضع شاهانه ای واردشده بودبا افتادگی
بسیار وتشریفات کمی داخل شد .بجای اینکه بطرف کرسی خطابه
برود اشتباهاً بطرف دیگری رفت اما زود متوجه شدوخودرا بکرسی
خطابه رسانیدکه یک میزویک صندلی دسته دار مطلابود .پس از سلام
دادن بنمایندگان مجلس واعضای نمایندگیهای سیاسی خارجی
نفس عمیقی کشیدوشروع بخواندن خطابه نمود .هنگام ایراد نطق
اودرخارج صدای شلیک توپ شنیده میشدوبیرق سلطنتی تا بالای
سقف کشیده شد .خطابه چنددقیقه طول کشید .درپایان بدون آنکه
شاه خداحافظی کندعازم رفتن شد .سروصدای ملاها قدری اورامتوقف
ساخت ولی باچابکی ازمجلس خارج شد .
مجلس موسسان اورا بسلطنت برگزیدودر ۲۴آذرمراسم تحلیف رابجای
آورد .نمایندگان سیاسی،درکاخ گلستان باوتبریک گفتند .سپس
متن سخنرانی راکه نوشته بودندبا ودادندتا بخوانند .
اوکه تاسال قبل نمیتوانست مطالب را بخواندبا دشواری آن متن
راخواند . .مراسم سلام عام دربا غ گلستان برپا شدورضا شاه برای
اولین باربتخت سلطنت نشست .
روزیکشنبه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵مراسم تاجگذاری درکاخ
گلستان بود .لیدی لورین کشف کردکه برای تاجگذاری سفارشاتی
بآلمان وهلندوشوروی داده شده است .پس ازگفتگوبا تیمورتاش
باواجازه داده شدکه وسایل تاجگذاری راازانگلستان تهیه کند .
لیدی لورین بفروشگاههای معروف لندن سفارشاتی دادکه عبارت
بودازظروف چینی وکریستال نقره ای ـ سبدهای بزرگ غذا،تهیه
لباس برای ۲۵۰نفرازمستخدمین ، طرح متحدالشکل کردن
کارمندان دربا روازاین قبیل سفارشات .کاخ گلستان فقط با
شمع روشن میشدکه درآنجا برق کشیده شدتا جواهرات بیشتربدرخشد .

لیدی لورین بسردابهای کثیف کاخ رفت وگونیهای سنگین درآنجا یافت که تاجها ،جواهرات واشیاء زیبا ازمیان گونیها بیرون آورده شد .ازداخل آن شمشیرهای جواهرنشان،خنجرهای یاقوت ،سگک های جواهرنشان وگردنبدهای مروارید بیرون آوردند .

یک نسخه ازجزئیات مراسم تاجگذاری جورج پنجم خواسته شد .

دراین مراسم بلوچها باکمربندهای سگگ داروترکمنها باکلاه پوست وپیراهن ابریشمی وبختیاریها باکلاه نمدی سفیدونیم تنه سیاه وکردها باعمامه های حاشیه ابریشمی وقشقائیها ولرها هریک بالباس مخصوصی شرکت داشتند .وقتی درها بازشدیک پسربچه که یونیفورم نظامی بتن داشت واردشدکه ولیعهدبود .رضا شاه بالباسی مملوازجواهرونشان که برجقه کلاهش کوه نورمیدرخشیدبا یک شنل آبی رنگ مملوازمروارید واردشدوبطرف تخت طاووس رفت .

مردان وزنان ادای احترام کردندوعلما باگامهای سنگین جلو آمدند .ولیعهدازترس گوشه شنل پدرش راگرفته بود .درگذشته رسم بودکه علماء تاج رابرسرشاه میگذاشتندا ما رضا خان بادست خود کلاهش رابرداشت وسپس تاج راخودبرسرنهاد .درحالیکه دو وزیر کنارش ایستاده وتاجهای پادشاهی ازاعتبارساقط شده قاجاریه را دردست داشتند .مستشارالدوله رئیس مجلس موسسان یک عصای جواهرنشان،سرلشگرطهماسبی وزیرجنگ شمشیرالماس نشان نادرشاه رابشاه دادندورضا شاه درحالیکه تاج برسروعصای سلطنتی بدست و شمشیرنادری رابکمرداشت خطابه خودراخواند .پس ازپایان مراسم آهسته سالن راترک گفت .

بدنبال این جریانات من به چمبرلن نوشتم (بسیاری ازایرانیان یقین کرده اندکه بریتانیا به رضا خان کمک کرده تا بتخت سلطنت دست یابدوعده ای میگویندرضا خان را من شاه کرده ام واین کار موفقیت ما بشمار میرود)روسها هم درروزنامه ایزوستیا آنرا منعکس ساختند .

ها رولدنیکسون جانشین او هم‌نوشت (سرپرسی لورین سرمایه‌اش را درمورد رضا خان بکار انداخت .درواقع رضا خان تنها آدمی بود که قابل حمایت بود .شاید رضا شاه کارهایش را خوب انجام بدهد و شاید هم ندهد .اگر خوب عمل نکند اوضاع خرابتر خواهد شد .لورین درآخرین دیدارش با رضا شاه ویرا بخاطر ضعف و فساد دستگاه دولتی ایران و سوء استفاده ارتشیان از قدرت مورد نکوهش قرار داد .

نیکسن برعکس لورین به رضا شاه اعتمادی نداشت ونوشته است : (لورین از رضا خان یک قهرمان ساخته و من او را غیرقابل اعتماد وموذی میدانم .) .

تاج پهلوی ـ رضا شاه درسال ۱۳۰۴ گروهی از جواهرسازان ایرانی را زیرنظر سراج الدین سرگین که از جواهرسازان معروف قفقاز بود ماموریافت (تاج پهلوی) کرد .تاجی است مرصع بالماس وبرلیان وتخمه‌های درشت زمرد ویاقوت کبود ومروارید که متن آن از مخمل سرخ ساخته شده ودرقبه آن یک تخمه زمرد خیاره درچنگ دیده میشود .این تاج درچهار طرف چهارکنگره پله پله بشکل تاجهای شاهنشاهی ساسانی داردکه دروسط وزیرکنگره پیشین آن خورشید زرینی با شاع‌های الماس نشان وتخمه الماس زرد میدرخشد .وزن تاج از زروگوهرومخمل ۴۴۴ مثقال میباشد .

نظری کوتاه بزندگی سلطان احمدشاه

سلطان احمدشاه پسردوم محمدعلیشاه در ۲۷شعبان ۱۳۱۴قمری (۱۸۹۸ میلادی) درتهران متولدشد. مادرش ملکه‌جهان دخترکامران میرزا نایب السلطنه بود، که از خاندان قاجار میباشد. چون پدر و مادر احمدشاه از قاجار بودندبعنوان ولیعهد انتخاب گردید. درسن ۱۲سالگی پس از خلع محمدعلیشاه بسلطنت رسید. وقتی محمدعلیشاه درسفارت روس پناهنده شده بود احمدمیرزا را هم‌همراه برده بود. مجلس عالی که برهبری سپهسالارتنکابنی وسردار اسعدبختیاری تشکیل شده بود احمدمیرزا ولیعهدرا برای سلطنت ایران درنظر گرفتند. بطوریکه درتاریخ بیداری ایران دیده میشود عضدالملک وشاهزاده موثق الدوله بسفارت روس درزرگنده رفته که احمدمیرزا ولیعهدرا از محمدعلیشاه بگیرندوبسلطنت آبادببرند. محمدعلیشاه ازدادن پسرامتناع میکندومیگویدمن باین فرزندمانس وعلاقه فوق العاده‌ای دارم‌ورابمن واگذارکنیدوپسردیگرم رابسلطنت منصوب نمائید. حضرات میگویندا گراحمدمیرزای ولیعهدراندهید سلطنت ازخانواده قاجارخارج میگردد. سرانجام ورا راضی کردند واحمدمیرزا را همراه‌خودبسلطنت آبادآوردند. سپهسالار هم‌در یادداشتهای خودمینویسداحمدشاه‌را با هزارمرارت آوردیم‌درحالیکه گریه میکردبتخت نشست. با اینطرزولیعهدشاه گردیدوعضدالملک هم

نایب السلطنه ...
دریکی ازکتابها دیدم که نوشته شده بودزن محمدعلیشاه درمکتوبی چنین نوشته استزن رسمی مظفرالدین شاه یک کرورمیدادکه ناصرالدین میرزا ناصری (پسرمظفرالدین شاه)شاه شود .
ظل السلطان ۵ کرورمیدادکه یا خودش یا پسرش جلال الدوله را شاه کنندکه نشد .
بنوشته ژنرال سایکس وقتی محمدعلیشاه درسفارت روس متحصن شده بودسردار اسعدخیال داشت سلطنتی ازبختیاریها تشکیل بدهد .
بنوشته تاریخ بیداری صمصام السلطنه هم قصدبرقراری سلطنت خود راداشت ولی درمیان تمام این کارها واقدامات ،این رضاخان سردارسپه بودکه با برنامه های دقیق وحساب شده بدوا" پایه ریاست جمهوری خودوبعدا" اساس سلطنت پهلوی را مستقرساخت .
احمدشاه جمعا" ۱۷سال سلطنت کرد .یکسال وچندماه عضدالملک (نایب السلطنه بود)وچهارسال ناصرالملک قراگزلو. تا اینکه بسن بلوغ رسیدوخودتصدی امورسلطنت را بعهده گرفت .ومدت ۱۲ سال هم شخصا "سلطنت نمود .درهفدهم ربیع الاول ۱۳۳۴قمری(۱۹۱۴ میلادی)تاجگذاری کردودرنهم آبان سال ۱۳۰۴درحالیکه درفرانسه بسرمیبردازسلطنت خلع شد .درمدت ۱۲سال سلطنتش شش سال مواجه بافترت بودکه عزل ونصب نخست وزیران با شخص شاه بود .که چند فرمان برای نخست وزیران ازجمله برای سردارسپه صادرنموده است .سه بار درمدت سلطنت با روپا سفرکردکه درغیاب او امورسلطنت وسیله محمدحسن میرزا ولیعهدادار ه میشد .
وقتی احمدشاه با روپا سفرکردومحمدحسن میرزا ولیعهدهم درسفربود احمدشاه برادردیگرخودا عتضادالسلطنه را نایب السلطنه قرارداد وطی فرمانی چنین مقررداشت :(تازمانیکه برادرکامکارما ولیعهد بتهران نرسیده برادرما اعتضادالسلطنه با تفاق رئیس الوزراء امورمهمه راادار ه کرده مراتب را باطلاع ما برسانند .)

نصرت الدوله وناصرالملک از احمدشاه خواسته بودندکه درسفربه انگلستان موافقت خودرا با قرارداد ۱۹۱۹ابرازکندولی چنین کاری را نکرد .بمال دنیا خیلی علاقه داشت .قدری خسیس بودواز بودجه دربار وثروت خودببورس زمین وطلامیپرداخت .ماهیانه کمکی هم از طرف انگلستان بشاه ودربار میشد .بزندگی دراروپا بیش ازسلطنت علاقه داشت .مدتی درنیس بسر میبردومحل توقف اوهتل مجلل نگرسکوبود .

دکترمصدق درجلسه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳درمجلس چنین گفت :

شاه بایددرامورمملکتی مداخله ننمایدواز مرحوم احمدشاه سرمشق بگیردکه وقتی مجلس دوم برای سرپدرش محمدعلیشاه قیمت گذاشت احمدشاه آنرا امضاء کردوگفت من مال مملکتم نه مال پدرم .

برطبق اسناد محرمانه منتشرشده وزارت خارجه انگلستان (نورمن) وزیرمختار انگلیس درتهران بلردکرزن چنین مینویسد (پس ازاینکه احمدشاه پیشنهاد مرادایربانتصاب سپهبدارزشتی که موردنظرما بودبجای مشیرالدوله بریاست وزرائی قبول کرددرباره ترکیب آینده کابینه تبادل نظرکردیم .قبل ازپیشنهاد بشاه باسپهدار تماس گرفته از وی تعهدگرفتم طبق سیاستی که من پیشنهاد خواهم کردعمل کند .درملاقات بعدی شاه بمن گفت مشیرالدوله استعفا کرده وبهتراست تصمیم ایران دایربعزل افسران روسی که باهم توافق کرده بودیم توسط سپهدارزشتی باطلاع روسها برسد .من این نظررا تصویب کردم گفتم قدری صبرکنندتا باژنرال آیرون سایدتماس بگیرم .اعلیحضرت گفتندباینطرزوی پشتیبانی بجزماانگلیسها ندارد .امیدواراست که ماورا تنها نگذاشته بحوادث ناگوار نسپاریم .شاه گفت درمقابل امتیازبزرگی که درحق شما قائل شدم ویکی از رجال عالیمقام موردا عتمادخودرا بخاطرانگلستان برکنار کرده ام دوفقره تقاضادارم یکی اینکه حقوق ماهانه اوراکه مدتی است قطع کرده ایم براساس همان ماهی ۱۵هزارتومان دوباره

برقرار کنیم واقساط پرداخت نشده را یکجا بپردازیم .تقاضای دوم این بودکه اجازه دهیم برای ۶ ماه با روپا برود .چون طبق تجویز پزشکان برای معالجه این سفرضروری است .تقاضای اول را طبق دستورقبلی آنجناب ردکردم ولی شخصاً" عقیده دارم که ازنظرمصالح بریتانیا در ایران رنجاندن شاه بخاطراین مبلغ جزئی صلاح نیست بخصوص که با گشایش مجلس وتصویب قرارداددیگرما هیچگونه تعهدمالی درقبال اونخواهیم داشت .

دکترا علم الدوله ثقفی مینویسد :مستوفی الممالک رئیس الوزراء میکوشیدجلوی محتکرین را بگیرد .احمدشاه مقدارزیادی گندم وجو داشت .مستوفی ارباب کیخسروشاهرخ را نزدشاه فرستادتا بقیمت عادلانه ازشاه آن مواد غذائی را خریداری کندولی شاه زیربار نمیرفت .اوبا عصبانیت ازشاه پرسیدآنروزی که برای ادای سوگند بمجلس آمدیدخدا وندرا گواه گرفتیدکه حافظ حقوق مردم وآسایش ملت ایران باشیدآیا مفهوم آن همین است ؟شاه با زهم زیربارنرفت وارباب کیخسرومجبورشداجناس احتکاری را بدلخواه احمدشاه بخرد .

احمدشاه درچندسالی که شاه بودیکساعت عیش درمونت کارلورا بر سلطنت وسعادت ایران ترجیح میداد .

دکترملکزاده مینویسد : احمدشاه فرامین سلطنتی را هم بدون رشوه امضاء نمیکرد .حتی بجدخودکامران میرزاکه اورا والی خراسان کرده بودپیغام دادکه نیرالدوله برای همین پست ۱۵۰هزارتومان پیشکش میدهدولی بشما تخفیف میدهم صدهزارتومان بدهید .ولی اگراستنکاف کنیدشغل به نیرالدوله داده خواهدشد .

باستانی پاریزی مینویسدوقتی دراثرقحطی وخشکسالی وضع مردم ایران خیلی بدشدوگرسنگی درهمه جا حکمفرما بوداحمدشاه گندمها را احتکارکرده بنرخ گران بنانوا ها میفروخت که (احمدعلاف)مشهور شده بود .درحالیکه سفارت آمریکا درچندمحل دمپخت درست میکرد وبمردم میفروخت .

گلشائیان چنین مینویسد:

فردموثقی از دربار یان میگفت احمدشاه با قرارداد ۱۹۱۹ مخالف بود. وثوق الدوله بدون اطلاع شاه قرارداد را بسته که شاه باو میگفت مگر من شاه ایران نیستم چرا باید بدون اطلاع من چنین قراردادی بسته شود. وثوق الدوله گفت مصلحت مملکت و انگلیسها هم اصرار داشتند که موضوع محرمانه بماند. شاه بمن در اروپا گفت انگلیسها بوثوق الدوله گفته بودند موضوع را بشاه قبل از اتمام کار نگوئید چون ممکن است باشخاص دیگر بگوید و موضوع فاش بشود. شاه میگفت من نمیتوانم مسئولیت اعمالی را که نمیدانم بنفع کشور هست قبول کنم. وقتی بفرانسه رفتیم فرانسویها از شاه پذیرائی نکردند و گفتند با وجود این قرارداد شاه ایران مثل یک مهاراجه هندی است نه شاه مستقل .. ولی در انگلستان تجلیل خیلی زیاد بود. نصرت الدوله و ناصرالملک بشاه گفتند خوب نیست در انگلستان درباره این قرارداد صحبت نکنید. شاه گفت بالاتر از این نیست که سلطنت از دست میرود. من اهمیت نمیدهم. در سر میز شاه هم احمدشاه درجواب پادشاه انگلیس نطق تهیه شده را نخواند و مرتجلا" بفرانسه صحبت کرد. بعد از این جریان ناصرالملک بمن و نصرت الدوله گفت احمدشاه با این عمل امشب خود بسلطنت قاجاریه خاتمه داد.

گلشائیان مینویسد باید تردید نداشت که رفتن احمدشاه و انقراض قاجاریه ناشی از همین لجاجت احمدشاه بود. زمانی سیدضیاء بیکی از محارم خود گفته بود که دوستی با انگلیسها زیان دارد و دشمنی با آنها خطر.. سپس مینویسد اغلب بزرگان از زمان سلطه انگلیسها بر آسیا و شرق میانه قربانی همین سیاست شدند. نظیر تیمورتاش، نصرت الدوله ـ داور و فکر میکنم امیرکبیر.

برعکس اشخاصی که با آنها سروسری داشتند یا با سیاست آنها مخالفتی نکردند ولو مورد بیمهری رضا شاه هم بودند از خطر نجات یافتند از قبیل قوام السلطنه ـ قوام الملک شیرازی ـ منصورالملک.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی مینویسد :من از زبان محمدحسن میرزا برادر احمدشاه بگوش خود شنیدم که شاه ببرادرش گفته بود (بچشم خود دیدیم که مردم ایران با پدر ما چه معامله کردند .پس باید تحصیل مال کرد وتا روزی که ممکن است در ایران ماند وبعد هم هنگام ضرورت بیک مملکت آزاد رفت ودر آنجا آسوده زندگی کرد) .

سردنیس رایت سفیر سابق انگلستان در ایران چنین مینویسد :

استعفای محمدعلیشاه مرتجع درسال ۱۹۰۹ یکی از نتایج مهم مبارزه برای استقرار مشروطیت در ایران بود ،که احمدمیرزا پسر ۱۲ ساله او بسلطنت رسید .انگلیسها از مداوت ۱۹۱۸ ما ها نه ۱۵ هزار تومان با احمدشاه میپرداختند وبا وتفهیم شده بود تا وقتی که از نخست وزیر طرفدار انگلیس (وثوق الدوله)پشتیبانی میکنند پرداخت این مقرری با وادامه خواهد داشت .این مقرری درحساب مخصوصی بنام نصرت الدوله در بانک شاهی ریخته میشدکه مرتب از طریق سفارت انگلیس در تهران پرداخت میگردید .لردکرزن مبتکر اصلی قرارداد ۱۹۱۹ میباشدکه سرپرسی کاکس فرستاده سیاسی انگلیس با ایران طرف مذاکره با دولت ایران بودکه وثوق الدوله نخست وزیر ودو وزیرکابینه اش نصرت الدوله وصارم الدوله که به(مثلث) معروف شده بودند نقش اساسی را در امضای قرارداد مزبور بعهده داشتند .

در اواخر سال ۱۹۱۸ هزینه انگلستان در ایران ۳۰ میلیون لیره در سال بود وبعلاوه هزینه نیروهای انگلیسی ...

از آرزوهای لردکرزن این بودکه ایران تحت سرپرستی وقیمومیت بریتانیا تجدید حیات کند وبیکی از حلقه های زنجیر کشورهای دوست بریتانیا از مدیترانه تا مرزهای هند مبدل شود .درهمین زمان کنفرانس صلح پاریس گشایش یافت .انگلیسها با ناراحتی دریافتند که یک هیئت ایرانی بریاست مشاورالملک وزیرخارجه ایران که از ناسیونالیستهای پروپاقرص بود وماننده بسیاری از هموطنانش خواهان خاتمه نفوذ انگلستان میبود برای شرکت در این کنفرانس

عازم پاریس شده است .درهمین ایام احمدشاه میخواست با روپا بخصوص با انگلستان مسافرت کند .میترسیدند با زمینه مساعدی که برای تحریک داردد رفرانسه تحت تاثیر فرانسویها وسایر مخالفان انگلیس در ایران قرار بگیرد .شاه جوان علاقه ای بمداخله در امور سیاسی کشور را نداشت .علاقه او بجمع آوری مال بود که از ابتدای جلوس بر تخت سلطنت درحدود یک میلیون لیره جمع آوری کرده و شتابزدگی او برای مسافرت برای سروصورت دادن با مورمالی در خارج از کشور و گذاشتن انبان خویش در یک محل محفوظ امن بود .
احمدشاه برای همکاری با انگلیسها قیمتی تعیین کرده بود .
وثوق الدوله به کاکس گفته بود شاه آماده همکاری با دولت بریتانیا میباشد بشرط آنکه انگلستان نیز حمایت از او و سلسله قاجار را تضمین کند و برای تمام عمر ماهانه بیست هزار تومان با و بپردازد .
لندن تقاضاهای او را رد کرد و بیش از حمایت شخصی دوستانه وادامه پرداخت مقرری بمیزان فعلی وعده ای نداد .آنهم تا زمانیکه اعلیحضرت صمیمانه از حکومت وثوق الدوله حمایت نماید .
کاکس میخواست احمدشاه اختیارات کامل برای انجام مذاکرات بنخست وزیر و وزیرانش بدهد و از تغییر کابینه در غیبت خود جلوگیری کند ولی احمدشاه گفت چون اطمینانی بحمایت مردم از این قرارداد ندارد بعنوان یک پادشاه مشروطه ناچار است مردم را بحساب بیاورد .
کاکس باین نتیجه رسید که رفتن احمدشاه با روپا بهتر از ماندنش در ایران میباشد .بهمین جهت خواست که موجبات سفرش فراهم شود .
ولی لرد کرزن مخالف سفر او بود .درهمین موقع دولت انگلستان به کاکس خبر داد که میخواهد مقرری ماهیانه شاه را قطع کند .کاکس واکنش های تندی نشان داد و بلندن نوشت که مقرری شاه ربطی با نعقاد قرارداد ندارد .وقتی فرانسویها خواستند برای شاه تسهیلاتی فراهم کنند تصمیم بلغو ماهیانه شاه از بین رفت و سه روز بعد از امضای قرارداد احمدشاه نیز عازم اروپا گردید .نصرت الدوله

بجای مشاورالممالک که انگلیسها با و اعتمادی نداشتندوزیرخارجه شدوبرای انجام تشریفات اجرائی قراردادوبرنامه سفرشاه به لندن رفت .لردکرزن ازفیروزخیلی تجلیل کرد .درموردمحل اقامت شاه ودادن نشان(بند جوراب)مشکلاتی پیش آمد .پس از کشمکش ما نندنا صرالدین شاه ومظفرالدین شاه کاخ بوکینگهام برای اقامت شاه درنظرگرفته شد .لردکرزن با دادن نشان (بند جوراب)مخالف بودومیگفت اولا" شاه مسیحی نیست وخیلی جوان میباشدواستقرار او هم درمقام سلطنت آنقدر اطمینان بخش نمیباشد که چنین افتخار بزرگی نصیب او بشود .فکر اعطای این نشان به احمدشاه موجب اعتراض (لردروزبری)گردید .هنگامی که وزیر خارجه بودبه ملکه ویکتوریا توصیه کردکه (نشان بندجوراب)بهیچکس جزمسیحیان داده نشودودادن نشان مزبوربه مظفرالدین شاه را یکی اززشت ترین سوداگریهای زمان توصیف کردونوشت که (امیدوارم دولت انگلستان درموردا حمدشاه روش محکم تری درپیش گیردواز دادن این نشان بکفار وافرادخارج ازدین (غیرمسیحی ها) خودداری نماید .زیرا سوگنداین نشان متضمن نابودی کفار و مشرکین است .

هنگام ورودا حمدشاه با یستگاه ویکتوریا پادشاه انگلیس وشخصیت های برجسته از (شاه شاهان)که جوانی چاق وبدون جاذبه بودا ستقبال کردند .درضیافت شام کاخ بوکینگها م پادشاه انگلیس بقراردادا شاره کردولی احمدشاه هیچ اشاره ای ننمود .درضیافت شهردارلندن هم سکوت کرددرحالیکه کرزن وشهردارلندن بآن اشاره کرده بودند . این موضوع نا راحتی هائی فراهم کردونگرانی احمدشاه را از قراردادی که کرزن بآن افتخار میکرد منعکس میساخت .هرچندکرزن دراین سفرگفت هدف دولت انگلیس کمک بایران برای حفظ استقلال وتمامیت ارضی خودمیباشدولی بسیاری ازایرانیان قرارداد را مغایربا استقلال ایران میدانستند .دوسال بعدکه قرارداد لغوشد

همه‌کسانی که برای دوستی بریتانیا ارزشی قائل بودندبخصوص مثلث معروف طردشدند .درفوریه ۱۹۲۱ کودتای رضا خان چهره سیاسی ایران را عوض کردوناقوس مرگ قرارداد ایران وانگلیس وسلسله قاجاررا بصدا درآورد .آنگلوفیلها بی اعتبارشدند .
احمدشاه میدیدکه زندگی تحت حکومت رضا خان برای او روزبروز دشوارترمیشود .درآوریل ۱۹۲۶ درکاخ گلستان که‌بیش ازیک قرن مقر رسمی سلاطین قاجاربود ،رضا شاه‌پهلوی تاجگذاری کرد .
برنامه‌تاجگذاری رضا شاه‌با توجه‌ببرنامه‌تاجگذاری جرج پنجم درکلیسای وست مینسترتهیه‌گردید .چهل سال بعدمحمدرضا شاه‌در تدارک مراسم تاچگذاری عقب افتاده‌خودرئیس وقت بانک مرکزی رابه‌لندن فرستادوفیلم‌تاجگذاری ملکه‌الیزابت دوم‌را با خود بتهران برد .
عبدالله‌مستوفی مینویسد : سلطان احمدشاه‌دوروزبعدازانتشار قرارداد۱۹۱۹ وثوق الدوله‌باروپاسفرکرده ،انگلیسهاهرچه‌خواستند دراین مسافرت بنفع قرارداد ازشاه‌قول رسمی بگیرندپیش نبردند .وثوق الدوله‌شاهزاده‌نصرت الدوله‌را بسمت وزیرخارجه همراه‌شاه‌کردوانگلیسها نقشه‌قبولاندن قرارداد را با شاه‌بالا و کشیدند .ولی احمدشاه‌حاضرنشددرنطق رسمی خودچندکلمه‌درباره قرارداد صحبت کند .نصرت الدوله‌برای راضی کردن شاه‌ناصرالملک را بکمک طلبیدوکاری ازپیش نبردند .
درسایرنشریات دیدم‌که‌ناصرالملک بشاه‌پیغام‌میدهدکه‌اگرازقرارداد۱۹۱۹حمایت نکنیدودرنطق خودموردا شاره‌قرارندهید سلطنت قاجاریه‌را درخطرانداخته‌وسلسله‌قاجار را منقرض خواهید کرد .شاه‌میگویدمن هرگزاینکاررانمیکنم‌بجهنم‌هرچه میخواهدبشود. بهرحال هیچکدام نتوانستندا حمدشاه‌را راضی کنندکه‌ازقرارداد ۱۹۱۹ دفاع کند .
وثوق الدوله‌میخواست شاه‌دراروپا بماندوکارخودرا انجام‌دهد

ولی احمدشاه با ایران آمدو مورد استقبال گرم وصمیمانه مردم قرار گرفت .

حسین مکی که احمدشاه را پادشاهی وطن پرست میداندچنین مینویسد : اصولا" سلاطین قاجاریه نالایق وعشرت طلب بوده اند .سلطان احمد شاه ۱۷سال سلطنت کرد .درتمام دوره سلطنتش سعی مینمودا زقدرت واقتدارات خودسوء استفاده نکند .او میگفت (من کسی نیستم که برای حفظ تاج وتخت برخلاف اراده ملت ایران رفتاری نموده و تاریخرا لکه دار کنم .او پادشاهی با هوش ودیپلمات بود .چندنقطه ضعف اساسی داشت که ازجمله ترس وجبن بی اندازه او بود .دیگر اینکه بجمع آوری مال وثروت میپرداخت ودرخرج امساک میکرد . ولی برای جمع آوری مال بوسایل نامشروع اقدام نمیکرد .بلکه ازحقوق سلطنت مختصری را خرج وبقیه را دربانکهای خارج ذخیره میکرده است .پس ازفوتش معلوم شدکه دارائی او بیش از ۴۵۰هزار لیره نبوده است .

پس ازفوت احمدشاه دولت ایران میخواست سلطنت آبادرا ازمحمد حسن میرزا بخردا وحاضربفروش شدبا این شرط که میخواست درزیر سندا مضاء کند (ولیعهد محمدحسن میرزا)که معامله فروش سرنگرفت . پس ازفوت محمدحسن میرزا درلندن مخبرتایمزنوشت کلیه اثاثیه ولوازم زندگی او مجموعا" بمبلغ پانصدلیره تقویم گردیده است . درنشریات دیگرهست که احمدشاه ماهیانه مبلغی برای کمک خرج دربارا زانگلیسها میگرفت .یکبارهم درسفربا روپا مراتب را بسفیر انگلیس درفرانسه گفت ومطالبه پول راکرده بودولی سفیرا طلاع نداشت ومراتب را به وزارت خارجه انگلیس گزارش کرده بودکه ضمن تائیدگفته بودندا زمسیردیگراین پول پرداخت میشده است .

دربارهاین کمک ماهیانه رقمی تا حدود ۱۵۰هزارتومان یا ریال اختلاف هست که هیچگونه سندرسمی تاکنون ارائه نشده است .

درهمان ایامیکه صحبت ازجمهوریت وسلطنت رضاشاه بودخبرنگار

فرانسوی یکروزکه احمدشاه را درآپارتمانش درپاریس دیده بود چنین مینویسد :

شاه دریک عمارت درنزدیکی حنگل (بولونی)زندگی میکند .شاه در حال عزلت وانزوا بسرمیبردوازاوضاع ایران بشدت متألم ومتاثر میباشد .من شاه را یکسال قبل دیده بودم که میخواست بلندن برود . دیگرآن جوان متبسم ومهربان نبود .پیشانی شاه چروک خورده و شانه ها پش خم شده وبنظرمن بیست سال پیرشده است .روزها قدری درشانزه لیزه قدم میزندوظهرها درمنزل به تنهائی نهارصرف میکند . شاه نمیخواهدبایران برودزیرا میترسدکه اسباب خونریزی بشود وازاینکارپرهیزدارد .شاه بحال ملت خودکه دچارجنگ داخلی هستند گریه میکند .مملکت فرانسه که مأمن پادشاهان مخلوع است اورا پذیرفته وتسلی میدهد .مسئله گرانی ونبودن پول واعتبارموجب نگرانی شاه ایران شده است .

سلطان احمدشاه قاجارآخرین شاه قاجارکه (سجع مهرش)چنین بود : خواست ایزدتا کندآبادملک ازعدل وداد

خاتم شاهی، بسلطان احمدقاجاردداد

درسن ۳۳سالگی درحالیکه غدد داخلی بدنش کارنمیکردوخیلی هم چاق شده بوددربیمارستان نوئی پاریس دربهمن ماه ۱۳۰۸درگذشت. جنازه اش را بکربلا منتقل ساختندکه درمقبره خانوادگی قاجار بخاک سپرده شد .

پس ازسقوط رژیم درمطبوعات کشورنوشته شدکه احمدشاه سه بارازدواج کردویک پسروسه دختر داشت . نخستین همسراوخانم بدرالملوک والا بودکه درتهران زندگی میکردواخیرا"فوت کرده ودربهشت زهرا بخاک سپرده شده است . (پسرش فریدون ودخترانش ایراندخت و همایونِدخت ومریم نام داشتند .)احمدشاه وصیت کرده بودکه بایدد دخترانش با فرادمسلمان شوهرکنند .اگرهم با غیرمسلمان ازدواج کنند بایدشوهرا سلام را بپذیردوالا ازارث محروم خواهدشد .

دکتر مسعود ملکی که عمری است درجنوب فرانسه زندگی میکنند ، میگفت با دونفر از فرادخانواده قاجار دوستی نزدیک داشته است یکی (فریدون قاجار) پسرسلطان احمدشاه که مردی تحصیلکرده و زباندان ومطلع بودکه زبان فارسی را بسختی صحبت میکرد .اوتنها پسر احمدشاه بودکه چندسال قبل متاسفانه درحادثه اتومبیل درگذشت .

فرددیگر (ناصرالدوله فیروزقاجار) فرزندسالارالدوله میباشدکه گاهگاهی اورا درنیس میبینم .مردی است مطلع که بچندزبان خارجی تسلط داردوبا محافل مختلف خارجی نیزدرارتباط نزدیک میباشد . او ازمدعیان سلطنت درایران است زیرا پدرش سالارالدوله معروف فرزندارشدشاه بودکه بایددرایران بسلطنت میرسیدولی چون مادرش ازقاجار نبوده سلطنت باو نرسید .این امرکینه ای دردل سالارالدوله ایجادکردکه جنگهای معروف سالارالدوله درکرمانشاه وغرب بهمین خاطربود .ناصرالدوله قاجاردرخارج ازایران فعالیت سیاسی دارد وامیدوارهست که روزی درایران بسلطنت برسد .

سلطنت (قاجار) یا دوران انحطاط ایران

اکثرمورخین دوره ۱۵۱ ساله سلطنت قاجار (از ۱۱۹۳ تا ۱۳۴۴ قمری) را ازبدترین ادوار ایران میدانندکه بعلت عیاشی وبی علاقگی سلاطین قاجار کشورما ایام سختی راگذرانیده است .علاوه برمناطقی ازخاک ایران که ازدست رفت وحاکمیت ایران برقسمتی ازجزایر وآبها درشمال وجنوب منتقی گردید ایران دوره عقب ماندگی را گذرانیده وخیلی ازفرصتهای طلائی برای ترقی ایران ورفاه مردم ازدست رفته است .

محمودمحمود می نویسد :با مطالعه وبررسی دقیق اسناد تاریخی باین نتیجه میرسیم که دردوره قاجاریه هیچ کارمفیدی انجام نشده

است .هیچگونه رجالی برای مملکت تربیت نشد .اگر یک وقتی یک مردفهیم ومطلع با وضاع زمان پیدا میشدونمیخواست بمملکت خیانت کندشاه را وادار میکردندآن مردایران دوست را بردارد و اغلب هم بمحووزوال آن شخص کارخاتمه می یافت .

یک چنین مردان وطنپرستی نادربودندومن نمیتوانم درقرن نوزدهم بیش ازدونفررا نشان بدهم یکی میرزا ابوالقاسمخان قائم مقام و دیگری میرزا تقی خان امیرکبیر . .این دونفرازکسانی بودندکه اصول مملکت داری را میدانستند ،پاک بودند ،ایران را دوست میداشتند .بنفع شخصی نمیپرداختندهرچه میخواستندبرای مملکت بود ،برای خودتلاش نمیکردندثروتمندشوند .عایدات مملکت رابخود اختصاص نمیدادند ،ثروت جمع نمیکردند ،ازاجانب پول قبول نمیکردندومنابع ثروت مملکت را بآنها نمیفروختند .اما نگذاشتند این دونفرنفس راحت بکشندوآنها را به بدترین وضع بقتل رسانیدند. باکشته شدن آنها موسسات آنها ازبین رفت .اقدامات آنها بجائی نرسید .هرگاه قائم مقام زنده بودآن افتضاح هرات پیش نمیآمد . اگرامیرکبیرزنده بودبین ایران وانگلستان آن قراردادامضاءنمیشد ودست ایران ازافغانستان کوتاه نمیگردید .گناه ناصرالدین شاه خیلی زیاداست .این شخص شهوت پرست ۵۰ سال ملت ایران را در بدترین وضع نگه داشت ونگذاشت قدمی برای ترقی ایران برداشته شودواگرکسی هم برای خدمت پیدا میشدا ورا میکشت .

سایرمورخین چنین می نویسند :درزمان فتحعلی شاه قاجارمعاهدات ننگین گلستان وترکمن چای منعقدگردید .ایران ازحاکمیت خود برهرات وافغانستان صرفنظرکرد .ثروتی که درزمان صفویه وافشاریه اندوخته شده بودبربادرفت .فتحعلی شاه زنان زیادوحرامسرای بزرگی داشت .گاهی هم شعرمیگفت ازملک الشعرا دربارهٔ اشعارش تصدیق میخواست وگاهی هم بایدمصرع دوم شعررا بگوید . اگرخوب بودصله میگرفت واگربدبودا ورا بآخورمیبست .یکبارشاه

چنیـــین سرود : نگا رما هوش ما که دل سرا چها وســـت
ملک الشعرا گفت : (تما م لذت دنیا میا ن پا چها وســـت)
معمولا" ملک ا لشعراء پس ا زشعرحرکت میکردشا ه ا زا وپرسیدکجـــا میروی میگفت بسوی (آخور) . .ولی ا ین با رفتحعلی شا ه گفت شعرت خوبست وبا وصله دا د .
وقتی نا صرا لدین شا ه درسا ل ۱۸۷۲میلادی قرا ردا دبا رویتررابســت وا متیا زا ت زیا دی دا دلردکرزن چنین نوشت : (وقتی خبرامتیازات مزبوردرجها ن منتشرشد ،معلوم گردیدکه ا ین کا ملترین تسلیم تما م منا بع یک پا دشا هی بخا رجیا ن ا ست .ا متیا زی که تا آ ن زمـــان تا ریخ تنها خوا ب با جرا درآ مدنش را میدید) .
ا عتما دا لسلطنه مینویسد : میرزا آ قا خا ن نوری برای قبول صدارت دوعهدا زنا صرا لدین شا ه گرفت .یکی ا عدا م میرزاتقیخان ا میرکبیر دیگری ا منیت جا نی برا ی خودش درموقع عزل
شا ها ن قا جا رکا رمهمشا ن سفرا روپا وا زدواج مکررودریا فـــت وام ا زخا رجیها ووا گذا ری ا متیا زا ت فرا وا ن بخا رجیها وا زدست دا دن خیلی ا زمنا طق حسا س ا یرا ن بوده ا ست که بتفصیل درا ین با ره در کتا بها ی مختلف برا ی مطا لعه هست ولی بطورا ختصا ربقسمتـــی ا زآن ا شا ره میشود :
مسا فرت نا صرا لدین شا ه ــ مظفرا لدین شا ه ــ احمدشا ه ــ محمدحسن میرزا ولیعهدبا روپا صرفا" برا ی تفریح وگردش بودومستلزم هیچگونـــه نفعی برا ی کشورنبوده که درنتیجه وا مها ئی برا ی هزینه سفـــرا ز روسیه وهندوا نگلستا ن گرفته شده ا ست .
درا ین را بطه دو وا م با بهره ها ی ۵ و۷ درصدوجمعا" به مبلغ ۳۲میلیون و ۵۰۰هزا رمنا طا زدولت روسیه دریا فت گردیدکه مدت با زپردا خت هرکدا م ا زآ ن ها ۷۵سا ل بود .همچنین دو وا م به مبلغ ۴۵۴ هـــزارو ۴۸۱لیره ا زهندوستا ن دریا فت گردیدوعلاوه برا ین پنج وا م نیزبا بهره هفت درصدا زدولت ا نگلستا ن دریا فت شدکه جمع آ ن ها بـــه

دومیلیون و ۸۶۱هزار و ۱۰۰لیره انگلیس میرسید .
درهمین دوران حدود ۲۰امتیازنیزبه‌کشورهای مختلف داده‌شدکه‌از آن میان امتیازات زیرقابل اشاره‌اند :

۱ـ امتیازشیلات دریای خزر ،ایجادبانک استقراضی،احداث‌راه شوسه‌جلفا به‌تبریزوراه‌انزلی به‌قزوین ،احداث راه‌آهن تهران به‌قزوین وراه‌آهن جلفا به‌تبریز ،استخراج معادن قراجه‌داغ، بهره‌برداری ازجنگل های مازندران،احداث خطوط تلگراف شمال واستخراج نفت شمال به‌روس ها داده‌شد .

۲ـ انگلیسی ها امتیازاستخراج نفت جنوب ،ایجادبانک شاهنشاهی ،چاپ ونشراسکناس ،احداث خطوط تلگراف جنوب،احداث راه‌آهن خرمشهربه‌خرم آباد ،ساختن بنادرتجاری درخلیج فارس و...را به‌دست آوردند .

۳ـ امتیازصدورتوتون وتنباکوبه‌عثمانی ها واگذارشد .

۴ـ فرانسویان صاحب امتیازانجام حفریات باستان شناسی شدند .

۵ـ وامتیازاحداث راه‌آهن تهران به‌شهرری وایجادکارخانه قندبه‌بلژیکی ها واگذارگردید .

دریافت وامها ودادن امتیازات موجب گردیدکه‌تعدادقابل توجهی خارجی درایران اقامت داشته‌باشندکه‌درنتیجه مقررات (کاپیتولاسیون)بوجودآمد .حتی دوتبعه‌گرجی که‌صنیع الدوله‌وزیردارائی ورئیس سابق مجلس ایران راکشته‌بودند ،برای محاکمه‌ومجازات بروسیه‌برده‌شدند .

برای اینکه‌بدانیم وضع ایران دردوره‌قاجاریه‌چه‌بوده‌کافی است باین نوشته‌شاهزاده‌عباس میرزا (ملک آراء یانایب السلطنه) برادرناصرالدین شاه‌ازکتاب اوتوجه‌کنیم :

ناصرالدین شاه‌در۴۹سال سلطنت هیچ اثری بجزجهالت وسفاهت‌و تخریب مملکت‌وعدم تربیت نوکرورعیت یادگاری نگذاردوایران را

بطوری ویران میکندکه اطلاحش از حیز امکان خارج باشد.
شاه و امنای دولت بخیال آبادی ملک ورعیت وپیشرفت تجارت نیستندوغیرا زلذت نفسانی ازخما روقما روشکا روزن وبچه وجمع کردن پول بطریق ظلم ورشوه وپیشکش وتعارف چیزدیگری نمیدانند.
ازرعیت همان فعلگی است وبس .وضع امنای دولت این است که از هرکس پولی بگیرندوموافق طبع اونوشته بدستش بدهندومضایقه ندارندکه ازصبح تا عصرعلی الاتصال پولی بگیرندواحکام ناقض یکدیگربدست مدعی ومدعی علیه بدهند.ثبت احکام هم ندارند غالبا" میرزاها ونویسندگان ازمردم پول گرفته حکمی نوشته وجزو سایرنوشتجات بمهررسانیده بمردم میدهند.
خودشاه مبلغ ۲۵هزارتومان ازمن گرفت وصدراعظم ۷هزارتومان تا حکومت رشت را بمن دادند.منهم این پول را قرض کردم ودادم تا از شرتحریکات زیاده ازحد اطرافیان شاه درتهران راحت شوم.
مورخین درباره (میرزا رضا کرمانی)قاتل ناصرالدین شاه چنین مینویسند:
اوفرزند (حسین عقدائی)خرده مالکی ازکرمان بود.تعدیات حکام کرمان مردم را به تنگ آورده بودکه درباره آن چنین میگوید:
"من خودم درا وائل کارا زتعدیات محمداسمعیل خان وکیل الدوله که ملک مرا گرفت ،وبه ملا بوجعفردا د،ازکرمان به یزدرفته ،مدتی طلبه بودم وتحصیل می کردم ،بعدبه طهران آمدم .پس ازچندی به شغل دست فروشی مشغول بودم .پنج شش سال قبل ازآن گرفتاری اول قریب هزاروصدتومان شال وخزنایب السلطنه ازمن خرید ،مدتها از برای پولش دویدم ،آخررفتم بنای فضاحی گذاردم ،قریب سیصد تومان ازپولم کم کرد ،بعدازکتک وپشت گردنی زیادکه خوردم، پولم را گرفتم و..."
درقیام (تنباکو)ازفعالین بود.اورا بزندان انداخته وداغ ودرفش کردندوچهارسال و۴ماه درزندان ماندکه مدتی درکندوزنجیربود.

بعدها بترکیه رفت و از یاران (سیدجمال الدین اسدآبادی)شد.
او هم از طرف ناصرالدین شاه حالت تبعید را داشت .در مقام شاگردی
با وزرا میگوید .یکروز میرزا با وچنین میگوید :
"با این ظلم‌ها که تو نقل‌می کنی بتو وارد شده است .خوب بود
نایب السلطنه (حاکم وقت کرمان)را کشته باشی .چه جان‌سخت بودی.
وحجب‌وحیائی داشتی،به این درجه ظالمی که ظلم‌کند ،کشتنی است."
میرزا رضا در این اندیشه ،ابتدا قصد میکندکه نایب السلطنه رابکشد
اما با خودمی اندیشد :اگر (نایب السلطنه)را بکشم ،ناصرالدین‌شاه
با این قدرت هزاران نفر را خواهدکشت .پس باید ریشه را زد نه شاخ
وبرگ را ."
میرزا رضا در اعترافات خودچنین میگوید :
"..به این خیال افتادم ورفتم منزل،طپانچه را برداشتم ،آمدم از
درب اما مزاده حمزه ،رفتم توی حرم ،قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه
وارد شد .آمدم حرم ،زیارتنامه مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه
خواست بیاید ،دم در ،یکقدم مانده که داخل حرم اما مزاده حمزه بشود،
طپانچه را آتش دادم."
وشاه در این موقع فریاد می کشد :"حاجی حسنعلی خان مرا بگیر".
آتش طپانچه چنان در اوکارگر می افتدکه او به سوختن می افتد.
حاجی حسنعلی خان،وامین خاقان(اطرافیان ناصرالدین شاه)به
اتفاق یکی دونفر از پیشخدمتان که نزدیک وی بودند ،شاه رامی‌گیرند.
وشاه به‌کمک آنها پنج شش قدم راه می رود .اما چون بی حس شده بود،
او را در اطاقی معروف به "مقبره ولیعهدی"در آن نزدیکی می برند.
ومیخوابانند .وناصرالدین شاه پس از آن آهی می کشدودیگر از او
نفسی برنمی آید.
میرزا رضا پس از شلیک طپانچه مورد هجوم زنهای دربار ،که در حرم
بودند ،قرار می گیرد وآنچنان کتک می خوردکه یک گوشش پاره ،
وجامه‌هایش نیز برتنش بکلی دریده میشود ،بطوری که بدنش عریان

میکردد .اما امین السلطان دستور میدهدکه اورا حفظ کنندتامحاکمه شود .پس ازمحاکمه واعترافات میرزا رضا حکم اعدام وصادرمیگردد . این حکم وسیله (کاساکوفسکی)رئیس بریگاردشاهنشاهی درمقابل جمعی ازشاهزادگان ودولتیان بموردا جراگذارده میشود .

محمودمحمودمینویسد : وقتی سیدجمال الدین اسدآبادی میرزا رضای کرمانی را دراستانبولبرای قتل اتابک یاناصرالدین شاه مامورمیکندحاج سیاحمحلاتی ازاین واقعه مطلع میگرددونامه سفارشی ازپستخانه استانبول برای اتابک میفرستدوآمدن میرزا رضا را بتهران خبرمیدهد .این نامه بتهران میرسدوتسلیم مامور مخصوص اتابک هم میشودولی بازنمیگرددتااینکه میرزا رضا ناصرالدین شاه را میکشد .درآنموقع دولت ایران سیدجمال الدین را ازدولت عثمانی میخواهد .دراین بین سیدازبین میرودومیگویند فکدهان پائین اوسرطان پیدا کرده که با همان مرض میمیرد .کسان نزدیک اومیرزا آقاخان کرمانی روحی وخبیرالملک تحویل عمال دولت ایران میشوند .چون حاجسیاح هم با سیدجمال الدین روابطی داشته متعرض اوهم میشوندا ومیگویدمن وقایع را ازاستانبول با کاغذسفارشی باتابک گزارش دادم .معاون الوزراه میگویدشاه ازجریان مطلع شده کاغذرا میخواهدودرحضورشاه پاکت بازمیشود وبهمان صورت بوده است .

بنجامین وزیرمختتارآمریکادرایران مینویسد :

بین سه فرزندناصرالدین شاه (ولیعهدمظفر- ظل السلطان-کامران میرزا نایب السلطنه)رقابت بودکه پس ازمرگ شاه هریک ممکن بود مزاحم دیگری بشود .ظل السلطان ازهمه ظالمتربود .ودوستی نزدیکی با انگلیسها داشت وثروت فراوانی جمع کرده بود .او یکبارپول زیادی ازیک تاجرگرفته بودونمیخواست پس بدهد.تاجر بناصرالدین شاه عریضه نوشت وشاه دستوردادظل السلطان پول اورا پس بدهد .تاجربیچاره حکم رابظل السلطان ارائه داد .

شاهزاده نظری بحکم انداخته خطاب باو گفت من خیال نمیکردم چنین دل وجرئتی داری .میل دارم دل پرجرئت ترا ببینم وبآدمهای خوددستور میدهد دل این شخص را دربیاورید وبمن نشان بدهید، آنها هم تا جربیچاره را کشته قلب اورا دریک بشقاب گذارده بنظر شاهزاده میرسانند .

دکتر مصدق مینویسد دردوره چهارم که درکابینه قوام وزیر مالیه بودم درکمیسیون مالیه پیشنهاد کردم که از حقوق محمدحسن میرزا ولیعهد که ۱۴هزار تومان بود ۴هزار تومان کسر کنند که بتصویب رسید .سپس ماموراستان آذربایجان شدم .بعدها یکروز حضور محمدعلی میرزا رفتم .فرمود کاری برای شما کردم وحالا قرار میکنم .از سردار سپه خواستم که با شما مساعدت نکند تا از آذربایجان بیائید .برای اینکه شما دست چپی هستید .گفتم اشخاص را نباید درکار مملکت بدست چپ وراست ووسط تقسیم کرد .شما باید همه را از خود بدانید .بعدولیعهد پرسید چرا حقوق مرا کم کردید ؟گفتم خیال میکردم بکار مملکت علاقمند هستید .ولی بعدچون دیدم ولیعهد منافع شخصی را برمنافع مملکت ترجیح میدهد اجازه خواستم وارا ترک گفتم .

× × ×

ازشش پادشاه قاجار اکثرا" سرنوشت بدی داشتند .آقامحمدخان قاجار سرسلسله این خاندان را سربریدند .فتحعلی شاه برادرزاده (خواجه تاجدار)بعدازاو بتخت سلطنت نشست .پس ازاو محمدشاه وبعدناصرالدین شاه . . .طولانی ترین دوره سلطنت متعلق بناصرالدین شاه بودکه سلطان صاحبقران وقتی خواست پنجاهمین سال سلطنت خودرا جشن بگیرد ترورشدودرحضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شدکه سنگ قیمتی مقبره اورا هم رژیم اسلامی بغارت برد .مظفرالدین که شاهی ضعیف ومریض بودسندتاریخی مشروطیت را امضا کردویادگار نیکوئی ازخودبجای نهاد .محمدعلیشاه که پس ازتحصن درسفارت شوروی بخارج گریخت درسن ۵۴ سالگی درایتالیا درگذشت .

رضا شاه ودکتر مصدق

وقتی رضا شاه بسلطنت رسید دیگر قدرت مطلقه داشت .هیچ صدای مخالفی شنیده نمیشد .مخالفینش یا زندانی وتبعید شده یا گوشه عزلت گزیده بودند .موتمن الملک ومستوفی الممالک محترمانه کنار رفتند .از چهار نفری که بخلع قاجار رأی مخالف داده بودند تقی زاده وعلا جزو همکاران رضاشاه شده وزارت وسفارت گرفتند . مدرس بخواف تبعید شد وجان خودرا از دست داد .دکتر مصدق هم خود را کنار کشیده گاهی در اروپا وزمانی در ایران بود .دکتر متین دفتری داماد شش نخست وزیر رضا شاه شد .پس از کناره گیری اوناگهان درسال ۱۳۱۹ مامورین اورا دستگیر کرده به بیرجند تبعید نمودند .مصدق درباره روابط خود با رضاشاه چنین مینویسد : "

در اوایل سلطنت رضا شاه موقعی که نماینده تهران در مجلس بودم یکروز علا بخانه من آمد وگفت شاه بسرتیب حبیب اللهه شیبانی فرمودند اگر مصدق را بخواهم میآید یا نه ؟گفتم اگر روزهای دوشنبه که وکلا شرفیاب هستند حاضر نمیشوم از این جهت است که من نماینده ملتم وبا صفای فرمایشات ملوکانه احتیاج ندارم ولی هروقت احضار شوم کسب افتخار خواهم نمود .رضا شاه مرا خواست وفرمود در مجلس گفتید آنچه را که نباید بگوئید .عرض کردم آنچه که در روزنهم آبان گفتم از نظر مصالح مملکت بود ومن بین شاه وطن دوست ومملکت فرقی نمیگذارم .فرمودند توضیح دهید تا قانع شوم .عرض کردم روزی محمدعلیشاه مرا خواست وگفت میخواهم با آیة الله بهبهانی راهی باز کنم .اگر شما اینکار را بکنید ممنون میشوم .عرض کردم شاه را بایشان چه حاجت است ؟ایشان دارند با زادیخواهان مساعدت میکنند شما هم همین رویه را پیش بگیرید دکان سیاسی ایشان تخته میشود وهمه من تبع شاه خواهند شد .هما نروز مذاکرات محمدعلیشاه را به بهبهانی گفتم تصدیق نمود وخیلی خندید . ولی محمدعلیشاه

بمن گفت سرشما هم‌بوی قرمه‌سبزی میدهد .
رضا شاه گفت مطالب را بگوئید .گفتم‌وقتی آمدم‌چشمم‌بسردرسنگی افتاد .راستی اعلیحضرت این بنای با عظمت را برای چه میخواهید؟ خانه‌حقیقی شاه‌قلب ملت است .اگرآنرا دارید احتیاج باینها ندارید .دربارهٔ طاق نصرت ها وآوردن مردم‌باستقبال بالباس عاریه عرض کردم‌مقصودازاینکارها چیست ؟چنانچه‌شاه‌بمردم‌خدمت کندا گرمردم‌هم‌ندانندبازهم‌اعلیحضرت مأجورند .چون تاریخ خدمات هرپادشاهی را فراموش نمیکنند .فرمودندحرفهای شما جواب ندارد .غرضم‌ازخواستن شما این بودکه‌چرا ازمجلس صرفنظرنمیکنید؟ عرض کردم‌آقای مستوفی هم‌امرارکردندوزیرخارجه‌شوم‌قبول نکردم. فرمودندمن باوگفته‌بودم‌که‌شما را وارد کارکنند .حالامقصود این نیست که‌وزیرخارجه‌بشوید .بیائیدمستوفی باشید (یعنی نخست‌وزیر) عرض کردم‌درجنگ بین‌الملل اول روس وانگلیس میخواستند در مالیه‌ایران نظارت کنندبمن پیشنهادشدکه‌ریاست کمیسیون نظارت را بپذیرم‌وبانک استقراضی روس هم‌سندخواهدسپردکه مادام‌العمر ماهی هزارتومان بمن بدهدگفتم‌مجلس هم‌برای کمیسیون تطبیق حوالهٔجات ماهی دویست‌تومان میدهد .هرگاه‌برای هزارتومان از آن کار استعفا کنم‌خواهندگفت که‌طمع مرا بچنین کاری واداشت . اگرازاعلیحضرت هم‌قبول خدمت کنم‌خواهندگفت که‌حقوق ماهی ۱۵۰۰تومان را به ۲۰۰تومان مجلس ترجیح داده‌ام .استدعا میکنم‌تا آخردوره‌تقنینیه‌ازمن صرفنظربفرمائید .نخواستم‌ویا نمیتوانستم بیش ازاین اظهاربنمایم .
چندی بعددرمراسم‌سلام که‌حضورداشتم‌رضا شاه‌گفت برخلاف سابق این دفعه‌بی خبربمسافرت رفتم‌ومعنی این حرف این بودکه‌دیگر مأمورین تشریفات قائل نباشندوطاق نصرت نسازند .متاسفانه رفته‌رفته‌متملقین کاری کردندتا شاهی که‌درا وایل سلطنت خوب کارمیکرددرسال ۱۳۰۹چنان ازطرف چاپلوسان محاضره‌شدکه‌بنام

شاه هزاران کار خلاف مرتکب میشدند .نتیجه آن شدکه مردم خیرخواه مملکت از او روبرگرداندند ووقتی تبعیدشدحتی نزدیکترین فرد باین اسارت تاریخی اعتراض نکرد .

درآخردوره ششم که حرف میزدم یقین داشتم که پس از پایان دوره گرفتار حبس وتبعیدخواهم شد .درجلسه ۱۴دیماه ۱۳۰۶وقتی موضوع پرداخت ۱۳۵هزار تومان برای تعمیرقصورسلطنتی مطرح بودگفتم اگرمقصود تعمیرقصوری است که ملک شخصی شاه میباشدکه دردوره مشروطه شاه نباید از ملت چیزی بگیردوهمچنین برای ملت هم ارثی باقی نمیگذارد .شخص پادشاه اگربخواهدقصورش را تعمیرکندبعهده ملت نیست .اگربرای تعمیرقصوردولتی است که دیگربوزیردربار ارتباطی ندارد زیرا مقام غیرمسئولی است که مجلس نمیتواند وراستیضاح کندواز او حساب بخواهد .اگروزیردربار درکارهای دولتی دخالتی بکندبنده برخلاف قانون اساسی میدانم .بنظرمن وقتی مردم مسکن ومأوائی ندارندصلاح نیست که برای شاه قصربسازند . ما بایدبا این ۱۳۵هزار تومان کارخانه قندیا کاغذسازی تأسیس کنیم که برای مردم مملکت کارپیدا بشود .عقیده من این است که اگرشاه وولیعهد ورئیس الوزراء ووزیردربار درراطاقی بنیشنندکه چه کندخیلی بهتراست .این قصوررانبایدگذاشت خراب بشودواین مبلغ را هم صرف کاری کردکه چهارنفرمتمتع بشوند .

وقتی انتخابات دوره هفتم شروع شده بود وسیله تیمورتاش از شاه وقت ملاقات خواستم وقتی شرفیاب شدم بشاه اظهارنمودم که اگردولت میخواهدبرخلاف مصالح مملکت قراردادی منعقدسازد (مثل وثوق الدوله که درانتخابات دوره چهارم کرد)البته انتخابات دوره هفتم نبایدآزادباشدولی اگرمقصودشاه غیرازصلاح مملکت نمیباشد ، خوب است که درانتخابات دخالتی نشودتا نمایندگان حقیقی ملت بمجلس واردشده از مصالح مملکت دفاع کنند .شاه تیمورتاش راخواست وپرسید مگردرانتخابات دخالت میکنند ؟او هم گفت نه .شاه گفت

دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند. تیمورتاش در اطاق خود بمن گفت در حضور اعلیحضرت غیر از آن مطلبی که گفتم دیگر نمیتوانستم چیزی بگویم. بیائید با هم صلح کنیم. لیست مشترکی باشد ۶ نفر از دولت و ۶ نفر از ملت (مدرس - مشیرالدوله - مستوفی - الممالک - تقی زاده - دکتر مصدق) وقضیه را باین ترتیب حل کنیم. چون راه حل تیمورتاش با آزادی انتخابات تطبیق نمیکرد قبول نکردیم وانتخابات بهمان صورتی که دولت میخواست برگذار شد.

از دوره هفتم تقنینیه که من از سیاست دور شدم در احمد آباد بسر میبردم که از آتیه خود بسیار نگران بودم. گاه میخواستم با پای خود بزندان قصر بروم و در آنجا روحا "وجسما" آرام بمانم. تا اینکه در ۵ تیر ۱۳۱۹ بدون جهت مرا در زندان شهربانی برده و از آنجا به بیرجند انتقال دادند. در بین راه و در زندان دوبار اقدام بخودکشی کردم. پس از ۶ ماه تحمل سختی با زمرا با احمد آباد آوردند و تحت نظر مامورین شهربانی تا شهریور ۲۰ بودم.

امیر علائی درباره زبازداشت و تبعید دکتر مصدق چنین مینویسد:

تا دوره ششم تقنینیه که انتخابات آزاد بود دکتر مصدق از تهران به مجلس میرفت ولی از دوره هفتم که دولت در انتخابات دخالت میکرد او هم چون از مخالفین بود انتخاب نشد. برای جلوگیری از هربهانه ای در احمد آباد بسر میبرد تا از حشرونشر با افراد بدور باشد. اوقات خود را صرف امور فلاحت میکرد. در سال ۱۳۱۵ برای معالجه ببرلن رفت برای اینکه دچار مشکلات نشود در آنجا غیر از متخصصین معالج کسی را ندید و پس از ۳۸ روز بکشور باز گشت ولی با اینهمه احتیاط باز هم گرفتار گشت. روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ ما مورین شهربانی ببـاغ کاشف السلطنه که در اجاره او بود ریختند و با و میگویند حسب الامر شما را بخانه شهری تان میبریم و همراه نوشتجات شما و اسناد بشهربانی خواهیم رفت. در خانه شهری اش او را با چند کتاب و نوشته و مقداری

داروبشهربانی میبرندومستنطق بدون هیچ سئوال وجوابی اورا توقیف میکنند .باصدورقرار ،مصدق ازشهربانی بزندان قصرمنتقل ودرآنجا پنجاه ریال راکه همراه داشت باکیف وجعبه دوا توقیف میکنندواورا بحبس مجرد میبرند .دکترمصدق که تا آنوقت گرفتار حبس نشده بودشب را با نهایت سختی گذرانیده وصبح عتیر که اورا برای استنطاق بشهربانی میبرندمامورمراقبت باوتبریک میگوید که تنها کسی است که قبل از ۲۴ساعت موردبازجوئی قرار میگیردزیرا کسانی درزندان هستندکه سالها بازداشت میباشندوهنوزبآنها نگفته اندکه برای چه درزندان هستند .

دکترازمستنطق میپرسددلیل حبس مرا بفرمائیدکه بدانم تا مجددا" بزندان نیفتم.مستنطق میگویداین سئوال راکتبا"بکنیدتا جواب داده شود .سئوال راکه با داره سیاسی میآورندجواب داده میشودکه شما تقصیری نداریدولی عجالتا" بایددرزندان بمانید .ازآنوقت دکترمصدق بمرض هیستری(حمله)که بی سابقه هم نبودشدیدا" مبتلا میشود .توقیف دکتردرزندان مرکزی سه روزطول کشیدومیخواستند ازروی کتابها ونوشته های دکترمدرکی تهیه کنندولی چون کتابهایش راچندسال قبل بکتابخانه دانشکده حقوق داده بودمدرکی بدست نیامد .پس از ۱۱روزدکتررا باطاق سلطان دادگستررئیس زندان موقت بردند .باومیگویداشیائی راکه لازم داریدانتخاب کنیدکه حسب الامربایدشما را با اتومبیل خودتان بمشهدوازآنجا بیکی از شهرهای اطراف ببریم .دکترمیگویدروزیکه بمن اطلاع دادندکه حسب الامربشهربانی بیائیم بدون تاخیرآمدم حالاکه ۱۱روزاست از بازداشت من میگذردچرا بمن نمیگوئیدچه تقصیری دارم .آیامتمردم؟ امرچنین دولتی را بمیل ورضا اجرا نمینمائیم؟سپس با تأثرشدید بعکس رضا شاه اشاره میکندومیگوید :

ای زبردست زیردست آزار　　گرم تاکی بماند این بازار
بچه کارآیدت جهان داری　　مردنت به که مردم آزاری

حضا را زشنیدن شعرسکوت میکنندورئیس ا دا ره‌سیا سی هم‌بزنـــدان میرودودکتررا ملامت میکندوا ین شعررا هم‌بشا ه‌گزا رش نمیدهنـــدو ا لا فرما ن قتل ا وصا درمیشد .

دکترمصدق ا ینطورتصورنمودکه‌ا گرتوسط رئیس شهربا نی عریضه‌ای بنویسدممکن ا ست شا ه‌ترحم کندوخا نوا ده‌ا ش ا زنگرا نی درآیند و ا زسرپا س مختا ری تقا ضای وقت میکند .قرا رملاقا ت دا ده میشـــود ولی رئیس ا دا ره‌سیا سی میآیدومیگویدرئیس شهربا نی بوا سطـــه پیش آمدی نیا مدولی پیغا م‌تهدیدآمیزا ورا شنید .خانواده‌دکتـــر مصدق ا زسرپا س مختا ری درخوا ست نمودندکه‌چون مریض ا ست یـــک آشپز همرا ه‌ا وروا نه‌کنند .قرا رشدآشپزهم‌زندا نی شودکه‌همرا ه‌بـــه تبعیدبروند .با ا ینطرزدکترمصدق وجوا دآشپزهمراه‌ماموربن شهربانی با ا تومبیل عا زم‌مشهدشدند .هنگا م‌سوا رشدن با تومبیل،دکترمصدق خودرا بروی زمین میا ندا زدوا ظها رمیکندا گردرزندان مرکزی بماند ا زخا نه‌ا ش غذا میآ ورندوخا نوا ده‌ا ش نگرا ن نخوا هندبودولی بـــا رفتن به‌بیرجندخا نوا ده‌ا ش نگرا ن میشوند .بهرحا ل اورا باتومبیل سوا رمیکنند .ا وهم‌جعبه‌دوا ی خودرا همرا ه‌میبرد .نا مه‌ریا ست کـــل شهربا نی بریا ست شهربا نی مشهدچنین ا ست :

دکترمحمدمصدق تحت مرا قبت یا ورشریفی کفیل شهربانی ا زراهدا ن با ا تومبیل ا عزا م‌کهورا بشهربا نی بیرجندتحویل وتحت مراقبـــت کا مل درزندا ن بهزینه‌خودش که‌بضا عت دا ردبا شد .بهیچوجه‌نبا یـــد مکا تبه‌دا شته‌با شدوا زملاقا ت هم‌با یدبکلی محروم‌با شدوا گرکفیـــل شهربا نی غفلت‌کندا زخدمت منفصل وشدیدا" تعقیب وکیفرخواهدشد .

بودن وجه‌نقدنزدشخص مزبورا کیدا" ممنوع وبا یدوجوهی که‌جهـــت هزینه‌مشا را لیه میرسدنزدکفیل شهربا نی بیرجندبا شد .هزینـــه ما هیا نه‌زندا نی مزبوررا با درنظرگرفتن قیمت خوا ربار محل‌گزارش کنیدتا مرتبا" فرستا ده‌شود .

پس ا زحرکت ا تومبیل شب بفیروزه‌کوه‌رسیدند .یا ورشریفی بـــرای

استراحت میرود .ولی دکتروشوفردرا تومبیل میمانند .
دکترمصدق اینطورتصورنمودکه هرقدرزودترخودرا خلاص کندبهتر است .بدوا"مهرخودرا بسرپاسبان میدهدکه نگین آنرا بکشدوآنرا از اعتبار ربیاندازدوهمینکه شوفربخواب میرودده دانه قرص کهترکیبی ازتریاک درآن بودمصرف نمودبدون آنکه آب بخواهد .پس ازخوردن سم یا ورسیدوا تومبیل حرکت کردچون مقدارسم زیادبوددکتراستفراغ کردوبیهوش افتاد .درشاهروددکترا ورا معاینه ومیگویدبایـد ۲۴ ساعت موردمعالجه قرار بگیرد .پس ازبهبودی عازم مشهد میشوندو دکتررا بزندان میبرند .سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان دوبار ازاودیدن میکندومیگویدازمرکزبرای شما پرستار میخواهم .دکتر غلامحسین مصدق هم خانم روزبه شاگردخودرا معرفی کرده بودکه بـه بیرجندنزدپدرش برود .
پس ازورودددکترمصدق به بیرجندا ورا بزندان میبرندوسرهنگ وقار بشهربانی کل چنین گزارش میدهد :
(هزینه دکترمصدق ویکنفرخدمتگذارهمراه اوروزانه ده ریـال پیش بینی شده ولی چون نامبرده ازروز ورودبه بیرجندبواسطه داشتن بیماری غش نیازمندبداروهائی میباشدکه دربیرجندموجود نیست بهای آنرا نمیتوان تعیین کرد .مراتب معروض تا هرنوع فرمان فرستاده شودا قدام گردد .)
درنامه دیگرمینویسد : هزینه ماهیانه دکترمصدق وپرستار خدمتگذار درماه ازقرارروزی ۲۴/۱ریال وسالیانه ۷۴۷۱۰ ریال پیش بینی میشود .ضمنا" خانواده اش وسیله پرستارمبلغ ۴۰۰ ریال وجه فرستاده اندکه بصندوق شهربانی تحویل شد .
دکترمصدق درزندان ازدکترقوام نصیری رئیس بهداری بیرجندیک کتاب طبی مصورمیخواهدکه بخواندوموردسوءظن نباشدکه مورد استفاده دکتردرزندان بود .وقتی رئیس شهربانی بیرجندکتاب را نزددکترمیبیندنا راحت میشودوا ورا باطاق تاریکی میبرندکه

صندوقخانه بوده است .دکتر تصور میکند میخواهند او را تیرباران کنند .وقتی رئیس زندان نزدش میرود میپرسد چه وقت مرا تیرباران میکنید؟ و تعجب میکند و میگوید چنین امری نشده است ولی تلگراف رسیده که هیچکس با شما ملاقات نکند .از این جهت شما را باین اطاق آورده اند .

سرهنگ وقاربشهربانی کل چنین تلگراف میکند (چون محمد مصدق بعلت داشتن بیماری غشنیازمند پزشک میباشد و در اثر قید گردیده که مشارالیه از ملاقات محروم میباشد اجازه فرمائید در مواقع لزوم پزشک بهداری او را در زندان معالجه نماید .)

از آن ببعد دکتر مصدق دیگر امید نداشت که از زندان جان بدر ببرد و تصمیم داشت که خود را مسموم کند یا بوسیله ای انتحار کند. گاهی فکر میکرد که با تیغ ریش تراشی کار خود را بسازد ولی هر وقت رئیس زندان لوازم صورت تراشی را میآورد بزودی آنرا میبرد .راهی که بنظر دکتر رسید این بود که خود را از بالای بام پرت کند .ولی چون نتیجه قطعی نداشت از آن منصرف شد .سرانجام دست باعتصاب غذا زد .کفیل شهربانی با وعده میدهد که جایش را تغییر دهد و پس از سه شبانه روز افطار کرد .دکتر مصدق دو ماه و نیم در زندان بیرجند بود. بدن خودش و پرستارش هم شپش گذارده بود .

ارنست پرون سوئیسی که از مدرسه روزه با شاه بود بیمار شد و در بیمارستان نجمیه بستری میشود .هنگام ترک بیمارستان از دکتر غلامحسین خان ابراز امتنان میکند .او میگوید بهترین سپاسگذاری این است که با خواهش از ولیعهد پدرم را از زندان آزاد کنی .چند روز بعد با مر ولیعهد حکم انتقال دکتر مصدق از بیرجند با حمدآباد صادر میگردد که چنین است :

محرمانه- مستقیم- شماره ۶۶/۶- ۱۹/۱۱ ریاست اداره کل شهربانی

حسب الامر مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد ابلاغ مینماید که قدغن فرمائید محل محمد مصدق را از بیرجند به احمدآباد ساوجبلاغ

منتقل نما یند .نتیجه را هم ا علام دا رندکه بعرض پیشگا ه مبـــا رک برسا ند . پیشگا رولایت عهد- مـودب نفیسـی

کفیل شهربا نی بزندا ن رفته میگویدخوشوقتم ا زا ینکه حسب ا لامـر ا علیحضرت آ مده ا م شما را بتهرا ن وا زآ نجا به ا حمدآ با دببرم .
درمرا جعت دکتر مصدق بمشهدرفته سرهنگ وقا ربا ومیگویدبعـد ا ز اینهمه سختی ها خوب ا ست که دیگرا زا ین مقوله ها صحبت نکنیـد (شکا یت ا زوضع وخیم زندا نیا ن دربیرجند)وبهمان زندگی زرا عتی خودقنا عت نما ئید .
دکتر مصدق درطول را ه ا زرا ه رفتن عا جزبود .آ شپزا ورا کول میکـرد وپوشیدن لبا س هم برا یش مشکل بود .ما مورشهربا نی میگویـد ما مورم که شما را نزدسرپا س ببرم ولی چون نمیتوا نیدلباس بپوشید خودم میروم وگزا رش میدهم .دکتر مصدق هم میگویدرفتن ونرفتـن من یکی ا ست .ا زروزیکه بزندا ن رفته ا م هرچه گفته ا ندکـرده ا م ووقتی چا ره را نا چا ردیده ا م خوا ستم ا نتحا رکنم .
با ا ینطرزدکتر مصدق با حمدآ با د منتقل گردید .وبیما ری ا وهـم تشدیدشد .روزیکه ما مورین شهربا نی بخا نه ا ش برا ی دستگیـری ا و ریختندخدیجه دخترع سا له مصدق ا زا ینکه ما مورین شهربا نی پدرش را روی زمیـن میکشیدندشوکه شده ودچا ربیما ری روا نی شدکه تابحال هم دربیما رستا نی روا نی سویس بسر میبرد .
پس ا زشهریور ۱۳۲۰که رضا شا ه ا یرا ن را ترک گفت وهمه زندا نیـا ن و تبعیدیها وا فرا دتحت نظرآ زا دشدندا ین نا مه هم بدکتر مصـدق نوشته شد :
(شما ره ۵۵ مورخه ۲۱ شهریورما ه ۱۳۲۰
بفرما ن بندگا ن ا علیحضرت هما یونی شما آ زا دبوده ودرهرقسمـت کشوربخوا هید میتوا نید متوقف با شید .درآ تیه مزا حمتی برا ی شمـا نخوا هدبود . فرما ندا رنظامی تهران - سپهبدامیرا حمدی)
دکتر مصدق ا زا حمدآ با دبخا نه شخصی خودوا قع درخیا با ن کا خ آمد .

مدرس ـ مرددین وسیاست

یکی ازروحانیون سیاست پیشه که نقش مهمی درتاریخ ایران داشت سیدحسن مدرس بود .که برای نخستین بار بعنوان یکی از ۵ نفرمجتهدطراز اول درمجلس شرکت نمودوسرانجام توانست یکی از مهمترین کارگردانان مجلس ایران ویکی ازبازیگران مهم سیاسی بشود .

دربارهٔ بیوگرافی خودچنین مینویسد : "حدودسال ۱۲۷۸هجری در قریه سرابه کچوازتوابع اردستان متولدشدم .پدرم ازسادات طباطبا واصلا"زوارهئی هستندازمسالگی همراه پدرم بقمشه رفتم . در ۶سالگی برای تحصیل باصفهان آمدم و۱۶سال درآنجا ماندم.بعداز واقعه تنباکو بعتبات عالیات مشرف شدم وحضورآیة الله شیرازی رسیده درنجف اقامت کردم .و۷سال درآنجا ماندم بعدباصفهان مراجعت نموده بتدریس پرداختم .بانتخاب حجج اسلام دردوره دوم مجلس شورایملی بعنوان طرازاول نظارت مجلس شورایملی بتهران آمدم ودوره های چندی ازمجلس رادرک کردم .ازجمله وقایعی که برمن روی داد سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی درجنگ عمومی که بمسافرت عراق وسوریه واسلامبول منتهی شد .دودفعه موردحمله واقع شدم .یکی دراصفهان دروسط روز۴تیربمن انداختندولی موفق

نشدندوآنها را تعقیب نکردم .ومرتبه دوم درمسجدسپهسالاراول آفتاب جهت تدریس میرفتم که ده نفر مرا احاطه کرده ودرحقیقت تیرباران کردندکه چهارعددکاری شدسه عددبدست چپ مقارن پهلو .حقیقتا" تیراندازان ماهری بودند .درهدف قلب خطا نکردندولی مشیت الهی سبب رابی اثرنمود ."

وقتی مدرس موردسوء قصدقرارمیگیردوا ورا برای معالجه به بیمارستان میبرندتیمورتاش بدیدن اومیرودوا برازتاسف سردارسپه را ابرازمیدارد .مدرس میگویدبرضاخان بگوئیدتیراندازناشی بوده ومدرس هنوززنده است .

نطقهای مدرس همیشه درمجلس توأم با سروصدای فراوان بود .دریکی ازجلسات مجلس باحق رأی بانوان مخالفت کرده چنین گفت (از جمله کسانی که حق انتخاب ندارندنسوان هستند .امروزما هرچه نگاه میکنیم میبینیم خداوندقابلیت دراینها قرارنداده که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند .درمذهب ما نسوان تحت قیمومتند و ابدا" حقا نتخاب نخواهنددا شت ودیگران بایدحفظ حقوق آنها را بکنند .)

درهنگام ولتیما توم روسها که گروهی ازمقامات ایرانی بمهاجرت رفته بودندمدرس هم جزوآنها بود .درکرمانشاه وقتی کابینه مهاجرت بریاست نظام السلطنه مافی تشکیل شد ،مدرس بوزارت عدلیه واوقاف منصوب شد .درهمانجا بودکه میخواستندوراترورکنندومورخین مینویسندکریم دواتگر ـ حیدرعمواوقلی ـ احسان اللهخان راهی قصرشیرین شده میخواستندنظام السلطنه ومدرس رانابودکنندکه توفیق نیافتند .

مورخ الدوله سپهرمینویسد : هنگام امضای قرارداد ۱۹۱۹واسطه ترمیم روابط مدرس و وثوق الدوله شدم .نزدمدرس رفتم .ضمن گفتگوئی مدرس بمن گفت وثوق الدوله خیلی آدم متهوری است که این قراردادرا امضاکرده واگرجسارت نداشت مرتکب چنین خیانتی

نمیشد .بوشوق الدوله ازقول من بگوئیدشما کارخودتان را بکنید ومن هم کارخودمرا .. اگرقرارداد لغوشدکه منفور میشویدواگر تصویب شدکه دیگرانگلیسها با شما کاری ندارندوبرای رضایت ملت ایران شما را فدا خواهندکرد .درهردوصورت من موفق میشوم وشما ضرر میکنید .وقتی جواب مدرس را بوشق الدوله دادم گفت این مرد نمی فهمد ایران درچه وضعی است ؟اگربا تلاش چندماهه خودانگلیسها را متقاعدنکرده بودم ایران رااشغال میکردندوبجای من یک(سر) یا ژنرال امورایران را بدست میگرفت .ولی بعدازامضای این قرارداد ،استقلال وتمامیت ارضی ایران مصون خواهدماند .با عوام فریبی که نمیشودکارمملکت راادارەکرد .

مدتی مدرس با سردارسپه روابط بسیار دوستانه داشت .باینصورت که موقع طرح واگذاری فرماندهی کل قوا بسردارسپه او ازمدافعین بود .سردارسپه هم که بنقطه ضعف مدرس وجاه طلبی های اوپی برده بودکاملا"تسلیم مدرس شده حتی برای تشکیل کابینه با او مشورت میکرد .مدرس پیشنها دکرده بودکه نصرت الدوله وزیرمالیه وقوام الدوله وزیرکشوربشود .هنگامیکه مدرس میخواست با اتومبیل به اصفهان برودخطاب بآنها گفت نصرت الدوله تووزیرمالیه ای و قوام الدوله هم وزیردا خله است .اما دست بهیچ کاری نزنیدتا از اصفهان برگردم .پس ازاینکه سردارسپه بقول خودوفا کردوآندورا بکابینه دعوت نمودومدرس ازاصفهان بازگشت تمام تغییرات بخصوص دروزارت داخله با نظرا وانجام میشد .کرارا" سردارسپه بخانه مدرس میآمدومدرس سردارسپه راکاملا"دردست خودمیدانست .سلیمان میرزا به مخالفت برخواست وگفت چرا سردارسپه تسلیم مدرس شده است. صریحا "درمجلس گفت نصرت الدوله همیشه برضدمشروطیت،آزادی اقدام کرده وایشان گل سرسبدقاجاریه میباشد .

خواجه نوری مینویسد :وقتی مدرس فهمیدکه دیگرهیچ حربه ای ببدن زره پوش سردارسپه کارگرنیست ،باین فکرافتادکه ازسمت

متولی گری مسجدسپهسالارا ستفاده کرده عده‌ای عمله برای تعمیر موقوفات خیابان برق ازبختیاریها واصفهانیان گردآوردکه روزها بعملگی مشغول وشبها بآموزش تفنگ بپردازند .قراربراین بوده‌است که درموقع افتتاح دوره هفتم مجلس هنگامی که شاه به مجلس میآیدآن عملجات تفنگ داریکمرتبه با وشلیک کنندوبا این طریق روزیکه مجلس مشروطه بازمیشودکاخ دیکتاتوری واستبداد بسته‌گردد .مخارج اینکارراهم‌عده‌ای ازخانها تامین کرده‌بودند ودرحدود ۱۲هزارتومان بمدرس پول رسانیده‌بودند .

مدرس درمجلس گفت ما ازرضاخان هیچ ترس ووا همه‌نداریم .ماقدرت داریم .میتوانیم‌پادشاه‌را عزل کنیم .رئیس الوزراء بیاوریم . سئوال واستیضاح وعزلش کنیم .همین رضاخان را استیضاح میکنیم میروندرخانه‌شاه مینشینند .قدرتی که مجلس داردهیچ چیز نمیتواندمقابلش باشد .مجلس برهرچیزقدرت دارد .محمدعلی‌میرزا وسالارالدوله‌تا ۶ فرسخی تهران آمده‌بودند .مجلس نترسیدوآنها ازبین رفتند .دیگرتغییردادن وزیرجنگ که‌کاری ندارد .آقای وزیرجنگ منافع ومضاری داردبایددیدکدامش زیادتراست .منافعش اصلی وضررش فرعی است .بایدکاری کردکه مضارش رفع بشود . مجلس بایدتعیین صلاح بکند .

ملک الشعراء مینویسد :مدرس خیال کودتا داشت سالارجنگ یکی از پسران بانوعظمی درورامین مقداری تفنگ وتفنگچی راه‌انداخته وقراربودازاصفهان همعده‌ای الواربمشارالیه ملحق شوندوهنگام رئیس الوزرائی وثوق الدوله‌کودتاکند .ا ومینویسدمدرس بخود من گفت یکروزرضاخان نزدمن آمدوگفت من چندی پیش باوثوق‌الدوله صحبت کردم واوتوجهی بمن نکردوحاضرم باشما کارکنم‌وهمدست شوم‌وباین اوضاع‌خاتمه‌دهیم .چه میترسم‌ایران بالشویک بشود .

مدرس درکابینه‌سیاه‌سیدضیاء دستگیروبقزوین تبعیدگردیدوتا آخر عمرکابینه‌سیاه‌درآنجا تحت نظربود .درتمام مدتی که‌زندانی

بود ازرختخواب زندان استفاده نکرد .هنگام خواب عمامه را زیر سر میگذاشت وعبا را بروی خود میانداخت .

مدرس در مجلس چهارم لیدر اکثریت ونایب رئیس مجلس بود وکرارا" جلسات مجلس را اداره کرده است .

مدرس میگفت (مستوفی الممالک شخص وطن پرست ودرستی است و مثل شمشیر مرصع جواهرنشان میباشدکه فقط روزهای بزم وسلام باید آنرا بکمربست ولی قوام السلطنه مثل شمشیر برنده فولادی است که برای روز رزم باید آنرا بدست گرفت .امروز مملکت احتیاج به شمشیر فولادی دارد) وقتی بمدرس گفتندکه شما که با قوام مخالف بودید حالا چرا از او حمایت میکنید گفت سیاست این چیزها را ندارد. آنروز لازمش نداشتیم وامروز لازمش داریم .

وقتی سردر باغ ملی را ساختند ومجسمه کوچکی از رضا خان در آن نصب کردندکه از درون وبیرون دیده میشد ودو مجسمه رضا شاه را از دو سمت در آن چسبانده بودند مدرس گفت (این مجسمه مثل خود رضا خان دو رو میباشد)

مدرس در اوایل سلطنت رضا شاه از کابینه مستوفی الممالک دفاع میکرد ودر مجلس در پاسخ دکتر مصدق گفت : (من بهتر از این جا و دولتی انسب از این دولت سراغ ندارم .در مهاجرت آقای رئیس الوزراء هم بودند وبنده هم بودم .رفتیم پول هم از آلمانها گرفتیم وخرج کردیم (یکی از وکلا- خیانت کردید)نه خیانت نکردیم .خرج کردیم و خسارتهائی هم وارد شد .اینکار فواید سیاسی داشت .اگر مقصر باشم باید مجازات شوم .بهرحال بهتر از کابینه مستوفی که با او اعتماد داریم کسی نیست .همه میدانندکه از این آقا انتفاع نمیشود برد . آلمانها میگفتندکه ما تا قصر شیرین ۹کرور پول داده ایم ۱۱کرور هم میدهیم شما یک قبض بیست کروری بما بدهید .گفتیم ما پولها را میستانیم اما رسید نمیدهیم .گفتم ما مشترکیم شما پول واسلحه دارید وما هم آدمهای لخت .میخواهید میانیم نمیخواهید میرویم .

سرانجام مدرس کابینه مستوفی الممالک را بشرح زیراستیضاح کرد :
(اینجانب نسبت برویه دولت درسیاست خارجی استیضاح دارم . مدرس)
مستوفی الممالک درپاسخ همین استیضاح بودکه گفت من هیچ اصراری بماندن ندارم . متاسفانه دراین مملکت اشخاصی میخواهند داخل کاربشوندوآجیلهائی بگیرندوآجیلهائی هم بدهند . من نه میگیرم ونه میدهم واصراری هم بماندن ندارم . این ایام برای بعضیها بره کشی است . کاررا باشخاصی واگذار میکنم که اشتها دارند . معده من خراب است وهضم نمیتوانم بکنم ومیروم حضوراعلیحضرت واستعفا میدهم .
مستوفی همراه سردارسپه وزیرجنگ ازمجلس خارج شدند .
فرخی ضمن حمله بمدرس چنین سرود :
درمدرسه درس میدهی رنگا رنگ ای بوقلمون مگرمدرس شده ای
هنگام طرح اعتبارنامه نمایندگان تهران درمجلس بین مدرس وتدین گفتگودرگرفت .
مدرس ـ آقای تدین میخواهندجنگ بیرون را بیاورندتوی مجلس
تدین ـ اشتباه میکنیدحرفتان را پس بگیرید . بخودتان هم میرسد .
مدرس ـ بنده وآقای شیبانی فدای این جنگهای بیرون میشویم . بنده همانم که درمقابل شما باقرارداد مخالفت کردم .
تدین ـ شما همان هستیدکه بحضرت عبدالعظیم تشریف بردید . حرف خصوصی را نزن .
سپس تدین ازاعضای فراکسیون تجددخواست که ازجلسه خارج شوند وباصدای بلندگفت : مردکه هرمزخرفی راکه دلش میخواهد میگوید .
وازجلسه خارج شدند . دراینموقع رئیس اعلام تنفس کرد .
شیخ الاسلام ملایری نقل کرده است که همراه مدرس نزدرضاشاه رفته اند .
رضاشاه بمدرس گفت توچه میخواهی که برایت انجام دهم . مدرس گفته بودشما ازانگلیسها دست بردارید وبسوی ملت بیائید وحمایت ملت را بخواهیددراین صورت من پشت دراطاق شما حاضرم که عمامه ام را

زیرسربگذارم وبیتوته کنم وهیچکس هم قادر نیست بشما آسیبی برساند.
ملک الشعراء بهار مینویسد: مدرس گفت امروز بشاه گفتم شما پول میخواهید چه کنید؟ ملک بچه درد کارتان میخورد؟ مردم راجع بجمع مالوتهیه ملک پشت سرشما خوب نمیگویند. شما اگر پادشاه مقتدر و محبوبی باشید که ایران مال شماست وهرچه بخواهید مجلس وملت بشما میدهد ولی اگر ببپول دار وملک دار ی بپردازید برایتان خوب نیست. مردم پشت سرا حمدشاه بد میگفتند برای اینکه گندم ملک موروثی خودرا گران میفروخت. مردم چون فقیرند بالطبع ازکسی که پول زیاد دارد بدشان میآید. شاه گفت من پول زیادی ندارم. من بعد نصیحت شما را میپذیرم.
سردار سپه میکوشید که مدرس را با مقام فرماندهی کل قوا موافق کند. بدیدن او رفت وگفت من بشاه وولیعهد وسایر رجال دربار اعتمادی ندارم وهرگاه یک قدم بعقب بروم، عقب عقب مرا از کاربیرون خواهند کرد. آنگاه از کنار باغچه بوته ای را از جای درمیآورد ومیگوید: اگر مرا وسیله قانون معینی تقویت نکنید ممکن است یک مرتبه مرا مثل این بوته از جای دربیاورند. همانطوریکه شاه وولیعهد بموجب قانون صاحب سمت هستند منهم باید عنوان وسمت قانونی داشته باشم وخوبست مجلس مرا بعنوان ریاست عالیه کل قوای دفاعیه منصوب کند.
بهرصورت سردار سپه موافقت مدرس را جلب میکند وپیغام میدهد که رفقای اقلیت با ماده واحده موافقت کنند. این پیام توسط تیمورتاش که از خانه مدرس آمده بود بما داده شد وما هم تسلیم شدیم.
دربار زیگران عصر طلائی درباره مدرس چنین نوشته شده است:
وقتی خرکچی ها از کوره های سرقبر آقا آجر و آهک میبردند میدیدند سیدلاغر اندامی روی یکی از دوچرخه های آجرکشی نشسته ومهار یابو را در دست دارد. همه از دیدن او تعجب کردند. این امر نشان میداد که او مثل سایر علماء غلام وبنده تشریفات رتبه اجتماعی خود نمیباشد.

سیدحسن قمشه‌ای مجتهدطرا زا ول با همان دوچرخه‌ا زا صفهان به تهران آمد .یکسربمنزل امام جمعه‌خوئی رفت .اوبعکس خیلی از آذربا یجانیها که‌شهرت سکا تلندی ها را دارندخیلی خوب وآبرومند درخانه مجللی زندگی میکردکه‌درش بروی همه‌با زبود .دوستی بین آن دوکه غیرا زصمیمیت وعبای آنها هیچ چیزشان شبیه یکدیگر نبودمحکم شد .سرانجام‌درپشت مسجدسپهسالاردواطاق بماهی سه تومان اجاره‌کرد .جزوپنج مجتهدطرا زاول مجلس بود .درآنوقت قدرت دردست سه‌طبقه‌بود .روحانیون ونمایندگان مجلس ولیدرهای حزب که مدرس هرسه‌را بدست آورد .درکابینه مهاجرت وزیرعدلیه شد .چون بعدها نمایندگی طرا زاول موقوف شدبعنوان نماینده تهران به مجلس رفت .هنگام‌طرح قرارداد۱۹۱۹بمسترها وارد که بدیدن اورفته‌بودگفت این قرارداد برخلاف اسلام‌است وخلاف‌مصالح وحیثیت واستقلال ایران وبهتراست که‌شما برای تصویب آن اصرار نکنید .

وقتی سردارسپه‌بمیدان آمدوبدستورسیمرغ مردم‌ایران را متحیر ساخت .مدرس بفکرافتادکه مردجاه‌طلب دیگری را برقابت با او وادارد .وقتی احمدشاه‌ما موریت کابینه‌را به‌قوام‌السلطنه‌داد مدرس پستها را با ودیکته میکردوهم‌قبول مینمودبا اینکه‌خود وکیل بودووزیرمعین میکردقوام‌السلطنه میگفت جلب یکنفروکیل باین نمایرزدکه‌وزیرمعین کند .منظورش شیخ الاسلام‌ملایری بودکه برای وزارت عدلیه‌نصرالملک پافشاری میکرد .بعدا" شیخ‌الاسلام ملایری با مدرس چنان دوست شدکه‌وصی اوگردید .ولی سردارسپه قلبشن وزیرجنگ کابینه‌بود . .رقابت بین سردارسپه وقوام‌بجائی رسیده‌بودکه‌بعضی فکرمیکردندا گرسردارسپه‌فایق شوددیکتاتوری برایران برقرارمیگردد .اگرقوام‌پیروزگرددآخوندبازی ورجاله پسندی وسیل قهقرائی حتمی است .ازکارهای عجیب مدرس یکی حمایت ازنصرت الدوله‌بودکه موجب شدا عتبارنامه‌اش را درمجلس

بتصویب برسد .تظاهر مدرس بدوستی قوام ونصرت الدوله ازبزرگترین اشتباهات سیاسی اوبود .

مدرس میگفت بین نصرت الدوله موافق قرار دادبا نصرت الدوله امروزبا یدفرق گذاشت که حالا اعترافبخبط سیاسی خودمیکند .

مردم میگفتندیکطرف سرباز صادق وصاف بیسواد وطنپرستی ازجان گذشته که میخواهدبافداکاری مملکت را بطرف ترقی بکشاندوطرف دیگردونفری مفسدکه بدامن پاک مدرس چسبیده اندوکله جاه طلبی خودرا اززیرپیراهن مدرس قدرت طلب بیرون آورده اند .وقتی مستوفی الممالک نخست وزیرشدهمه حتی سردارسپه با اوموافق بودند الامدرس واقلیت کوچکش ..مستوفی میدانست که تحریکات قوام و نصرت الدوله درمدرس تاچه حداثردارد .مدرس درمجلس با شوخیهای خودهمه را میخنداندولی نتوانست ازتعدادموافقین آقا بکاهد .

سرانجام شیخ الاسلام ملایری موفق شدمستوفی الممالک ومدرس را درخانه خوددعوت کندوپس ازگله گذاری صحبت شدکه شراین غول بیابانی را چگونه ازمشروطیت ایران دورکنیم .قرارشدمطلب رابا شاه وولیعهددرمیان بگذارند .شاه درخارج وولیعهددرتهران بود .

ولیعهدخشکل وزن دوست وقتی نقشه ازبین بردن سردارسپه را شنیدگفت ما نمیخواهیم ازسردارسپه شهیدبسازیم .با اینطرزبخت سردارسپه یاری کردونگذاشت بگلوله نوکران ولیعهدازپای درآید وسرنوشت عجیب اونیمه کاره بماند .

مدرس مرتجع نبود .میگفت شرعا" هیچ اجباری درپوشیدن زن نیست ومنهم با برنامه مربوط بحجاب مخالفتی ندارم .میگفت میترسم زنها آزادی را وسیله بوالهوسی قراردهند .من که دوبار مدرس را شخصا "دیدم ملائی روشنفکرودورازخرافات بنظرم آمد .منتها بر محیط آنروززندگانی وضع روزرا میپسندید .

مدرس بتدریج کابینه (آقا)را سست میکردتا بالاخره استیضاح نمود .

مستوفی هم درجواب اوگفت نه آجیل میدهم ونه آجیل میگیرم .سپس

با اشاره بوزرای خود از جلسه خارج شد.
وقتی سردار سپه رئیس الوزرا شد، پیش خود گفت کاش پیشنها دقوام را هنگام رئیس الوزرائی قبول کرده بود که میگفت فردا صبح سردار سپه را که وزیر جنگ است احضار میکنم و دستور میدهم پاگونهایش را بکنند. و خود او را هم توقیف کنند که او از ترس انقلاب نظامیان قوام را از اینکار برحذر داشت. کاش پیشنها دنصرت الدوله را عملی کرده بود که میخواست مطابق نقشه در فرمانیه توطئه علیه سردار سپه را اجرا کنند. بیجهت ترسید و راه احتیاط را پیش گرفت.
وقتی بعد از مشیر الدوله سردار سپه رئیس الوزرا شد مدرس فریاد میزد بگذارید سربازدرکار سرباز یش باشد و در سیاست دخالت نکند چطور میخواهید یک سرباز را عهده دار مسئولیت مهم و شغل بغرنج سیاست ایران کنید؟ سردار سپه علیرغم مخالفت شاه و مدرسیان فرمان رئیس الوزرائی را گرفت و شاه هم بدنبال فرمان رئیس الوزرائی او با غم و غصه از تهران رفت تا در دکولته های معطر و بلورین دلبران پاریس خود را مشغول سازد. او هم با نجام دستورات سیمرغ پرداخت. اول پرونده قوام را پیش کشید و او را هم به اروپا فرستاد.
با اینطرز مدرس حریف را خیلی قوی دید و طوفان را خیلی شدید. پیش خود گفت فعلا" باید ساکت نشست و بموقع این قلدر را بزمین زد.
وقتی آتاتورک در ترکیه رئیس جمهور شد و سردار سپه با وتبریک گفت خود هم با ین فکر افتاد. روزنامه ها هم نوشتند (جمهوریت در ایران و رضا خان رئیس الوزراء میخواهد مصطفی کمال ایران بشود) در اینجا مدرس بفکر نبرد افتاد و قانون اساسی را پیش کشید و میدانست که شاهزاده ها و بچه های خاندان سلطنت که همیشه در ناز نعمت و پرقو با رآمده و جز عیاشی و خودآرائی مشغولیاتی نداشته اند هرگز نمیتوانند دستهای لطیف و قشنگ خود را با مشتهای درشت و استخوانی سردار سپه بیازمایند. میدانست هیچ قانونی در دنیا غلط تر از این

نیست که وقتی یک طفلی از مادر متولد شد تاج ریاست وسیادت یک ملتی برفرق او نصب شود بدون اینکه کوچکترین فرقی با سایر افراد مملکت داشته باشد. بهمین جهت از هم ردیفان خود کمک گرفت وگفت (جمهوری یعنی خونریزی وبرداشتن دین ویعنی مفاسد) طرفداران جمهوریت میگفتند (احمد علاف) پول زحمتکشان را صرف مه رویان فرنگی میکند وبا اینکه اصل جمهوریت دنیا را روشن کرده ما هنوز کمر خود را زیر بار سلطنت مشئوم قاجار خم کرده ایم وبتدریج آثار عبودیت بشر در مقابل تاج وتخت از بین میرود. در چنین شرایطی مدرس باید از احمد علاف دفاع کند واز جمهوریت ابراز نفرت. آنهم با سردار سپهی که در موقع نخست وزیریش تقریبا "از اکثر شهرهای ایران انتخاب شده وفرماندهان لشگر در صندوق آراء طلسم موثری انداخته وملت او را منجی خود میدانند. او با یک نشست وبرخواست میتوانند درهای خانه ملت را بروی مدرس ورفقایش ببندند.

در اواخر اسفند ۱۳۰۲ سردار سپه چنین وانمود میکرد که من هوس سیادت وریاست ندارم واگر منافع مملکت الزام نمیکرد از مقام ریاست وزرائی هم اقبال نمیکردیم ولی در باطن خود فرمانده جمهوری طلبان بود.

در داخل مجلس زد وخورد درگرفت. دکتر احیاء السلطنه بهرامی سیلی محکمی بگوش مدرس زد که سید محی الدین وکیل شیراز هم سیلی سخت تری بگوش دکتر بهرامی نواخت که این دو سیلی مثل توپ در تمام محافل تهران ترکید. بازار تعطیل شد. علماء براه افتادند. خالصی زاده بجلو افتاد. تظاهرات جلوی مجلس براه افتاد رضاخان خود را بآنجا رسانید با شمشیر بمردم حمله بردند. مردم بسوی او سنگ پرتاپ کردند. در داخل حیاط مجلس شیخ مهدی سلطان بسردار سپه توهین کرد که یکی از همراهان سردار سپه سیلی محکمی بگوش او نواخت وکار بگفتگوی بین او وموتمن الملک کشید. با اینطر زکار جمهوری بهم خورد. مدرس بسلیمان میرزا پیغام داد که اینقدر سنگ

جمهوریت را بسینه نزن میرزا را از ته تان برداشته میگذارند سرش میشوی میرزا سلیمان، بدون تردید برهم زدن جمهوریت از بزرگترین فتوحات او در دوران مشروطیت بشمار میرود. مدرس مثل این بود که شیر را شکار کرده در میدان انداخت و وقتی او نیمه جان شد مشغول کشیدن قلیان شد. حتی ملک الشعراء نوشت (سردار سپه برای ایران نه ایران برای سردار سپه)

سرانجام بین مدرس وطن دوست جاه طلب و قدرت پرست با آن قلدر سیاسی در داخل مجلس ملاقاتی دست داد. مدرس میکوشید سردار سپه را بدام بیاورد و آن سردار مغرور سعی داشت که آن سید قدرت طلب را که غیر از تسلیم دولتها توقعی نداشت بفریبد. چنین نتیجه گرفته شد که قدرت نظامی بطور غیر قابل انتزاع بسردار سپه سپرده شود. تا اینکه نه شاه و نه دیگری نتواند آن قدرت را از او سلب کند. مدرس وعده کرد که در گرفتن فرماندهی کل قوا با و کمک کند. ولی مجدداً اختلاف پیدا شد.

مدرس یکتا پیراهن، بی اعتنا بمال دنیا، یقه چاک، روی حصیر بخواب، غیر منظم را مبارزه با رضا خان سرگرم ساخته بود و میخواست با آن قلدر پنجه در افکند. او که بهای تمام اثاثیه اش از ۲۵۰ ریال تجاوز نمیکرد میخواست با رئیس دولت سینه فراخ و قمه کشی، کشتی بگیرد که ۴۰ هزار سرنیزه بدست در پشت سر داشت. زهره شیر و شها مست رستم میخواست. او در مقابل تمام این تجهیزات فقط یک زبان سرخ داشت و کسی که از مرگ نترسد روئین تن است. مدرس واقعاً "چنین بود بفکر استیضاح سردار سپه افتاد و گفت (فقط این استیضاح از جهت بودن سردار سپه در رأس سیاست است والا از حیث وزارت جنگ ایشان بنده طرفدار بوده و خواهم بود).

سردار سپه در داخل مجلس یقه آن پیرمرد لاغر را که عصا زنان در میان فریاد (مرده باد مدرس) جمعیت تجهیز شده داخل میدان بها رستان خود را رسانده بود گرفت و بکنج دیوار کوبید و گفت (آخر سید تو از من

چه میخواهی ؟)مدرس هم با لهجه شیرین اصفهانی خودگفت(میخواهم کوتونباشی) .آنروزچماقدارن مزدورسیدنحیف را نزدیک مسجد سپهسالارکتک زدند .ولی سردارسپه رأی اعتمادگرفت .شیخ خزعل بکمک مدرس شتافت .

سردارسپه بخوزستان رفت واورا هم تسلیم نمود .امیرارسلان نامدار با جلال وجبروت بتهران مراجعت کرد .صورت مردانه وسبیلهای کلفت ولباس خاکی سردارسپه را روی اسب سفیددرحال عبورازیر طاق نصرتها همه ستودند .مدرس هم گفت درایران فقط دو (نر)بیشتر وجودنداردیکی منم ودیگری رضاخان. .با اینهمه مدرس حاضربتسلیم نشد .مدرس با صفهان رفت وازاوخیلی تجلیل شدودرمراجعت وقتی سردارسپه را دیدازاوپرسیددراصفهان چه خبربودمدرس گفت (درتمام ایران مردم ازشما میترسندوبدشان میآیدولی ازمن نمیترسندو خوششان میآید .)

سردارسپه اگردوراندیشی اش نبودبدن آن مردنحیف وجسوررااززیر چکمه له میکردولی مردتودار بودکه حتی سه سال تمام قصدازبین بردن رفیق مانوسی را داشت .حتی با اوقما رمیکردتا شب آخربدون مقدمه دستورتوقیف اورا میدادوآن عزیزدیروزرا (سردارسعد) با اتومبیل بارکش ازمازندران بتهران میفرستادوبعدبدیار دیگر .

مصلحین خیراندیش ملاقات سیدوسردارراضروری دانستند .درمنزل یکی ازعلماء این دیدارصورت گرفت مدرس گفت (۱ـ تلگراف کن شاه بیاید ۲ـ فلان شخص را وزیرکن ۳ـ فلان کاررا انجام نده) سردارسپه هرسه را دستورانجام داد .با اینطرزمدرس گول خورد .مدرس که هنگام استیضاح میگفت (همچوقطعه قطعه اش کند مثل اینکه ازمادر متولدنشده)دربرابرسردارسپه لنگ انداخت .

مدرس درمجلس گفت (من سردارسپه را ازاکثرشما بیشتردوست دارم. اما این مجلس ما مجلس مشروطه است ؟)سردارسپه هم بمدرس گفت

(دیگر نمیتوانم بوزارت جنگ اکتفا کنم .اینقدر جلو آمده امکه نمیتوانم برگردم)وقتی سردار سپه تصمیم گرفت شاه بشود میدانست که مدرس جلسه را بی سروصدا نخواهد گذاشت .ولی با زیگران کار را تمام کردند .مدرس همراه شیخ الاسلام ملایری درسعدآباد بدیدار رضا شاه رفتند .شاه با مهربانی دست خودرا روی شانه مدرس گذاشت واورا نشانیدوگفت مثل سابق بی تکلف وآزادباش .هنوزجاه طلبی ها ونیرنگهای اطرافیان ازقبیل تیمورتاش ونصرت الدوله اورا گیج نکرده بود .رضا شاه میخواست بمدرس نشان بدهدکه حالامثل موم دردست منی ولی تمام بدجنسی های ترا میبخشم .قاجاریه بی کفایت بودندنقشه هایت بجائی نرسید .ولی سیدنشان دادکه اگردستش برسدزحمتی برای اوایجادخواهدکرد .بهمین جهت یکروزخبررسید که این پیرمردلاغروضعیف با یک پیراهن کرباسی یقه چاک ویک عبا ویک عصای کج وکوله درمقابل مجلس موردحمله افرادمسلح قرار گرفته است .ولی ازشلیک جان بدربرد .اعلیحضرت ازما زندران تلگراف تفقدی فرستادند .مدرس ازچنگ عزرائیل فرارکردوفهمید که دیگرهیچ حربه سیاسی ببدن زره پوش سردار سپه کارگرنیست وجز عزرائیل هیچکس قادرنیست شراین قلدررا کوتاه کند .وسیله عمله های ساختمان مسجدسپهسالارموقع افتتاح دوره هفتم مجلس میخواست کارا وراتمام کند .

موضوع فاش شدوسیدتبعیدگردید .درحدود ۹سال درقلعه خواف زندانی بود .اقدامات برای فرارونجات مدرس بجائی نرسید .سرانجام اورا به ترشیزبردندوکارش را ساختند .

تنها یاروفادارش شیخ الاسلام ملایری در ۲۷مهر ۱۳۲۰در مجلس گفت: درا ینجا راجع باستردادا ملاک وپول وجواهرسخن گفته شدولی گوهر گرانبهای انسان اگرازدست رفت بلاعوض است .مدرس مقتول سیدی بزرگ وشجاع وتوأم با وطنخواهی وبلندی فکروپاکدامنی که نه من دیده امونه دانائی خبردارد .چون وصی اوهستم .این قتل فجیع در

ماه رمضان انجام شد .نوائی را پورت داده بودکه اسدی خیال داشته درشورش خراسان مدرس را واردنماید .امربقتل مدرس میشودرئیس نظمیه خواف ابا میکند .کاظم میرزا جهانسوزی با دونفرازمامورین تامینات مأمورقتل سیدمیشوندوورا به ترشیز (کاشمر)میبرند و سم مهلک را درچای میریزندوبمدرس تکلیف خوردن میکنند .اجازه دورکعت نماز میخواهد .لاجرعه سرمیکشدوورا خفه میکنند .

قسمت نگرکه کشته شمشیرعشق یافت مرگی که زندگان بدعاآرزوکنند

ملک الشعراء بهاردربارهدستگیری وفوت مدرس چنین مینویسد :

مدرس ازاحمدشاه راضی نبود .وقتی شنیدکه دربار یان بسلیمان میرزا رأی دادهاندگفت پادشاهی که به حزب سوسیالیست رأی بدهد منعزل است .وقتی رضاشاه بسلطنت رسیدمدرس گفت این کارنبایدبشود . ولی سستی هموطنان کارخودراکردما هم خیلی تقلاکردیم وکشته دادیم ودیگردینی برعهده نداریم .حالابایدبادولت وشاه موافقت کردبلکه خوب بشودوخدمتی کند .

مدرس با رضاشاه خیلی نزدیک شده بود .صبحهای جمعه درسعدآباد بدیدارایشان میرفت .بعدها روابط تیره شد .سرتیب درگاهی رئیس شهربانی عداوت مخصوص با مدرس داشت .شبی با چنددژخیم وارد خانه سیدشدوبا ودشنام داد .مدرس با وتعرض میکند .درگاهی خودرا روی پیرمردمیاندازدوورا کتک میزند .عبدالباقی فرزندسیدبا درگاهی طرف میشودویک دگمه کت درگاهی کنده میشودومیخواهد وسیلهای برای زودوخوردازاطاق دیگربیاوردکه دستگیرمیگردد .

دژخیمان سیدرا سربرهنه ویک لاقبا دستگیروا طاقش را تفتیش و۴۸۰۰ تومان وجهاززیرتشک اوبرمیدارندومیگویندلابداین پولها را از خارجیها گرفتهای؟ کیسه کربا سی سراومیاندازندوورا با ماشین بدامغان برده کلاه پوستی سیاهرنگ سرش گذارده واورابخواف میبرند. دونفرعضوآگاهی وده امنیه میگذارندومخارج همه اینها را ماهی ۱۵ تومان معین کردند .او۶۵سال داشت که دستگیرشدو۸سال بودکه در

زندان بسر میبردوگاهی بماموریں زندان درس فقه میداد .چشمش نابینا شده بود .

پس از شهریور ۲۰که درمرداد ۱۳۲۱محاکمه ۱۷نفراز متهمین شهربانی درتالاردیوان کیفربدادستانی دکترجلال عبده شروع شدمطالب زیر دردادگاه گفته شد ؛

پاسیارنوائی دربازجوئی گفته قبلا"دوباررا جع بکشتن مدرس باو دستوردادهاندکه مشارالیه حاضربانجام این قتل نبوده وبتهران احضاروپاسیارمنصوروقاربجای وی بریاست شهربانی خراسان منصوب شده است .سرپاس مختاری دستورقتل مدرس را به وقارمیدهد . اوهم پس ازورودبمشهدجها نسوزی وحبیب خلج معروف به شمررا ظاهرا" بعنوان ماموریت بکاشمرمیفرستدوچون اقتداری رئیس شهربانی حاضربقتل مدرس نبوده بمشهدا عزام ومحمودمسوفیان بکفالت شهربانی کاشمرمنصوب میگردد .

عشرت اقتداری که شوهرش رئیس شهربانی کاشمربودچنین اعتراف میکند :

درسال ۱۳۱۶سرهنگ نوائی شوهرمرا ماموركردكه بخواف برود و مدرس را بکاشمربیاورد .درنزدیکی خانه ما برای مرحوم مدرس خانه اجاره کرده بودند .یکروزشوهرم گفت بمن دستوردادهاندکه این سید بیچاره را ازبین ببرم میگفت اگراینکاررا بکنم جواب خدا را چه بدهم واگرنکنم با این شیرهای درنده چه کنم ؟شوهرم استعفا داد دو مستوفیان رئیس شهربانی کاشمرشد .سه روزبعدشوهرم گفت همانشب که ما حرکت کردیم جها نسوزی با حبیب الله خلج ومحمودمستوفیان مشروب زیادی خورده ومیروندبخانه مدرس وسماوری آتش میکنندو چای میخورند .دوای سمی مستوفیان درچای مدرس میریزد .سپس مستوفیان عمامه سیدرا برداشته توی دهانش میکندتا خفه میشودو همانشب دفنش میکنند .اقتداری دستوررمزراکه برای کشتن مدرس با مضای سرهنگ وقاربودبمن نشان داد .

دلاوری وبی باکی سردار سپه درسفرخوزستان وتسلیم شیخ خزعل

از رضا شاه هیچگونه خاطراتی نمانده ووقتی هم از او خواسته شده بودکه خاطرات خودرا درژوها نسبورگ تنظیم کند قبول نکرد وگفت بهتر است من این خاطرات را با خودببرم .ولی دوسفرنامه از او بیادگار مانده که تقریرا ووتحریردبیرا عظم بهرامی میباشد . در سفرنامه خوزستان چنین مینویسد :

ازحیث اخلاق وروحیات واوضاعی که دردوران یکصدوپنجاه سال قاجاریه برای این مملکت تمهیدگشته هیچ کم از نائره های اسکندر ومغول نبوده واگر اخلاقیات کنونی ایران را با احوال دوره استیلای اسکندرومغول مطابقه نمائیم شایدقابل تطبیق ومقایسه باشد . روش قاجاریه موجب گردیدکه اجانب بطورمستقیم درامور داخلی ایران مداخله کنند .درتمام ایام زمامداری خوددست بهراصلاحی که خواستم بزنم فورا "با مداخله اجانب واعتراض آنان مواجه گردیدم که موجب وقفه درکارها شد .از موفقیت های خوددرضمن اصلاحات قشون وسرکوبی متمردین وخاتمه دادن بملوک الطوایفی وراه انداختن چرخهای مقدماتی این مملکت چه خون دلی خورده وچه مصائب فوق انتظاری را تحمل کردم .من میخواستم با سرکوبی عشایرلرستان منطقه خوزستان را امن وامان سازم وبخودسریهای یک وطن فروش

که‌خودرا امیرمستقل این خطه‌خوانده‌خاتمه‌دهم .فورا "سیاست خارجی مداخله‌کردوهمه منافقان گردآمده‌کمیته منحوسی را بنام (قیام‌سعادت)درخوزستان مطرح ساختند .درأس کمیته‌شیخ خزعل قرارداشت قسمنامه‌ای تهیه‌وبرای شاه‌بپاریس فرستادندواوهم کمیته‌را تجویزکرد .قبل ازعزیمت شاه‌بفرنگ باوجوداصراری که من درتوقف اوداشتم‌وضمانت بقای سلطنت اورا میکردم‌ولی برای توسل بخارجیها بپاریس عزیمت کرد .هنگام‌عزیمت در (سیاه‌دهن) قزوین بعضی ازملتزمین رکاب مسافرت متواترا ورا بفرنگ تقبیح میکردندا ماشاه‌برئیس کابینه‌وچندنفردیگرصریحا "گفت که‌برای تماشای خرابه‌های سیاه‌دهن خلق نشده‌وهرروزی که‌درایران باشد یکروزازتماشای مناظرپاریس ونیس عقب خواهدماند .با این وصف چهارسال تمام‌عملا"ازسلطنت حراست کردم‌وامیدواربودم‌که‌بتوانم کشتی شکسته‌این مملکت راازقیانوس طوفانی سیاست رهائی بخشم .اما وقتی تصمیم‌شاه‌رادرانعقادکمیته‌قیام‌مطلع شدم‌بیقین دانستم‌که‌تصورم‌دربارهٔ‌وبیهوده‌است که‌ده‌ها هزاردزدرا برضدمرکز مملکت برانگیخته‌است .اونمیداندکه‌امیرمجاهدلروخزعل بادیه گرد و والی صحرانشین نمیتوانندرراه‌سعادت یک مملکتی‌کمیته بسازند .آیاایران قرن بیستم‌سعادت خودراازقیام یوسف خان بختیاری وغلامرضا خان پشتکوهی انتظاربایدبکشد؟علی ایحال طمع شاه‌وپول خزعل وسیاست ماهرانه‌خارجی برافق این مملکت سیاست تازه‌ای رانقش‌کرده‌وزوال آنرا ترسیم‌نموده‌است .هدف استقلال معادن نفت جنوب وکوتاه‌کردن دست ایرانی ازمنافع‌آتیه آن بود . .دانستم‌که‌نقشه‌استقلال خوزستان طرح ریزی شده‌وهمه‌با هم‌متحدوهم‌قسم شده‌وتحت عنوان اعاده‌شاه‌مبادرت بزشت‌ترین اعمال مینمایند .فراکسیون‌اقلیت مجلس باعتبارخزعل شروع کرده‌اندبتطمیع اهالی وخرج پول که‌هتاکی جرایداقلیت هم از همین راه‌بود .شیخ خزعل توسط سفارت ترکیه‌تلگرافی بمجلس

شورا یملی کرده بودکه مضمون آن چنین است :
با لاخره مظا لم رضا خا ن سردا رسپه ما را وا دا رنمودکه پس ا زآ نهمه مسا لمت وبردبا ری درمقا بل جا ه طلبی وحس سلطنت طلبی وجسارتهای ا وبعا لم ا سلام وقا نون ا سا سی دربرا برا وقیا م کرده وبرا ی ا ینکه مبا دا ا ین قیا م بنا م (قیا م سعا دت) خوا نده شود وآ نرا تمردا زا طاعت دولت جلوه دهندکه نمونه ا طا عت دردوسا له ا ولیه کودتا میبا شد .
بعلت سوء نیت ا ین شخص وهمرا ها نش برمبنا ی ثروت پرستی و سلطنت طلبی ودیکتا توری وا ضمحلال ا سلام وپا یما ل کردن قا نون ا سا سی ومشروطیت مُقدم با ین نهضت شده وشخص سردا رسپه را دشمن ا سلام وغا صب زما مدا ری ا یرا ن ومتجا وزبحقوق ملت شنا خته وتا آ خرین لحظه توا نا ئی کوشیده موجبا ت حفظ قا نون ا سا سی وعظمت ا سلام وآ زا دی هموطنا ن ومعا ودت ا علیحضرت شا هنشا هی را فرا هم خوا هیم نمود .
من با خوا ندن ا ین تلگرا ف وقتل عا م نظا میا ن دربختیاری وقرائنی که ا زلرستا ن دردست دا شتم وطرزتلقینا ت خا رجی ا زا وضا ع مطلع بودم .نما یندهسفا رت ا نگلیس نزدمن آ مدوا زتلگرا ف خزعل ا برا ز تأ سف کردوگفت با ید مسا لمت کردومقا ومت با آ نها مشکل ا ست وما وحشت دا ریم که بلوله ها ی نفت خسا رت وا ردشود .گفتم چاره ا ی نیست که خزعل رسما" تلگرا ف خودرا تکذیب کندوا لاشخصا "بخوزستان رفته گردن ا ووهمرا ها نش را خوا هم برید .ا لبته بی میل نبودم که ا ختلافات منجربا ردوکشی وخونریزی نگردد .ومصمم بودم که ا گرخزعل معذرت بخوا هدا زتقصیرا وصرفنظرکنم .چون میدا نستم مذا کرا ت برای ا غفال من ا ست درصددتشکیل وا عزا م قوا ی لازم برآ مدم .نقشه من محا صره خوزستا ن با فرما ندهی خودوحمله بآ نجا بود .طی ۴ ما ه مقدا رزیادی ا سلحه ا زا طرا ف بخوزستا ن رسیدوقوا ی خزعل میخوا ست با طراف تجا وزکند .من تصمیم گرفتم با صفها ن بروم .نما یندهٔ ا نگلیس نزد من آ مدوگفت که مأ یوس ا ست که بتوا ندهوا دا را ن خزعل را متفرق

ویا ازمعذرت خواهی صحبتی بمیان آید .وقتی باصفهان رسیدم ابرازاحساسات مردم‌خیلی زیادبودولی درتهران شایعه‌کناره‌گیری مرا منتشرساختند .بسردارمعظم‌خراسانی جواب دادم‌که‌شایعات صحت ندارد‌وبرای سرکوبی یاغیان عازم‌خوزستان هستم .صمصام السلطنه‌وامیرمفخم‌وسردارجنگ بختیاری آمده‌ازطغیان چند بختیاری وهمکاری باشیخ خزعل ابرازتاسف کردند .ولی نمایندگان انگلیس مرتبا "مراجعه‌ازحرکت قشون بخوزستان اظهارنا راحتی میکردندومیگفتندمقامات لندن نا راحت هستند .

وقتی بشیرازرسیدیم‌ازخزعل تلگرافی باین مضمون رسید:(بعضیها فدوی را معتقدساخته بودندکه‌نسبت به‌بنده بی مهرهستیدولی‌اخیرا" مطلع شده‌ام‌که‌صحت ندارد‌وموجب امیدواری شد .آن سوء تفاهم‌از تحریکات بعضی مغرضین غیرازبختیاریها که‌با حضرت اشرف عداوت داشتندتقویت گردیدوا ینک بعرض تأسف مبادرت کرده‌وازاعمال ناشایسته‌ای که‌ازطرف بنده‌نسبت بدولت سرزده معذرت میخواهم ودرآینده‌نهایت آمال فدوی این است که‌نسبت بدولت خدمتگزاری کرده‌وتاآخرین درجه‌امکان بانهایت اخلاص باجرای اوامرا قدام کنم .امیدوارم‌که‌فدوی را موردا عتمادقرارداده‌وازدولتخواهی فدوی اطمینان حاصل کنید .منتظراظهارمرحمت وتعیین محل وموعد شرفیابی هستم .خزعل) .یک نسخه‌هم‌ازکنسول انگلیس رسیدکه‌خیلی متغیرشدم‌ولی جواب خزعل را مستقیما"دادم . بکنسول انگلیس نوشتم :اینکه‌خزعل کپیه‌تلگراف خودرا بوسیله‌شما برای اینجانب ارسال داشته‌خالی ازغرابت نیست زیرا اتباع‌داخلی نبایددرامور مربوط بخودزحمت نمایندگان خارجه‌را که‌قانونا" ممنوع‌ازمداخلات هستندفراهم‌آورند .به‌خزعل چنین جواب دادم : (آقای سردار را قدس معذرت وندامت شما را میپذیرم‌بشرط تسلیم‌قطعی)درشیرازژنرال قونسول انگلیس بدیدن من آمدوگفت چون خزعل رسما"تحت‌الحمایه انگلیس است وما مجبوریم‌ازتحت الحمایه‌خودقویا" حراست کنیم

بطوررسمی بشما میگوئیم ازورودشما وقوای نظامی شما بخاک خوزستان ممانعت میکنیم .انگلیس درخوزستان علاوه برموقعیت سیاسی وضعیت خاصی دارد .لوله های نفت دراین کشمکش ممکن است صدمه ببیندومسئول هرپیش آمدی دولت ایران وشخص شما هستید .
با عصبانیت بقونسول انگلیس گفتم اگرلوله های نفت دراثرقشون کشی صدمه دیدمن متعهدمیشوم که غرامت آنرا بدهم .راجع بمذاکرات خوزستان ازایالات ایران وخزعل تبعه ایران است .واگرتحت الحمایه باشدخائن است .لذا اجازه نمیدهم اینطوربا من صحبت شود .تذکرمیدهم که اگردرآینده با من با این لحن صحبت شودترجیح میدهم که رشته مناسبات خودرا باتمام مامورین انگلیس پاره کنم .
ودرحضورا ودستورحرکت قشون را دادم .درمدت ۱۵۰سال عمال انگلیس عادت کرده بودندکه هرسری را درمقابل خودخم ببینندوانتظار نداشتندیک رئیس الوزرا با آنها اینطورصحبت کند .دربوشهرهم مقامات انگلیس بدیدن من آمدندومطلع شدندکه تصمیم من درا عزام قشون بخوزستان قطعی است وبهمه گفتم خزعل بایدتسلیم وعازم تهران گردد .
قبلا" ابلاغیه ای بدوزبان فارسی وعربی وسیله هواپیما درخوزستان پخش کردم که مضمون آن چنین بود :
(اهالی محترم خوزستان بایدبدانندکه خوزستان ازایالات قدیم ایران عزیزمیباشد .اینک که پریشان حواسی خزعل دارداورابطرف عواقب روزگارخودسوق میدهدبتمام مردم اطلاع میدهم که قشون دولت با هیچیک ازشما ها طرفیت ندارد وفقط خزعل مقصراست واعزام قشون فقط برای سرکوبی شخص اوست .تا بمکافات اعمالش برسد .
من شخصا" باین صفحات آمده ام تا برادران خوزستانی خودرا ببینم ونویدامنیت وانتظام وآسایش وترقی وسرکوبی خزعل وتابعین او را بدهم .هرکس بستگان خزعل را پناه بدهدبشدت مجازات میگردد. هرکس ازاتباع خزعل هم بقشون پناه هنده شوندازتقصیرآنها صرفنظر

میکنم .سپس با کشتی کهنه مظفری عازم خوزستان شدم .مسافرت با این کشتی مخاطره عظیمی بود .مخصوص سفر دریا نبود .چندجای آن سوراخ داشت که ممکن بود هرلحظه درآب فرورود .در این سفر صدی هفتاد بیم خطر میرفت .من هیچوقت از خطر نترسیده ودر راه وصول بمقصود جان ومال را مهم نمیشمارم .من در میدان جنگ تربیت شده ام .هروقت گلوله توپ بطرف شخص مبارز میآید اگر ترس در دل راه دادی وعقب نشینی کردی وبه پناهی گریختی کار تمام است واگر با پیشانی با زبا ستقبال رفتی گوی را از میدان ربودی . .ترس همیشه برادر مرگ است .بلکه پدر مرگ است زیرا مرگ از ترس بوجود میآید .مأیوس ومرعوب یعنی مرده . . .

شب قبل از حرکت دبیر اعظم گزارشی بمن ارائه داد که شیخ خزعل میخواهد یک کشتی بزرگ جنگی روانه کرده وبا یک ضربت توپ کشتی ضعیف وکوچک مرا واژگون سازد .یا مرا اسیر کرده بهرجا میخواهد ببرد .ولی عالما" وعامدا" خودرا باین مهلکه انداخته واز عزم خود صرفنظر نکرده وصلاح مملکت را برجان ومال خودترجیح داده واردا ین زورق پوسیده ودریای مخوف شدم .بیست نفر همراه من بودند وکشتی وسایل دفاعی هم نداشت .واقعا" این اقدام من یک جانبازی غیر عادی بوددر راه عظمت مملکت . .دربندر دیلم کاپیتان بخاک افتاد وخدا را شکر کرد وگفت کشتی از دوجا سوراخ بود واورخنه ها را مسدود کرده نگران بود که مبادا رخنه ها باز شده کشتی بقعر دریا برود .

هیئت وزرا درآنجا تقاضای مخابره تلگراف حضوری داشت که معلوم شد دولت انگلستان یا دداشت شدیدا للحنی داده مبنی براینکه مساعی جمیله را بکار برده وحضرت اشرف وعده داده بودند که هرگاه شیخ خزعل اظهار اطاعت کند بقوای مسلح متوسل نخواهند شد ولی دولت انگلستان متأسف است که بوعده خود وفا ننموده بنا براین پیشنها دخودرا مسترد داشته ودیگر نمیتوانند به شیخ محمره وبختیاریها فشاری برای اسکات آنها بیاورند .ومسئول هرنوع خسارات جانی

ومالی با تباع انگلیس دولت ایران است .دولت انگلستان بهر نحوکه مقتضی بداندبرای حفظ جان ومال اتباع انگلیس اقدام خواهدکرد .دولت انگلستان درنوامبر ۱۹۱۴به شیخ محمره اطمینان رسمی داده اندکه درصورت تجاوزی ازطرف دولت ایران بایشان کمک های لازم را خواهندنمودوتا وقتیکه شیخ واعقاب ذکوراومراعات تعهدات را بنمایندا ین امر معتبرخواهدبود .وتا وقتی که معزی الیه واعقاب ذکورا ورویه اطاعت نسبت به نصایح دولت انگلستان را ادامه دهنددولت پادشاهی انگلستان جمیع مساعی را بکارخواهد بردکه (شیخ محمره)را دروضعیت فعلی واستقلال محلی نگاه دارند. مسترچمبرلن خواهش نموده اندکه مراتب باستحضارحضرت اشرف برسد. به هیئت وزرا پیغام داده وآنها را مواخذه کرده ام که چراچنین نتها را گرفته اندوجواب این است که من این قبیل مکاتبات ومراسلات را نمیتوانم درکابینه خودثبت وضبط نمایم ومشغول حرکت به (فرونت)هستم .امردادم که باکمال شدت نتها را مستردداررند .و بگویندهرکس عقیده ای داردومن نظرخودرا انجام خواهم داد .

من ازبدوزما مداری خودهمیشه میل داشتم دول اروپا با ایران متحد ومهربان باشندمخصوصا" روس وانگلیس که سابقه زیادبا ما دارند. اما قویا"ازنفوذ آنها درامورمملکت جلوگیری کردم .انگلیسها میگفتند (خلیج فارس یک دریاچه انگلیس)است .دراین ضمن تلگرافی ازخزعل رسیدباین مضمون: (تا خیراسف انگیزرسیدن تلگراف حضرت اشرف بفدوی موجب شرمندگی گردید .نه فقط انقیاد واطاعت فدوی بدولت قطعی است بلکه اطاعت صمیمانه را درآتیه ضمانت مینماید .فدوی شرفیابی را برای رفع سوء تفاهم ضرور میدانم تا حضورا"حضرت اشرف را ازاطاعت وجان نثاری خودمطمئن وخودرا درلیاقت دوستی واطمینان ثابت نمایم .)

جواب دادم که هرگزمایل نیستم امثال شما راکه مصدرعمده خدمت به مملکت باشیدنابودسازم .اکنون که ندامت را پیشرومقصودقرارداده

منهم ملاقات شما را استقبال میکنم و میتوانید به (هندیجان) آمده اینجانب را ملاقات و بتوجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.
انتشار بلاغیهٔ خزعل و بستگانش را طوری پریشان کرده بود که بجای غرق کشتی من بنقل و انتقال پول و جواهر پرداخته چون دیدند حتی غرق در دریا مرا از تصمیم خود منصرف نمیکنند. زیرا برای خزعلیان وکمیته قیام سعادت باور کردنی نبود با تجربیات ۱۵۰ ساله خوشگذرانیهای دوره قاجاریکه رئیس الوزرا با مشقت خود را بصحنه کارزار برسانند. شاه در پاریس بلهو و لعب مشغول است اجازه میدهد که خزعلیان برضد مرکزیت مملکت قیام کنند.
خزعل با عرض تلگراف مبنی براینکه (بواسطه شدت مرض بجهت استعلاج به محمره رفته و خانزاد عبدالکریم را باستقبال فرستاده مراتب فدویت را عرض مینماید. امیدوارم در محمره چاکر را مفتخر فرموده مزید بر عوالم فدویت و چاکریم فرمایند) او جوانی بود بلند قامت که از گفتارش سادگی و صمیمیت نمایان بود. عذرخواهیها کرد وگفت مفسدین داخلی و خارجی خیلی تحریکات کرده اند. او متوجه شد که قشون از اطراف بسمت خوزستان در حرکت است. بطور کلی خزعل سه وسیله داشت ۱ـ پول فراوان که رشوه میداد ۲ـ ترور که هرکه را میخواست میکشت ۳ـ تکیه براجانب که بآن متشبث بود. او شالوده سلطنت خود را میریخت. القاب نصرت الملکی ـ سردار رفیع، سردار اقدس ـ امیر تومانی ـ امیر نویانی را بدست آورده بود. حکام مرکزی همه مزدور و دلال خزعل بودند. تمام منابع عایدات را در اختیار داشت. شاه ایران دوهزار لیره از خزعل گرفت و چشم برهم گذاشت. هنگام عبور احمدشاه خزعلیان میگفتند شیخ بشاه ایران خلعت داد. در نامه های خود بمقامات انگلستان مینوشت؛
(تا زنده هستم مصالح دولت انگلستان را حفظ میکنم و بخدمت بآن دولت افتخار دارم. و بمساعدت دولت انگلستان امیدوار هستم.
دولت ایران میل دارد این مملکت مختل شود منهم بدولت انگلستان

متوسل میشوم که مرا حفظ نماید.) در پنج فرسخی اهواز بمن گفتند که قنسول روس میخواست حضرت اشرف را مطلع کند که خزعل قوای زیادی تهیه کرده و در اهواز میخواهد همه شما ها را دستگیر کند بهتر است از رفتن با هواز فعلا" صرفنظر شود. بفکر فرو رفتم نه از ترس جان بلکه افتادن در مهلکه که ناگهان گفتم که نباید ترسید و قدم واپس نهاد. وقتی با هواز رسیدم سردار اجل پسر خزعل و ۸ نفر از روسای عشایر با ستقبال آمده بودند. خزعل بواسطه کسالت یا ترس با هواز نیامده بود. شهر را آئین بسته بودند. عمارت خزعل برای ورود ما مهیا شده بود. اشخاص مسلح زیاد و متراکم بودند. این ورود بی باکانه من بقلب دشمن و نترسیدن از یک شهر مسلح بیش از هزار توپ و صدهزار رقشون در مرعوب کردن خصم موثر شد. من در قصر دشمن بودم. میهمان یکنفر است و میزبان چندهزار مسلح و عجیب این است که میهمان باید میزبان مسلح را اما ن بدهد. من ظرف یکماه کوه و دشت و دریا را در نوردیدم. حال من در اهواز هستم و او در میان کارون. این تنها شیخ محمره نبود که مغلوب میگردید بلکه تمام سرکشان ایرانند که در شخص خزعل معدوم میگردند. تنها خوزستان نیست که دوباره با ایران متصل میگردد بلکه تمام بنادر جنوب است که میفهمند مرکزی هست و قوه ای وجود دارد.

روز دوم که در اهواز بودم با زهم از فعالیت اقلیت علیه من خبر رسید. که عبارت بودند از مدرس ـ زعیم ـ بهبهانی ـ ملک الشعراء ـ حائری زاده ـ کازرونی ـ عراقی ـ قوام الدوله ـ اخگر ـ آشتیانی وغیره... شیخ خزعل توسط زعیم و دیگران پول میفرستاد و بدست مدرس بمصرف میرسید. حصیر پاره مدرس در حقیقت روی طلای خزعل پهن شده بود. حیرت و خشم زیاد من از چندنفر بود که در حضور من موافق و در غیاب من منافق و خائن بودند مثل سرکشیک زاده ـ میهن، داور ـ بهمراهی یکنفر یهودی بنام (هایم) که مسیر ترقیاتش معلوم است. اینها ظاهرا" با اکثریت و باطنا" با اقلیت و آژان سفارتخانه ها

ومزدورشیخ محمره بودند .
بالاخره خزعل ازکشتی بیرون آمدوبمنزلی واردشدومراسله ای نوشت که چون درخودلیاقت شرفیابی نمی بیندیکنفرازهمراهان را نزد اوبفرستم منهم دبیراعظم بهرامی را فرستادم .دراطاق باحضور تفنگچی ها با او ملاقات میکند .خزعل میگوید آیا حقیقتا "حضرت اشرف واردا هوازشده اند ؟شما با چه چرئت وباکدام پیش بینی اینطوربی باکانه وارداهوازشده اید؟ شهری که تمام مجهزاست واهالی آن بر ضدشما مسلح اند .من نمیگویم دوستان من ،اگریکی ازدشمنان من شما را هدف گلوله قرارمیدادچه میتوانستیدبکنید ؟اگرایشان باهواز آمده اندبایدبگویم چنین متهورجسوری درعالم نیست .دبیراعظم گفت متاسفم بمنزل کسی واردشده امکه مظهرخیانت بوطن است .شما ازورودحضرت اشرف باهوازاظهارتعجب میکنیداما خیلی دیرملتفت شده اید که شجاعت سرپرست مملکت درعالم نظیرندارد .همراهان ایشان ۲۰نفرهستندولی بدوا "خودشان با یک پیشخدمت واردا هوازشده اند .
مریحا" بایدبگویم هیچیک ازاین افرادمسلح اطراف شما مطیع شما نیستندا ینها ازپول شما ارتزاق میکنندوما درموقع خودازهر حکمی که بآنها دربارهٔ شما بشودروگردان نخواهندبود .خزعل گفت من تردیدندارم که حضرت اشرف سلطان مملکت است وبایدولیعهد هم داشته باشد .سردارا جل پسربزرگ من دخترفوق العاده خوشگلی داردشما واسطه شویدتا حضرت اشرف اورا عقدکندوقول بدهدپسرآنها ولیعهدایران گردد .اگراین وصلت صورت گیردما هم قول میدهیم جان ومال خودرادرراه این مقام صرف کنیم .دبیراعظم گفت این طرزپیشنهادها برای سلاطین قاجاراست .امروزسرپرست مملکت همین شمشیری است که بالای فرق شما نگاهداشته شده است .بشما نصیحت میکنم فورا" اطاعت وانقیادخودراظهارداریدوابرازندامت کنیدوتلگراف کنید (نفهمیدم- خزعل)
خزعل گفت خیلی درشت با من حرف میزنید .دبیراعظم گفت قبیح

نیست که مسخره چندتن معلوم الحال از قبیل مدرس وقوام الدوله بشویدوبا تقدیم چندهزار تومان بشاه ودادن مقداری لیره بمردمان بی مسلک بخواهیداساس مملکت را بهم بزنید .خزعل گفت باور نمیکردم که اینقدر تندخو باشیدوبزخم من نمک بپاشید .استدعای شرفیابی دارم .

به خزعل وقت ملاقات دادم .وقتی واردشدبپای من افتادوبوسیدن گرفت .اورا بلندنموده استمالت کردم .حدود ۶۵ سال داشت .پرده عیاشی وتنبلی وآثار الکل درچهره اش منعکس بود .درچاپلوسی خیلی ماهربود .گفت مردی پیرومریضم وقدرت جسارت نداشتم .مرا تحریک کرده بودندا کنون پوزش میطلبم وعفو میخواهم .من بعدنوکر صدیق دولت خواهم بود .اوگفت احمقانه بدامدسایس افتاده واوضاع دربار را غیراز این میدانست .گفتم برومطمئن باش که نه طمع بمال ونه قصدی بجان وآبروی تودارم .بهیچوجه درصدد افنای تونیستم .بیک شرط که منبعدخودرا ایرانی بدانی وچشمت بتهران باشدنه جای دیگر .اگربعدها رویه گذشته را ادامه بدهی تنها مجازات تواعدام خواهدبود .برو .روزبعدمرتضی قلیخان بختیاری نزدمن آمدواستدعا کردکه موردمجازات واقع نشود .گفتم بروآسوده باش .خزعل ازمن خواسته بودبعلت کسالت درا هوازبماندویکی ازپسرانش درخدمت من باشد .

امیرمجاهدبختیاری درمنطقه بلوا بپا میکرد .اوهمان کسی است که درگردنه شلیل ۸۰تن ازنظامیان را کمال بیرحمی نابودکرد .ولی دراثرشکست دراین جنگها متواری گردید .

ازشهرهای مختلف خوزستان ومناطق نفتی بازدیدکردم .سرتیپ فضل الله خان بحکومت کل خوزستان منصوب شد .وازطریق عتبات عالیات پس اززیارت عازم تهران گردیدم .درآخرین روزهای توقف درخوزستان که شکایات زیادی ازخزعل میرسیدوتبریکات فراوان واصل میشدخبردادده شدکه جلیل الملک شیبانی برادروحیدالملک

وزیرسابق معارف با پول دربارورا هنمائی اقلیت قصدسوئی داشته که بمقصودنرسیدند .هنگام لشکرکشی بصولت الدوله تلگراف کردم قوای خودرا بکمک اردوی بهبهان بفرستدفورا" اطاعت کرد که عشیره قدیم ونجیب است ومحبت من برئیس آن اسباب رنجش رقبای اوگردید .خزعل هرچه درقوه داشت پذیرائی کرد .اوشصت زن داشت معهذا ازترس شبها درکشتی میخوابید .خوانین آذربایجان برای قدردانی ازخدمات من خنجرمرصع آورده بودندودرحضورخزعل و پسرانش بمن دادند .این امرخیلی اثرکردوخزعل وسایرین فهمیدند که همه نقاط ایران راآرام ساخته ام .

ازراه بصره بکربلاونجف وکاظمین رفته وپس اززیارت شاهدا براز احساسات شدیدایرانیان مقیم بودم .ازراه خانقین بایران مراجعت کرده درهمه شهرها آذین بندی شده مردم بشدت ابرازاحساسات میکردند. وقتی بتهران نزدیک میشدم حاج شیخ عبدالنبی که ازمجتهدین فاضل بودوروحانی بیغرضی میشناختمش ازمن خواست که نسبت به آخوندها که برخلاف جمهوریت ومن اقدام کرده اندچشم پوشی کنم منهم پذیرفتم .استقبال بی نظیری تاکرج بعمل آمد .آیروپلانها ،کاغذهای رنگین ودسته های گل برسرمستقلبین میریختند .درمیدان سپه مردم اتومبیل مرا بردوش گرفته میخواستندیکسربعمارت سلطنتی ببرند وهمان روزتاج وتخت را بمن تفویض کنند .امرکردم هرکس چنین کاری کندتنبیه خواهدشد .

وقتی بتهران رسیدم تحریکات ادامه داشت .محمدحسن میرزاولیعهد بشاه تلگراف کرده بود . . (اوضاع روزبروزبدترمیشود .ازیکطرف ترس ازحکومت نظامی وازطرف دیگردادن پول که دربازاروبین علماء بعمل میآید .اگرازلندن فشارنیاید اوضاع بدترخواهدشد .شما پنجاه هزارتومان حواله کنید .بی پول اقدام ناتمان بی فایده است . شما خارجیها بخصوص آمریکائیها وانگلیسها را متقاعدبکنید .اگر بمدرس وسایرین پول نرسدوضع بدترخواهدشدوپول مختصرهم فایده

ندا رد .بعقیده مدرس آخرین راه تحصن درحضرت عبدالعظیم میباشد.
با یدکا رآن شخص را تما مکرد .بعدا زبردا شتن ا ین شخص ملعـــون
برا ی من با خودیک ا تومبیل بیا ورید .)
چون خزعل بتحریکا ت ا دا مه میدا دسرتیب فضل ا للهخـان شبا نه او
را درکشتی دستگیروبتهرا ن آ وردکه تحت نظربود . xxx
سرپرسی لرن وزیرمختا را نگلیس بلندن مینویسد : (با ا ینکه شیـخ
خزعل با دولت بریتا نیا قرا ردا دداشت که درمقا بل حکومت ا یرا ن
ا زا وحما یت کندولی چون بعضی ا زسیا ستمدا را ن ا نگلستان معتقد
بودندکه اگررضا خا ن ۲۰سا ل دوا مکندودرا یرا ن ا صلاحا تی ا نجـام
بدهدبا یدا زسیا ست حما یت ا زخزعل دست کشیده بسیا ست حما یـت از
رضا خا ن ودولت مرکزی بپردا زیم ما یکپا رچکی ا مپرا طوری ا یران را
بعنوا ن یک وا حدا زلحا ظ منا فع کلی بریتا نیا دردرا زمدت بـــر
قدرت محلی سرسپردگا ن ترجیح دا دیم .ما فکرکردیم بهترا ست بـا
رضا خا ن متحدشویم وبسیا رنا شیا نه خوا هدبودکه برمبنا ی توا فـــق
موقتی با شیخ خزعل برضا خا ن ضربه بزنیم ولی با یدبرضا خان حا لی
کنیم که نمیتوا ندسیا ست مرکزیت خودرا تا آ نجا ببردکه با منا فـــع
ا نگلستا ن درتضا دبا شد .من نا مه رضا خا ن را بشیخ خزعل دا دم کـه
درآ ن نوشته بودهیچگونه قصدبدی دربا ره شیخ ندا ردوبروی همکاری
با شیخ حسا ب میکنند .منهم بشیخ توصیه کردم که با رضا خا ن همکـا ری
کندزیرا ا وبرا سب برنده مسا بقه سوا رمیبا شد .ولی شیخ ا عتنا ئـی
نکردوعلیه رضا خا ن ا علامیه دا دوصریحا " ا علام دا شت که استقرارمشروطه
وقا نون ا سا سی را تا با زگشت قطعی ا علیحضرت ا زمسا فرت تا ئیـد
میکند .شیخ ا ندرزها ی بریتا نیا را نا دیده گرفت ولی رضاخان برای
سرکوبی ا وبرا ه ا فتا دشیخ ا زا وپوزش خوا ست که رضا خا ن پذیرفـت
ولی قبول نکردکه نیروها ی دولتی عقب بنشینندولی بعدرضا خـان
گفت عذرخوا هی شیخ کا فی نیست بلکه تسلیم بلاشرط شیخ وآ مدنـش
بتهرا ن ا زشرا یط بخشودگی ا ست .سرا نجا م شیخ دستورا نحلال ارتش

خودرا دا دوبه خرمشهررفت ودرقا یقش ا قا مت جست .من با رضا خا ن درا هوا زملاقا ت کردم .ا وگفت قصدمنا زعه با بریتا نیا را ندا ردولی قدرت دولت با یدبر منطقه حا کم با شد .منهم بشیخ گفته بودم که مطیع رضا خا ن با شد .شیخ بدیدن رضا خا ن آ مدومذا کرا ت بخوبی ا نجا مشدمنهم گزا رش دا دم مذا کرا ت موفقیت آ میزبودوتمامی مصالح بریتا نیا تأ مین شده ا ست .رضا خا ن وشیخ خزعل بقرآن قسم خوردند که دردوستی خویش وفا دا ربا شند .منهم درصددبودم که یک فرمان قطعی برا ی شیخ بگیرم که جا یگزین فرما ن قبلی بریتا نیا بشود .رضا خان با ا مضا ی سندی شیخ را مشمول عفوقرا ردا ده ودستوردا دکه سرتیپ زا هدی ما لکیت شیخ را برا ملاکش محترم بشما ردوهیچکس مزا حم ا و نگردد .

ولی با لاخره رضا خا ن مصمم شدکه شیخ را بتهرا ن بیا ورد .درشب ۲۹فروردین ۱۳۰۴سرتیپ فضل ا لله زا هدی وچندنفرا زمقا مات ایرا نی میهما ن شیخ درکشتی ا ش بودندلحظا تی پس ازساعت۸ شب یک قا یق توپدا رنظا می بکنا رکشتی رسیدنزدیک پنجا ه سربازازآ ن پیا ده شده بکشتی شیخ وا ردوا زشیخ وپسرش خوا ستندکه وا ردقا یق شودوآ نها را بسا حل برده سوا را تومبیل کرده بتهرا ن فرستا دند .

ا زلندن تلگرا ف رسیدکه ا ین خبروا قدا م نخست وزیرا یرا ن موجب نگرا نی میبا شد .پا سخ دا دم ا میدوا رم ترتیبی بدهم که تا حدودی موجب ا عا ده حیثیت شیخ بشودوزیا نی هم متوجه منا فع ما نشود .ولی بلندن نوشتم که ا ینکا رضا خا ن ا عتما دما را متزلزل سا خته ا ست .

رضا خا ن گفت ا ینکا ربدلیل سیا سی لازم بوده ا ست .شیخ هم بما گفت زندگی را حتی دا ردوبا ا حترا م با ا ورفتا رمیشودوبه صمیمیت رضاخان یقین دا رد .

بدرستی نمیدا نم ولی فکرمیکنم که رضا خا ن میتوا ندبا ا یجاد تحریکا تی دربین قبا یل عرب ،شیخ را درهم بکوبد .ا گررضا خان مسئولیت ا منیت میدا نهای نفتی را بپذیرددیگرما بسختی میتوانیم

با وی مخالفت کنیم .
لردکرزن با وچنین پاسخ میدهد (سیاست مرکزیت رضا خان نمیتواند به‌نقطه‌ای برودکه‌درآنجا با منافع انگلستان درتضاد باشد .ایران برای ما مرکزثقل دنیانیست.تلاش کنیدتا اوضاع را سروسامان بدهید . چنانچه ایران بخواهدخودرا ازما براندچوب اینکار را خودش خواهد خوردنه ما ...)
لیدی لورین مینویسد :(هنگامیکه‌لورین ازخرمشهرعازم اهواز شد متوجه‌گردیدکه‌رضا خان وشیخ خزعل با هم‌روبروشده‌اند .شیخ برای جلب رضایت رضا خان کوشید ولی وی با خشگی وسردی باشیخ برخورد کرده‌است .هنگامیکه‌رضا خان داخل خانه‌برای مذاکره‌شدتاسرپرسی لرن را ببینددستجات سربازمسلح داخل حیاط بودندکه‌قیافه‌های ترس‌آوری داشتند .وقتی شیخ واردشداین محل پرازاعراب مسلح گردید .شیخ پیراست وخیلی آهسته‌حرکت میکردوصدها عرب اطراف اومیدویدندوتفنگ بدوش داشتند .
شیخ تابع حرفهای سرپرسی لرن است وسردارسپه‌دربرابردلیل تسلیم‌میشودنه‌تهدید .دریک جلسه‌مذاکره‌وقتی سردارسپه‌ازشیخ سئوال میکردشیخ بی درنگ یکی ازپسرهایش را میفرستادتاازپرسی لرن بپرسدچه‌جوابی برضا خان بدهد .
لورین مینویسد :(سرانجام‌شیخ ازترس‌بخطرافتادن زندگیش و کوچک شدن نزدمردم‌غلبه‌کردوتوصیه‌های مرا با مهارت واستواری انجام‌داد .لرین بشیخ گفت درآینده‌فقط بایدبا رضا خان سروکار داشته‌باشد .مذاکرات با موفقیت کامل صورت‌گرفت وتمامی مصالح بریتانیا تامین شده‌است .
در۲۱آذر۱۳۰۳شیخ خزعل با فرستادن تلگرافی بمجلس ازاقدامات گذشته‌خودا برازتاسف‌کردوازخیراندیشی رئیس الوزراء تشکرنمود .
روز۲۳آذر۱۳۰۳رضا خان کتبا" شیخ خزعل را موردعفوقرارداد .
رضا خان ازسرپرسی لرن خواست که‌شیخ خزعل بتهران بیایدتا

پاسخگوی بمجلس درباره شکایات واصله درباره غصب املاک مردم باشد.
شیخ وفرزندش را با اتومبیل بتهران آوردند. ودرجعفرآباددر
خانه‌ای سکنی دادند. وزیرمختار انگلستان خواست با او ملاقات
کند اجازه داده نشد. ولی رضاخان عذرخواهی کرد وبضیافت شام
سفارت انگلیس رفت. وزیرمختار بدیدار شیخ خزعل رفت ودیدار در
خانه راحتی زندگی میکنند.
ویکتور مالت ازمامورین وزارت خارجه انگلیس مینویسد:
هیچ چیزشگفت انگیزتر ازاین نبودکه وقتی وارد عربستان (خوزستان)
یا یکی ازبنادرخلیج فارس شدم مشاهده کردم که هیچ قدرت خارجی
بجزبریتانیا درآنجا وجودندارد. ایرانیان ساکنان آنجا عموماً"
عرب هستندوازنژاد ایرانی نمیباشند. ورهبران قبایل وخوانین
درچشم ساکنین آنجا ازاهمیت بیشتری درمقایسه با حکومت دوردست
شاه برخوردارند. تنها زبان خارجی درایجا انگلیسی است وپول
رایج روپیه هند میباشد نه تومان ایران. هندبآنها نزدیکتراز
تهران است وبمامورین بریتانیا بچشم دوستی مینگرنددرحالی
که مردم شمال ایران بآنها با سوءظن نگاه میکنند.
در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ قرارداد بین سروان زاچاریا کاکس نماینده
دولت انگلیس وشیخ خزعل درمحمره با مضا رسیدکه متن آن چنین است:
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از
شما بعمل آوردبنحوی که راه حل رضایت بخشی درصورت هرگونه
تجاوزحکومت ایران بقلمروشما بعمل آوردوحقوق شما را نسبت به
دارائی تان درایران برسمیت نشناسد.
همچنین قرارداد مشابه دیگری درنوامبر ۱۹۱۴ با مضا رسیده است.
پیل ازمامورین بریتانیا درایران مینویسد: (دولت بریتانیا
چاره‌ای نداردجزاینکه شیخ را متجاوزشناخته وخودرا ازتعهدات
کمک بوی رها سازد. این استدلال بگوش شیخ فرونرفت. شیخ اعلام
کردکه حیثیتش اجازه نمیدهدکه دربرابر رضاخان تسلیم شودوافراد

قبیله اش آماده اند بمیرند واین تحقیر را نپذیرند .شیخ افزودبا اینکه دولت بریتانیا ازحمایت اودست برداشته لکن وی وفاداری خودرا بحکومت بریتانیا ادامه میدهدوکوتاهی نخواهدکرد) .

مکی درباره قیام سعادت چنین مینویسد : درسفری که احمدشاه از اروپا بایران مراجعت کردچندروزی درخوزستان میهمان شیخ خزعل بود .که پذیرائی شایانی ازاحمدشاه کردوشاه هم نشان قدس راکه ازنشانهای بسیارمهم بودبا واعطانمود .

خزعل که بوفاداری نسبت باحمدشاه سوگندیادکرده بودبدون مشاوره با انگلیسها بتصمیم خوددرحمایت ازاحمدشاه ادامه داد .امیرمجاهد بختیاری که یکی ازسران قیام سعادت بودمیگویدپس ازانقراض قاجاریه عده ای ازروسای قیام سعادت بخراسات تبعیدوتحت نظر بودند .امیرمجاهددرزندان قصربسکته قلبی مبتلاشد . سردارفاتح بحکم محکمه نظامی تیرباران گردید .حاجی شهاب السلطنه که پس ازشهریور ۲۰ اززندان آزادشد درسال ۲۴درگذشت .

امیرمجاهد میگوید : قیام سعادت درخوستان باشیخ خزعل وبدستور قنسول انگلیس دراهوازصورت گرفت وحتی مینوت تلگرافهائی که مخابره میشدوسیله اوانشاء میگردید .کنسول انگلیس وعده همه گونه مساعدت حتی توپ واسلحه کافی بما میداد ومیگفت بختیاریها باید درقیام شیخ خزعل علیه رضاشاه شرکت وکمک نمایند .

قنسول انگلیس چکی بمبلغ هفده هزارتومان داده بود .مرتضی خان پسرصمصام السلطنه عده ای سواربختیاری را باهوازآورده بود .گویا دراهوازقنسول انگلیس بازهم مبلغی اعتباربصورت چک داده بود. همینکه جواب شیخ خزعل وسران بختیاری بالحن شدیدازتهران میرسدقنسول انگلیس ناگهان ازاهوازعزیمت وقنسول دیگری بجای اوباهوازمیآید .درنخستین ملاقاتی که شیخ خزعل وامیرمجاهد باا ومیکنندمیگویدچرا علیه حکومت مرکزی قیام کرده اید .آنها میگویندما بدستورقنسول سابق اینکارراکرده ایم .اومیگوید :

سلف من خودسرا نه اینکا ررا کرده است بهمین جهت هم احضا رشد و محاکمه خواهدشد .ما چطور میتوا نیم علیه حکومت مرکزی بشما کمک کنیم .فقط میتوا نیم مخا رج شما را درا ین قیا م پردا خته وا زسردا ر سپه برا ی شما تا مین جا نی بگیریم .صلاح شما درتسلیم بسردا رسپه میبا شد .با ا ینطرز همه آنها نسبت بسردا رسپه ا برا زا طا عت میکنند . درهما ن ا یا م دکتر میلیسپو که رئیس کل ما لیه بود به مفخم ا لسلطنه صنیعی رئیس ما لیه خوزستا ن دستور میدهدکه ۴۳۰هزا رتومان بدهی ما لیا تی شیخ خزعل را وصول کندوشیخ هم زیربا رنمیرودومیگوید من مبلغی هم ا زدولت طلبکا رهستم .زیرا من ما لیا ت خوزستا ن را کنترا ت کرده ا م .بین شیخ خزعل وسردا رسپه تلگرا ف تندی ردوبدل میشودوشیخ بسردا رسپه چنین تلگرا ف میکند (ا ین مردا جنبی کیست که ا زمن مطا لبه ما لیا ت میکند .من ا صلا"شخص شما را رئیس دولت نمیشنا سم .شما مردغا صبی هستیدکه شا ه مشروطه وقا نونی را بیگنا ه بیرون کرده وپا یتخت را ا شغا ل نموده برقوا ی دولتی دست ا نداخته ا ید .)

سرلشگرخدا یا رخا ن که همرا ه سردا رسپه درسفرخوزستا ن بوده طی مصا حبه ا ی چنین گفته ا ست :شبی که قرا ربودفردا ی آن ا زشیرا ز حرکت کنیم پس ا زشا م من وسردا رسپه ا زا طا ق قوا م شیرا زی خا رج شده دربا غی قدم میزدیم .سردا رسپه گفت من نگرا ن هستم که مبا دا ا نگلیسها با ما سیا ست با زی کنندوبخوا هندما را دست بسته بگیرند وا حمدشا ه را با یرا ن بیا ورند .ما که دربوشهرقوا ئی ندا ریم .وقتی وا ردکشتی شدیم ا گربه محمره نرفت وبجا ی دیگری که آنها میخواهند رفت ودستگیرشدیم چه میتوا نیم بکنیم ما درمحمره قوا ئی ندا ریم خزعل بدون هیچ ما نعی میتوا ندما را دستگیرکندسپس ا حمدشا ه را بتهرا ن بیا ورد .من ا زبیا نا ت سردا رسپه خیلی تعجب کردم ولی درپا یا ن گفت هرچه با دا با دمیرویم وتصورهم نمیکنیم که ا نگلیسها با ما با زی کنندوبخوا هندما را فریب بدهند .

عباس اسکندری درباره شیخ خزعل چنین مینویسد :
شیخ خزعل بعدا زقتل برادرخودآقای بلامنازع خوزستان گردیدو ازحکومت مرکزی اطاعتی نداشت .وقتی سلطان احمدشاه سردارسپه را عزل نمودومجلس دوباره باورأی اعتماد دادشیخ خزعل همراه بختیاریها وبویراحمدیها قیام سعادت را براه انداخت ولی بدلائل زیرموفق نشد :

۱ـ اصولاً شیخ ستمکاربودوهیچ آزادیخواهی با اونمیتوانست موافقت داشته باشد .بنابراین کسانی که با حکومت زورمخالف بودندنمیتوانستندننگ دفاع ازخزعل را بعهده بگیرند .

۲ـ درقیام سعادت کسانی بودندکه خوشنامی نداشتندوآزادیخواهان میترسیدندکه مبادا منجربتجزیه قسمتی ازایران گردد .

۳ـ بهمین منظورنماینده مخصوصی ازتهران بپاریس فرستاده شدکه نظرا حمدشاه را استعلام نمایند .با حمدشاه گفته شدکه عموم دوستان بازگشت شما را خواهانندولی موافقتی با قیام سعادت ندارند .احمدشاه تلگراف خزعل را نشان دادکه خواسته بودشاه ازراه خوزستان بایران مراجعت کندوتمام قبائل جنوب با اوهمراه ومتفق میباشند .

شاه بنماینده مزبورگفته بودمن پادشاه مشروطه هستم ونمیتوانم علیه دولتی که خودم با وفرمان دادهام اقدام کنم .میدانم که رئیس دولت دشمن آزادی است ونمایندگان مجلس هم ،نمایندگان واقعی نیستندولی اگرعلیه اواقدام کنم قانون شکن معرفی خواهم شد .
بشیخ خزعل تلگراف کردهام که ازهرگونه اقدامی خوددار ی کند .

۴ـ موقعی که درقشون ایران چندنفرازصاحبمنصبان وفادارنسبت بسلطان احمدشاه تصمیم گرفتندکه رئیس دولت را گرفته وتسلیم نمایندا وازقبول این نقشه استنکاف نمود.شاه بنماینده آزادیخواهان تلگراف رمزی را نشان دادکه بمحض وصول دستورا ودونفرازآجودانیهای مخصوص رئیس الوزراء ووزیرجنگ وچندنفرهمراهان

آنها نقشه را اجرا کنند ولی شاه جواب داده بود که (اجازه نمیدهم) وگفت من نمیخواهم اما مزاده ساخته شود .احمدشاه گفت من پادشاه مشروطه هستم چرا از من تقاضائی دارند که قانون بمن اجازه نداده است .

چند روز بعد از آن سرپرسی لرین بپاریس آمد و با شاه ملاقات نمود و مسلم است که برای تسلیم خزعل انگلیسها مساعدت نمودند .

وقتی رضا شاه خزعل را دستگیر کرد ،یکی از شعرا چنین سرود :

صبا بگو به خزعل کفتا رپیرلیره پرست
بگو بنازم بشستی که دست و پای تو بست
مگر حکایت نمرود و تخت نشنیدی
صعود کرد زمانی ولی بخاک نشست

روزنامه حبل المتین ماجرای دستگیری شیخ خزعل را چنین نقل میکند :

پس از سفر سردار سپه بخوزستان با مناطق دستور داده شده بود تا با خزعل وبستگانش مدارا کنند تا برخوزستان تسلط کامل بیابند .

بهمین جهت شیخ خزعل بسردار سپه تلگراف میکند که قرار بود موجبات رفاهیت او وبستگانش را فراهم ساخته آنها را از شکایات مردم آسوده کنند .سردار سپه تلگرافی با وجواب میدهد اگر شخصا" بتهران بیائید کار شما پیشرفت خواهد کرد .خزعل از این جواب خیلی ناراحت میشود وببصره میرود وشروع بتهدید کرده عشایر خود را میخواهد در بصره ساکن سازد .ولی سرتیپ فضل الله خان زاهدی که حاکم خوزستان شده بود راه دوستی پیش گرفته به بصره میرود وموجبات رفع نگرانی خزعل را فراهم میسازد .درنتیجه شیخ بخوزستان باز میگردد .

فضل الله خان بخزعل پیغام میدهد که قصد رفتن بتهران را دارد تا شاید دعاوی او را مطابق میلش فیصله بدهد .درهمین ایام نقشه دستگیری خزعل مورد نظر قرار میگیرد .خزعل به (فیلیه) میرود .

فضل الله خان بعنوان میهمانی نزد خزعل به فیلیه میرود و در کشتی

شیخ‌همراه مفخم‌صنیعی پیشکار مالیه با خزعل شروع‌بصحبت میکنند.
فضل الله‌خان دستور میدهدکه ۷۰نظامی با یک توپ تحت ریاست
یاورمصطفی خان درکشتی جنگی خوزستان(تقدیمی میرزاحسین موقر)
مستقرشوندوکاغذی هم‌با فسرمزبور میدهدکه وقتی سه مایل ازساحل
دورشدندکاغذرا باز کرده وطبق دستورعمل کند.دستوراین بودکه
آهسته‌آهسته‌خودرا به‌فیلیه‌نزدیک کشتی جنگی‌خزعل برسانید.
خزعل به‌فضل الله‌خان میگوید۵هزارلیره‌به‌سرتیب ومقداری هم
به‌پیشکاردارائی میدهدکه‌املاک مرا درخوزستان بتصدیق برسانید.
همچنین ۵هزارلیره‌هم‌میدهدکه‌شیخ‌المشایخ را معزول ساخته‌واگر
فضل الله‌خان با اوهمراه‌شودنقشه‌تجزیه‌خوزستان را عملی ساخته
ونصف دارائی‌خودرا درخوزستان با وتفویض خواهدنمود.سرتیب
روی موافق نشان‌داده‌ومیگویدازسیاست خسته‌شده‌ایم‌دستوربدهید
مطربها وخانمهائی که‌ازبصره‌آمده‌اندما را سرگرم‌سازند.خزعل
میگویدکه‌اعراب ازدیدن نظامیها خشنودنیستندبایدآنها بروند و
دستورمیدهدکه خوانندگان ونوازندگان واردشوند.دراین موقع
بسرتیب خبرمیدهندکه‌یاورمصطفی برای کارمهمی‌آمده‌میخواهد
مذاکره‌کند.سرتیب میگویدمثل اینکه‌درآبادان اتفاقی افتاده
بایدبرویم‌میگویدشام‌میخوریم‌وبعدمیرویم.سرتیب ببهانه‌ای از
اطاق خزعل خارج شده‌می بیندنظامیها طبق دستوربکشتی خزعل
واردشده‌اندبلافاصله‌شیخ را محاصره‌میکنند.یاورقاسم‌خان‌باشلول
برهنه‌بخزعل میگویدامردارم‌که‌شما را بمرکزاعزام‌دارم‌واجرای‌اوامر
نظامی فوری وحتمی است.با اینطرزشیخ خزعل وپسرش‌عبدالحمید
(سردار اجل)را دستگیرکرده‌وشبانه‌با اتومبیل به‌ناصری میبرند.
شیخ خزعل به‌یاورمصطفی خان میگویدده‌هزارلیره‌میدهدکه‌اورا
متواری سازندولی اوزیربارنرفته‌خزعل را بسرعت بتهران میآورد.
خزعل را بتهران میآورندودرخانه‌ای ساکن میسازندکه‌بدوا"خیلی
ازوضع خودراضی بودوحتی بعدازسلطنت سردارسپه‌بعضی ایام‌هم

جزوملتزمین رکاب رضا شاه بود .
قبل ازرفتن سردار سپه بخوزستان شیخ خزعل میگفت ماعرب هستیم واینجا عربستان است .دولت ایران اگرخوزستانی دار دبرودآنرا پیدا کند .میگویندوقتی سردار سپه بخوزستان رفت وشیخ خزعل خم‌شدوبالای چکمه‌سردار سپه را بوسید ،سردار سپه شیخ‌را بلندکرده پیشانی اش را بوسیدوگفت (شیخ - خوزستان را پیدا کردم) .
فتح خوزستان ودفع خزعل موجب شدکه‌سردار سپه وسرتیپ فضل اللهخان رانجات دهنده‌خوزستان بدانند .
بعدا" محمدقزوینی نوشت خزعل درتهران زندانی وتحت نظربود تا اینکه‌شب ۴خرداد ۱۳۱۵چندنفرازاعوان وانصاررکن الدین مختاری رئیس نظمیه‌بخانه‌ورفتندوآن پیرمردرا در ۷۵سالگی خفه کردند .بازماندگانش جسداورا درامامزاده‌عبدالله‌بامانت سپردند تادرفرصت مناسب بتوانندمنتقل سازند .
حبیب الله مختاری مینویسد :موقعیکه‌سردار سپه پس ازخاتمه‌دادن بکارشیخ خزعل ازخوزستان برای زیارت عتبات عالیات میرود هنگام‌زیارت ضریح حضرت امیرالمومنین سردار رشیدکردستانی‌که قبلا" شرارتهای فراوان کرده‌بوددرحالیکه‌قرآن بدست داشته پای سردار سپه‌را چسبیده‌واورا به‌حضرت امیروقرآن قسم‌میدهدکه ازتقصیراتش بگذردواجازه‌بازگشت‌کشوررا باوبدهد .سردارسپه‌هم میگویداین دفعه‌ترا میبخشم ولی اگردفعه‌دیگرمرتکب شرارت بشوی باتحصیل اجازه‌ازمولای متقیان وبهمان قرآن مجیدترا تنبیه خواهم‌کرد .باودستورمیدهدکه‌فورا" خودرا بسرلشگرا میراحمدی فرمانده‌نظامی منطقه معرفی کندکه‌اینکارصورت میگیرد .
وقتی سردار سپه‌چون فاتحی ازراه‌عتبات عالیات بازگشت اقدام اودرباره‌خوزستان چنان سروصدا کرده‌بودکه‌ازاوتجلیل فراوانی کردند .سرلشگرنقدی حامل نشان ذوالفقارازمقام‌منیع حضرت امیرالمومنین نشان‌رادرمیان هیجان عمومی بسینه‌اونصب کرد .

عشق رضا شاه به ما زندران

سفرنامه دیگر رضا شاه مربوط بما زندران است که تاریخ آن (۱۳۰۵) شمسی میباشد. با توجه با اینکه رضا شاه فرزند ما زندران بود و بعمران و آبادی آن منطقه توجه خاص داشت و سالی چند بار بآنجا سفر میکرد هم از نظر توسعه و عمران و آبادی منطقه و هم از نظر سرکشی و رسیدگی بجزئیات امور املاک اختصاصی.

دبیر اعظم بهرامی از قول رضا شاه درباره این استان چنین مینویسد: پس از اینکه بدبختی ایران با علی درجه اوج کمال رسید و ایران بدو منطقه نفوذ تقسیم گردید و قاطعان طریق نه تنها در داخل کشور بلکه حتی در پایتخت بقتل نفوس و نهب اموال پرداختند و میدان نجاتی از هیچ طرف برای این مملکت باقی نمانده بود و نقشه ترور و کشتن خود من بدست دربار تر سیم شد و تا درجه ای هم در مقام عمل برآمدند و حالی ایران بوسیله مجلس موسسان سرپرستی این مملکت را از من تقاضا کردند، من نیز بنام خدا و وطن از آرزوی مردم استقبال کرده پس از تأمین انتظامات اولیه نخستین تصمیمی که گرفتم سفر بما زندران بود. زیرا معتقد بودم تا راه ما زندران بتهران باز نشود تهران نمیتواند آسایش و نعمت داشته باشد. تصمیم گرفتم سلسله جبال البرز را بشکافم. از طرفی ما زندران مسقط الرأس من است و هزاران احساس و عاطفه از طرف ما زندران بطرف من در پرواز است. بهمین جهت در این راه مشکلات فراوانی را تحمل کردم. روزی همراه فرج الله خان بهرامی بفیروزه کوه رفتم. برودخانه بزرگی برخورد کردم از دهقانی خواهش کردم که مرا کول گرفته بآنطرف رودخانه ببرد. دهقان که مرا نمیشناخت گفت یکریال میگیرم. بعنوان شوخی با و پیشنهاد کردم ده دینار بگیرد. و با ۱۴ دینار معامله انجام شد. در وسط رودخانه دهقان سنگینی بدن مرا بهانه کرد و گفت اگر کمتر از یکریال بدهید در همین وسط آب از حمل من خود داری

خواهدکرد .من تقاضای اورا پذیرفتم‌وقتی بآنطرف روخانه‌رسیدیم من مشتی لیره‌وطلا واشرفی بارزش هزار ریال باوداد‌م‌که‌نزدیک بودحالت سکته‌با ودست بدهدکه‌رئیس دفترمن بازدن سیلی بـــا و وسیله‌نجاتش را ازمرگ فراهم‌ساخت .

بازحمت فراوان تصمیم براهسازی مازندران وعمران وآبـــادی منطقه‌گرفتم .شب وروزاستراحت را برخودحرام‌کرده‌واصولا" ازبـدو طفولیت اهل‌تفریح وتفرج وتعیش وتن آسائی نبودم .درشبانروز بیش از۴ساعت نمیخوابیدم‌واخیرا"هم‌یکساعت آنرا بتفکردربـاره کارهای مملکت اختصاص داده‌بودم .اتصال خط آهن ازبحرخـــزر به‌خلیج فارس جزوآرزوهای من بود .ولی با مخارج سنگین‌آن‌وخالی بودن خزانه‌کشورمحال بنظرمیرسید .روزی به‌بهرامی ودشتـــی در دفتروزارت جنگ نقشه‌ایران را نشان داده‌وگفتم‌شاهدباشیدکه‌اگر دست روزگارپیش بینی کاملی برای ادامه‌عمرمن نکردخط آهـــن ایران یکی ازآرزوهای دیرینه‌من است که‌دقیقه‌ای ازآن منصرف نبوده‌ام .

وقتی وضع مملکت را بررسی‌می کردم‌متاسف میشدم‌که میدیدم‌سلاطین قاجارهمه مستعددرخرابی وفسادبودندمخصوصا" ناصرالدین شاه‌کـه تمام کارهایش ازدوکلمه‌خارج نمیشد (شکار ـ زن) .آنهـــــم‌در ۵۰ سالی که‌موقع‌ترقی آمریکا واروپا وژاپن بود .من نمیخواهـم سلسله‌قاجاررا با عنادوخلاف عدالت نگاه‌کنم‌زیرا هرچه‌بوده‌گذشته است .وقتی بازحمت فراوان باتفاق همراهان بمازندران رفتم وبی سروسامانی را دیدم‌متاثرشدم .حاکم‌ما زندران مثل‌تمام حکام ایران تارشوه‌کامل بدربارودربارباریان نمیدادا صلا"بحکومـــت منصوب نمیگردید .آنوقت ده‌برابرآن پیشکشی هاراازمردم‌میگرفتند .

دیگربرای این بندگان خدا مال وعصمت وناموسی باقی نمیماند .

نتیجه‌آن هول وهراسی است که‌درچهره‌مردم‌بینوا وبرهنه‌منطقـــه مشاهده‌میکنم .این است مملکتی که‌بدست من سپرده‌شده‌وبایددرآن

تغییرات اساسی بدهم‌وا ینها هستندآن مردمی که‌با یدلباس عزت بپوشندوا برا زغرورملی نما یند .بتما موزراء گفتم‌که‌با یدبولایات بروندوا زنزدیک وضع زندگی مردم‌ومشکلات را ببینند .ومملکت را بهتربشنا سند . ومردم‌هم‌بدا نندکه‌وزراء ورجال مملکت دردسترس آنها هستند .وهرمطلبی دا رندبدون ترس وبیم‌بگویندوا گربحرف آنها توجه‌نشدبخودمن دا دخوا هی کنند .خدا یا رخا ن که‌ذوق فلاحت دا ردمیگفت چرا ما زندرا نرا هی ندا شته‌تا ا وعشرسرما یه‌خودرادر اینجا سرما یه‌گذا ری کندوده‌برا برعا یدا ت بردا رد .ا ورا تشویق کردم‌که‌درا ین حدودمقدا ری ا زا راضی را بخردورفع تا سف ا زخود بنما ید .ا زگزا رشا تی که‌ا زدفترمخصوص وسا یرسا زما نها میرسید مطا لب مغرضا نه‌ا ی را ا ستنبا ط میکردم‌وهمین را پرتهابودکه‌موجب بروزیک سلسله‌ا ختلافا ت بیموردمیشدبهمین جهت سعی دا شتم‌هر موضوعی را شخصا" رسیدگی وقضا وت کنم‌تا ا غرا ض ما مورین نتوا ند درسرنوشت مردم‌تا ثیربدی بگذا رد .دربررسی بکا رهای مملکت به ا ین نکته‌برخوردم‌که‌مذهب وسیا ست دوا صل مقدسی ا ست‌که‌با ید مطمح نظرزما مدا را ن با شد .ولی ا ختلاط آنها با هم‌نه‌بصرف مذهب تما م میشودونه‌بصرف سیا ست ا دا ری وبا لمآ ل درضمن ا ین ا ختلاط وا متزا ج هم‌مذهب سست وبلا ثرمیگرددوهم‌سیا ست به‌ا ضمحلال میرود. وآنها ئیکه‌مذهب وسیا ست را مخلوط بهم‌نما یندهم‌ا نتظا ما ت دنیا را مختل کرده‌وهم‌ا نتظا را ت آخرت را تخریب نموده‌ا ند .یعنی هم روحا نیون کشیده‌میشوندبطرف دنیا وهم‌سیا سیون بطرف آخرت که ا ین ا مرا صول زندگی مردم‌را دچا رتزلزل کرده‌آنها را میرا ند بجا نب ریا وتزویرودروغگوئی وفسا دودوروئی .دریکی ا زسفرها دیدم‌شیخ ا لاسلام‌منطقه‌جلوی مستقبلین ا فتا ده‌تبریک ورودمیگوید ولی درکلما تش بوئی ا زا یما ن ندیدم .معلوم‌شدلقب را بخودتخصص دا ده‌ا زا وعلت را جویا شدم‌گفت :(چون درتما م‌ایران‌شرط ا ول شیخ ا لاسلامی بیسوا دی ا ست .من هم‌که‌با لمره‌سوا دخواندن ونوشتن

راندارم لهذا از تمام آنها شیخ الاسلام ترم) .معلوم شد این شخص شیاددر منطقه دارای زندگی وسیع وآب وملک فراوان شده وشش زن داردوبمنبر میرودوا هالی را تهدید میکندکه هرکس از مال ومنال خود سهم اما م وخمس وزکوت ندهد مرتداست .واز این راه ثروت فراوانی بدست آورده است .پیرزنها از آب وضوی اوبرای شفا وخیردنیا و تامین آخرت استفاده میکنند .جلوی این قبیل کلاشی ها راگرفتم . وقتی از مناطق صعب العبوروبا طلاقها عبورمیکردم اینطور می اندیشیدم که دست قها رتقدیرا ما نتی را از لای خرابه ها وبدبختی ها وسیاه روزگاریها بیرون کشیده وبدست من سپرده وباید این اما نت را از گردوغبار زدوده واز دودوکثافت منزه سازم .فکر این نزهت وصفا است که عبور از این با طلاقها وتحمل مشکلات رابرمن آسان میکند .سعادت وآسایش وتنعم شخص من این است که ایران را اززیراین خرابه های سهمگین برکنار ببینم .سعادت من وقتی است که غبار مذلت از چهره بیگانه این مملکت بشویم وآبروی ازدست رفته را باوبرگردانم .منتهای آسایش من این است که حق مظلوم راگرفته وملت خودرا درامن وامان وآسایش زندگی ببینم .مردم هیچ ملجاء وپناهی برای خودسراغ نگیرندغیراز حق وقانون .تمام مردم در برابرقانون مساوی باشندوامتیازمردم بریکدیگرفقط ازراه تقوی وفضیلت باشدوبس .

چه لذتی بالاتر از این که درجامعه ای مداهنه وتزویروتملق وچاپلوسی بمیردوجای خودرا بصراحت وتقوی وفضیلت وصفای قلب بدهد .برای یک پادشاه دلسوزهیچ سروری بالاتر از این نیست که دربار یان و اعضای دولت را باصفای باطن ببیندتا با مداهنه وتزویروتملق وچاپلوسی ،ولی متاسفانه هرچه بیشتراین موضوع را تذکرمیدهم کمتربه نتیجه میرسم .معهذا دروغگوها وشارلاتانها را میبینم که مکر وخدعه را درلباس تملق فراموش نکرده ودرس خودرا پس میدهند همانطوریکه در ۱۵۰سال گذشته بآنها آموخته اند .من هیچگاه خودستائی

ندا رم ولی اگرهرنویسنده ای وگوینده ای زحمات مرا درراه اصلاح
این مملکت درنظربگیردوهمان صفات را وصف کنددیگرفرصت برای
مداهنه وتملق باقی نیست .البته ادب وانسانیت غیراز تملق
وریا میباشد .
درسال اول کودتا ۲۴۲۲کاغذبی امضا بدست من رسیدکه تمام آنها
اعمال غرض خصوصی وآنتریک اشخاص بود علیه یکدیگروبعضی بقدری
با منطق ودلیل مقدمه چینی شده بودکه اگربدست یکنفرغیرمطلع و
غیرمجرب میافتاد ممکن بودخاندانهائی بربادرود .ولی من که
بجزئیات میرسیدم ودراین نامه ها دقت کردم امردادم همه رابسوزانند
وبنامه های بی امضا ترتیب اثرندهند .
درمنطقه گرگان سرتیب فضل الله خان را مامورقلع وقمع اشرار
تراکمه وتربیت اطفال آنها نمودم .پس ازافتتاح مدارس درآن منطقه
وپیشرفت فرزندان ترکمن احساس شادی فراوان کردم .
بطورکلی من زندگی سربازی را دوست دارم .برای من بی تفاوت
است که دریک کلبه بسربرم ویا درقصورعالیه .من وطن خودرا خوب
میشناسم وحتی دراغلب دهکده های آن بیتوته کرده ام .میدانم تمام
مللی که امروزوسائل زندگی خودرا آسان کرده ودرنهایت سهولت
امرارمعاش میکنندقبلا" دچارهمین مشکلات بوده اندلیکن بزور
بازووسعی وکوشش کوهها راشکافته ،زمین ها راجدول کشیده ،باتلاقها
راانباشته ،رودخانه ها راسدبندی کرده تا باین مرحله رسیده اند .
اگرعمرمن کفاف دهدودست تقدیرکمک کندوآمال وآرزوی من
برآورده شودازاکناف عالم برای درک منظرباین منطقه روی میآورند
وهرنقطه رابامفهوم کلمه جمال وزیبائی میبینند .باید مقبره حافظ
وسعدی وفردوسی راازحالت ابتذال کنونی خارج ساخته آرامگاهی
برای این سه گوینده بزرگ دنیا بنانهم که درخورلیاقت وشئون آنها
باشد .من چون تصمیم گرفته ام مملکت خودرا بیارایم تمام موانع
را زیرپا خواهم گذاشت وبالطف خدا وبمدموفق خواهم شد .

سفر رضا شاه بخارج از کشور

رضا شاه که در دوران زندگی خود در داخل کشور کرارا" بمسافرت میرفت سفرا و بخارج از کشور محدود بود. فقط یکبار هنگام رئیس الوزرائی پس از اینکه شیخ خزعل را تسلیم نمود برای زیارت عتبات عالیات بکشور عراق سفر کرد. سفر مهم و جالب دیگر او بترکیه بود که مورد احترام خاص آتاتورک قرار گرفت. این سفر رضا شاه در سال ۱۳۱۳ صورت گرفت و مصطفی کمال آتاتورک از او تجلیل زیادی کرد و با گفتن (برادر. برادر) بشدت او را تحت تاثیر احساسات دوستانه قرار داد. جالب اینکه بدستور آتاتورک فرمانده گارد احترام هنگام عبور رضا شاه از برابر گارد احترام، پرچم ترکیه را که بردوش داشت در مقابل رضا شاه پائین آورد و این امر موجب تعجب همه سفرای خارجی شد و نشان میداد که رهبران ایران و ترکیه چقدر بهم علاقمند هستند و آتاتورک سعی داشت هراندازه ممکن است برضا شاه احترام بگذارد. رضا شاه چون ترکی میدانست و تا حدودی میتوانست ترکی استانبولی را بفهمد از این سفر و پیشرفتهای ترکیه خیلی راضی بود و تحت تاثیر قرار گرفت و پس از مراجعت با یران سعی داشت که ایران را نظیر ترکیه خیلی بجلو ببرد. اقدام بسیار مهم آتاتورک (جدائی مذهب از سیاست) بود که حتی بروحانیون اجازه داده نمیشد که بالباس مذهبی درخیابانها رفت و آمد کنند و این امر را نشانه ای از سوء استفاده از

مذهب میدانست .با آزادی با نوان وامثالهم که رضا شاه میخواست
همانطوریکه آتاتورک توانسته با مبارزه با خرافات کشورا سلامی
ترکیه را بسرعت بجلوبردا وهم همان اقدامات وروشها را درایران
بمرحله اجرا بگذارد .
قرار بود شاه ۱۵ روز در آن کشورا قامت کند که بعلت روابط بسیار
صمیمانه ای که بین رضا شاه وآتاتورک بوجود آمده بود این سفر بمدت
۲۵ روز بطول انجامید .رضا شاه از راه تبریز بترکیه رفت وبرگشت که
جمعا" مسافرت یکماه و ۸ روز طول کشید .
رهبران دوکشور در نطق های خود بهم (دوست بزرگ وبرادر معظم)
خطاب میکردند .هردوا زپیشرفتهای دوکشور وهمکاریهای روزافزون
ایران وترکیه ابراز مسرت میکردند .
رضا شاه در مراجعت گفت (ما رفته بودیم با یک مرد بزرگ ملاقات کنیم .
ما باید ملت خودرا بهمان رشدوترقی برسانیم که آتاتورک ملت خود
را رسانیده است) .
رضا شاه گفته بود من هرگز تصور نمیکردم ترکها تا این اندازه ترقی
کرده ودرگرفتن تمدن اروپا جلورفته باشند .حالا میبینم که ما خیلی
عقب هستیم وباید با تمام قوا به پیشرفت مملکت بخصوص آزادی زنان
اقدام کنیم .
همراهان گفته بودند (درسایه اعلیحضرت ترقیات عظیمی نصیب
ملت ایران شده است)اما رضا شاه گفته بود (معهذا ما عقب هستیم و
باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم بخصوص زنان بپردازیم) .
سرلشکرکوپال که در ترکیه درس خوانده وزبان ترکی راخوب میدانست
وهمسفر رضا شاه بترکیه بوده چنین نقل کرده است :
آتاتورک نهایت احترام را نسبت به رضا شاه بعمل آورد .وقتی سران
دوکشورا زارتش سان میدیدند آتاتورک خطاب بآنان چنین گفت
(سربازان ترک شما هیچگاه بدشمن پشت نکرده ودر مقابل هیچ قدرتی
خم نشده اید ولی امروز میخواهم در مقابل یک دوست یعنی شاه ایران

زانوبزمین بزنید)آنگاه تمام سربازان زانوبزمین زدندکه از این احترام فوق العاده رضا شاه بی نهایت تحت تاثیر محبت آتاتورک قرار گرفت .

هنگام بازدیدستادارتش وقتی رضا شاه به (مخزن اسرار)رسید آتاتورک گفت اینجا تمام اسرار نظامی خودما ودولتهائی که ممکن است با ما سروکار داشته باشندبا یگانی شده وهیچکس را به ورود در آنجا اجازه نمیدهندولی اعلیحضرت ازآن بازدیدفرمائیدوهر محفظه ای که بخواهیدمیتوانیددستوردهیدبروی شما گشوده شود .

آیا میل دارید که محفظه مربوط با یران را بنظرتان برسانند .رضاشاه ادب کردوگفت میخواهم قسمت مربوط با یتالیا را ببینم .

دولت ترکیه وبخصوص شخص آتاتورک هرچه توانستندازرضا شاه تجلیل کردند .ازکارهای جالب این بودکه یکبارژنرال میهماندارضا شاه ازاعلیحضرت تقاضا کردکه گوشی تلفن را بردارندوبا والاحضرت ولیعهدکه درسویس هستندصحبت کنند .درسال ۱۳۱۳ارتباط تلفنی باخارج خیلی مشکل بودولی ترکها باا ینطرزخواستندرضا شاه را خوشحال کنند .

آخرین سفررضا شاه بخارج ازکشوردرشهریورماه ۱۳۲۰ صورت گرفت که بخواست متفقین ازکشورتبعیدشدوپس ازاقامت درجزیره موریس وآفریقای جنوبی سرانجام درشهرژوهانسبورگ دورازوطن درگذشت که تفصیل آنرا بعدا" مطالعه خواهیدفرمود .

رفتار رضا شاه با مقامات مملکتی

رضا شاه در اوایل زمامداریش بشدت رعایت افکار عمومی را میکرد وحتی در روضه‌خوانیها و سینه‌زنیها شرکت مینمود. برای کارهای مملکتی با رجال کشور از قبیل مستوفی الممالک، مخبرالسلطنه هدایت، دکتر مصدق، محمدعلی فروغی، حسین علاء، تقی زاده، حاج یحیی دولت آبادی، مشیرالدوله و تنی چند دیگر مشاوره میکرد و حتی جلساتی با حضور اکثر آنها داشت که مسائل مملکتی را مورد بحث قرار میداد. ولی هرچه پایه قدرت و حکومت و سلطنتش محکمتر میشد نه تنها از مشورت پرهیز داشت بلکه با زور و اعمال قدرت کارها را انجام میداد و معتقد بود که برای پیشرفت کارها نمیتوان بمشاوره پرداخت و اعمال قدرت نکرد. در نتیجه وضع چنان شد که حتی وزرا جرئت نداشتند با او صحبت کنند و کارخونت و خودکامگی بجاهای باریک کشید.

پرتاب دوات مرکب در جلسه هیئت دولت بصورت یکی از وزراء، انداختن پرونده قرار دادن در رسی در بخاری، خلع درجه شاه بختی، با زداشت تیمورتاش و نصرت الدوله و سردار اسعد بختیاری و اسدی و ازبین رفتن آنها بصورت مرگ در زندان یا اعدام، خودکشی شخصیتی نظیر داور و همه و همه نشانه‌هائی بود که در دوران رضا شاه فقط یک نفر حاکم مطلق در سرزمین ایران بود و نزدیک ترین فرد با او امنیت جانی نداشت. با یک گزارش صحیح یا غلط سرنوشت

صاحبان مقام بخطر میافتاد. بنحویکه قبول شغل ونزدیکی بارضا شاه برای همه خطرناک شده بود. چنانچه گلشائیان درخاطرات خود چنین مینویسد:

من واللهیار صالح با هم قرارگذاشته بودیم هرکدام که بمقامی رسیدیم دیگری را برای ماموریت بآمریکا یا اروپا بفرستیم. وقتی من کفیل وزارت مالیه بودم وجنگ بین الملل اول راه معاملات ما را با اروپا قطع کرده بود من باین فکر افتادم کسی را بعنوان مشاور اقتصادی با مریکا بفرستم. روزی درجلسه هیئت دولت درحضور رضا شاه گفتم برای اینکار هیچکس بهتر از صالح نیست. رضا شاه با حسن قبول اظهار کرد (خوب است ولی با وبگو اگر این دکتر میلسپوی دیوانه را دیدی بگو مردکه تو میگفتی در ایران راه آهن نباید کشید. چون ایران پول کافی ندارد وجاده خوب هم ندارد. تذکر بده حالا چطور شد که ما راه آهن را با پول خود ساختیم). اللهیار صالح همراه دکتر تقی نصر بآمریکا رفت ومن خوشوقت هستم که دین خود را ادا کردم.

روزی هم که امیرخسروی من وصالح را بعنوان معاون معرفی کرد رضا شاه گفت امیرخسروی اطلاعی از دارائی ندارد شما دونفر مسئول کارها هستید. یکبار امیرخسروی واللهیار صالح برای بودجه نزد شاه رفته بودند وقتی مراجعت کردند نزد امیرخسروی رفتم بی مقدمه گفت ما شلاق خوردیم. صالح که مریض بود وشروع کرد بهایهای گریستن جریان را پرسیدم صالح گفت وقتی برقم ۵ میلیون لیره شرکت نفت رسیدیم شاه با عصبانیت جلوی من آمد وگفت مگر روز معرفی نگفتم این پسره چیزی نمی فهمد شما مسئول هستید؟ مگر شما نمیدانید که عایدات نفت را هیچوقت جزو بودجه نمیآورند چه رسد بقرض از شرکت. شاه بودجه را مچاله کرد وانداخت. صالح گفت اشتباه شده شاه گفت (اشتباه شده، اشتباه شده). سپس صالح گفت من خسته ام و مریض و رفت بمنزل خود... امیرخسروی گفت جلسه هیئت دولت با حضور شاه

تشکیل میشود .بروم یا نه ؟میترسم رئیس نظمیه مرا دردربا رتوقیف کند .من گفتم تصور نمیکنم .بالاخره بدولت رفت (باید توضیح بدهم که درزمان رضا شاه هیچگاه درآمد نفت جزو بودجه منظور نمیشد وصورت علیحده داشت که برای اسلحه ومهمات وقسمت های مربوط براه آهن بمصرف میرسید .دیناری از آن بدون اجازه دفتر مخصوص خرج نمیشد) روز ۸تیرماه ۱۳۱۹درکابینه منصورالملک که جنگ بین الملل شدت یافته بودشرکت یوکوسی سی انگلیسی قراردادی بمبلغ ۶۰۰هزار دلار منعقدساخت که گندم وچای وسیمان بدهدودرمقابل پوست وپشم وخشکبار بگیرد .بهای لیره هم ۱۳۷ریال محاسبه شود .دکتر امینی مدیرکل اقتصادی قراردادرا امضاکرده بودولی من مخالفت کردم . امیرخسروی هم بی اعتناء آنرا امضاء نمود .فرزین مدیرکل بانک ملی درشرفیابی درباره این قرارداد توضیحاتی داده بودکه شاه گفت قراردادرا بهیئت دولت بیاورند .شاه از امیرخسروی خواست که توضیح بدهد .چون نتوانست توضیح بدهدشاه بحدی عصبانی شد که دوات پرازمرکب را برسرا میرخسروی پرتاب کرد .وبا فحش اورا ازهیئت دولت اخراج نمود .بمنصورگفت تحقیق کنیدویکنفررابرای وزارت دارائی درنظربگیرید .درآنوقت وقتی وزیری موردبی مهری قرارمیگرفت معاون اوکفیل میشداگرازعهده برمیآمدوزیر میشد .

سرتیپ امیرخسروی که جوانی بودبوالهوس وبیسوادکه بدستورشاه ازریاست بانکملی بوزارت دارائی منصوب شده بود ،مبلغ سی میلیون ریال ازصندوق بانکملی رادراختیاربانک شاهی گذارده بود. آقای منصورنخست وزیرمرا خواستندوگفتندمراقب وضع وزارت مالیه باشید .خواهش کردم مرابرای اینکارپیشنهادنکنید .چون میل ندارم بشاه نزدیک شوم .چندروزبعدایشان بوزارت دارائی آمدند واظهارداشتندکه طبق امرا علیحضرت کفالت وزارت دارئی بعهده من واگذارشده .گفتم بنانبوداینکاربمن واگذارگرددآیا صلاح

است که ردکنم .اظها ردا شتندبهیچوجه جا یزنیست وسرا نجا م ا یـــن کشتی سکا ن شکسته را که هرآ ن خطرمواجه شدن با گردا ب را دا شـــت بمن سپردند .

روزشرفیا بی شا ه سوا بقم را پرسیدگفتم مرحوم دا ورمراازدا دگستری بدا را ئی آ ورد .شا ه پرسیددا ورچرا خودرا کشت ما که با وا لتفـــات دا شتیم .دل بدریا زده گفتم من درخودتوا نا ئی ا دا ره وزارت دارا ئی را نمیبینم که حتی دا ورنتوا نست آ نرا ا دا ره کند .شا ه قیافه مهربا نی بخودگرفت وگفت (توخیال میکنی آ نها وزیربودند .وزیردا را ئـــی منم نترس .من بتوکمک میکنم .هروقت خوا ستی بدون ا جا زه قبلـی بیا شرفیا ب شو .)وقتی ا للهیا رصا لح ا زمعا ونت وزا رت دا را ئـی کنا ررفته بوددرشرفیا بی وقتی شا ه چشمش با وا فتا دگفت (خـــوب دررفتی) .

روزی حضورا علیحضرت شرفیا ب شدم فرمودند عزل ا میرخسروی موجب نگرا نی روسها شده میگویندچون خیلی با روسها مسا عدا ست تغییـر کرد .فرمودندفردا عصرا میرخسروی را نزدمن بیا ور . .ا میرخسـروی درمدتی که وزیردا را ئی بودبسیا رولخرج بود .یک ا تومبیل بـــا شوفردرا ختیا رخا نم ا ولش وا تومبیل دیگردرا ختیا رخا نم دومش. یک ا تومبیل ا زقریه متعلق با ودرکرج شیرمیآ ورد .حدود ۱۵۰هزا ر تو مان با عتبا رحقوقش ا زخزا نه پول گرفته بود .با وگفتم محا سبات خودرا تصفیه کندکه ا علیحضرت نا را حت نشود .ترتیب کا ردا ده شـد . وقتی درسعدآ با دشرفیا ب شدیم با حا لت تضرع روی پا ی شا ه ا فتـا د وگفت قربا ن شغلی بچا کرمرحمت فرما ئیدشا ه با نوک چکمه زدبپایش وگفت بروگمشو .حا لا زمن کا رمیخوا هی . .ا میرخسروی رفت وشـاه بمن گفت ا ورا خوا سته ا م تا بروسها بفهما نم که ا میرخسروی مـــورد مرحمت ا ست .روسها را بخوا ه وبآ نها بفهما ن که تغییرا میرخسـروی ا رتبا طی با آ نها ندا ردبلکه بخا طرکمک بیموردی ا ست که بـــدون ا جا زه ما با نگلیسها کرده ا ست .بعدا" وقتی ا میرخسروی را دیـــدم

بیچاره خیلی نگران وشکسته شده بود .با وگفتم اینقدر نگران نباش با مرور ایام وساطت خواهم کرد شایدکاری بتودا ده شود .
خواجه نوری مینویسد :میرپنج رضا خان پس از فتح تهران خزانه داری کل قشون را با میرخسروی میسپرد وانتخابش مثل سایر انتخابات دوره (رضا خان)وسردار سپهی بسیار مناسب وبجا بودکه بعدا رئیس با نکملی ووزیردارائی شد .ومدتها مردم تهران نام اسکناسها را (امیرخسروی)گذارده بودند .دشمنانش میگفتندبهمان اندازه ای که وزیر مالیه بدی بودرئیس با نکملی خوبی بودبخصوص که پس ازخودکشی داور باین سمت گمارده شده بود .داور درقمار خطرناک (شرکت بازی) جان خودرا از دست داد ووقتی رضا شاه میخواست امیرخسروی را بجای او بگمارد سعی داشت اینکار بدیگری سپرده شود وخود او محمود بدر را پیشنها دمیکرد .ولی شاه سرانجام امیرخسروی را باینکار گمارد وموضوع تعقیب علی وکیلی مطرح شدکه درشرکتها سوء استفاده شده وسروری کفیل وزارت عدلیه که معروف بپاکدامنی ومهربانی بود مامور تعقیب شدوشاه گفت که درکشف حقیقت وتعقیب مجرمین جدیت کنیدوبهیچ توصیه وتشبثی ترتیب اثرندهید .ولی من چون بیگناهی علی وکیلی را میدانستم وکالتش را پذیرفتم ووقتی با امیرخسروی صحبت کردم گفت تقصیر من است که موجبات تعقیب آنها را فراهم کردم. گفتم پس مردانگی اقتضا میکندکه جبرانش کنید .جریان را بسروری گفتم .او از فرط بی تکبری وبی اعتنائی بمقام وزارت تامیتوانست در اطاق وزارت نمیرفت وپشت میز وزیرنمی نشست ودراطاق کتابخانه اشخاص را میپذیرفت .سروری گفت عقاید وزیردارائی تاثیری در ما ندارد .ما بوظیفه خودمان عمل میکنیم .نظر قضات دادگستری مبنی بربزهکاری متهمین است ،نه بیگناهی .من فهمیدم که حکم محکومیت موکلین صادرشده زیرا سروری سالها زیردست داور کار کرده وباصداقت وپاکدامنی آنها آشنا ست واعترافات وزیردارائی برای مردقانون شناسی مثل سروری اگربا انصاف وشهامت بودجای تردیدباقی

نمیگذاشت .سرانجام درمرحله بدوی بدوسال حبس تادیبی وپنجهزار ریال غرامت محکوم ودرتجدیدنظرپس از ۱۴ماه زندانی شدن تبرئه شد .

امیرخسروی بتدریج ستاره اقبالش افول کرد .فرزین مدیرکل بانکملی ازشاه اجازه نشراسکناس خواست شاه پرسیدبرای چه گفت: برای اینکه بامر وزیردارائی بایدسی میلیون ریال ببانک شاهی داده شود .

درهمان روزها وقتی رضا شاه واردجلسه هیئت دولت شدخطاب به امیرخسروی گفت (آقای وزیردارائی بفرمائیدجای من بنشینید . شما با اجازه کی سی میلیون ریال ببانک شاهی میدهید؟)امیرخسروی گفت چندروزقبل آقای منصورنخست وزیربعرض رسانیدکه شرکت (یوکوسی سی)برای معاملات مهمی با ایران خواهدآمدوفرمودید چاکرقراردادی با آنها ببندم که پیمانرا بستم ودرجلسات هیئت دولت حضورا علیحضرت بتصویب رسید .رضا شاه گفت بسیارخوب مراهم مسئول بکن .هیئت دولت را هم مسئول بکن...امیرخسروی بآقای رام گفت صورتجلسات را بخوانید .وقتی رام صورتجلسه را خواندوحرف خسروی درست ازآب درآمدشاه باقیافه ببرآسائی فریادزد (فردا میدهم بدارت بزنند .تیربارانت کنند .خیلی متاسفم که ترا وزیردارائی کردم .برو..برو..)وقتی امیرخسروی خواست عقب عقب ازدرخارج شودفریادشاه ودشنامهای اوبگوش میرسیدکه امیرخسروی دیدزیر سیگاری بلوربدست رضا شاه درهوا بلنداست ومنتظرپرتاب ... امیرخسروی بجای فراردرجای خودایستاد..وهمین امرموجب شد که دست شاه درهوا متوقف گردد .وزیرسیگاری روی میزگذارده شدو با این ژست بازیگری امیرخسروی پایان یافت .

(امیرخسروی تاآنجاکه من میدانم کارش بزندان نکشیدوپس از شهریور ۱۳۲۰چندشرکت تجاری درست کرده وبا روسها معاملات تجاری انجام میدادوسرانجام درتهران فوت کرد .)

ا للهیا رصا لح درخا طرا تش چنین مینویسد :
درزمستا ن سا ل ۱۳۱۹من دچا ربیما ری حصبه وذا ت ا لریه شده در بیما رستا ن ا ختصا صی برا درم دکترصا لح بستری بودم یکروزا میرخسروی وزیردا را ئی که معا ونا وبودم به بیما رستا ن آ مدوگفت فردا با ید حضورشا ه برویم .گفتم مگربه ا علیحضرت خبرندا دیدکه من مریض هستم گفت خیر .هما نسا عت ا زبستربلندشده بوزا رت دا را ئی رفتم . گلشا ئیا ن معا ون دوم وزا رت دا را ئی ومیرزا ها شم خا ن صهبا منتظر بودندولایحه بودجه را بررسی میکردند .وقتی برقمی رسیدیم که ۵میلیون لیره وا م ومسا عده شرکت نفت درآ ن بودپرسیدم چرا این رقم را بعنوا ن درآ مدگذا شته ا ید ؟وزیردا را ئی گفت بدستورا علیحضرت بوده ا ست .گفتم ممکن نیست ا علیحضرت چنین رقمی را تصویب بفرما یند .ا میرخسروی گفت خیا لتا ن را حت با شدخودا علیحضرت دستوردا ده ا ند .
فردا صبح بکا خ رفتیم معلوم شدا علیحضرت دندا ن درددا رندکه آ ن ا یا م ا زسخت ترین ا یا م شرفیا بیها بود .هنگا میکه وا ردا طا ق شدیم ا علیحضرت پا ی پنجره روبجنوب ا یستا ده وپشت بما روی دندان خود فشا رمیدا دند .نا گها ن بسوی ما برگشتندو وقتی بمن رسیدند گفتند (بودجه ا ت را بده) .ا میرخسروی بودجه را تقدیم کرد .بطرف میزخودشا ن رفتندوگفتند معا ون بیا .وقتی رفتم سراپای مرا نگاه کردندوپرسیدندچرا ا ینطورشدی؟گفتم ۴۰روزا ست بیما روبستری بوده ا م .شا ه با حیرت گفت ۴۰روزا ست وزا رت دا را ئی معاون نداره ؟ من سکوت کرده بودم .زیرا ا میرخسروی بمن گفته بودکه معا ون دوم را گزا رش ندا ده وتا آ نروزهم معا ون دوم مرسوم نبود .وقتی لایحه بودجه را خوا ندرسیدبآ ن رقم مسا عده شرکت نفت .پرسیدچندسال است دروزا رت دا را ئی هستی گفتم۷ سا ل .گفتم میدا نم یکا یک سوا بق مرا گفت وا ظها ردا شت مگرنمیدا نی که ما عا یدا ت شرکت نفت را جزو بودجه نمیآ وریم وگذشته ا زآ ن رقم مزبور مسا عده ا ست وبعلاوه محرمانه

میباشد .وهنوزاینها (انگلیسها)موافقت خودرا اطلاع ندادهاند .
درمقابل اظهارات منطقی اعلیحضرت هیچ جوابی نداشتم‌جزاینکه
بگویم‌ما باین مطالب توجه‌داشتیم‌وبآقای وزیردارائی توجه
دادیم‌ومیدانستم‌که‌وزیردارائی بمادروغ‌گفته‌واگرجریان رامیگفتم
نسبت بوزیردارائی خشمگین میشد .لذا چاره‌ای جزسکوت نداشتم .
اعلیحضرت جلوآمدوسینه من راگرفت وگفت معاون چراجواب نمیدهی
ناچارگفتم‌فرمایشات اعلیحضرت جواب ندارد .جزاینکه عرض کنم
اشتباه‌شده‌است .ناگهان‌عصبانی شده‌گفتنداین چه‌بساطی است؟
من بایداشتباه‌وزارت دارائی رابگیرم .وباطعنه‌گفتند (اشتباه
شده‌است .اشتباه‌شده‌است) .آنگاه‌اوراق بودجه‌را مچاله‌کرده‌و
جلوی پای من بزمین زدوبمن ورضاقلی خان امرکردازاطاق‌خارج
شویم .
دررا هروبرضاقلی خان گفتم‌اینست نتیجه‌یک عمرخدمت .رضاقلی‌خان
جلوی دهن مراگرفت وگفت ترابخدا حرف نزن پدر ما را درمیآورند .
گفتم‌برای من دیگرخدمت بدولت تمام‌شد .هنوزپای رخت کن
نرسیده‌بودیم‌که پیشخدمت اختصاصی اعلیحضرت رسیدوگفت اعلیحضرت
تنها معاون راا حضارفرموده‌اند .من ناچاربا طاق شاه‌برگشتم .وقتی
واردا طاق شدم‌با صدای ملایم‌وکمی با تبسم‌گفت (راستی آقای معاون
نمیتوانم‌باورکنم‌که‌شما چنین اشتباهی را مرتکب شده‌باشیدومیل
دارم‌جریان امررا بمن بگوئید ؟)عرض کردم‌آنچه‌اعلیحضرت فرموده‌اند
صحیح است واشتباهی رخ داده‌که‌بایداصلاح شود .ازشنیدن این
مطلب اعلیحضرت بمن خیره‌شدوسپس بمن پشت کردورفت جلوی پنجره
وگفت (من حالابا شما ورضاقلی خان چه‌بایدبکنم ؟)من عرض کردم
ما را مجازات کنید .رضاشاه‌ازشنیدن این پاسخ یکه‌خوردوگفت
(مجازات کنید- مجازات کنید)بعدروبمن کردوگفت شما میتوانید
بروید .وقتی خارج شدم‌امیرخسروی رنگ پریده‌ازمن پرسیدچه‌شد ؟
باشوخی گفتم‌چه‌میخواست بشودبشاه‌گفتم‌بشما دروغ گفته‌اند .

رضا قلی خان گفت پس با اینطرز بمحض رسیدن بوزارت دارائی مامورین شهربانی منتظر ما هستند وما را یک راست بزندان میبرند .گفتم یعنی شما را بزندان میبرند .چون دیدم خیلی ناراحت شده گفتم خیالتان راحت باشد من از آنچه بین ما گذشته یک کلمه بشاه عرض نکردم گفتم اشتباه شده ما را مجازات کنید .رضا قلی خان خوشحال شد وچون با روحیه رضا شاه آشنا بود میدانست که با این حرفها موضوع دیگر خاتمه یافته است .

چند روز بعد از آن واقعه بوزارت دارائی نرفتم وبعنوان نقاهت از تهران دور شدم .تصور میکنم امیرخسروی در موقع مناسب جریان کسالت مرا بشاه گفته وبدون اینکه منتظر اجازه وتصویب شاه بشوم بکاشان رفتم . .رضا شاه هم هیچوقت عکس العمل مخالفی نسبت بمن نشان نداد .

سلیمان بهبودی درخاطراتش مینویسد :

موقعی که امیرخسروی وزیر دارائی همراه معاونش اللهیارصالح بودجه مملکت را حضور شاه آوردند علیحضرت قلم بقلم وجزء بجزء را با کمال دقت ملاحظه میفرمودند تا آنکه بمخارج وهزینه های اضافی برخوردند که باعث ناراحتی شان شد وبا صدای بلند فریاد زدند سلیمان بیاکه بنده فورا" وارد اطاق شدم .دیدم تمام پرونده ها را روی زمین ریخته وبه وزیر دارائی میفرمودند من صد دینار رصد دینار از پیره زنهای نخریس دهات پول جمع میکنم وشما برای دربان دراطاقت چکمه برقی میخری وهردورا از اطاق بیرون کردند .ولی بلافاصله گفتند برو معاونش را بگو بیاید توضیح بدهد .با عجله صالح را آوردم وشروع برسیدگی بودجه کردند .چند روز بعد که روز سلام بود درفکر این بودند که امیرخسروی وزیر دارائی را از ناراحتی برهانند. درآنروز ملاحظه کردند که صالح معاون درسلام حضور ندارد .پرسیدند معاونت کجاست ؟! امیرخسروی گفت نیامده همین نیامدن موجب شد که از خدمت معاونت معاف شود .این معافیت بی اندازه موجب

فرستدی امیرخسروی شد.

علی پاشا صالح برادر اللهیار صالح درمجله آینده چنین مینویسد:

(درباره غضب رضا شاه وکناررفتن برادرم باید بگویم سرتیپ امیرخسروی موردتوجه خاص شاه بودولی از اموروزارت دارائی اطلاعی نداشت. انتصاب او باین نظربودکه از راهنمائی معاون وزارتخانه استفاده کندورضا شاه بدوخوب امورراازچشم معاون کارآزموده ودرستکاروزارت دارائی میدید. بدیهی است که چنین وضعی قابل دوام نبودومنتهی بکناره گیری میشدکه برای استراحت بمزرعه متروک کاشان پناه ببرند. ولی دوتن از وزیران وقت باوپیشنهاداتی کردندکه چون نمیتوانست بی اجازه شاه باشد. اگرغضبی بوددرآن تاریخ دیگرفروکش کرده بود. مجیدآهی با وپیشنها دمعاونت وزارت دادگستری راکرده بود. ازمن خواست که سفری بکاشان بکنم وپیام رابرسانم گفتم گمان نمیکنم بخواهدجانشین دوست خودسروری بشود. رفتم جریان مذاکرات را با ایشان درمیان گذاشتم آهی هم مستقیما" تلگراف فرستادلکن پاسخ ایشان سپاس وپوزش بود. همچنین وقتی گلشائیان بوزارت دارائی برگزیده شدریاست هیئت اقتصادی ایران درآمریکا را برای ایشان درنظرگرفت. بمجردورودبتهران منصورالملک نخست وزیربفرمان رضا شاه ضرب الاجلی برای حرکت تعیین کرد. حتی منتظرصدورگذرنامه نشدندگذرنامه ها وسیله حسین نواب درزاهدان بایشان وهمراهان رسانیده شد.)

نا مزدنخست وزیری کودتا در زندان وتبعید

جرم نا کرده بدیوان حساب افتادیم تاختیم آنهمه اینک زشتاب افتادیم

*

بطوریکه قبلا" با ستحضار تان رسیده است ازجمله کسانی که در جریان کودتای ۱۲۹۹ برای نخست وزیری موردنظر قرار داشت نصرت الدوله بود که سیدضیاءالدین طباطبائی بجای اوبمقام نخست وزیری رسید.

نصرت الدوله پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما وازنوادهای عباس میرزا نایب السلطنه وما درش دختر میرزا تقی خان امیرکبیر بود. در ۱۸ سالگی والی کرمان شدوبعلت سخت گیری بمردم منفصل گردید وبا روپا رفت وبتحصیل دررشته حقوق پرداخت .پس ازمراجعت از اروپا بمعاونت وزارت عدلیه رسید سپس درکابینه وثوق الدوله بدوا" وزیرعدلیه وسپس وزیرخارجه شد .درموقع وزارت عدلیه او اعضای جمعیت سری (کمیته مجازات)محکوم وتنی چند اعدام وعده ای هم بسمنان تبعیدشدند .بعدا" بوزارت خارجه منصوب گردیدوهمراه احمدشاه با نگلستان رفت ومشوق اوبودکه شاه درمیهمانی رسمی در پاسخ ژرژ پنجم ازقرارداد ۱۹۱۹ دفاع کندکه احمدشاه باوجودا ینکه ناصرالملک نایب السلطنه هم ازاوخواسته بودزیربارنرفت .

رحیم زاده صفوی مینویسد :وقتی نصرت الدوله برای دفاع ازقرارداد ۱۹۱۹ بپاریس رفته بودوسیله نبیل الدوله قصدداشت با ویلسن رئیس جمهورآمریکا ملاقات کند .ویلسن درپاسخ گفته بودمن بایدبدانم

فیروزنما یندهٔ ملت ایران است یا وکیل دولت بریتانیا .
درکودتای ۱۲۹۹سیدضیاء الدین که قدرت یافت رقیب خود (نصرت الدوله)را بزندان انداخت واوهم پس از آزادی از زندان به مخالفت با انگلیسها پرداخت که سردنیس رایت درباره او چنین مینویسد :
(فیروزمیرزا که زمانی با لردکرزن مذاکره کرده بودوبعدها بهمان اندازه که قبلا" دوستدار بریتانیا بوددشمن بریتانیا ازآب درآمده بودهمصدا با عده ای دیگرکودتا را توطئهٔ انگلستان دانست ومحکوم کرد . .)
وقتی رضا شاه زمام قدرت را بدست گرفت (تیمورتاش ـ نصرت‌الدوله ، داور)مثلثی ازصاحبان قدرت تشکیل داده وامور را برمحورتمایلات خود اداره میکردند .ولی رضا شاه خیلی زودنخستین پایه این مثلث را شکست ودستورتوقیف نصرت الدوله را درمجلس عزاداری تکیه دولت داد .بهمین جهت درسال ۱۳۰۸درتهران با زداشت میگردد .
مختاری دربازجوئی خودبدادگاه چنین توضیح داده است(اعلیحضرت پادشاه دستورداده بودا عمال فیروزتحت مراقبت باشد .معلوم شد که مشارالیه درتهران باکاردارسفارت فرانسه ملاقات کرده است .)
مخبرالسلطنه هدایت مینویسد :
روز۱۸خرداد۱۳۰۸ درتکیه دولت برای روضه‌خوانی جمع بودیم ، نصرت الدوله فیروزوزیرمالیه آلبومهائی مشتمل برعکسهائی از راه آهن جنوب را با بشاشت بشاه نشان دادوسینه بسینه شاه حرکت میکرد .شاه تشریف بردندوما بطرف درب شمس العماره راهی شدیم . جلوی پله عمارت افسری ازنظمیه جلوآمدونصرت الدوله راجلب کرد . تیمورتاش هم‌بی خبربود .متحیرماندیم .علت معلوم‌نشد .راست گفته اندکه خنده سلاطین نمودن دندان شیراست. ازخواص پهلوی است که فکرا وازوجنات اوظاهرنمیشود .داورَنیرالملک راکه ریاست تمیز را داشت خواسته بودوبا حضورتیمورتاش تاکیدکرده بودکه نصرت‌الدوله بایدمحکوم شودوالاهمه محکومیم .

روزنامه اطلاعات نوشت :
دادورلایحه ای به مجلس دادکه آقای فیروزوزیرسابق مالیه بمناسبت ارتشاء تحت تعقیب قرارگیرد .اونخستین وزیری بودکه بموجب قانون محاکمه وزراء لایحه اش بمجلس آمده بود .خلاصه گزارش صدر دادستان این بودکه اداره انبارغله درسال ۱۳۰۷قرارردادی با ارباب علی آقا یزدی منعقدنموده که ارباب متعهدبوده پانصدخروار جنس تحویل داده درمقابل سه هزارتومان بطورمساعده باوداده شود . قراردادمحرمانه بوده وآقای فیروزدستوراجرای آنرا داده اند . دستگیری اودرزمان درگاهی اتفاق افتاد .باینصورت روزیکه شاه و وزیران درتکیه دولت بودندشاه درگاهی را مامورکردکه نصرت الدوله را تحت نظربگیرد .اوهمچون با تیمورتاش بودو نصرت الدوله را هم‌دست راست تیمورتاش میدانست به فیروزگفت تحت نظرمن هستی بفرمائیددراتومبیل . .نصرت الدوله قبلا" موضوع را با بی اعتنائی تلقی کردولی بعدا" معلوم‌شدموضوع خیلی جدی است .رئیس نظمیه دست راست اتومبیل نشست ووزیر مالیه راکه دومین شخصیت مهم‌روزبود توقیف کردتامحاکمه اش شروع‌شد .بعدا" خوددرگاهی هم‌بهمین سرنوشت دچارگردید .
میرزا رضا نائینی مدعی العموم تمیزطبق ادعانامه ای چنین نوشت : (فیروزوزیرسابق مالیه‌طبق اظهارات حسن آقا مهدوی فرزندحاج امین الضرب برای اینکه املاک مشارالیه راکه دربرابر بدهی امین الضرب ببانک توقیف شده بودآزادکندبوسیله ارباب علی صابریزدی معادل ۱۶هزارتومان رشوه‌گرفته است .)
نصرت الدوله دردادگاه اظهارات مهدوی را تهمت وافترا ودسیسه دانست ولی مهدوی اظهارات خودراتائید نمود .سرانجام محکوم‌به محرومیت ازحقوق اجتماعی وچهارماه‌حبس تادیبی وپرداخت‌مبلغ ۵۸۰۸ تومان گردید .
نصرت الدوله درمحکمه شغل خودرا (سیاست)اعلام‌داشت وبارشادت

ازخوددفاع نموده گفت (حالامرا دزدکرده اندآنهم آفتابه دزد)
نصرت الدوله پس ازطی دوران زندان ایام بیکاری را درتهران میگذرانیدتا اینکه درروزنامه های فرانسه مقالات تندی علیه رضا شاه نوشته میشدکه شاه این مقالات را ازناحیه نصرت الدوله دانست ودستورتوقیف اورا در ۱۳۱۵/۷/۲۴دادکه بسمنان تبعیدشدو سرانجام در ۲۰دیماه ۱۳۱۶درسن ۴۸سالگی درگذشت که بعدا "اعلام شد وسیله مامورین تأمینات خفه شده است .علت نخستین بازداشت اورا اینطورگفتندکه باصارم الدوله استاندارفارس درقضایای شورش ایلات دست داشته است .
درپرونده قتل نصرت الدوله که پس ازشهریور ۲۰مطرح شدچنین دیده میشود (برای کشتن نصرت الدوله به علیم الدوله طبیب زندان شهربانی ماموریت میدهندکه بسمنان برودولی نامبرده ازاین عمل خودداری کرده بتهران بازمیگردد .بعدا" شهرت داده شدکه نصرت الدوله باسکته قلبی فوت کرده است .نصرت الدوله چندروز قبل ازمرگ خودًا زرفتارزندانبانها متوجه خطرمیشودومطالبی برای پدروما دروهمسروفرزندان خودمینویسدازجمله (من برای دشمنی بی جهت،بیگناه میمیرم .گناهی نکرده امکه قابل چنین کیفری باشم .ناموس طبیعت چنین است که پدرهابروندوفرزندان بمانند .)
ازنکات بسیارجالب این است که فرزندا ومظفرفیروزکه پدرش رقیب سیدضیاء برای کودتا بودپس ازشهریور ۲۰بفلسطین رفتوسیدضیاء رابایران آورد .دشمنی سرسخت مظفرفیروزبا (خاندان پهلوی)ازقتل پدرش سرچشمه میگیردکه ازقدیم گفته اند :

پدرکشتی وتخم کین کاشتی　　پدرکشته راکی بودآشتی ؟

مظفرفیروزتا قبل ازفوتش باقدامات علیه خاندان پهلوی ادامه داده ومدتی هم خودداعیه سلطنت ایران را داشت .
دکترشیخ الاسلامی مینویسد :
شب ۱۸دسامبر ۱۹۱۹لردکرزن وزیرخارجه انگلیس میهمانی مجللی

با فتخا رنصرت ا لدوله فیروزدرهتل کا رلتون لندن برپا کرده بود که درآن ۶۰تن ا زرجا ل ودیپلما تهای طرا زاول ا نگلیسی بشا م دعوت دا شتند .سرمیزشا م لردکرزن گفت ما ا مشب به میهمان عالیقدر خودحضرت وا لانصرت ا لدوله ا زچندجهت خیر مقدم میگوئیم .نخست از نظرشخصیت وا لای خودشا ن بعنوا ن یکی ا زسیا ستمدا را ن طرا زاول ا یرا ن،یکی ا زدوستا ن وفا دا روحقیقی بریتا نیا ویکی ا زا مضا کنندگا ن قرا ردا دی که همین ا واخرمیا ن حکومت ما وحضرت وا لا بسته شده ا ست (منظورقرا ردا د ۱۹۱۹)دردرجه دوم با یشا ن خیرمقدم میگویم بعنوا ن پیشا هنگ موکب شهریا رمتبوعشا ن ا علیحضرت سلطا ن ا حمدشا ه قا جا ر ،که عنقریب بعنوا ن میهما ن معززدولت ا نگلیس وا ردلندن خوا هندشد .ودردرجه سوم بعنوا ن نما ینده بسیا ر لایق ملتی که همیشه ا زگرمترین ا حسا سا ت وعوا طف ما برخورداربوده ومردم ا ین کشوربا پیوندهای دوستی محکمی که درگذشته با آنها مربوط بوده ا ندوا میدوا رم که درآتیه نیزبا پیوندهای محکمی کما کا ن ا ین دوستی را ا دا مه دهند .

تقریبا" پس ا ز۳سا ل یعنی درمه ۱۹۲۲که سرپرسی لرن تازه بعنوا ن وزیرمختا ربریتا نیا وا ردتهرا نشده بودگرزن درنا مه ای مفصل بخط خودش بوزیرمختا ردستور میدهدکه درآتیه بانصرت الدوله چگونه رفتا رکندوچنین با ونوشت(به یأسها وسرخوردگیهاوبحرفهای یا وه گویا ن وتهمت زنا ن زیا دا همیت نده ،ا ین مردم بهرقیمتی شده ا ست با یدیا دبگیرندکه بدون ما کا ری نمیتوا نندا نجا م دهند (منظورمردم ا یرا ن ا ست) .را ستش را بخوا هی بدم نمیآ یدکه سرشا ن بسنگ بخوردومتنبه بشوندوقدرما را بدا نند .هربدبختی که نصیبشا ن بشودا ستحقا ق آنرا دا رند .گرچه دودهای زهرآگین خشم فضای دید بینندگا ن را عجا لتا" کدرکرده ولی صخره شکست نا پذیردرستی و بیغرضی وخصیصه نژا دی بریتا نیا محکم ا ست .هدف توبا یدا ین با شدکه بگردی ا یرا نیا ن فهمیده وصا حب نظرومیهن پرست را پیدا

کنی و ایران را باید بکمک آنها برای مقابله با خطراتی که تهدیدش میکند مجهز سازی . .مبادا اغفال شوی وخودرا بآغوش اولین وزیری که بسراغت میآید بیاندازی .وزراء ورجال معلوم الحال ایران داخل آدم نیستند . (لردکرزن درنامه خود ها نتی برجال ایران کرده که از نقل آن خود داری میشود) .

مواظب باش که هیچوقت سرت را درمقابل یک ایرانی خم نکنی .هرگز نگذار کسی بوئی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران، آشفته و نا راحتیم. تسلط ما را برخلیج فارس هرگز از دست نده وپایه های آنرا بهیچوجه شل نکن .درقبال سیاست بازیهای رجال ایرانی بی اعتنائی را درعین رعایت ادب نشان بده ویکروز که فرصتی بدست آمد مشتی محکم بدماغ آن خائن، نصرت الدوله فیروز بزن ویواش ویواش نفوذ وقدرت وشوکت از دست رفته بریتانیا را دوباره بسفارت برگردان)

درعرض این سه سال میان آن پذیرائی مجلل واین دستورالعمل موهن باید دید چه عواملی روی داده که احساسات لردکرزن این چنین تغییر کرده است ؟ قرارداد ۱۹۱۹ بهمت وطنپرستان ایرانی ابطال شد ودماغ آتشین آنرا بردل لردکرزن گذاردووادارش کرد تا احساسات نامساعد خودرا نسبت بوزرای عاقد قرارداد نشان بدهد .

از آن مهمتر کودتای ۱۲۹۹ بود که فرمانفرما وپسرش نصرت الدوله همراه دیگر رجال بزندان افتادند واکنون که از حبس بیرون آمده اند احساسات خصمانه ای نسبت به انگلستان نشان میدادند .مخصوصا" نصرت الدوله که رهبری کودتا ورسیدن بمقام نخست وزیری را حق خود میدانست .وقتی میدید که سیدضیاء یکروزنامه نویس ۳۲ ساله برا ریکه موردانتظار را وتکیه زده است برغایت عصبانیت سرازپا نمیشناخت وهرجا مینشست از انگلستان تنقید میکرد وبدیپلماتها ورجال انگلستان ناسزا میگفت .با مراجعه با سنادتاریخی معلوم میشود وقتی سرپرسی لرن با ایران میرسد فرمانفرما که سابقا" مقرری

مرتبی ازانگلیسها دریافت میکردولی اکنون که روابطش بامقامات سیاسی بریتانیا بعلت رفتار خصمانه پسرش بهم خورده سخت میکوشید تا خطاهای گذشته را جبران کندودوباره مورد عنایت انگلستان قرار بگیرد .پدروپسرهردوازرفتار خودپشیمان شده بودندووسایلی برمیانگیختندتا زیرچترحمایت آنها قرار بگیرند .اما وهم بعلت تعلیمات لردکرزن بندامت این دوشاهزاده قاجارگوش نمیداد. چنانچه کاردارسفارت انگلیس (بریجمن)بلردکرزن چنین مینویسد: (دیروزشاهزاده فرمانفرما ازدبیرسفارت (مستراسمارت)خواهش کرده بودکه بمنزل ایشان برود .ضمن ملاقات ازاوسئوال کردکه آیا برای شخص اووا عضای خانواده اش میسراست که پیوندهای سابق خودرا با سفارت انگلستان دوباره ازسربگیرند؟ بقراری که اطلاع پیدا کرده ام فرمانفرما قبلا"درصددبودکه با سفارت شوروی درتهران روابط حسنه برقرار کندو (روتشتاین)وزیرمختارشوروی حاضرنشد کوچکترین رابطه ای با خاندان فرمانفرما داشته باشد .بدین ترتیب وقتی حضرت والا زروسها مأیوس شدازمابخانه اش دعوت کرد .اسمارت سئوال کردکه این پیشنهادازجانب شخص شماست یا فامیل فرمانفرما بخصوص شاهزاده نصرت الدوله ؟فرمانفرما حساب خودرا ازفامیلش جداکرد .ولی اسمارت گفت این توضیح رانمیپذیرد زیرا تصورنمیکندمیان پدروپسرروح بیگانگی حکمفرما باشد. حضرت والاسرانجام تصنع وظاهرسازی راکنارگذاشت واقرارکردکه خیال داردنتایج مذاکرات خودرا با طلاع نصرت الدوله برسانند. اسمارت گفته بودکه اگرحقیقتا" حضرت والامیخواهدروابط دیرینه خودرا ازسرگیردصلاح دراین است که شاهزاده فرمانفرما لااقل رویه خصمانه خودرا نسبت به بریتانیا ترک گویدوا وهم پیغام را با طلاع مقامات مسئول سفارت میرسانند.

حقیقت این است که خودم هم مرددم که درکشوری مثل ایران آیا طرد کردن دائم رجال مخالف انگلیس ازحریم سفارت آیا مآلا" بصلاح

ما است ؟آیا چنین سیاستی اصلا"اجرا شدنی هست ؟فرما نفرما گفت رویه‌ضدانگلیسی او درچندماه اخیرناشی ازکینه‌سیدضیاء نسبت بخاندان فرمانفرماست وهمه معتقدندکه سیدضیاء آلت فعل سفارت انگلیس بوده‌است .بعقیده من هرقدرکه رفتارفرمانفرما وپسرش نامعقول بوده‌باز هم‌صلاح نیست که‌سفارت انگلیس دست دوستی آنها راکه‌بسوی ما درازشده‌است پس بزندلذا پیشنهاد میکنم‌اعضای این خانواده‌را مجددا" درحلقه‌دوستان صمیمی خوددرایران بپذیریم .)

اگرشما هم‌مثل من میان انگلیسها زندگی کرده‌باشیدمیدانیدطرز تفکرآنها نسبت به‌سیاستمداران نظیرفرمانفرما تا چه‌حدآمیخته به‌تحقیرمیباشدوهمه‌شان را بچشم‌خدمتکارانی می نگرندکه‌کاری برای انگلستان انجام‌داده‌ومزدی گرفته‌اندوکارفرما حق‌دارد هروقت دلش خواست بخدمتشان خاتمه‌دهد .اما نحوه‌قضاوت آنها نسبت برهبران جسورومبارزشرق نظیردکترمصدق ـ جواهرلعل‌نهرو، جمال عبدالناصرکاملا"متفاوت است .هرقدربرای کوبیدن آنها فعالیت کرده‌باشندباز هم‌دربارهٔ طن برایشان احترام‌قائل هستند. گواه‌من اسنادی است که‌تاکنون درباره‌مبارزان استقلال هند، ملی شدن نفت ایران ـ ملی شدن کانال سوئزمنتشرشده‌وفرق قضاوت انگلیسها را نسبت باین دوتیپ سیاستمداران (مبارزان ومزدبگیران) ببهترین وجهی نشان میدهد.

تیمورتاش از (قدرت) تا (ذلت)

ایدل از پست و بلند روزگار اندیشه کن
در برومندی زقحط برگ و بار اندیشه کن
از نسیمی دفتر ایام برهم میخورد
از ورق برگردانی لیل و نهار اندیشه کن

از دولتمردان زمان رضا شاه هیچکس با ندا زه سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) قدرت نیافت. اقتدار او بحدی بود که رضاشاه میگفت (تیموریعنی من و من یعنی تیمور).. تیمورتاش کارش بجائی رسیده بود که بقول معروف (حتی خدا را بنده نبود)... هرکاری که میخواست انجام میداد. هرکسی را میل داشت بوزارت میرسانید. هرزنی را که او را ده میکرد دراختیار میگرفت. هیچکس در برابر قدرت و اراده او تاب مقاومت نداشت. در اوایل سلطنت رضا شاه صدائی غیر از (رضا شاه و تیمورتاش) شنیده نمیشد.

اما وقتی رضا شاه تصور کرد که ممکن است تیمور با وخیانت کند چنان بروزش آورد که در مقابل قضات دادگاه اشک میریخت.. ماموریین شهربانی همه روزه او را تحت الحفظ از زندان شهربانی بدادگستری پیاده میبردند تا (عبرت سایرین) گردد و همه بدانند هرکس که با رضا شاه درافتاد چنین ورافتاد.

خواجه نوری او را چنین معرفی میکند: درفعالیت انتخابات

سومین دورهٔ قانونگذاری یک جوان با هوش وخوش سیما وعیاش خراسانی خیال وکالت دردماغ خودپرورانید .ولی ظاهرا "حق نداشت برای اینکه اولا" سنش به ۳۰سال نرسیده بود .ثانیا" رئیس قشون خراسان بودونمیتوانست درحوزه ماموریت خودانتخاب شودسوم اینکه سابقه تحصیلات اودرروسیه منحصربرشته نظام بود .چهارم اینکه این افسرسواره نظام جذاب که دلی پرشوروآ میخته با عشق وشهوت داشت دائما ورا بدنبال مه رویان میکشانید .ولی چون اومیدانست رئیس قشون اسم بی مسمائی است وتمام میرپنج ها وامیرتومانها درگهواره باین درجات عالی لشگری میرسیدندحق داشت بخیال وکالت بیفتد .تمام مشکلات را مثل موم آب کرد .مردان نامی دنیا حتی نوابغ کسانی بوده اندکه هوش متوسط داشته اندولی فقط قوه این را داشته اندکه بشدت (بخواهند) ..اعتبارنامه سردارمعظم خراسانی درمجلس موردا عتراض قرارگرفت وعده ای میگفتندا ین دائما لخمر معشوقه بازجایش درمجلس نیست .ولی این جوان تحصیلکرده اروپا رفته با استدلال ومنطق همه را قانع کرد .وقتی مجلس بازشد اومثل ماهی که درآب بیفتدمحل بسیارمناسبی برای ابرازشخصیت خودپیدا کرد .درهمچومحلی اگرکسی مختصرا "استعدادی داشته باشد پهلوانزورمندی ازاین میدان سیاست بیرون میآید .قوه بیان او، سوکسه تیمورتاش نزدخانمها ،شیکی زیاده ازحدا وبتدریج موجب شد که جایش دراجتماع خیلی بازشود .

قبل ازاینکه بوزارت دربار برسدحاکم گیلان شد .گیلانیها ازاین دوره خاطره خوبی ندارندبطوریکه هنگام عبورسردارسپه وهمراهانش فریادزدند (زنده باد سردارسپه ناجی ایران .مرده باد وکیل و وزیرخائن) منظورتیمورتاش وقائم مقام بود .

گیلانیها ازعیاشیها ورفتارتیمورتاش داستانها میگویند .یکبار مامورین تعدادی ازرعایا ویکنفردکتررا دستگیر میکنندوبه تیمورتاش حاکم گیلان گزارش میدهندکه اینها اشرارجنگل هستند .

دستور میدهد همه را بدار بیاویزند تا موجب عبرت سایرین شود.
یکی از آنها همان (دکتر حشمت) معروف بود. دشمنانش میگویند جد
او حسن خان (کله‌کن) نام داشت که دختران خود را پس از تولد میکشت
بهرحال چند روز پیش از انجام تشریفات تغییر سلطنت سردار سپه
بدبیر اعظم بهرامی میگوید تا چند روز دیگر دربار پهلوی دایر میگردد
و وزیر دربار لایقی میخواهیم. او گفت تیمورتاش خوب است زیرا چند
زبان خارجی میداند و با هوش و خوش معاشرت است. از برخوردهائی
که زمان وزارت عدلیه و فوائد عامه تیمورتاش داشت او را شایسته
این مقام دانست. سردار سپه گفت تیمورتاش بدنیست ولی حیف که
با خارجیها زیاد رفت و آمد دارد.
تیمورتاش وزیر دربار پهلوی شد و ظرف مدت کوتاهی مظهر قدرت
فوق العاده‌ای گردید. معروف است شاه روزی بوزیری بی مهر شد و
گفت با و بگوئید دیگر نیاید. فردا قبل از وقت تیمورتاش بآن
وزارتخانه رفت و بسرکشی پرداخت و گفت (این وزیر بی عرضه لیاقت
اداره اینجا را ندارد از قول من بگوئید دیگر اینجا نیاید.) آن وزیر
هم نیامد. این تردستی اهبت وزیر دربار را خیلی زیاد کرد. در دماغ
بعضیها سکر قدرت از هر نوشابه‌ای خطرناکتر است. بسیارند
کسانی که تحمل این مسکر را داشته باشند و از خود بیخود نشوند. رفتار
و گفتار مردم این روش را تشدید میکند. کلمات تملق آمیز از در و دیوار
بپای (حضرت اشرف) نثار میگردد. هیچ کلمه‌ای از تنقید شنیده
نمیشود. این کاری است که باد در آستین هرکس میاندازد. خیلی زود
انسان خود را نابغه‌ای میپندارد. اوایل رضا شاه از تظاهر تیمورتاش
بقدرت بدش نمیآمد. ولی او آنقدر بهوش و تدبیر خود مغرور گردید که
هرگز تصور اشتباه هم از خاطرش نمیگذشت و رأی هیچکس را قابل اعتناء
نمیدانست و میخواست بگوید هرچه هست منم. او یگانه مرجع تمام
ساکنین ایران از خودی و بیگانه گردیده بود. باید قبول کرد که
شانس و اقبال در زندگی موثر است ولی استعداد تیمورتاش را هم

نبا یدنا دیده گرفت که چها رخصلت موجب موفقیت ا وگردیـــــد .اول سرعت درا تخا ذتصمیم .دوم خوشروئی وخوش سلوکی .سوم قدرت درکار. چها رم رفیق با زی ودوست نگه دا ری .

تیمورتا ش با بزرگان وصلت کرده بود ونقشه های سیمرغ (نصرت الدولـه) را اجرا میکرد .کا ربجا ئی رسیدکه ا زمجلس فقط صدا ی دربا رشنیده میشد .مستوفی ومشیرا لدوله وموتمن ا لملک ودکتر مصدق وامثالهم دورشدند .فقط مدرس وفرخی بودندکه تهوری دا شتندوزبا ن وقلمی تیمورتا ش همه جا ده ها را صا ف کردفقط صحبت ها ی خصوصی محارم شـاه بودکه ا فسونش درآ نها کا رگرنیفتا د .تنگ نظری وبخل وحســـــد وبدگوئی را یج هم وجوددا شت .حتی نا پلئون هم ا زپچ وپچ دیگران نگرا ن بود .چه رسدبرضا شا ه که ا زمقا م پا ئینی ببا لآ مده بـــــود .

تیمورتا ش که مست قدرت بودگا هگا هی نیش موثری میزد .چاپلوسان دربا ری وقت را برا ی تصفیه حسا ب مغتنم شمرده ظرف مدت کوتا هـی کا رش را سا ختند .ا وسعی دا شت هیچکس بشا ه را ه پیدا نکندحتی بـه دا ورا یرا دگرفت که چرا مدرس را نزدشا ه برده ا ست .

خلاصه تیمورتا ش که ا زمنطق عقلائی دورگردیده بودا زسردا رسپـــــه وطنخوا ه ،ا یرا ن دوست ،رفیق نوا ز ،دیکتا تور مغرور وبدبینـــــی سا خت .رضا شا ه دستوردا دتیمورتا ش برا ی مذا کره نفت باروپابرود. درپا ریس ولندن وبروکسل ا زا وتجلیل زیا دی شد .وا زرا ه روسیـــه با یرا ن برگشت .دشمنا ن کا رخودرا کردند .درتهرا ن مردم ا زبـــی مهری شا ه با وزمزمه میکردند .تا یکروزرضا شا ه وا رد دفتـــروزارت دربا رشدولگدی بمیزدیبا (وکیل ا لملک)زدکه درحقیقت دست راست تیمورتا ش بود .چندروزبعدوقتی شا ه میخوا ست سوا را تومبیلش شود تیمورتا ش وچندنفردیگردرچندقدمی ا یستا ده بودندکه شا ه خطـــاب بآ قا ی (م)گفت . (منکه بتوبدی نکردم .چرا بمن خیا نت کـــردی . بزودی خردت خوا هم کرد .)دوستا ن به تیمورتا ش گفتندا ین خطـــاب بتوبودوا لا (م)شخصیتی نیست .

چندی بعد تیمورتاش را بجرم اینکه درخرداد دوتیر ۱۳۱۰ مبلغ نه هزار لیره از حاج امین اصفهانی رشوه گرفته و درخرداد دوازدیبهشت ۱۳۱۱ مبلغ دویست هزار ریال بآن اضافه کرده و این مرد مقتدر را بزندان بردند. هیچکس باور نمیکرد وزیر مقتدر دربار پهلوی که چندسال شاخص ایران بود یکمرتبه اینطور سرنگون شود. درحالیکه همه میگفتند رضا شاه هرگز قدرت بزمین زدن تیمورتاش را ندارد زیرا اوست که سیاست خارجی را اداره میکند. قرارشد تیمورتاش هم مثل رفیقش نصرت الدوله محاکمه شود. درتمام روزهای دادرسی مردم میدیدند که مامورین، وزیر مقتدر دربار پهلوی را تعمدا" بجلوا نداخته و با سرنیزه و پیاده بدیوان کیفر میبرند. تیمورتاش درکنج زندان خاطره های زیادی بیادش آمد. شنیده بود که شاه میخواست دخترش را به پسرنا صرالملک قراگزلو بدهد و پیشدستی کرده دخترش را با و دادو شاه از این قضیه دلخور است. بیادمذاکرات نفت و مطالب سیاسی درلندن و پاریس و مسکو افتاد. وگفت بتهران عریضه ای پرازتضرع وزاری بشاه بنویسم و طلب عفو کنم. ولی رضا شاه اعتنائی نکرد زیرا کینه شاه خیلی عمیق بود. کسی انتظار نداشت این افسر رشید پس از چندسال حکمرانی اینطور اظهار عجز کند و در دادگاه اشک بریزد. سرانجام تیمورتاش به دادورپیغام داد (از ما گذشت ولی تا فرصت باقی است این قوانین ظالمانه را اصلاح کن. والا وقتی نوبت تو شد دیگر راه فراری نداری.) تیمورتاش یکبار درزندان بفکر خودکشی افتاد. و میخواست بداند که اگر خودکشی کند پرونده از بین خواهد رفت و دویست هزار تومان مورد ادعا را دیگر از ورثه اش نخواهند گرفت. از بستگانش خواست با و بگویند اگر نتیجه مثبت است درمیان غذاهایش تخم مرغ رنگ کرده بگذارند. تا دفعا" فردای آنروز تخم مرغ رنگ کرده درمیان غذاها بود که زن ارمنی پسر تیمورتاش بمناسبت عید از منه فرستاده بود. مقبل وکیل او وقتی از ماجرا مطلع شد خود را به تیمورتاش رسانید و مانع خودکشی شد.

سرانجام دادگاه طبق اعترافات حاج امین که از دوستان نزدیک تیمورتاش بود او را بزندان وجزای نقدی محکوم کرد و تیمورتاش را بزندان قصر بردند .چندشب قبل از اینکه یکی از مردان سیاسی از تیمورتاش نزد شاه وساطت کنند در زمان ریاست شهربانی سرلشگر آیرم، مرد مقتدری که روزی ایران را روی انگشت خود میچرخاند بمرض نامعلومی درزندان درگذشت وزندگی یکی از برجسته ترین بازیگران عصر طلائی پایان یافت .

گلشائیان درباره فوت تیمورتاش چنین مینویسد :

هنگامیکه مدعی العموم بودم آقای صدر الاشراف وزیر عدلیه با تلفن بمن گفت که آقای تیمورتاش در محبس فوت کرده اند و باطبیب قانونی برویم برای معاینه جسد و تنظیم صورتمجلس . .گفتم در مردن اشخاص معمول نبود که مدعی العموم برود خود طبیب قانونی کافی است .اظهار کرد آقای آیرم رئیس نظمیه تقاضا دارند مدعی العموم هم باشد .همراه دکتر قزل ایاغ طبیب قانونی و بهرامی رئیس تامینات وسید مصطفی راسخ رئیس زندان ودکتر علیم الدوله وسرهنگ سرداری رئیس پلیس بکنارجنازه تیمورتاش رفتیم .بین دکتر علیم الدوله ودکتر قزل ایاغ مذاکراتی درباره حمله قلبی شد وگفتند وقتی دکتر آمد تیمورتاش مرده بود .راسخ گفت چندروزی بود مبتلابه (آنژین دپوآترین) بود .صورتمجلس نوشته وامضاء شد .وقتی بدیوان جزا رسیدیم دیدم قزل ایاغ خیلی ناراحت است وروی صندلی افتاده وقنداق خواست .گفت چیزی میگویم اما قسم بخور یکسی نگوئی . .گفت تیمورتاش نمرده بلکه او را مسموم کرده اند .مسلم است که او را کشته اند .گفتم پس چرا تصدیق کردید که بمرگ طبیعی مرده .گفت میخواهی من هم مثل او بشوم .عصر همانروز دچار حمله سختی شده بود وقتی بعیادتش رفتم التماس کرد وگفت مبادا این حرف بجائی گفته شود .دودمان من ببادخواهد رفت .

معلوم میشود با حبس وبی آبروئی آتش کینه شاه خاموش نشده واین

روزها که (کا را خا ن)کفیل وزرا ت خا رجه روسیه درتهرا ن ا ست وحدس میزنندوسا طتی درکا رتیمورتاش کرده بهمین جهت درمرگ ا وعجله کرده ا ند .نمیدا نم ا گرروزی ا ین یا ددا شت بدست ا شخا ص غیربیفتد چه بروزگا رمن ودکترقزل ا یا غ بیچا ره خوا هدآ مد .

من با دیدن ا ین جریا ن بیا دمرحوم دا ورا فتا دم که گفت یکی دوما ه قبل ا زعزل تیمورتا ش با وگفتم همه جا صحبت ا زبرکنا ری تواست وخوب ا ست قبل ا زا ینکه موردبی مرحمتی واقع شوی استعفاکنی.. تیمورتا ش درجوا ب گفت خیا ل میکنی میتوا نم ا ستعفا بدهم .مثل آ دمی هستم که دربیا با ن دچا رحمله وا قع شده ا م .ا گربا یستم نابودم وبا یدآ نقدربدوم که یا زمین بخورم ویا فرجی پیش آ یدونجات یا بم. ا لبته تیمورتا ش که میدا نست سا لها محرم رضا شا ه ومطلع ازجریانات پا دشا هی ا وبوده ا ست نمیتوا نست با ین سا دگی کناربرود .سرنوشت ا وهمین بود .

صدرا لاشرا ف دربا ره تیمورتا ش مینویسد :

درسا ل ۱۳۳۸قمری وثوق ا لدوله رئیس ا لوزرا ی مقتدربمن ا صرار کردکه برا ی تشکیلات عدلیه گیلان برشت بروم .حا کم گیلان تیمورتاش بود .من با ا ختیا را ت تا م بگیلان رفتم .وقتی برشت رفتم تیمورتا ش بدیدن من نیا مدوگفت حا کم نما یندهپا دشا ه ا ست وبدیدا رکسی نمیرود .منهم گفتم سمت خودرا ا زشما با لاترمیدا نم وا حتیا جی هم بملاقا ت شما ندا رم .ا ین جوا ب سبب متا رکه بین من وا وشد .

تیمورتا ش ا نتظا ردا شت که ا عضا ی عدلیه را با نظرا وا نتخا ب کنم وبوثوق ا لدوله شکا یت کرده بودکه فلانی رعا یت مصا لح سیا سی گیلان را نکرده وجنگلی ها را وا ردعدلیه کرده ا ست وا حضا رمراخواسته بودولی وثوق ا لدوله جوا ب دا دکه با فلانی قرا ردا دبسته ا م که حتی من هم درکا را ودخا لت نکنم .تیمورتا ش با من مخا لفت وشروع بکار شکنی کرد .چون تیمورتا ش بعضی ا زسرا ن جنگلی ها را بدا رزد، وحتی دکترحشمت را با قسم قرآ ن که با وکا ری ندا ردوا ورا هم بدار

زده بود ،بکلی سلب اعتماد آنها از دولت شده بود و در جنگلها مخفی و نظامیها را با تیر میزدند .در این ایام ایوب خان سرتیپ قزاق ۱۷ نفر از زرعایا را که در جنگل زغال حمل میکردند بگمان جاسوسی برای جنگلی ها گرفته تا از آنها تحقیقات شود .وقتی اسامی را نزد او برده بودند چون اختیارات نظامی با تیمورتاش بود در حالت مستی علی العمیا جلوی اسم پنجنفر را خط کشید و حکم کرد که آنها باید همین امروز اعدام شوند و نظمیه هم این پنجنفر بیگناه را دار زد .بین تهران و رشت تلگرافات رمز مخابره شد ولی تیمورتاش آن پنج نفر را مقصر قلمداد کرده بود .وثوق الدوله از من جویای حقیقت شد جواب دادم از تقصیر یا عدم تقصیر آن پنجنفر اطلاع ندارم ولی عامه مردم رشت معتقدند که آنها بکلی بی تقصیر بوده حتی یک کلمه از آنها سئوال نشده و حالت تنفر بحدی است که احتمال دارد مامورین دولت را بکشند .وحتی یکساعت بودن تیمورتاش در منطقه صلاح نیست .که بعد از یکروز تلگرافا احضار را ورسید .شب عاشورا برای روضه خوانی بمنزل من آمدو منهم بمجلس روضه خوانی اورفتم بمن گفت راجع با حضار من تلگراف کرده بودی گفتم بلی وحقیقت را گفتم .

تیمورتاش اظهار داشت تو عاقلانه مرا مغلوب کردی وما یلم با هم دوست باشیم و همینطور هم شد .اواگر صفات بد داشت صفات خوب هم داشت که یکی از آنها صدق لهجه و استقامت در دوستی است که مانند او ندیدم .با فتوت وشجاع بود و قوت بیان تمامی داشت .

عباس اسکندری مینویسد :

درزمان پهلوی بعضی از آزادی طلبان مشیرالدوله را وادار کردند که برخلاف بی اعتنائی او بدربار و مطلق العنانی تیمورتاش نزد او برود و یا دآور شود که کمتر در انتخابات دخالت کند .وزیر دربار با تمام احترامی که با و میگذاشت تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهیم گذاشت .مشیرالدوله موقع ترک دربار به تیمورتاش گفت (شما مملکت را بقهقرا سیر میدهید .نه تنها بملت وآزادی لطمه

میزنیدبلکه بخودتا ن وا ربا ب تا ن هم لطمه میزنید)
ملک ا لشعراء مینویسد : من وتیمورتا ش ا زمدا خلات درگا هی در ا نتخا با ت دما وندکه معا ون فرما نده ژا ندا رمری بوددر مجلس شکا یت کردیم .بخصوص تیمورتا ش خیلی ا ورامورد حمله قرا رداد.بعدها درزما ن سلطنت رضا شا ه درگا هی رئیس شهربا نی شد .بشیخ حسین تهرا نی گفته بودا گردستش برسدبخون من آ غشته خوا هدشد .جریا ن را برضا شا ه گفتم ویا دآ ورشدم که درگا هی با من وتیمورتا ش عدا وت دیرینه دا ردو میخوا هدا نتقا م بکشد .رضا شا ه درگا هی را خوا ست وباو گفت با فلانکس دوست با ش .رضا شا ه ا زا ختلاف نظرشدیدتیمورتا ش ودرگا هی آگا ه بودوبروی خودنمیآ ورد .
مخبرا لسلطنه هدا یت مینویسد : تیمورتا ش وزیردربا را ست ورا فع بین شا ه وهیئت دولت ونا فذدرهرکا رطرف ا عتما دشا ه ا ست .ا ز سیا ست آگا ه . .روزی شا ه درهیئت دولت فرمودندقول تیمورقول من ا ست .
درسا ل ۱۳۱۱کمپا نی نفت جنوب خبردا دکه سهم ا یرا ن ۲۰۰هزارلیره شده درحا لیکه حدودیک میلیون و ۸۰۰هزا ردلاربود .تیمورتا ش بلندن رفت تا با رئیس کل شرکت نفت صحبت کندنتیجه ا ی بدست نیا مد .درمرا جعت چندروزی درمسکو معطل شد .معروفست کیفوکا غذ ا ومفقودشده وا سمی هما زپا کروا ن برده شده وپس ا زمراجعت بتهرا ن رئیس کل نفت هم بتهرا ن آ مدوتیمورتا ش میهما نی دا دمنهم بودم . شا ه ا زمن پرسیدرئیس کل نفت چه صحبت میکرد .گفتم قبل ا زشام فرصت صحبت نبودوبعدا زشا م هم من نبودم .
ا زلندن خبررسیدکه روزنامه تا یمز نوشته کیف وکا غذتیمورتا ش بدست آ مده وکشف شدکه با شوروی بندوبست دا شته ا ست .راست یا دروغ ا زشا ه چیزی نشنیدم .مطا لب ا ین دوره محرما نه ا ست چه رسد مطلبی که یک سرش درلندن ویکسرش درمسکوبا شد .آ نچه مقرون بصحت بود تیمورتا ش قصدش ا زصحبت ها درمسکوترسا نیدن ا نگلیسها بوده

است ولی تفسیرات دیگرکردند .کارتیمورتاش به محاکمه کشیده شد .
صحبت از مبلغ گزاف بود .مقبل وکیل او نزدمن آمدکه از شاه
تقاضای تخفیف مجازات کنم .روز ۲۴ اسفندروزتولدشاه وافتتاح
مجلس است .پس از برگذاری مجلس شرفیاب شدم و عرض کردم عنقریب
اولادتیمورتاش متوسل خواهندشدوامرخواهندفرمودبرای آنها
فکری بشود .زمینه محکمه خیلی گزاف است .فرمودندخیال کردم
برای تبریک آمده‌ای .عرض کردم زمین وآسمان تبریک میگویند
فرمودندبعدلیه رجوع کرده‌ام هرچه حکم کنندهمان است .
درهوش ،فراست ،پشتکار، مجلس آرائی ،چاره جوئی ،نکته سنجی
تیمورتاش انگشت ایرادنمیتوان گذاشت .بی پروائی ،هوسرانی،
بآب زنی هم با فراط داشت .خشونتش بیش از ملاطفت بود .
کارتیمورتاش بجائی رسیدکه روزی شاه به محبس میروند مختصر
وسائل آسایش که برای او مهیا بودا مرمیکنندبیرون بریزند .
آفتاب حیات او بهروسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش شد .کسان اورا خبر
کردندجناه‌اش را بی خبربا مزاده عبدالله برده بخاک سپردند .

جهاناچه‌بی مهروبدخوجهانی که باکس‌نسازی وبرکس نپائی

فرخ مینویسد :
کارنفت بلای جان تیمورتاش شد .او بقدری مورد علاقه رضا شاه بودکه
یکروزدرحضورعده‌ای ازرجال گفته بود (آقایان باید بدانندکه هر
چه تیمورگفته ،گفته من است .هرچه تیمورنوشته است من نوشته‌ام)
ولی نفت کارا وراساخت .او درلندن میخواست با (سیمون)وزیر
خارجه انگلستان ملاقات کندا ورا نپذیرفت .رئیس شرکت نفت هم
واسطه شدولی وزیرخارجه انگلستان زیربارنرفت .این موضوع براو
گران آمدوناگهان ازمسکوسردرآورد .که روزنامه‌های اروپا اورا
والاحضرت تیمورتاش نامیدندکه این درحقیقت شمشیری ازپشت بود .
وقتی تیمورتاش ازمسکوبازگشت ستاره اقبالش غروب کرد .
تیمورتاش ازوکیل الملک رئیس دفترمحاسبات دربارحمایت میکرد

که یکروز رضا شا با طاقش رفت و میزو صندلی او را شکست و دستور داد او را اخراج کنند .کارش به محاکمه کشید و بعنوان دریافت رشوه به سه سال زندان محکوم شد .پس از بازگشت تیمورتاش از مسکو موضوع امتیاز نفت (خوریان) و قرارداد با شورویها در هیئت دولت مطرح شد که من مخالفت کردم ولی با فشار تیمورتاش در دولت بتصویب رسید ولی سرانجام بجائی نرسید .

در شهریور ۱۳۱۱ پس از بازگشت تیمورتاش از مسکو، موضوع واگذاری امتیاز نفت (خوریان) در شمال ایران بشورویها در جلسه هیئت دولت مطرح شد .با همه دوستی و ارادتی که به تیمورتاش داشتم با آن مخالفت کردم .تقی زاده هم مخالف بود .تیمورتاش در آن جلسه خیلی عصبانی شد و گفت وزیری که با ید قرارداد را امضا کند مخالف است تکلیف چیست ؟ مخبرالسلطنه گفت مانعی ندارد .قرارداد با ۹ رأی موافق و ۲ رأی مخالف بتصویب رسید و من هم بحکم وظیفه که با وجود مخالفت آنرا امضا کردم .مخبرالسلطنه و فروغی و تقی زاده با تیمورتاش بد بودند .وکیل الملک دیبا که بشدت مورد حمایت تیمورتاش بود با تهام دریافت رشوه تحت تعقیب قرار گرفت و آخرین ضربه به تیمورتاش وارد شد .بدنبال او هم تیمورتاش برکنار گردید .

با علیحضرت رضا شاه نوشته بودند که (شما مار را کشتید ولی بچه مار یعنی فروغ هنوز در دولت است .) اعلیحضرت این نامه ها را بخود من دادند که مطالعه کنم .

بعد از تعقیب تیمورتاش مورد اعتراض قرار گرفتم که چرا قرارداد نفت با شورویها را امضا کرده ام .گفتم در جلسه هیئت دولت مخالفت کرده ام .با مراجعه بآن معلوم شد من و تقی زاده از وزراء فقط مخالف بودیم .

مصطفی فاتح درباره قرارداد دارسی چنین مینویسد :

رضا شاه از ابتدای زمامداریش بمعایب امتیاز دارسی کاملا" پی برده بود بهمین جهت همواره درصدد بود که در آن بنفع ایران تجدید

نظرکنند .هنگام افتتاح راه شوسه (اندیمشک ـ خرم آباد) درسال ۱۳۰۷ شاه بخوزستان سفرکرد .تیمورتاش وهمه وزیران وغالب وکلا همراه بودند شرکت نفت دعوت کردکه ازموسسات نفتی بازدیدکنند . شاه بطورعمدا زقبول دعوت خودداری نمودولی بکلیه همراهان که ۱۳۰ نفربودنددستوردادکه دعوت را بپذیرند .پس ازمراجعت بتهران یکروزرضا شاه مرا احضارکردوبا حضورسردار راسعدوشکوه الملک وسپهبد یزدان پناه ومعاون الدوله غفاری گفت این پیام را برئیس شرکت نفت بدهید (درپایان سفرمن عده ای ازسرشناسان ازموسسات نفتی دیدن کردند .میخواستم آنها با چشم خودببینندکه شرکت نفت چه تاسیسات عظیمی درخوزستان دایرکرده وچه سودسرشاری ازآن میبرد وچه مبلغ ناچیزی بما کهصاحب اصلی نفت هستیم میدهد .من خود دعوت را قبول نکردم چون اولا" چندسال قبل این تاسیساترادیده بودم وثانیا" ازعملیات شرکت نفت ناراضی بوده دعوت راردکردم . اولیای شرکت نفت بایدبدانندکه دولت وملت ایران ازامتیازنامه دارسی راضی نیست وبایددرآن تجدیدنظری بنفع اکمل بنفع ایران بشود .صراحتا" میگویم که اولیای شرکت نفت بایدبا صلاح این امر بپردازندوچنانکه غفلتی بشودمسئولیت عواقب امرمتوجه خودآنها خواهدبود .ایران نمیتواندبیش ازاین تحمل کندکه عوایدسرشار نفت بجیب بیگانگان برودوخودازآن محروم باشد .لازم است همه این مطالب با ولیای شرکت نفت درلندن ابلاغ گردد .) .

مذاکرات نفت تحت نظرتیمورتاش بودوبایدازروی انصاف گفت که کوشش فراوان داشت که اختلافات با شرکت بطرزخوبی رفع شده و منافع ایران به بهترین وجه تامین گردد .متاسفانه درآخرکار رئیس مملکت به اوظنین شدوتصورکردکه تعویق کارمربوط باو میباشد .فوری پس ازلغو امتیازدارسی اورا ازکاربرکنارکرددر حالیکه سوءظن به تیمورتاش موردنداشت .درغالب مذاکرات حضور داشتم وناظربودم که تیمورتاش با جدیت درصددا ستیفای حقوق

ایران بودبلکه درا ینکا رعجله هم میکرد .
وقتی تیمورتاش برای مذاکره درباره نفت ازطرف شاه با نگلستان رفت ودرکشورهای مختلف ازاوپذیرائی شایانی شدومطبوعات خارجی ازاوتجلیل فراوانی نموده بودندا ودرپیشنها دات خودبه انگلیسها تندرویها ئی داشت . (کدمن)رئیس هیئت مدیره شرکت نفت که درانگلستان با تیمورتاش مذاکره میکرددرنامه ای چنین مینویسد : (مبالغی راکه تیمورتاش ازبابت مطالبات گذشته عنوان میکردخیلی گزاف بودوبآن معترض بودم که درآخرین ملاقات ما کار بدعوا کشیدوتیمورتاش با حالت خشمناک ازاتاق بیرون رفت ومن دیگرتاکنون اورا ندیده ام .)
نویسنده تاریخ شرکت نفت انگلیس چنین مینگارد : (تیمورتاش ازلندن بمسکورفت .درآنجا ازاوپذیرائی شایانی بعمل آمدواز اوتمجیدفراوان شد .تیمورتاش بدون اجازه رضا شاه با شورویها مذاکراتی دربارهنفت شمال بعمل آورده بود .)ازقرارمعلوم این مذاکرات بیشتراز این جهت بودکه زودترانگلیسها تسلیم پیشنهادات ایران بشوند .وقتی تیمورتاش ازمسکوبازگشت (کدمن)پیشنهاد کردحاضراست مبالغی بابت مطالبات گذشته بپردازدولی تیمورتاش همچنان ناراضی بود . اما احساس نارضایتی شاه ازتیمورتاش موجب تاخیرکارگردید .تیمورتاش بسفیرانگلیس گفته بودکه بزرگترین خطای شاه اینست که نسبت بهمه کس بدگمان است ودرحقیقت به احدی اعتماد ندارد وکسانی که همواره با ووفادار بوده اندالبته ازاین وضع ناراضی هستند .با مرگ ناگهانی تیمورتاش درزندان، برگی دیگربرتاریخ نفت وسرنوشت مردانی که درامرنفت دخالت داشته اندافزوده شد .
دشتی مینویسد :درپائیزسال ۱۳۱۱رضا شاه مسافرتی بجنوب کرد ومنهم چون وکیل بوشهربودم ملتزم رکاب شدم .رضا شاه یکبار ازمن پرسید (آیا وزیردربارد ربارهنفت بشما دستوری نداد ؟)گفتم خیر .

شاه خیلی تعجب کرد. مثل اینکه وزیر دربار غفلت کرده یا عمدا" مطلب را نگفته است. روز بعد روزنامه ایران نوشت که (شاه در این سفر لغو امتیاز رسی را با رمغان آورده است). این مطلب خیلی تعجب آور بود.

رضا شاه برای تجهیز قشون و توسعه راه آهن پول میخواست و همیشه از کمی حق السهم ایران ناراحت بود و از این حیث برجال قاجاریه ناسزا میگفت.

گویا تیمورتاش در سفر اخیر خود بلندن ماموریتکاربود ولی شاه اعتقاد دیافته بود که او مساعده میکند. تیمورتاش در زندان گفت کمپانی قرارداد دی تهیه کرده بود ولی من امضا نکردم و انگلیسها خیال میکنند من مانع هستم و اینقدر قدرت دارم که میتوانم شاه را باین راه حل قانع کنم که نکرده ام. بنابراین برضد من دسایسی بکار رفته است. در موقع گرفتاری تیمورتاش بعضی از جراید انگلیس از فضائل و توانائی او بحث کرده و اینطور فهمانده اند که تمام تدابیر دولتی با تیمورتاش است و از این ببعد اقتدارات شاهنشاهی رو بانحطاط خواهد گذاشت. دوستان تیمورتاش معتقد بودند که این مطالب عمدی است تا کار او را یکسره کنند. زیرا طبیعت مغرور و سرکشی که هیچ مافوقی برای خود در ایران تصور نمیکند سهل است هیچ مساوی را هم برای خود قائل نیست و تمام رجال را اگر عمله و مزدور نداند بیش از آلتی در دست خود نمیداند. افسانه سرایان میگویند تیمورتاش در مسکو با (کاراخان) ملاقات داشته ولی راپرت آنرا بشاه نداده است و خبر از مجرای دیگری بشاه رسید و روح تاریک او را تحریک کرده و در مراجعت هم کیف تیمورتاش را زدند و او را قی که عدم صمیمیت و دوستی او را نشان میداد بردا شته برای شاه فرستادند. یا اینکه تیمورتاش با کمپانی نفتی دیگری (شایدسوئدی) مذاکره نموده و این عمل روسای شرکت نفت را بدگمان ساخته درصدد برآمدند که او را بزمین بزنند.

قدر مسلم این است که هیچکدام از این مطالب مجوز تلف کردن تیمورتاش نمیباشند. او مردی بود که از تجارب و اطلاعاتش ممکن بود برای کارهای دیگری استفاده شود. نظر من این است که شاه در اول عزلش هیچ کینه‌ای از او در دل نداشت و کم‌کم این کینه پیدا شد و این دلیل بر آنست که اسناد خیانت او از کیف کشف نشده و الا زهمان روزهای اول نسبت با وخشمگین میشد. شاه کسی نبود که اهمال و مسامحه را تحمل کند تا بگردند قضیه حاج امین التجار اصفهانی را پیدا کنند. از این ملاحظات این نتیجه شوم در بطون فکر انسان میماند که لازم نیست شخص گناهکار باشد تا از اوج عزت و اقتدار به قعر مذلت و محکومیت افتاده از کاخ سلطنتی رانده و در گوشه زندان بطرز فجیعی جان بسپارد و زن و بچه‌های او مطرود و مخذول شوند.

در یکی از شرفیابیها شاه بمن گفت (حالا دو ساعت، دو ساعت میروی خانه تیمورتاش خلوت میکنی؟). عرض کردم او از خدمت معاف شده ولی مورد مرحمت میباشد. گفت (آیا هیچوقت دیده‌ای بیجهت کسی را از کار بیاندازم؟).

چندی بعد شاه در شرفیابی دیگری گفت (از اول خلقت تا حالا چنین خیانتی رخ نداده و آدمی با این خیانت نیامده بهمین جهت گفتم او را توقیف کنند) آنروز فهمیدم که دیگر تیمورتاش از این سقوط نخواهد برخاست.

دکتر شیخ الاسلامی درباره پرونده نفت و ماجرای تیمورتاش در مجله آینده چنین مینویسد:

تقی زاده در خاطراتش نقل میکند که رضا شاه با فروغی خصوصیتی داشت که با هیچیک از رجال مملکت نداشت. غالبا "افکار و نیات خود را با او در میان مینهاد. در قضیه انداختن پرونده نفت در بخاری فروغی را خواسته قبلا" با و میگوید امروز بجلسه دولت میآیم و با تشددی بوزراء و حتی خودتو، قرار دادرسی را در بخاری میاندازم ولی آنرا بدل نگیرد. به تقی زاده هم بگو که پیشاپیش با خبر باشد.

وقتی خواستم از اطاق خارج شوم گفت (به تقی زاده هم نگو)
رضا شاه در جلسه دولت گفت کار نفت بکجا رسید؟ تا دیروز عذر تان این بود که وزیر خارجه از آنکار را برگردد. وزیر خارجه چه آدمی است تا وقتیکه من هستم احتیاج بحضور این وزیر یا آن وزیر نیست. بعد پرونده را در بخاری انداخت.
تقی زاده بخاطر اتش میافزاید وقتی شاه از جلسه بیرون رفت تیمورتاش بدبخت مثل بید میلرزید و به هیئت دولت گفت آقایان تشویشی نداشته باشید. شاه به درگفت تا دیوار بشنود. منظور من و تقی زاده بودیم. ما در همان شب در جلسه دولت (بریاست مخبرالسلطنه) قرارداد دارسی را فسخ کردیم. درخارج شایع بود که ما میخواهیم این امتیاز را از انگلیسها بگیریم و بروسها بدهیم. برای رفع شبهه در اعلامیه فسخ که قرار بود تسلیم مقامات انگلیسی بشود نوشتیم که اگر شرکت نفت حاضر باشد قرارداد جدیدی که در آن رعایت حقوق ایران بشود با ما ببندد، دولت ایران از دادن امتیاز جدید بشرکت نفت مضایقه ندارد. رضا شاه بما زندران رفت. من و فروغی و تیمورتاش مشورت کردیم که چه باید کرد؟ گفتم سهیلی را از وزارت خارجه بخواهیم و نزد مصطفی فاتح معاون شرکت نفت بفرستیم تا برای تهیه آئین نامه شرکت نفت از میزان حقوق و شرایط استخدامی شرکت مطلع شویم. سهیلی وقتی با فاتح مذاکره کرد و برگشت گفت آنها از تمام قضایائی که در هیئت دولت اتفاق افتاده با خبر شده اند. متحیر ماندیم چه کسی این خبر را بآنها رسانیده است. بعد به تیمورتاش گفتم این هیئت وزرای ما (سوراخی) دارد که اسرار آنجا بخارج نفوذ میکند. وزیر دربار گفت کاملا" درست است و هیچ تعجبی ندارد. اولا" مخبرالسلطنه رئیس الوزرای ما دهن لق است که هیچ حرفی در دهنش بند نمیشود. ثانیا" امیرجنگ (برادر سردار اسعد وزیرجنگ) عضو باشگاه انگلیسها در تهران است و مسلما" هرچه از برادرش بشنود برای انگلیسها نقل میکند.

موقعی که رضا شاه از سفر ما زندران برگشت تیمورتاش عین حرف مرا که (هیئت دولت سوراخی دارد) برای او نقل کرد. روز بعد سرلشگر آیرم رئیس شهربانی که آدمی بدتر از او نمیتوان تصور کرد که حتی از شمر و یزید هم گوی سبقت را ربوده بمن تلفن کرد که مسئله مهمی پیش آمده باید همدیگر را ببینیم. او بخانه من آمد. بلافاصله بمنزلم آمدم چون از حرف رئیس شهربانی مشکوک شده بودم اوراق و اسناد شخصی را درجا مه دانی ریخته تحویل زنم دادم و گفتم آنرا بمنزل میرزا عبدالرحیم خلخالی برسان و در آنجا منتظر دستور من باش. وقتی آیرم آمد گفت اعلیحضرت از قول شما گفته اند هیئت دولت سوراخی دارد که مطالب بخارج درز میکند. جریان را گفتم و او هم گفت فردا صبح هم سهیلی را خواهم دید.

بعد سهیلی را بدفتر آیرم خواسته بودند که منهم جریان را با و گفته و یادآور شدم که عین حقیقت را بگوید. او هم همین کار را کرد. از آنجا که آیرم دشمن خونی تیمورتاش بود و او را تنها رقیب قدرت خود میدانست گزارشی بشاه داد که سوء ظن شاه بوزیر دربار برگشت و یقین کرد که سوراخ مشکوک خود تیمورتاش است. که اسرار هیئت دولت را با نگلیسها میدهد. در نتیجه روز جمعه همان هفته که همه ادارات منجمله وزارت دربار تعطیل بود با مرشاه کاغذی برای تیمورتاش نوشتند که از سمت وزارت دربار معزول است.

ولی نباید فروغی را از یاد برد که ذهن شکاک رضا شاه را نسبت به تیمورتاش مشوب کرد. یکی از محققان خارجی وابسته بمرکز مطالعات بین المللی ژنو مینویسد (تیمورتاش قربانی توطئه فروغی شد که با همکاری انگلیسها برضد وزیر دربار کار میکرد) گرچه من با این نظر موافق نیستم فقط از لحاظ اهمیت تاریخی بآن اشاره میکنم.

من ده سال قبل با خانم ایراندخت تیمورتاش صحبت کردم تقریبا" آشکار بود که او هیچکس را با ندازه تقی زاده (بعد از رضا شاه) درفاجعه

سقوط پدرش مسئول نمیدانندولی از طرف دیگرکسانی که بروحیه تقی زاده آشنا هستندتصور اینکه او یکی از نزدیکترین دوستانش را بخاک سیاه بنشاندبسیار مشکل بنظر میرسد.

اساسا" آنطوریکه رضا شاه تصور میکردتیمورتاش ارتباطی باانگلیسها نداشته است والا گرخودرا مقصر میدانست مطلب تقی زاده را که (هیئت دولت سوراخ دارد)برضا شاه گزارش نمیکرد .از طرفی هم احساس خانم تیمورتاش نسبت بپدر مقتولش را میتوان با حساسات وعواطف پدر وفرزندی تعبیرنمود .حقیقت امرا گزارش آیرم روشن میکندکه در دسترس نیست .دکتر باهری معاون وزارت دربار میگفت رضا شاه پس از ترک ایران دوگونی کوچک محتوی کاغذ و اسناد و مدارک محرمانه را بفرزندش سپردکه او برای همیشه این اسناد و مدارک را در جای محفوظی نگاه دارد .بر سر این اسناد چه آمده هیچکس نمیداند .

تقی زاده مینویسد : چندسالی از سلطنت رضا شاه گذشته بودکه روزی برای دیدار تیمورتاش وزیردربار رفتم درانتظار ملاقات بودم که داورونصرت الدوله وارد شده با طاق وزیردربار رفتند .خواستم بروم که وزیردربار مرا خواست .وقتی مطلب خودرا با او درمیان گذاشتم داوربوزیردربار گفت چرا بفلانی تکلیف نمیکنیدکه عضویت حزب ایران نوا بپذیرد .وزیردربار گفت باید حتما" عضوحزب بشوید گفتم (این حزب نوشدا روی پس از مرگ است)این اظهار نظرهرسه آنها را بفکر انداخت وتوضیح زیادتری از من خواستندگفتم در ابتدای کار مردم را بحساب نیاوردیدوحالا پشیمان شده اید میخواهید بوسیله این حزب پشت وپناهی درمقابل قدرت روزافزون شاه بیابید .حالا هم اشتباه میکنید .نه او اجازه خواهد داد چنین حزبی رشدونموکندونه مردمی که طرد شده اند وبحساب نیامده اند استقبالی از حزب شما خواهندکرد .با آنها خدا حافظی کردم ورفتم بعدا" داور بمن گفت حرف آنروز تودرما تاثیر بسزائی کردوهرسه گفته تورا تصدیق کردیم ولی افسوس که دیگرکار از کار گذشته وچاره ای نیست .

(پاولکونوف روزنامه نگار شوروی که آنوقت ناظر اوضاع سیاسی ایران بوده درخاطراتش مینویسد آیرم نه تنها مسئولیت حفظ جان شاه را بعهده داردبلکه ماموراست از پیدایش یک حزب سیاسی مقتدر یا یک شخصیت مقتدرسیاسی که رقیب شاه باشدجلوگیری کند .وقتی من درتهران بودم درمیان تمام رجال سیاسی ایران تنها تیمورتاش بودکه میتوانست رقیب شاه باشد .درمحافل سیاسی خارج این حرف دهن بدهن میچرخیدکه آیرم مراقب اعمال تیمورتاش میباشد .حتی شهرت داشت که شاه درصددفرصتی است که خودرا از خطراین سیاستمدار فوق العاده لایق وپرتحرک نجات بخشد .)

دکترشیخ الاسلامی مینویسددرسالهای ۱۹۲۹تا ۱۹۲۷ میلادی مذاکرات دامنه داری درتهران میان ایران وانگلستان جریان داشت که مسائل بسیار مهم موردا ختلاف ازجمله نفت وادعاهای برجزایرخلیج فارس وشط العرب موردبحث بود.اسناد محرمانه انتشاریافته انگلستان نشان میدهددراین دوره سیاستمداری که بدستور رضا شاه کارها را اداره میکردتیمورتاش بودکه درسیاست وکاردانی میتوان اورا تالی فروغی دانست .

نخست وزیرآنایام مخبرالسلطنه بودکه دردرحه دوم اهمیت قرارداشت. خلاصه دوسند مهم ازگزارش وزیرمختار انگلیس درایران بانخست وزیر ودربارچنین است :

۱ـ تفصیل مذاکرات سررابرت کلایو وزیرمختار انگلیس با تیمورتاش درمنزل مخبرالسلطنه که جزئیات آن برای چمبرلن وزیرخارجه بریتانیا ارسال شده است .

(۲۹دسامبر۱۹۲۹ـ محرمانه ـ نخست وزیرایران دبیرشرقی سفارت مسترها واردرا برای صرف چای بمنزلش دعوت کرده است .دبیر سفارت گفت رویه مقامات مسئول ایران درماههای اخیرنسبت به انگلستان تبعیض آمیزاست فقط بمسائلی متوجه میشوندکه مورد علاقه دولت اتحادجماهیرشوروی است ومسائل موردعلاقه دولت

انگلستان بسپرده شده است. مثل اینکه دولت ایران تحصیل حسن نیت شورویها را خیلی مهمتر از حسن نیت بریتانیا میشمارد. ما انگلیسها عملا" میبینیم هر یادداشت محرمانه ای که تسلیم دولت ایران میشود روز بعد روزنامه های مسکو شروع به تنقید میکنند. آنوقت حدس ما یقین میشود که یک شخص موثری داخل دولت هست که مفاد اسناد محرمانه را در اختیار دولت شوروی در تهران قرار میدهد. نخست وزیر گفت این درست است که شورویها اصولا" با ایران شاخ میزنند در حالیکه انگلیسها دوستانه رفتار میکنند. مسترهاوارد از مخبرالسلطنه پرسید آیا اطلاع دارند که وزیر مختار انگلیس حدود ۹ ماه است از علیحضرت رضا شاه تقاضای باریابی کرده اند ولی هنوز این افتخار را نیافته اند. وقتی انسان میبیند که خود دربار سلطنتی این شایعات را پخش میکند که انگلیسها علمای قم را برضد دولت تحریک میکنند آنوقت چگونه میتوان این قبیل اقدامات را که علنا" صورت میگیرد با آن روح همکاری که ما انتظار داریم تلفیق داد. هاوارد گفت تیمورتاش اظهار داشته که انگلیسها علمای قم را تحریک میکنند. او این مطلب را از دهان یک نماینده مجلس که نزد تیمورتاش بوده از اوشنیده است. هاوارد به آن نماینده گفت به تیمورتاش بگوید که سفارت انگلیس از گفته او متعجب است ولی تیمورتاش گفته در وضع فعلی کشور چاره ای ندارد.

هاوارد از مخبرالسلطنه میپرسد آیا ایشان اطلاع دارند که نصرت الدوله وزیر دارائی در باره شیخ خزعل مشغول چه کاری است؟ مخبرالسلطنه گفته بود شنیده که نصرت الدوله یکبار ۱۸ هزار تومان گرفته و بار دیگر ۲۰ هزار تومان مطالبه کرده است. هاوارد گفته بود صحیح نیست فیروز یک قلم چهل هزار تومان از شیخ خزعل مطالبه کرده است. هاوارد گفته بود اگر این مسئله در مجلس مورد سئوال قرار بگیرد چگونه فیروز خواهد توانست از خود دفاع کند؟ مخبرالسلطنه گفت مشکل است که فیروز بتواند جواب چنین استیضاحی را بدهد. مخبرالسلطنه از هاوارد

پرسیده بودصاف وپوس کنده بگویدمردم دربا ره خودا وچه میگویند؟
ا وگفت همگا ن برا ین عقیده ا ندکه نخست وزیر مردی ا ست شریف و
بزرگوا رکه ا سما" نخست وزیرا ست ولی درعمل کسی جزتیمورتاش
نخست وزیرحقیقی نیست زیرا درتما مکا رهای مملکتی دخالت میکند
ونخست وزیرقدرتی برا ی جلوگیری ا زکا رهای ا وندا رد .
درپا یا ن مخبرا لسلطنه با توجه بسوا بق سیا سی ا ش درجنگ جها نی
ا ول پرسیدآ یا ا نگلیسها ا ورا هنوزمسئول ا عما ل گذشته میدا نند؟
ها وا ردگفته بودکه ا ین ا عما ل مربوط بگذشته ا ست وسفارت انگلیس
یک قلم کا مل ا غما ض برآ ن کشیده استو هیچگونه کدورتی باا وندارد .
باا ینطرز مخبرا لسلطنه نفس را حتی کشید .
پس ا زدریا فت گزا رش ها وا ردتصمیم گرفتم گزا رش کا ملی بفرستم .
به مرا سم تشییع جنا زه نا صرا لملک نا یب السلطنه سا بق رفته بودم
تیمورتا ش وزیردربا ردستم را با صمیمیت فشردوگفت ا زنخست وزیر
شنیده ا مکه ما یلیدا علیحضرت را ملاقا ت کنید .گفتم هنوزتقا ضا ی
شرفیا بی رسمی نکرده ا موا لی با کما ل میل ا فتخا ردا رم که شرفیاب
شوم گفت درا یرا ن متدا ول نیست که پا دشا ه ا برا زتما یل بدیدن
سفرا ی خا رجی بنما یدولی شخصا" خوشوقت خوا هدشدکه ترتیب
شرفیا بی را بدهد .
نخست وزیردعوتم کردکه عصرهما نروزبرا ی چا ی بمنزلش بروم .پس
ا زورودمن تیمورتا ش هموا ردشدنرویه ا ی بسیا ردوستا نه پیش گرفت
وگفت ا علیحضرت پس فردا را برا ی شرفیا بی تعیین فرموده ا ند .
آ نگا ه مقا له مجله شرق نزدیک را بنخست وزیردا دوگفت عقیده
شما دربا ره مقا له چیست ؟گفتم ا گرفکر میکنید ا ین مقا له بتلقین
سفا رت ا نگلیس درتهرا ن وا شا ره وزا رت خا رجه ا نگلستا ن نوشته
شده مسلما" ا شتبا ه ا ست .تیمورتا ش گفت تکذیب را کا ملا"قبول دارد .
آ نگا ه ا زوزیردربا رپرسیدم آ یا بعضی ا زمطا لب مجله حقیقت ندارد؟
من با ب مثا ل ا کنون مدتها ست که مسا ئل معوق میا ن دوکشوربه

بوته فراموشی سپرده شده است .آیا ایران تا این اندازه بدوستی
با بریتانیا بی نیازشده است ؟تیمورتاش گفت اگر اغراق های
ژورنالیستی فراموش شود مقاله جالبی است .درسرتاسراین مذاکرات
درباره قروض ایران با انگلستان ،مسئله شیخ خزعل چیزی برزبان
نیاوردم .تیمورتاش بعقدپیمان جامعی میان دوکشورا شاره کرد
که با شرایط نوین سازگار باشد .موقع را مناسب دیدم که درباره
شرکت نفت جنوب صحبت کنم وگفتم هرچیزی که مخل کارشرکت باشد
بزیان مشترک ایران وانگلستان خواهدبود .ازلغوکاپیتولاسیون
ابرازنگرانی کردم زیراکارکنان انگلیسی مجبورهستند به
دادگاههای بی تجربه ایران بروند .خواستم که برای خوزستان
ترتیب خاصی داده شودکه با وضع سایراستانها فرق داشته باشد .چون
میدانستم تیمورتاش معتقداست که نبایدهیچگونه امتیازویژه ای
برای اتباع انگلستان درخوزستان قائل شدواوگفت ولی آمادگی
داردکه درمذاکرات آتی درتنظیم عقدپیمان جامع ،موضوع را مورد
توجه قرار بدهد .
تیمورتاش موضوع بحرین را پیش کشیدگفتم بجامعه ملل ارجاع شده
است ولی تیمورتاش گفت باید درمذاکرات مستقیم بین ایران و
انگلستان وضعش روشن بشود .زیرا بحرین جزء لاینفک ایران میباشد .
تیمورتاش خواست که همه مذاکرات محرمانه بماند .من گفتم این
خواست ما میباشد .تیمورتاش گفت اختیارات برای مذاکره دارید
گفتم تلگراف میکنم تا درضیافت شام منزل شما که نخست وزیرهم حضور
داردجوابی بگیرم .نخست وزیرکه درتمام مدت مذاکرات مشغول
چرت زدن بودکامیابی ما را درپایان مسئلت نمود .
سنددوم : من ازتغییرمحسوس وناگهانی دولت ایران دررفتار
خودتعجب کردم .حکومت ایران ووزیردربارمتوجه شده اندکه عدم
محبوبیت شاه درحال افزایش است .نارضایتی مردم تا موقعی که
ایرانیان مطمئن بودندبریتانیا پشتیبان رضا شاه است علنا "ابراز

نمیشد .ولی اخیرا"که پی برده اند دولت بریتانیا هم از رفتار رضاشاه ناراضی است همه قوت قلب گرفته اند بطوریکه اکنون عدم رضایت خودرا صریحا" ابراز میدارند .از این جهت دولت میخواهد روابط خودرا با ما مجددا" محکم کندکه قوت قلب ناراضیها را از بین ببرد. حکومت ایران میخواهد با علما کنار بیاید واین توهم پیش آمده که ما علما را تحریک میکنیم .میخواهد روابط خودرا با انگلستان اصلاح کند .حکومت ایران سرانجام پی برده که شوروی درختی است بی ثبات که نمیتوان بآن تکیه کرد .همانطوریکه خود وزیردربار اظهار کرده انگلستان هرعیبی داشته باشد با زخطرش برای ایران از شوروی کمتر است .

خلیل ملکی مینویسد :در اعزام اولین دسته محصلین باروپا تیمورتاش درآنجا سخنرانی کرد وگفت شما در اروپا تحصیل کرده وبر میگردید با یران پست های ما را تحویل گرفته بجای ما مینشینید .وقتی من بزندان افتادم مرا بهمان زندانی بردند که تیمورتاش درآنجا زندانی بود وروزها قدم میزد .در اطاق تاریک این کریدور درفضائی حدود ۴۰۰ متر نزدیک به ۵۰ نفر زندانی بودند .من درهیچ جای دنیا ندیدم که مقام انسانی را تا این حد پست کنند .وقتی فریاد تشنگی بلند بود عاقبت ماموری دلش میسوخت ،آفتابه مستراح را پر از آب کرده ولوله آفتابه را از سوراخ کوچک مخصوص دیدنگهبان بداخل سلول میکرد وزندانیان یکی پس از دیگری جرعه ای مینوشیدند و رفع عطش میکردند .تحمل این محیط خیلی دشوار بود .روزی که در این اطاق قدم میزدم بیاد حرف تیمورتاش افتادم که درهمین اطاق ما نند همه ما قدم زده ومیگفت شما از اروپا برمیگردید وجای ما را میگیرید .من پیش خود فکر کردم که دست کم من جای اورا درزندان اشغال کرده ام .

اعظام قدسی مینویسد :تیمورتاش درشهربانی توقیف و برای محاکمه با اتومبیل اورا بدیوان جزا میآوردند .سرهنگ سیدکاظم خان

با زوی تیمورتاش را گرفته او را پیاده میکرد . بدون عصا نمیتوانست راه برود . مخصوصا" از پله ها با زحمت بالا میرفت . وقتی مردم او را میدیدند میگفتند (تُعِزُّ مَنْ تشاء وتُزِلُّ مَنْ تشاء)

وقتی تیمورتاش وارد محکمه شد رئیس شعبه خطاب با وگفت آخرین دفاع را بنمائید . او گفت هرچه گفتنی بود گفته شده و دیگر حرفی ندارم . این من واینهم محکمه . فقط متأثرم که مرا هم مانند یک آفتابه دزد محاکمه مینمائید .

لطفی گفت در مقابل عدالت وتساوی حقوق فرقی از نظر مقام نخواهد بود .

وبا اینطر زختم محاکمه را علام وشروع با نشاء رأی کرد و منشی هم نوشت . وقتی رسیدند بتعیین مجازات ، تیمورتاش که تا آنوقت سرش را روی عصا گذارده وعصا را با دودست گرفته بود برداشت وگفت رأی محکمه خیلی ظالمانه است . لطفی گفت این همان قانونی است که شما داورو نصرت الدوله بنا م قانون محاکمه وزراء تهیه وبا عجله از مجلس گذرانیدید . با اینطر زبزندان رفت وچندروز بعد هم خبر فوت او منتشر شد .

تیمورتاش وداورونصرت الدوله زمانی یکه تازمیدان سیاست بودند . تیمورتاش مرد شهوت رانی بود . اگر در مجالس شب نشینی از زنی خوشش میآمد با آنکه شوهرش حضور داشت دست زن را میگرفت و با طاق دیگر میبرد وفردای آن شب یک پستی بشوهرش میداد . بقدری تیمورتاش در وزارت در بار مقتدر شده بود که پهلوی برحسب ظاهر در درجه اول قرار داشت ولی در عمل آنچه در کشور انجام میگرفت از ناحیه تیمورتاش بود . تیمورتاش در بار را تصفیه نمود ـ نصرت الدوله زیر پای مستشاران آمریکائی را جاروکرد ـ داور هم در عدلیه را بست تا دادگستری دنیا پسندی ایجاد نماید . اما وقتی داور لایحه بودجه را نزد شاه برد با او تندی کرد وگفت برو بمیر . . . او فکر کرد که نباید حرف شاه را سرسری بگیرد و مثل دودوست خود در زندان جان بدهد . در

منزل روی تختخواب بمیردبهتراست .تریاک خوردوبخواب ابدی رفت .

من یکروزبدیدن میرزا طاهرتنکابنی رفته بودم .اومیگفت این سه مردمقتدرمنکرخدا وقرآن بودندومیگفتندخدا که زبان ندارد جایش کجاست ؟اینها تمام برای سرگرم‌نگاهداشتن بشراست .خدا درعرش منزل دادردیعنی چه ؟روزی تیمورتاش مرا بدربارخواست وقتی رفتم‌دیدم‌داورونصرت الدوله هم‌حضوردارند .گفت میخواهند مدلل نمائیدکه‌خدا هست .چون ما هرسه‌نفراینها راموهومات میدانیم. بایدگفت ۱۲۴هزار پیغمبرآمدندو۱۲۴هزار اختلاف ایجادکردندکه تمام آدم‌کشی ها ناشی ازآنهاست .گفتم‌بیک شرط حاضربه‌بحث‌هستم که مطالب نوشته‌شود .قرارشدداورمطالب را بنویسد .تا سه‌جلسه مذاکرات‌ادامه‌داشت .روزچهارم‌تیمورا وراق را لوله‌کردودربخاری انداخت که‌سوخت .گفتم‌حالا عیسی بدین خودَموسی بدین خود .

وقتی تیمورتاش بزندان افتادبرای من پیغام دادکه‌وجودخدا درهمه‌جا هست حتی درزندان.حالاتقاضادارم‌یک جلدقرآن برای من بفرستید .

دکترغنی مینویسد : خانم ایران تیمورتاش درسال ۱۳۲۱درباره سوانح زندگی خودچنین نقل کرده‌است :" درآن بحبوحه‌اقتدار وریاست مطلقه‌پدرم ،من ازمدرسه‌دیپلم‌گرفتم .درجشن مدرسه‌پدرم وتمام رجال آنروزحضورداشتند .همه‌افتخارات دراطراف من‌بود. نطقی ایرادکردم‌زمین وزمان مرا تحسین کردندومورد‌غبطه‌همه بودم .دخترجوان وزیبا وثروتمندکه‌پدرم‌هم‌مقام اول را دردولت ایران داشت .درس خوانده‌هم‌بودم .هرکس فکرمیکردمرا برای خودش وپسرش ویا برادرش بگیرد .بالاخره‌دربین خواستگاران پدرم حسینعلی قراگزلوپسرنایب السلطنه را پذیرفت .که‌جوان ۲۷یا ۲۸ ساله‌ای بودکه‌تازه‌ازاکسفورددیپلم‌گرفته‌بود .جوانی ثروتمند، زیبا وهمه‌چیزتمام .پدرم‌موقع صیغه‌ت من درانتخاب شوهر

تونها یت دقت را بکا ربردم‌تا جا ئیکه‌ظوا هرامر وعوا مل سعادت رعا یت گردد .شوهرتوجوا ن وزیبا وا زمعروفترین نجبای ایران و پسرنا یب ا لسلطنه‌ا ی ا ست ثروتمند .ظوا هرا مرا ین ا ست که‌با ید سعا دتمندبا شی .ولی سعا دت مشروط بهیچ شرطی ا زا ین شروط نیست .من نمیتوا نم آ ینده‌را پیش بینی کنم .ا ین ا زدوا ج یکی ازشوم ترین ا زدوا جهای دنیا شد .وقتی تیمورتا ش بحبس ا فتاد حسینعلی خا ن کا رمندسفا رت ا یرا ن درلندن بود .عریضه‌ا ی به رضا شا ه‌نوشت که‌ما دوقرن خدمتگذا ردولت بوده‌وصا حب شرافت و حیثیت خا نوا دگی هستیم .تیمورتا ش با ا قتدا ری که‌دا شت بزور دخترخودرا بمن قبولاندومرا ننگین سا خت .حا لاموقعی رسیده‌که‌من ا ین لکه‌ننگ را ا زدا من حیثیت ا جتما عی خودبشویم‌ومیخوا هم‌ورا طلاق بدهم .رضا شا ه‌عصبا نی شدوپرخا ش کردکه‌عجب مردم‌بی حیاوبی شرمی هستند .چطورتیمورتا ش دخترخودرا به‌جبربشما دا ده ؟بهرحا ل تفریق شدوا ین دخترا زحما یت شوهرهم‌محروم‌شدوهم‌سعی ا ش ا ین بودکه‌بپدرخدمتی کرده‌لاا قل ا ورا درزندا ن ببینند .وا ین ا مر مستلزم‌چه‌خون جگرها وگا هی فضا حت ها بودخدا میدا ند .بهرحال تیمورتا ش درزندا ن کشته‌شدوجنا زه‌ا ورا هم‌نتوا نستندبیا ورند مجا ورپدرش دفن کنند .همه‌ا فرا دخا نوا ده‌ا وتبعیدشدند .

مکی دربا ره‌تیمورتا ش مینویسد :

روزشنبه‌سوم‌دیما ه ۱۳۱۱خبرزیردرروزنا مه‌ها منتشرشد : (آ قای تیمورتا ش وزیردربا رپهلوی ا زخدمت معا ف گردیدند) .ا ین خبر مثل بمب درتهرا ن صدا کرد- وزیردربا ری که‌قدرت ما فوق شاه ا زخودنشا ن میدا دنه‌تنها ا زکا ربرکنا رشده‌بلکه موردتعقیب هم وا قع خوا هدشد .معلوم‌شدعصرجمعه ۲دیما ه‌شا ه‌بعما رت دربا رآ مده و دستوردا ده‌که‌دربا ررا منحل ودفترکا رتیمورتا ش را برچیده‌وگفته ا صلا"وزیردربا رنمیخوا هیم‌ودیگرتیمورتا ش وزیردربا رنیست .

ا زآ نروزتیمورتا ش درخا نه‌خودزیرنظرما مورین نظمیه‌تحت مرا قبت

قرار گرفت .تا اینکه روز ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ طبق قرار دیوان کیفر توقیف وبزندان شهربانی افتاد .روز ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ شعبه اول دیوان جزا بریاست لطفی تشکیل ومحاکمه آغاز شد .ازحیث ارتشاء به سه سال حبس مجردگه مستلزم محرومیت ازحقوق اجتماعی واسترداد مال حاصله ازارتشاء وپرداخت سی وهشت هزار روپا نصدتومان وهزارو هفتصدودوازده لیره انگلیسی محروم گردید .چون ضمن انجام خدمت دروزارت دربارنمایندگی مردم نیشابوردرمجلس را داشت کمیسیون رسیدگی باعتبارنامه ها چنین گزارش داد (چون تیمورتاش درنتیجه رأی دیوان جزا محکوم بحبس مجردومحروم ازتمام حقوق اجتماعی شده وچنین شخصی صلاحیت نمایندگی مجلس شورایملی را نداردشعبه سوم باتفاق آراء اعتبارنامه محکوم مزبوررا ردنموده است) .
تا وقتیکه پشتیبان وی دولت انگلستان بودهمه کاره وشخص دوم محسوب میگردیدوقتی با دولت شوروی سروسری پیدا کردسرانجام بمجازاتی رسیدکه هرگزبآن گمان نمیبرد .مردی بودبا هوش وخیلی باسواد،فوق العاده عیاش ... تیمورتاش دوبارمحاکمه شدیعنی سه ماه بعدازمحاکمه اول بعنوان رشوه ازحاج امین التجار اصفهانی که به پنج سال حبس مجردوپرداخت ۹۲۰۰ لیره بخزانه مملکت .. در دادگاه چندین بارگریست ..اقرارکردگه پول را ازامین التجار گرفته است اما عنوان آن قرض بوده است .روزی شاه به محبس میروندمختصروسایل آسایش که برای تیمورتاش مهیا بودا مرمیکند بیرون بریزند .
این همان مردی است که درهیئت دولت شرکت میکردونخست وزیرو وزراء تابع اوبودندگفته ها وعقایدا ورا عقایدرضا شاه میدانستند. درمجلس هم همینطور .بنام فراکسیون اکثریت جائی تهیه کرده بودونظرشاه بدون کوچکترین تغییری تصویب میشد .درتمام امور غیرازوزارت جنگ ومقامات انتظامی شخص دوم بود .همه مقامات بدنبال وی بودند .پس ازبرکناری همرضا شاه سردار را سعدوزیرجنگ

را با حوا لپرسی فرستا دوگفت مقتضیا ت ا یجا ب میکردکه چنین شود.
مقا م تو محفوظ ا ست .دا ورچنا ن ا زقضیه وا همه کردکه توسط سردار
اسعدکه سوگلی بودپیغا م دا د (ا گرذا ت مبا رک بنده را لازم ندا رند
استعفا کنم)شا ه جوا ب دا دقضیه تیمورتا ش هم موقتی ا ست خا طر
آسوده دا رد- دا وردرتوقیف نصرت ا لدوله هم همین پیغا م را دا دباز
هما ن جوا ب را شنید .
وقتی تیمورتا ش با روپا رفت چنا ن تجلیلی ا زا وشدکه سابقه نداشت
حتی رئیس جمهورفرا نسه با ونشا ن لژیون دونوررا دا د .وقتی
با یرا ن مرا جعت کرددیگرنیمه خدا ئی شده بود .روزی رضاشاه درحضور
عده ا ی با وگفته بودهرکس را میخوا هی غیرا زخودت برای رئیس
ا لوزرا ئی ا نتخا ب کن چون بتوخیلی ا حتیا ج دا رم .با یدهمیشه
نزدمن با شی ..
ا عزا زنیک پی مینویسد : بعدا زکودتا ی ۱۲۹۹درضیا فت شا م یک
سفا رت خا رجی شرکت کردم- با تیمورتا ش وچندنفردیگرمشغول
صحبت بودم که سفیربما ملحق شدوا زتیمورتا ش پرسیدنسبت بوقا یع
ا خیروشخص نخست وزیرکه ا نقلابی برا ی ا صلاح کشوربوجودآ ورده چه
عقیده دا رید ؟
تیمورتا ش که شخصی کله شق وا زخودرا ضی وتندخووبی ا حتیا ط بود
خنده بلندی سردا دوگفت بعقیده من طولی نخوا هدکشیدکه ا یشا ن
رهسپا ربغدا دخوا هدشد .ا میدوا رم درآ نموقع شماا تومبیلی دراختیارشان
بگذا ریدکه سا یه خودرا زسرا ین مملکت کوتا ه کنند .من با وگفتم
شوخی با نمکی بود .ولی صورت سفیرا زنا را حتی سرخ شده بود .فردا
صبح تیمورتا ش ومن وسردا را عظم را که درا ین مذا کرا ت حا ضربودیم
توقیف کردند . پس ا زدوروزدرا طا قهای پهلوی هم قرا رگرفتیم .
یکروزگفتندکه (حضرت ا شرف)برا ی با زدیدبزندا ن میآ یند.معلوم
شد (کلنل کا ظم خا ن سیا ح)حا کم نظا می تهرا ن ا ست که خودرا حضرت
ا شرف لقب دا ده ا ست .تیمورتا ش ا زا طا ق خودخا رج نشده باپیژا مه

روی تختخواب دراز کشیده تظاهر بخواندن کتاب میکرد .
حاکم نظامی با قدمهای تند با طاق تیمورتاش رفت ولی این زندانی
از خود راضی اعتنائی با و نکرد .مشاهده این وضع برای حضرت اشرف
خیلی گران آمد بخصوص که در موقع ورود سلامی هم با و کرده و بلاجواب
مانده بود .البته فردای آنروز تیمورتاش را گوشمالی داد و تبعیدش
نموده و نسبت با و خیلی سخت گیری کردند .
تیمورتاش در مقابل جنس لطیف حالتی داشت مخلوط از ضعف و بی
باکی وچون دمی بخمره میزد سرش گرم میشد و تند رویهائی میکرد که
کاربجاهای باریک کشیده میشد .اووقتی در اوج قدرت بود موفق
شد خانمی را وادار کند از شوهرش که دارای قلبی رئوف و صورتی
کریه بود طلاق بگیرد و بحباله نکاح او درآید .گرچه این خانم از او
اولادی بهم رسانده بود ولی پس از آنکه تیمورتاش از اوج قدرت
بسراشیبی نکبت پرت شد از خود نسبت با وفداکاری و حقشناسی بروز
نداد و نام او را به نیکی نبرد .
بلوشر سفیر وقت آلمان در ایران مینویسد :
برای آشنائی بمنزل تیمورتاش وزیر دربار رفتم که بسلیقه
اروپائیان تزیین شده بود .تا بلوی غول آسائی از شاه دیده میشد
که او را بر تخت نشان میداد .خطوط چهره اش حاکی از خون گرمی و
تند مزاجی بود و آتش درون از نگاههایش نمایان .درسراسر وجود
این مرد حالتی بود فوق العاده گیرا ،حاکی از آداب دانش و خوش
برخوردی و بزرگواری و در عین حال آکنده از صفا ،قاطعیت و چابکی.
از نظر برخورد و لباس پوشیدن ظرافت و بر ازندگی افسر سوارکار
روسی را داشت چون در پترزبورک در زمان تزار در مدرسه نظام
تربیت یافته بود .بسرعت دل از زنان می ربود .بمن گفت ۱۳ ساله
بودم که با روپا رفتم و تا ۲۴ سالگی آنجا بودم .باین دلیل در نظر
خودم دیگر نه شرقی بلکه غربی هستم .خود را از قید پیشداوریها و سبق
ذهنهای شرقیان رها کرده ام .میگفت کاه و بیکاه از مملکت خارج

میشوم تا ببینم دستگاه دولت و مملکت بدون وجود من چه کار میکند؟ اما این بار سخت از مشاهدات خود جا خورده ام و متاسف هستم. اطبای اروپائی بمن گفتند از اعصاب خود خیلی کار کشیده ام و حالا باید رعایت کنم. میگفت اعتقاد دارم روسیه دیر یا زود قربانی اغتشاشات داخلی خواهد شد.

وقتیکه بسفارت آمدم احساس کردم که با مردمهمی سروکار دارم. مردی است با فراست بسیار روادار ای معطوف بهدف وهوسهای بزرگ درسر. بنظرم آمد که او بعنوان یک قدرت فکری پشت سر شاه ایستاده و او را در کارهای صلاحات الها میبخشد. شاه و وزیر دربار چنان با هم نزدیک بودند که یکی نماینده جنبه شرقی کامل و دیگری نماینده جنبه های غربی.

با مراجعت وزیر دربار از اروپا در معاشرتها و میهمانیها جان تازه ای دمیده شد. برای ضیافت دادن همه روی دست یکدیگر بلند میشدند. در این میهمانیها تیمورتاش زن ارمنی خود را همراه میآورد. در حالیکه زن مسلمانش در خانه میماند. محور و مرکز همه ضیافتها بود. چون شاه در میهمانیها ظاهر نمیشد. تیمورتاش بیش از همه در میهمانیها ظاهر میشد و تنها وزیر ایرانی بود که در منزل شخصی خود میهمانی میداد و رئیس کلوپ ایران بود و اسبهای تیزتک داشت و سوارکار قابلی هم بود. قسمتی از قدرت بیحد تیمورتاش با ستعداد و قابلیت او بستگی داشت و قسمتی هم مربوط میشد با عتماد مطلقی که شاه باو داشت. وزراء از تیمورتاش دل خوشی نداشتند زیرا میدیدند که در سایه قدرت او قرار گرفته اند و با ید بدخالتهایش تن در دهند. فقط داور وزیر عدلیه با او روابط حسنه مبنی بر اطمینان داشت.

تیمورتاش دوست بدنامی داشت بنام دیبا که شایع بود ثروتش را در باکو با فروش ویزا بروسهای سفید بدست آورده است. با وساطت تیمورتاش بخزانه داری و ذیحسابی دربار منصوب شده بود. همسری زیبا با قامتی رعنا داشت با صورتی نجیب و اصیل و چشمهای بادامی و

درشت وعامل سودائی دروجوداین زن بودکه تیمورتاش اورا میپرستیدواورا بلبل میخواندوهرروزاین زن را میدید .درمیهمانی که تیمورتاش دعوت داشت اورا هم دعوت میکردند .

دیبا یکی ازقمار بازان قهار بود .پدرزن شاه درقمار دست کم ۲۵ هزار تومان باوباخت که دراثرآن دچار حمله قلبی شدومرد .شاه با فحش وناسزا دیبا را ازدربار راندوامرکردکه آن مبلغ رابورات اومسترددارد .این واقعه برای وزیردربارهم که همواره باخانواده دیبا معاشرت داشت واغلب درقمارها شرکت میکرددردناک بودواز آن پس ازمعاشرت وقمارپرهیزکردوتمام وقت را بکارها میپرداخت . بتدریج ستاره اقبال وزیردربار یاوزیراعظم روبافول میرفت . تیمورتاش تنها چشم آمروفرمانروای خودنبودبلکه گوش ودهان او هم بحساب میآمد .درتابستان ۱۳۱۱ازاطراف واکناف شایعاتی علیه اوبگوش میخورد .وهدف همه این بودکه اورا ازچشم شاه بیاندازند . یکبارشایع کردندکه همه جادراروپا ولیعهدرا عقب زده وخودرا جلوانداخته است .بعدگفتنددرلندن دربارهافزایش عوایدنفت صحبت کرده ولی بعلت توقعات مالی خودباشکست روبروشده است . بالاخره اورا متهم کردندکه هنگام عبوراز روسیه باسران شوروی گفتگوهای مهمی داشته ودرنطق کرملین سرمیزشام حتی یک کلمه ازشاه اسم نبرده است .یا اینکه گفتندمخارج پرزرق وبرق خودرابا گرفتن ارزبنرخ رسمی وفروش دربازارسیاه تامین میکند .بهمین جهت دچار حمله قلبی وتنگی نفس شدوپس ازمدتی استراحت بکار بازگشت .روزچهارشنبه قبل ازمیلادمسیح سال ۱۹۳۲ خبر سقوط تیمورتاش بسرعت برق منتشرشد .وحتی درخانه اش تحت نظر قرار گرفت .پس از۷ سال که سررشته اموررابدست داشت دیگرحق نداشت ازخانه خودخارج شود .هیچکس با تلفن نمیتوانست بااوتماس بگیرد . اعضای خانواده اش هم حق خروج ازخانه را نداشتند .از ۲۰ تن خدمتکارخانه فقط آشپزخانه برای خریدهمراه یک سرباز میتوانست

خارج گردد .تیمورتاش عبورا زمرحله‌کا رفرا وا ن وخوشگذرا نـــی افرا طی وحا لت بیکا ری مطلق را بسختی ونا راحتی تحمل کـــرد . هرروز با با زی با دخترخودمشغول بودوشبها رومانـهای پلیسی میخوا ند .تیمورتا ش ا زا ینکه میدیددستی که‌ا زخا رج فشارش‌میدهـد روزبروفشا رش محکمترمیشودرنج میبردبنحویکه‌ا طبا تشخیص‌دادنـد که‌با یدبه‌بیما رستا ن برود .پس ا زچندهفته‌ا زبیما رستا ن بزندا ن رفت .آنـهم‌بقصرقجر . . بدوا" ا متیا زا تی دا شت ولی پس ا زچندماه بنحوظا لما نه‌ا ی سلب شدبنحویکه‌آخرین قطعه‌فرش را هما زا ین مرد نا زپرورده وبیما رگرفتندکه‌نا گزیرشدبرسنگ مرطوب وبرهنه‌کـف اطا ق بخوا بد .

نا چا رشدغذا ی زندا ن را بخوردکه میترسید مسموم‌با شد .چندبارگفت علاقه‌دا ردتیربا را نش کنندکه‌را حت بشود .بدین ترتیب آن وزیـر قا هرقدرتمند ،مرحله‌بمرحله‌گنا هکا ربیچا ره‌ا ی شده‌بودکه‌چشم‌برا ه ا عدا مخودنشسته‌بود .یکروزیکزن چا دری کا غذی ا زا وبرای من آورد که‌چنین نوشته‌بود (دشمنا نم‌درکمین جا ن وشرف من هستند .دردفاع ا زجا ن خودنا توا نما ما درعوض برا ی نجا ت شرف خودمیجنگم)ا یـن آخرین نشا نه‌ا ی ا زززندگی تیمورتا ش بودکه‌من دریا فت کـــردم . آنگا ه‌پنجه‌ها ی قها رسرنوشت ا ورا درهم‌فشرد .بظا هرمحا کمـــه‌ا ی ترتیب دا ده‌شدبا زجوئیها مربوط بمعا ملات ما لی وبا نکی بود .

چندی بعدغذا ئی که‌پیش تیمورتا ش‌گذا ردندبفرا ست دریا فت کـــه مسموم ا ست چندروزغذا نخوردولی گرسنگی با وفشا رآوردغذاراخورد ودرسوما کتبر ۱۹۳۳ درگذشت .پسرودخترا ورا بعدبزندان خوا ستند جسدپیچیده‌درپا رچه‌را بآ نها نشا ن دا دندکه‌ا جا زه‌یا فتنددرتدفین ا وشرکت کنند .آنگا ه‌خا نوا ده‌ا وبخرا سا ن تبعیدشدند .بمردم‌هـــم اطلاع دا ده‌شدکه‌تیمورتا ش برا ثرا بتلا بآ نژین دوپوا ترین فـوت کرده‌ا ست .خا نم‌دیبا را هم‌دربیما رستا نی بعنوا ن پرستا رجـــای دا دند .وی قربا نی شا هی شدکه‌بیش ا زهرکس دیگردربشمررسا نـدن

هدفهای اوسهیم بود. این فصل تازه‌ای از زورای کاردان وبزرگ درمشرق زمین وسرنوشت آنها بود. هارون الرشیدهم دستوردادپسر جعفربرمکی وزیراعظم‌خودرا جداکنندودرقدحی بحضورش بردند. وقتی دیدگفت حالادیگراحساس میکنم‌که‌درحال شفا یافتن هستم‌چیزی بیاوریدبخورم. رضا شاه وزیردربارخودرا بسفرمرگی فرستادکه ۹ماه طول کشید. مرحله‌بمرحله‌ستمگرانه‌ترشدوسرانجام‌با زهردادن‌پایان یافت وپس از آن‌رضا شاه‌گفت از این پس من خودم‌وزیردربارخواهم بود. بنظرمیرسیدکه‌ازنظرشاه‌وبسیارقدرتمندشده‌بودواین امر باعث بدبینی وسوءظن دوست وحامی پیشین اوشد.

بدنبال آنهم‌لیندن بلات مدیرکل بانکملی راکه موردحمایت تیمورتاش بودتحت تعقیب قراردادده‌به ۱۸ماه‌زندان و۷هزارلیره و۴۶هزارریال جریمه‌نقدی محکوم‌کردند. قائم‌مقام‌آلمانی بانک بنام‌فوکل دچارنگرانی شده‌با اتومبیلی مخفیانه‌ازایران‌گریخت. دولت ایران وقتی اوبسوریه‌رسیدتقاضای استرداداوراکرده‌بود ولی اوپیشدستی کردودرحومه‌شهرخودرابدارآویخت. روش این دو آلمانی مشکلات زیادی فراهم‌ساخت ولی باکمک مخبرالسلطنه‌و تقی زاده‌بروابط ایرانوآلمان صدمه‌ای نزد.

بعدازتیمورتاش کارها خیلی مشکل شده‌بود. وزرا بدون موافقت هیئت دولت ودولت هم‌بدون اجازه‌شاه هیچ کاری انجام‌نمیدادند. شاه‌هم‌که‌بیسوادوبی فرهنگ بودوقدری طمع اوهم‌زیادشده‌بود. رضا شاه‌ازفروغی نمیترسیدزیرا ازاوهیچ خطری برای سلطنت‌احساس نمیکرد. ولی ازتیمورتاش میترسیدکه‌اگربلائی بسرش بیایدقدرت به‌تیمورتاش منتقل میگردد.

(بوریس باژانوف) ازکمونیستهای وفادار‌بحزب وازدستیاران استالین ومنشی دفترسیاسی حزب‌کمونیست که‌با ایران گریخت و ازراه‌هندوستان بفرانسه‌رفت‌کتابی درباره‌وضع شوروی وزمان استالین نوشت که‌توسط دکترعنایت رضا بفارسی ترجمه‌شده‌وچنین

مینویسد : غروب ۳۱دسامبرسال ۱۹۲۷من وماکسیموف بعنوان شکار عازم مرزایران شدیم .به ماکسموف گفتم من قصددارم برای همیشه بهشت سوسیالیزم را ترک کنم .ماکسیموف گفت من که نمیتوانم برگردم زیرا مرا بگناه رها کردن توا عدام خواهندکرد .من گفتم اگر مایل باشید میتوانم شما را با خودم با روپا ببرم .ولی از این لحظه خطری بزرگ درکمین ماست .پس از ورود بایران ما رابمشهدفرستادند استالین دستوردا ده بودبهرقیمتی است یا ما را دستگیرکرده یا به قتل برسانند .بعدشنیدم که میخواهندما رابتهران ببرندوتحویل شوروی بدهند .بمعاون شهربانی خراسان گفتم میخواهم برای موضوع بسیارمهمی استانداررا ببینم .اوگفت استاندار درشهر نیست گفتم پس مرا نزدفرماندهلشگرخراسان ببرید .درآنوقت سرلشگرامان اللهجهانبانی فرماندهبودکه درروسیه تحصیل کرده وزبان روسی را خوب میدانست .ضمنا" ازنزدیکان شاه بود .با و گفتم ممکن است مرا بتهران ببرندوتحویل بلشویکها بدهند .با و گفتم که سربازانی که مرا میبرندهمه بیسوادباشند .با خنده قبول کردوگفت تقریبا" ۸۰درصدبیسوادهستند .با وگفتم باین جهت بدیدار شما آمدهام که فورا"نزدشاه برویدوبا وبگوئیدتیمورتاش وزیردربار شما جاسوس شوروی است .جهانبانی گفت غیرممکن است .تیمورتاش با نفوذترین شخصیت دولت ومملکت است ودوست بسیارنزدیک شاه میباشد .گفتم آنچه گفتم حقیقت محض است .بلافاصله سرلشگرجهانبانی بتهران پروازکردوماجرا را بشاه گزارش داد .شاه هم دستوردا د تحقیقات لازم صورت بگیرد .مدتی بعدتیمورتاش دستگیرومحاکمه شد وازبین رفت .

جریان چنین بودکه روزی (خوشتاریا)مقاطعه کارگرجی که درایران فعالیت تجاری وامتیازات زیادی درشمال ایران داشت توانست امتیازنفت شمال را بدست آورد .اودربانک روسها درایران نیز سهامی داشت که میگفتندیک وقت رضاشاه هم هنگام خدمت درنیروی

قزاق جزو محافظین بانک مزبور بوده است .خوشتاریا بمسکو میرود وبا پیاتاکوف مدیر بانک دولتی وعضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ملاقات میکند وبا ومیگوید (آیا دولت شما میپذیرد که دربرابر مزد عالی وقابل توجه یکی ازوزیران بسیار متنفذ وبرجسته دولت ایران راکه درعین حال دوست نزدیک شاه است بخدمت خود درآورده ودرزمره مامورین دولت شوروی قرار ردهد؟) .پیاتاکوف میگوید پیشنها دجالبی است ولی شرط شما چیست ؟خوشتاریا مبلغ این همکاری را ذکرکرد ودرضمن خواست که جزا ووا عضای دفترسیاسی حزب کمونیست هیچکس نبا یدا زهویت این شخص آگاه گردد .حتی سازمان امنیت شوروی (گ.پ .او)زیرا اگرسازمان امنیت شوروی این شخص را بشناسد دیریا زودیکی ازمامورانش با یران خواهند گریخت این را زفاش خواهد شد وبا فاش شدن آن سروزیر بربادخواهد رفت.پیاتاکوف موضوع را دردفترسیاسی حزب کمونیست مطرح کرد وتنها اعضای دفتر سیاسی وپیاتاکوف اورا میشناختند .من (باژانوف)که منشی دفتر سیاسی بودم ازما جرا اطلاع داشتم زیرا کلیه اطلاعات وگزارشات اززیر دست من میگذشت .بدین روال تیمورتاش دوست نزدیک رضا شاه بما مورما بدل گشت .پرداخت مزدبصورت بغرنجی صورت میگرفت. طبق گزارش پیاتاکوف به دفترسیاسی حزب کمونیست شوروی خوشتاریا ملک بسیار بزرگی راکه ارزش فراوان داشت بنام شخص واهی خریداری کرد وچنین وانمود کرد که شخص مزبور پول لازم رابرای خرید ملک نداردلذا بمبلغی ناچیز نزد بانک گرو میگذارد ودروقت معین قادر بپرداخت دین نیست لذا بانک مزبور به تیمورتاش پیشنها دمیکند که با مبلغ ناچیزی معادل دین ببانک همه آن ملک را خریداری کند وبهای نازل آنرا هم با قساط بپردازد.آن مبلغ هم لازم بپرداخت نبود زیرا خوشتاریا قسمتی ازملک را فروخت وبا آن وام بانک را پرداخت کرد .ازنظرحقوقی هیچ جای ابهامی نبود وتیمورتاش هم بثروت سرشاری رسید .مسکودرمسائل جزئی از

تیمورتاش مطلبی نمیخواست بلکه خواستار اطلاعات مهم بود.
درموردبازگشت منهم میخواست از نفوذ تیمورتاش استفاده کند.
منهم همراه ماموربن بجای تهران به زاهدان رفتم وکاغذی که همراه
داشتم عوضی بآنها گفتم وچون آنها سوادنداشتند حرف مرا قبول
کردندکه بهندوستان گریختم.
آقا بیک اوف که از شوروی گریخت درکتاب (جاسوسی وضدجاسوسی
شوروی) چنین مینویسد:
من که سازمان جاسوسی شوروی را درایران وافغانستان اداره
میکردم باید بگویم یکی از کسانی که روابط بسیار دوستانه باشوروی
داشت تیمورتاش مرد مقتدر ایران بود. او که درشوروی تحصیل کرده
بود میخواست اساس سلطنت را درایران برچیند وخودرا بمقامی
برساند که دیگر ما فوق نداشته باشد. درایران هیچکس با قتدار او
نمیرسید. درشاه خیلی نفوذ داشت وهرطور میخواست اورامیچرخانید.
او تنها کسی بود که میتوانست نظرات شوروی را درایران تأمین کند.
او خودرا مردی با درایت وشاه را مردی عامی معرفی میکرد. درعین
حال مردی شهوت ران بود که درمقابل زیبائی زنها بزانودرمیآمد.
درمیان دوستان زن تیمورتاش دوزن زیبای آسوری بودند که
تیمورتاش یکی از آنها را بسفرمسکو آورد. دریکی از ملاقاتها همه
گونه وعده مساعدت بشورویها دادوباهمان زن آسوری بتهران بازگشته
درقطار راه آهن چندبرگ از اوراق کیف تیمورتاش مفقودگردیدو
هنگام پیاده شدن از کشتی دربندرپهلوی کیف دستی خودرا نیافت.
ولی بعدا" تیمورتاش گفته بودآن کیف وسیله جاسوسان انتلجنت
سرویس (دخترآسوری) ربوده شدواز روی اسنادعکسبرداری شدکه در
اختیار رضا شاه گذارده شد. رضا شاه عین آن اسنادرا به تیمورتاش
ارائه داد. ماموربن (گ.پ.او) بهیچوجه از روابط دولت شوروی
با تیمورتاش خبرنداشتند. ولی ما از مضمون مذاکرات تیمورتاش
با دولت انگلستان اطلاع حاصل کردیم زیرا قسمتی درگفتگوی

دوستانه تیمورتاش وسفیرما بدست آمدوقسمتی دیگرا زتفتیش مراسلات وتلگرافات دولتی که کشف کردیم .روابط ما با تیمورتاش بقدری حسنه است که بدون نظرما هیچ عملی را انجام نمیدهد .من تاکنون درامورمختلف تیمورتاش را امتحان کرده ام .بصداقت در خدمت گذاری اوبدولت متبوع خوداطمینان حاصل نموده ام .روزی سفیرشوروی درتهران باشاه ملاقات داشت وازشاه خواست که به هیئت بازرگانی ایران درمسکوتوصیه کندکه درانعقادقراردادها زیادسخت گیری نکنند .سفیرجریان ملاقات را برای من تعریف کرد وازمن خواست که ازتیمورتاش نسخه ای ازتلگرافات را بخواهم . دوروزبعدنسخه ای ازتلگرافات برای من فرستاده شدکه عینا "در اختیارسفیرگذاشتم وازآنروزفهمیدم که تیمورتاش روابط خاصی باشورویها دارد .

وقتی بازداشت شدسفیرشوروی ازاونزدشاه وساطت کردولی نتیجه گرفته نشد .وقتی (کاراخان) بایران واردشدبزندگی تیمورتاش خاتمه داده شد .هنگا میکه کاراخان بسلول تیمورتاش رفت جای اورا خالی دید .

(آنهائیکه تیمورتاش را میشناختندوهنوزهم حیات دارند میگویند اتهام جاسوسی باوموردنداراد .اودرسطحی عالی قرارداشت وشخصا" هم مردبافرهنگی بود.اساسا" اورا بایدفدای نفت دانست میخواست ازانگلیسها امتیازات زیادتری بگیردباسابقه تحصیلی وروابطی که باشورویها داشت باآنها بمذاکره پرداخت این امرموجب شدکه انگلیسها درصددبرآمدندازاوانتقام بگیرندوموجبات سقوط اورا فراهم ساختندولی شایدمذاکرات ونزدیکی اوباشورویها ناشی از جاه طلبی زیادازحدتیمورتاش هم بوده ومیخواسته وسیله آنها برای مقام موجودیا مقامات بعدی خودکمک بگیرد .)

مشفق کاظمی مینویسد :تیمورتاش وقتی اقتداریافت باچندتن از وزراء ورجال جلسات شبانه داشت وبیشترکسانی که دراین ضیافتها

شرکت میکردندزنهای اروپائی وآمریکائی داشتندکه میتوانستند با تفاق همسران خودشرکت کنند.یک رفیق پزشک ما که تازه از اروپا با همسرفرانسوی خودبازگشته بودوقتی ازطرف یکی ازوزراء برای شرکت درجلسات شام وشب نشینی دعوت میشودبا اینکه شخص کندذهنی بودا زدعوت متعجب میگرددولی عاقبت بفکرش میرسدکه این دعوت حتما" بخاطرهمسرش میباشدبهمین جهت صلاح خودرا دراین میبیند که درآن ضیافت شرکت نکند .وقتی جریان را برای من نقل کرد گفتم‌حالامعلوم میشودکه سرعقل آمده ای ..

آنروزها تیمورتاش درپرتوقدرت رضا شاه روی همه اموردست انداخته بودورضا شاه هم امنیت کامل را درکشوربرقرارساخته بتدریج آزادیهای فردی محومیشدولی همه‌طبقات حتی روشنفکران با دیده تحسین بکارها مینگریستند .

اما خبربرکناری تیمورتاش همه را مات ومبهوت کرد .وقتی نمایندگان مجلس که اکثرا"با نظرتیمورتاش انتخاب شده بودندا زطرف رضا شاه احضارشدندوشنیدندکه تیمورتاش بزودی با تهام اختلاس ورشوه محاکمه خواهدشدآنهائی که متحدتیمورتاش بودندا زوضع خودخیلی نگران شدندواحتمال میدادندکه دچارسلب مصونیت بشوند .

ضعف تیمورتاش دردادگاه موجب حیرت همه شدزیرا مردیکه درروزهای قدرتش همه اورا آهنین صفت تصورمیکردندانتظارنداشتندبگریه وزاری بپردازد .

(کاراخان)همکه ازمسکوبرای وساطت آمده بودپیش ازروزیکه بحضور رضا شاه برسدخبردرگذشت تیمورتاش را باودادندکه دست خالی بمسکو بازگشت .

رضا شاه بعدازبرکناری تیمورتاش تاسالها وزیردربار انتخاب نکرد وکارها توسط ادیب السلطنه سمیعی اداره میشد .وقتی جم از نخست وزیری کناررفت بوزارت دربارمنصوب گردید . (درحقیقت رضا شاه دو وزیردربار داشت یعنی تیمورتاش وجم ا دیب السلطنه

هم‌سالیان درا زوظایف وزیردربارراانجام میداد)
علی مشیری وکیل دادگستری ازدوستان تحصیلی‌ام‌میگفت چون تیمورتاش مدتی حاکم کرمانویزدبود بهمین جهت با پدروپدر بزرگم‌روابط نزدیک داشت .چندبارهم‌دریزدبمنزل ما آمده‌ودر زیرزمینی که‌داشتیم‌وبرای ایام‌تابستان خیلی خنگ بودبسربرده بود .درآنجا یک حوض‌کوچک مرمریکپارچه‌نصب بودکه‌تیمورتاش‌ازآن خیلی خوشش میآمد .بعدا" که‌وزیردربارشدوقدرت فوق العاده‌ای یافت برای خودخانه‌مجللی درخیابان پهلوی (نزدیک‌آبشار)ساخت که‌هنوزهم‌وجوددارد .
ازپدرم‌که‌عضووزارت داخله‌بودخواست که‌آن حوض مرمررا که مورد علاقه‌اش بودبرای نصب بخانه‌اش بفرستیم‌که‌اینکارا نجام‌گرفت‌و این حوض هنوزدرهمان ساختمان نصب میباشد .همه‌ساله‌برای تیمورتاش مقداری سوغات یزدی ازطرف خانواده‌ما فرستاده میشد. یکبارتصمیم‌گرفته‌شدکه‌یک ترمه‌بسیارا علا برای شخص رضا شاه بصورت(رب دوشامبر)تهیه‌شودکه‌روی آن علامت تاج بودوخیلی زحمت کشیده‌شد .وقتی سوغات وترمه‌را پدرم‌به‌تیمورتاش دادآنرا بازکردودیدوگفت (عجب ترمه‌قشنگی است ولی بدرداین بابا نمی خوردخودم‌ازآن استفاده میکنم .)پدرم‌ازاین‌گفته‌تیمورتاش دچارحیرت شدکه‌چطورا وبخودا جازه میدهددرخانه‌شاه‌اینطورصحبت کند .بعدا" که‌بزندان افتادوبآن وضع دچارشدباین امرآگاه‌شدیم که‌رضا شاه‌ازمدتها قبل تیمورتاش وکارهایش را زیرنظرداشته‌و بخوبی بحرفها وحرکاتش آگاه‌بوده‌است .
ابراهیم‌امامی درلندن بمن گفت که‌خودشاهدبودم‌که‌چندتن‌از بستگان تیمورتاش نزدمرحوم‌امام‌جمعه‌خوئی آمده‌وبانا راحتی فراوان میگفتندتیمورتاش ازوضع خوددرزندان خیلی نگران‌استو خطرمرگ اورا تهدیدمیکندوگفته‌است تنها کسی‌که میتواندنزدرضاشاه وساطت کرده‌با وکمک کندشما هستیدوازشما تقاضای کمک دارد .امام

جمعه خوئی که هنگام قدرت تیمورتاش با او مخالف بودوا قدامات ضددین ومذهب اورا تقبیح میکردبه بستگان تیمورتاش گفت (آخراین آقا چرادرایام قدرت فکراین روزها را نکرد ،همه راازخود رنجانده وبصورت دشمن درآورده بود .)اما می میگفت وقتی تیمورتاش قدرت داشت ،گفته بودسعی خواهدکردهمه آخوندها و روحانیون را ازمیان بردا ردوقدرتشان را درهم بشکنند .حتی اگر لازم باشدا ینکا ررا با امام جمعه خوئی هم خواهدکرد .سرانجام اوگفت با اینطرزمن بروش گذشته تیمورتاش کاری ندارم .آمدن شما بخانه من وتقاضای اوبرایم ایجادتکلیف خواهدکرد .چندروزبعددرمراسم سلام امام جمعه خوئی برضا شاه میگویدمیدانم که این تیمورتاش کارهای بدی کرده ولی نظرا علیحضرت مجازات اواست که اینکار شده مقرربفرمائیدکه دیگربجانش صدمه نرسد .رضا شاه دچارتعجب شده میگویدتیمورتاش که با شما وهمه روحانیون بدبودچطورحالاازاودفاع میکنید .امام جمعه میگوید :اوکارهای بدی کردونتیجه اش را هم میبینند .ولی من هم درکسوت خودوظیفه ای دارم که بآن عمل میکنم واینها بهم مربوط نیست .رضا شاه میگویدمردنا راحت وناسالمی بود وباید بمجازات اعمال خودبرسد .با اینطرزنخواست هیچگونه ارفاقی نسبت بکسی بکندکه روزی میگفت (تیموریعنی من ومن یعنی تیمور).
خانم ایران تیمورتاش قسمتی ازیادداشتهای تیمورتاش را چنین منتشرساخت :

سردارا سعدوزیرجنگ بدیدن من آمدوگفت اعلیحضرت ما یلندشما بسمت مشاورمخصوص یا یکی ازسفارتخانه ها درخارج یا ریاست مجلس منصوب گردیدچون آخوندها با وزارت دربارشما مخالفندناگزیرشما را معزول کردم .

بیاددارم که یکشب هنگا میکه دردفترکارخودنشسته بودم ناگهان دستی برشانه ام خورددیدم شاه است .خواستم اظها را دب کنم گفت حتما" ازاین برخوردتعجب میکنی .دستش را بگردنم حلقه زدوگفت

درجه احساسات من بتوتیموربیش ازحدتصوراست .اگرروزی مجبور شویم ازهم جدا شویم آنروزبزرگترین لطمه بمن وسلطنتم وارد خواهد آمد .تیمورجان قول بده که هیچگاه ازکارکناره نکرده وازهر ناملایمی ازمیدان درنخواهی رفت .هرگزتصورنمیکنم که آنروزکه پس ازالغای کاپیتولاسیون درسال ۱۳۰۶ سرجان کدمن بایران آمد وتبریک گفت حس کردم که سرانجام مورد غضب قرارخواهم گرفت .روزی شراره خشم وغضب ازچشمان شاه جهیدوگفت من ازتورنجیده امزیرا بمن گفتندکه خیال داری مرا بکشی وولیعهدرا ازسلطنت محروم سازی ..من گفتم چشم داشتی بتاج وتخت وسلطنت ندارم والازهمان راه که اعلیحضرت داخل شدیدداخل میشدم .مگرکشتن شماخیلی مشکل است .اگرمیخواستم ظرف ۵ دقیقه میشد .هفت تیرمن همیشه پراست واگربخواهم همین کاررا الان انجام میدهم .اوگفت بمن گفتندولی من باورنکردم .همیشه بخاطرداشته باش که من نسبت بتوبدی نکردم ونخواهم کرد .تونیزبمن وخانواده امهرگزبدمکن .من امشب نزدتو آمده ام اگرغیرازاین بودنمیآمدم .مرا بوسیدوبسرعت ازاطاق خارج شد .بطورکلی رفتارا علیحضرت با من بصورتی بودکه بایدکناربروم زیرا وجودم زایداست .

وقتی درهیئت وزراء گفتم قرارداد نفت برخلاف مصالح است فرمودند خیرمن مایلم هرچه زودترا ینکارتما مشود .بوزرای غیرمسئول مربوط نیست .

من با داوروزیرعدلیه سوابق دوستی وصمیمیت زیاددارم .نه تنها حق حیات بگردن اوداشته بلکه بشهادت خودش سالیان متمادی اورا ازطوفانهای سهمگین خشم وغضب شاه که ممکن بودریشه هستی اش را از جا برکندنجات دادم .بداورخیلی علاقمندم امیدوارم که هیچوقت گرفتارروزگارکنونی من نشود .من تردیددارم که داوربین وظیفه دوستی ووظیفه عدلیه یعنی آلتی که بایدکورکورانه فرودآیدکدام یک راانتخاب خواهدکرد .میخواهندمرا محاکمه کنند .من مفهوم

حقیقی محاکمات را در میهن خود بخوبی دانسته که بیگناه ترین و پاکدامن ترین ایرانیان را ممکن است هر قاضی و مدعی العمومی بمحض صدور فرمان بسخت ترین مجازاتها محکوم ساز د. محکومیت در ایران ناشی از مغضوب شدن و تمام شدن عواقب آن میباشد. آنهائیکه مرامیشناسند میدانند که هرگز بمسائل مالی اهمیت نداده و اگر میخواستم حالا بایدمیلیونر باشم. قطعا" تاکنون در برابر داخلی و خارجی مامورین شهربانی مرا یک راهزن دزد معرفی کرده اند. ولو آفتابه دزد باشد. درصورتیکه نخواهند مرا محاکمه کنند چنین شایع خواهند ساخت که در اثر التماس و درخواست دوستانم مشمول عفو شاهانه قرار گرفته نخواسته اند در برابر خارجیان کسی را که چندین سال متوالی زمام امور کشور را در دست داشته رسوا سازند.

آن فرماندهی که در رأس این امور نشسته نمیدانند که بدترین انتقامها و شدیدترین عذابها زندان نیست بلکه بهترین طرز فنا یک شخص شرافتمند این است که او را بیگناه محکوم ساخته شرافت و حیثیتش را با زیچه اغراض و نیات سوء قرار داده وسیله دفاع را از او سلب کنند. خدای من ـ جزصبر کردن چه میتوانم بکنم. باید آنقدر صبر کرد تا درزیر بار نا توانی خرد و متلاشی شد. شاید بیست سال دیگر در این سرزمین امیل زولائی پیدا شود و شرح حال این دریفوریس را بنویسد. فقط آنوقت است که پرده از روی حقایق برداشته خواهد شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ از طرف خانواده تیمورتاش متن نامه او بمیرزا عیسی خان فیض، کمیسیر ایران در نفت جنوب منتشر شد که ضمن آن نوشته بود (سرجان کدمن حاضر بود خمس اسهام موجوده کمپانی را مجانا "بمن بدهد ولی من قبول نکردم و چنین پیشنهادکردم ـ شرکت دولت ایران در نفت جنوب و کلیه موسسات آن برای ربع سهام او که باید مجانا "بدولت ایران واگذار گردد.)

منوچهر تیمورتاش درباره پدرش چنین در مجله رهآورد مینویسد:

در ماجرای قرارداد رسی و مذاکره درباره نفت در آن زمان باتفاق

راء همه نویسندگان وگویندگان زمان یگانه رجلی راکه درآن اوان مردا ین میدان میدانستندسردار معظم خراسانی عبدالحسین تیمورتاش وزیرقدرتمنددربار بود .چون هم موردا عتماد و وثوق کامل رضا شاه بودوهم کاردان وپخته سیاست .ایشان عازم لندن گردیدسرجان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت وطرف مبارزه بود . گاهی با نرمی واستدلال وزمانی با خشونت وتهدیدازسوی طرفین روزها ئی گذشت .عاقبت تیمورتاش بژرفای اختلاف نظرها پی برد وبدون اخذنتیجه بعنوان اعتراض لندن را ترک گفتندوبدیدار نگارنده که درشهرلوزان سویس تحصیل میکردم تشریف آوردند.روزبعد سرجان کدمن با تفاق یک دکترانگلیسی بنام یانگ که فارسی خیلی خوب میدانست واردشدندوطی سه چهار روزآنچه برای من قابل استنباط بودظاهری مودب ومحفلی عادی وبی پیرایه بودوحال آنکه بعدها معلوم شدهمان روزها سرنوشت پدرم با قلم خونین نوشته میشد (تاریخ وقوع ۱۹۲۸) سرجان ودکترانگلیسی بعدازسه چهارروز رفتندوچندروزدیگرپدرم نیزعازم پاریس شدوپس ازاقامتی درآنجا ازیگانه راه متداول آن اوقات یعنی وسیله راه آهن ازمسکوو ایست کوتاهی درآن دیارقصدایران نمودندوموردا ستقبال شایان قرارگرفتند .

درواقع حاصل ونتیجه این مسافرت برای ایشان دوچیزبودیکی اینکه با دوتن ازبزرگترین متخصصین فرانسوی وسویسی زمان در باره نفت ومصالح ایران مذاکره نموده وگزارش آنها را دایر بر امکان لوله کشی سرتاسری،استخراج گازطبیعی،پرداخت مالیات، قرارمنا صفه درمنافع واحیانا "تصورملی کردن را با خودهمراه آوردندکه درآرشیوها ماندوهیچگاه بعمدیاسهوروی روشنی ندید .و تحفه دیگراین سفرکینه وعنادبی اما ن کارگزاران نفت نسبت به تیمورتاش بودزیرا بوضوح دریافته بودندکه تا این سدآهنین با آنهمه قدرت ونفوذ درمقابل ایستاده دسترسی بمقاصدایشان آسان

نخواهدبود .هرچندمرا دمن برمرثیه‌خوانی پیرامون پدرم‌نیست ولی این گوشه‌ای ازتاریخ بایدبرزبان آید .

روزنهم‌ژانویه ۱۹۳۳ تیمورتاش‌خانه‌نشین است ولی دست بکاران شرکت نفت بعلت قدرت کاروابتکارایشان با وجودپرونده سازیهائی که‌درجریان است هنوزازبیم امکان بازگشت اوبقدرت برخودمیلرزند . (گزارش مسترهوروزیرمختاردرتهران به‌سیمون وزیرخارجه‌انگلیس ـ روزنامه‌تایمزلندن که‌سخنگوی دولت انگلیس شناخته‌شده‌ازقدرت وتوانائی تیمورتاش سخن‌بمیان‌آورده تاجائی که‌اوراگردانندهواقعی کشورقلمدادمینمایند .سپس‌باشاه بتفاوت‌سن تیمورتاش که۵۱سال داشت وپیری واحیانا "الزام کناره‌گیری ازسلطنت وبوجودآمدن شورای نیابت سلطنت که‌بی شبهه‌گردانندهاصلی آن تیمورتاش‌خواهدبودوبادلسوزی فراوان میپرسددراینصورت مسئله‌جانشینی طفل ۱۳ساله‌ای بجای پدربچه صورت درخواهدآمدوکاربکجاخواهدکشید)

اثرات این کینه‌توزی وایجادبدگمانی درموجودی که‌بگفته یکنواخت همه‌معاصرین شیفته‌وعاشق فرزندش بودوبقای خاندان خودرا دروجودا ومیدیدمعلوم‌است ونیازبموشکافی زیاد ندارد . گذشته‌ها ،خاطرات ،سوابق همه‌دراین آتش غضب سوختندوشدآنچه شد .بدین معنی که‌ایشان درتاریخ ۹مهر۱۳۱۲درزندان قصرجان سپردندوکارنفت به (آلات فعل)محول شد .

چون بشهادت خودآقای تقی زاده‌دردوره‌پانزدهم‌مجلس شورایملی آقای حاجی امین اصفهانی درباره‌تهمت‌بارتشاء درهمان مجلس ونیزآقای مخبرالسلطنه‌هدایت نخست وزیرزمان درخاطرات‌وخطرات بتفصیل راجع بماجرای پدرم‌گفته‌ونوشته‌اندنیازی برا راجیفی ازقبیل ربودن کیف اسناد ،اثرمسافرت شوروی وغیره‌نمیبینم .

نزدیک به‌ششماه‌پس ازبازگشت دوم‌تیمورتاش ازاروپا روزی رضاشاه با عصبانیت واردجلسه هیئت دولت درسعدآبادشدوقراردادارسی

را از جلوی تقی زاده وزیر دارائی کشید و بشعله آتش بخاری انداخت وگفت بروید آنرا فسخ کنید. در آذرماه ۱۳۱۱ آقای تقی زاده فسخ یکجانبه قرارداد را اعلام نمود. یکماه پس از این جریان تیمورتاش از شغل خود منفصل و خانه‌نشین گردید. در هفت خرداد ۱۳۱۲ قرارداد جدید با مضا رسید و مردم جشن گرفتند و چراغانی کردند. بزرگ و کوچک خاندان تیمورتاش فورا "پس از وفات ایشان به تبعید ۸ ساله در املاک خود و بعد در کاشمر گرفتار شدند که تا شهریور ۲۰ ادامه داشت.

دکتر غنی مینویسد: محمدهاشم میرزا افسر از دوستان بسیار صمیمی تیمورتاش برایم نقل میکرد که شبی جماعتی در منزل تیمورتاش بودند. تیمورتاش تظاهری به لامذهبی و نقادی و بدگوئی از انبیاء و اولیاء داشت. سردار مخصوص برادر زن تیمورتاش هم در آن مجلس بود. هر وقت جام خود را بلند میکرد فحش و ناسزائی نثار پیشوایان دیانت اسلام میکرد و بلافاصله میآمد بیرون و در حیاط اندکی مکث میکرد. یکبار من پشت سر او بیرون آمدم دیدم دست بآسمان بلند کرده و میگفت خدایا توبه کردم، غلط کردم این حرفها بخاطر دنیاست. از خطای من بگذر. تقیه برای حفظ جان است. فردای آنروز باو اعتراض کرده گفتم چه دلیل مهمی ترا وادار کرده که این حرفها را بزنی و اینطور توبه نمائی؟..

در دوره پهلوی اشخاصی چون مخبرالسلطنه، فروغی، جم، شوکت الملک علم چون معتدل و باحزم بودند محفوظ ماندند. افرادی که خیلی نزدیک شدند مثل محمدولی خان اسدی، فرج الله بهرامی، داور. و دیگران از بین رفتند. افراد بی وجود مثل سلیمان میرزا و تدین کنار گذاشته شدند. ولی تیمورتاش در نتیجه تهور و غرور نیست و نابود شد. تیمورتاش خیلی عیاش و شهوتران بود. تمام عوامل فتح زن را در اختیار داشت. از زیبائی و سحر بیان و دلیری و سخاوت و کرم و مقام و حیثیت اجتماعی بطور کامل برخوردار بود. در عالم مستی از هیچ زنی نمی گذشت. در اوایل کودتا (تانیا) عروس تومانیانس تاجر

ارمنی را با داشتن شوهروفرزنددراختیار گرفت وشوهررا مجبور بطلاق زن نمودوا ورا بعقدخوددرآورد .ازاوصاحب دودخترشدکه در آمریکا زندگی میکردند .وقتی بزندان افتاد این زن تقاضای طلاق نمودوگفت نمیتوانم سه سال بدون شوهربمانم درحالیکه تیمورتاش اززن اول خودکه خواهرزاده عضدالملک نایب السلطنه بودچهار فرزندداشت (ایران ،منوچهر ، هوشنگ ،مهرپور)

پیشه وری پس ازشهریور ۲۰ درروزنامه آژیرچنین نوشت :

مادربیرون ازقساوت وبیرحمی تیمورتاش خیلی چیزهاشنیده بودیم. قضیه رقت بارا عدام دکترحشمت وسایرآزادیخواهان گیلان را بخاطر داشتیم .ازطرفی اویک مردسیاسی ویک رجل برجسته ویک عنصرفعال وتحصیلکرده ویک افسرمدرسه دیده ومتجددومعروف بود .انتظارمیرفت که حوادث وسختیها را اهمیت نداده ولوبرای حفظ شئونات خودهم باشدگریه وزاری نکند .زندان حقیقتا" یک محک خوبی است .خیلیها که مردان فقیرومردنی بودنددرزندان باکمال شجاعت وتهور سختیها وگرسنگیها وزجرها وشکنجه ها را مسخره میکردند .اما وزیر دربار پهلوی ازهمان روزاول زندان زبون وبیچاره وحقیرشده بود .ازصدای جغدمیترسید .میگفت بالاخره این صدا سرمرا خواهد خورد .ازهرپیش آمدکوچکی متوحش میشد .همان چندروزاول پیرو شکسته وفرتوت شده بود .روی صندلی خودنشسته دایما" گریه میکرد . میگفتندهنگام محاکمه هم خیلی گریه کرده است .اول دربیمارستان نگاهش میداشتندیکماه بفوتش مانده بکریدرمجردانتقالش دادندو میگفتندهنگام جان دادن خیلی اذیتش کردند .آجودان سوتی انگشترش را دزدیده بود .پسرش راازدورازپنجره بیمارستان ملاقات داده بودند .مردم اززبونی وبیچارگی اوخوششان نیامده بود .بهر حال فوت تیمورتاش درزندان اثرشدیدی کرد .

درنشریات مختلف دربارهنزدیکان تیمورتاش چنین نوشته اند :

سیدعبدالحسین خان دیبانماینده مجلس ورئیس محاسبات دربار

ا زمحا رم‌تیمورتا ش بود .که پس ا زبرکنا ری تیمورتا ش در مجلس هشتم‌ا زا وسلب مصونیت شد .دیبا متهم‌شده بودکه ا زا میر منصورپسر سپهدا ررشتی برا ی نما یندگی مجلس ا ودوهزا رتوما ن گرفته بود. دردا دگا ه‌بده ما ه‌حبس محکوم‌گردید .

دیبا دردفا عش چنین گفته بود :

ما درپیا له عکس رخ یاردیده ایم ای بیخبرزلذت شرب مدا م‌ما

من چیزها ئی میدا نم‌که نمیتوا نم‌برزبا ن بیا ورم .حتی قبل ازآنکه ا زمن سلب مصونیت شود مرا توقیف کرده ا ند .بقدری فشا ربوده‌که ا ین چندکلام‌را هم‌دردفا عش نگفته ا ست .

ا وپسرفضل ا لله‌خا ن وکیل ا لملک برا درکهترحشمت ا لدوله والاتبار بود .ا وزنی دا شت بنا م‌بلبل که‌تیمورتا ش این نام‌را براوگذارده‌بود. پس ا زمدتی حبس بزندا ن ملایر منتقل میگردد .مختا ری دستور میدهدنها یت سخت گیری نسبت با وبشود .ا ززندا ن ملایرگزارش میرسدکه‌ا ین شخص با روزی پا نزده‌شا هی بسختی زندگی میکندیک قرآ ن خطی ویک ا نگشتردا ردوا جا زه میخوا هدکه‌آ نها را بفروشدو بمصرف برسا ند .شا ه میگوید مگرآ نجا مهما نخا نه‌ا ست که میخوا هد خوش بگذرا ند .با یدآ نقدربما ندتا بمیرد .

دربیستم‌فروردین ۱۳۱۷محمدکا ظم‌جها نسوزی بریا ست شهربا نی ملایر منصوب ودرشب ۲۶خردا دبقتل اودرزندان مبا درت میکند .

ولی ا لله‌شا دما ن پا سبا ن محل که‌شا هدقتل بوده‌چنین شهادت میدهد : سا عت ۱۱ونیم‌شب یا ورجها نسوزی وفدوی وفروتن وچوبین ونظمی درحا لیکه همه‌لبا س شخصی پوشیده وگیوه بپا کرده بودندوارد محل شهربا نی میشوند .سه‌نفرا زآ نها وا ردزندا ن شده میگویند حا جی (ا سم دیبا درزندا ن)را بیا ورید .مرحوم دیبا را درحا لیکه دست بنددا شت وپا بندهم‌با وبسته‌بودندروی صندلی قرا ردا دند. فروتن پشت میزنشسته‌شروع ببا زپرسی نمود . درهما ن ا ثنا فدوی ا زا طا ق خا رج شده‌بگوشه‌حیا ط شهربا نی رفته‌دستما لی آ وردکه

پشت سرخودپنهان کرده‌بود .بمجردورودا وصدای (آخ)ا زحلقوم دیبا خارج شدوصدای افتادن او بگوشم‌رسید .ا زپنجره‌درون اطاق دیدم‌دیبا را روی زمین انداخته‌اندویا ورجها نسوزی پای خودرا بر گردن اونها ده‌وفدوی روی سینه‌او ایستاده‌وکمی خم‌شده دست بگلوی دیبا برده‌است .نظمی شانه‌او راگرفته‌فروتن روی پایش نشسته‌وچوبین هم‌سرش را نگاه‌داشته‌بود .با این حال ۲۰دقیقه‌طول کشیدتا ا زعمل خفه‌کردن وقتل فارغ شدند .ساعت ۱ونیم بعدازنیمه شب قتل با نجام‌رسید .هما نساعت سیدجعفر غسال را آوردندکه‌جنازه را غسل بدهد .ا ومیگویدشب نمیشودجها نسوزی گفت فضولی نکن پدرت را درمیآورم .غسال وچها رپاسبان ترتیب غسل را داده‌با حضورآنان جنازه‌دفن شد .چندروزبعدمختاری سه‌هزار ریال وجه فرستادکه‌بین قاتلین تقسیم‌شد .

ای سرزمین من

ایران من ،عزیزمن ، ای سرزمین من
مرگ است بی تو ، گرهوس‌زیستن‌کنم
چون برق حق به‌خرمن باطل درا وفتم
یزدان صفت مبارزه‌با اهرمن کنم

"جندقی"

عاقبت (سوگلی)رضا شاه

جهانا چه بی مهروبدخوجهانی * که باکس نسازی وبرکس نیائی

یکی ازپایه‌گذاران سلطنت پهلوی جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری فرزندعلیقلی خان سردار اسعدبختیاری بودکه دوشادوش سپهسالارتنکابنی بفتح تهران پرداخت ورژیم خودکامه محمدعلی شاه را ساقط نمود .رضا شاه علاقه زیادی بسردار اسعدداشت .او حاکم کرمان وخراسان شد .پنج بار بوزارت پست وتلگراف وپنج بار بوزارت جنگ رسید .همه‌جا دوشادوش رضا شاه‌قرار رداشت .خیلیها او را (سوگلی)رضا شاه میدانستند .درمواردی که هیچکس جرئت نداشت مطلبی را با رضا شاه درمیان بگذارد ،اوآنقدربسرسلسله پهلوی نزدیک بودومحرمیت داشت که‌بی پرده مطالب را بشاه میگفت وحل مشکل میکرد .

سرتیپ صفاری برایم‌چنین نقل کرد :

درمازندران همه‌درخدمت شاه‌بودیم .شاه‌با سردار اسعدوچندتن دیگربصرف نهارپرداخت .بعدازناهارهم‌رضا شاه‌وسردار اسعدباهم چنددست تخته‌نردبازی کردند .سپس شاه‌برای استراحت باطاق خواب رفت .من وسردار اسعدوچندتن دیگرازملتزمین رکاب در اطاق دیگری مشغول صحبت بودیم .رئیس شهربانی ما زندران نزد من آمدوزیرگوشی پرسیدسردار اسعدکدام است ؟با انگشت اشاره کردم وگفتم‌چه‌کاردارید ؟آهسته‌گفت امرفرموده اندتوقیف شود .نزد

سردا را سعدرفت ومرا تب را گفت وبا احترا م ا زا وخوا ست که سوار ما شین شهربا نی بشود .درحا لیکه شا ه درا طا ق خوا ب بوددرمیا ن حیرت وتعجب ونگرا نی همرا ها ن، سردا را سعدبشهربا نی برده شد . بعدا زخوا ب رضا شا ه آ مدوهمرا ها ن صف کشیده بودند .جای سردارا سعد همخا لی بود .ا نگا رنه ا نگا رکه ا تفا قی ا فتا ده ا ست ویکی ا ز محرم ترین همرا ها ن شا ه که تا چندلحظه قبل بصورت نزدیکترین دوست با ا وتخت نردبا زی میکردبزندا ن رفت .

عبا س ا سکندری دربا ره (سردا را سعد)چنین مینویسد :

بعدا زکودتا ی ۱۲۹۹ا زهمرا ها ن جدی سردا رسپه شدودرسه سا ل آ خر عمربوزا رت جنگ منصوب گردید .پس ازسقوط تیمورتا ش موردسوظن وا قع شدودرروزا سب دوا نی درگرگا ن توقیف وبزندان قصرفرستا ده شد .متعا قب آ ن پنج برا درا ووبزرگا ن خا نوا ده ا ش زندا نی شدند . سرا نجا م درزندا ن بدست ما مورین آ یرم مقتول گردید .محمدتقی ا سعدبرا درتنی ا ومحکوم بحبس گردیدوبرا دردیگرش خا نبابا ا سعد درزندا ن تلف شد .وسردا را قبا ل وچندنفردیگرا زروسا ی بختیا ری ا عدا م شدند .

بعدا زشهریور ۲۰خوا نین بختیا ری ا ززندا ن آ زا دورضا یت آ نها فرا هم گردید .ولی علت وا قعی ا ین جریا نا ت مکتوم ا ست .شا ید جریا نا ت نفت بی ا ثرنبوده ا ست .شا یعه ا ی که درموردقتل حسینقلی خان ا یلخا نی دردربا رقا جا رشیوع یا فت این بودکه فالگیری خبردا ده بودکه ا زخا نوا ده بختیا ری کسی برتخت سلطنت خوا هد نشست وچون ا یلخا نی قویترا زهمه بودموردسوء ظن قرا رگرفتوجا ن خودرا ا زدست دا د .دردورا ن رضا شا ه ا ین حکا یت را جعفرقلیخا ن سردا را سعدبرضا شا ه گفته بود .ا و وچندنفردیگربرپا یه همین توهم ا زمیا ن بردا شته شدند .تا ا ینکه دردورا ن محمدرضا شا ه گفته فالگیر بحقیقت پیوست وملکه ثریا بختیا ری برتخت سلطنت ایران مشا رکت نمود .ا یلخا نی پنج پسردا شت که بمقا ما ت رسیدند .صمصا م ا لسلطنه

دوبا ررئیس ا لوزراء شد .ملکه ثریا نوه مستقیم ا یلخا نی وفرزند خلیل ا سفندیا ری بود .

مورخین چنین می نویسند :درزما نی که نصرت ا لدوله ا زحکومت مثلث (تیمورتا ش ـ دا ور ـ نصرت ا لدوله)بیرون ا نداخته شد سردا را سعدگه طرف توجه ا ربا ب ودوست مجا لس شبا نه تیمورتاش بودبدا خل مثلث کشیده شد .درتما م مدت تا روزتوقیف محبوب القلوب ومورد توجه خا ص رضا شا ه بود .ا وپا ی مصنوعی حکومت مثلث بودزیرا با ا ومشورتی نمیشد .آ نقدر موردتوجه رضا شا ه بودکه روزبا زدا شت درمرا سم ا سب دوا نی گرگا ن،رضا شا ه درحضورتما م مدعوین با کما ل خوشروئی گفت من میروم وبقیه جوا یزرا ا سعدبجای من تقسیم مینماید .

پس ا زخا تمه جوا یزبا تفا ق دکترا حیاء ا لملک شیخ بمنزل مراجعت نموده سرهنگ سهیلی با ومیگویدشا ه شما را ا حضا رکرده ا ست .وزیر جنگ کمی درهم شدکه ا حضا رتوسط رئیس نظمیه بی معنی ا ست ولی ا شکا لی ننموده سوا رشدوا ورا یکسربتهرا ن وزندا ن ا عزام داشتند .

درهما نوقت قوا م ا لملک دوست صمیمی ا وتوقیف شد .درهما نحا ل برا درا ن وپسرعموها ی ا وبا زدا شت وا زا میرجنگ ا سعدبرادروا میر حسین ا یلخا ن پسرعموی ا وسلب مصونیت شد .همین جریا نا ت موجب شدکه دیگربختیا ریها موردغضب رضا شا ه قرا رگرفته تا شهریور ۱۳۲۰ وضع نا مطلوبی دا شتند .

مخبر ا لسلطنه مینویسدمن ا زسردا را سعدجزصمیمیت نسبت به پهلوی ندیدیم .بعدها درملاقا ت با شا ه شنیدم که محرما نه ا سلحه به بختیا ری وا ردشده میخوا هند محمدحسن میرزا را ببیا ورند .شهوت را نی ا زا ین بیشترنمیشود .

سردا را سعدوقوا م ا لملک تا آخرین لحظه با شا ه بوده ومورد مهربا نی قرا ردا شتند .خبرتوقیف آ نها مثل بمب درشهرترکید .روزبروزا ز ا عتما دمیکا هد .قوا م ا لملک موفق میشودشرفیا ب گرددوباحال گریه عرض کندکه با سردا را سعدا رتبا طی ندا رد .چون ا ورا موردا لتفا ت

شاه دیده خودرا بسته است .مرخص میشود .سردار اسعد را بقصر میبرند .از محمدتقیخان برادر اسعد که نماینده مجلس بود سلب مصونیت شد .او را هم بقصر آوردند .کار بمحاکمه نکشید .بعد معروف شد که سردار اسعد فوت کرده است .من درنسبتی که با وداددند تردید دارم .فرمایش شاه را تا درجه ای سیاست میدانم .

مهرخواه در کتاب (رضا شاه) چنین مینویسد :

روزی که حکم بازداشت سردار اسعد صادر شد رضا شاه خیلی خشمگین بنظر میرسید .هیچکس جرئت نداشت حرفی بزند .ملتزمین رکاب بسردار اسعد که از همه نزد شاه محبوبتر و مقرب تر بود متوسل شدند که خودرا بشاه برساند و از خشم او بکاهد .سردار اسعد مطابق معمول با خاطری آسوده نزد رضا شاه میرود و میگوید (شنیده ام که مقرر فرموده اید و الاحضرت ولیعهد از اروپا مراجعت کنند .این خبر قلوب همه را روشن کرده انتظار دارند که هرچه زودتر چشمشان بجمال مبارک ایشان روشن شود .) معمولا" رضا شاه از صحبت درباره ولیعهد خیلی خوشحال میشد ولی این بار با لحن زننده ای گفت (حالا میفهمم اشتباه بزرگی کرده ام .کاش او را حضار نکرده بودم تا مجبور بشود اینجا میان یکمشت خائن بیشرف زندگی کند)سردار اسعد خیلی متعجب شد و سکوت کرد .

پس از پایان مراسم اسب دوانی درگرگان شاه با استراحت رفت و سردار اسعد و چند تن دیگر از ملتزمین را احضار کرد و ببازی ورق پرداخت .سردار اسعد مرتبا" میباخت .شاه گفت اسعد امروز خیلی میبازی مثل اینکه اقبالت برگشته .اسعد گفت بفرمائید پولها را از روی میز جمع نکنند بعدا زشام همه را خواهم برد .روز بعد ماورین سردار اسعد را با زداشت کردند و تحت الحفظ بتهران آوردند .

شاهدی میگوید وقتی سردار اسعد را از طرف رضا شاه جوائز اسب دوانی را توزیع کرد همه بنزدیکی او با رضا شاه غبطه میخوردند .در چادر مخصوص بازی ورق شروع شد .بازی کنندگان عبارت بودند از رضا شاه،

سردا را سعد ،قوا م ا لملک شیرا زی،دکترا حیاء ا لملک شیخ . .امیراعلم پزشک مخصوص هم ا یستا ده بازی را تما شا میکرد .
شا ه به ا میرا علم میگویدببپرس تلگرا ف رمزحا ضرشدیا نه ؟وقتی پاسخ میآ وردکه حا ضرا ست رضا شا ه با طا ق دیگررفته وپس ا زلحظه ا ی با ز میگرددودرحا لیکه تلگرا ف را درجیب دا شته ببا زی ورق ا دا مه میدهدبدون ا ینکه سردا را سعدبدا ندکه آ ن تلگراف رمزمربوط باوسته فردا ی آ نروزرضا شا ه تغییربرنا مه دا ده بطرف با بل حرکت میکند .
درآ نجا سرهنگ سهیلی رئیس شهربا نی با بل سردا را سعدرابازدا شت کرده با ا تومبیل سیمی ا ورا میبرد .دکترا علم ا لملک درقصرشا ه بود که رضا شا ه با ومیگوییددکتربیا تخته با زی کنیم .هرچه گشتنددرقصر تخته نبود .دکترا علم ا لملک میگویدخوبست ا زخا نه سردا را سعد وزیرجنگ بیا وریم .رضا شا ه با خنده میگوید (چه وزیرجنگی؟کا را وهم تما م شد .)
با ا ینطرز (پا ی مصنوعی)مثلث(دا ور- تیمورتا ش)که پس ا ز (نصرت ا لدوله)به (سردا را سعد)ا ختصا ص دا ده شده بودا زبین رفت.
ا زا ینجهت ا ورا پا ی مصنوعی میگفتندکه تیمورتا ش ودا وربا ا و مشورتی نمیکردندوا وبصورت ظا هرعضومثلث بودولی عملا"نقشی ندا شت .
سردا را سعدا زپا یا ن گذرا ن سلطنت پهلوی بودوسردا رسپه هم یکبار گفته بود (من سربا زسا ده ا ی بوده ا م که سردا را سعددرآ ذربا یجان بمن خیلی محبت کرده ا ست .)
سرلشگرعلی ا کبرضرغا م درسا لنا مه دنیا چنین مینویسد :
میرزا رضا ا فشا ربرا یم نقل کردکه وقتی وا لی ا صفها ن بودم شبی در منزل یکی ازسرا ن بختیا ری میهما ن شدم .پس ا زشا م یکی ا زحضا ر بمن گفت فردا صبح (کلک رضا شا ه کنده خوا هدشد .) .جریان راپرسیدم ا و درحا ل مستی گفت فردا که رضا شا ه عا زم ما زندرا ن میبا شدتوسط عده ا ی ا زسربا زا ن بختیا ری که درلبا س چوپا نی درآ مده ومسلح به

مسلسل میبا شنددرجنگلها ی نزدیک چا لوس ما شین شا ه را بمسلسل بسته وا ورا خوا هندکشت .من فورا"کسا لت را بها نه‌کرده‌ا زمیهما نی فارج شده‌با سختی وبدی وضع ا رتبا طا ت توا نستم‌با تهرا ن تماس بگیرم .وتقا ضا ی حرکت فوری برا ی گزارش فوق ا لعا ده‌ا ی کنم .
هما نشب حرکت کرده وصبح زودقبل ا زحرکت رضا شا ه‌خودرا بتهران رسا نیده وجریا ن را مشروحا" بیا ن کردم .رضا شا ه‌بمن فرمودندتو فورا"خودرا با صفها ن برسا ن وکوچکترین ا ظها ری را جع باین مسافرت نکن .پس ا زحرکت من فورا"سرلشگرکریم‌آ قا بوذرجمهری ا حضا رشدو رضا شا ه‌جریا ن را با ا ودرمیا ن میگذا ردومیگوید (من بدا نم‌وتو .
همین ا لان با چندنفرا فسرموردا عتما دوچندکا میون سربا زبا سم امنیت را ه‌حرکت کن ومن درمیهما نخا نه‌گچسر میما نم‌ومنتظرنتیجه اقدا ما ت وتحقیقا ت شما هستم .)پس ا زرفتن بوذرجمهری رضا شاه با ملتزمین رکا ب که‌یکی ا زآنها سردا سعدبختیا ری وزیرجنگ بود حرکت میکند .درگچسر میگویدهوا ی خوبی ا ست کمی ا ستراحت کرده چا ی میخوریم .آنگا ه‌سردا را سعدرا ا حضا رمیکندومیگوید (بیا با هم تخته‌با زی کنیم‌تا شا نست را ا متحا ن کنم) .معمولا"رضا شا ه‌با سردار اسعدوسپهبدنقدی تخته‌نردبا زی میکرده‌ا ست .مشغول بازی میشوند تا نزدیک ظهرکه سرلشگربوذرجمهری میرسدوتقا ضا ی شرفیابی میکند .
دراطا ق دیگرجریا ن را مشروحا" بعرض میرسا ندومیگویدقضیه حقیقت دا رد .عده‌ا ی دستگیروعده‌ا ی هم‌کشته‌شده‌ا ند .رضاشاه‌بدون اینکه‌عکس ا لعملی نشا ن بدهدبطرف ما زندرا ن حرکت میکندودر آنجا با زهم‌با سردا را سعدتخته‌با زی میکندودستورتوقیف ا ووسرا ن بختیا ری را میدهد .
عجب‌آ نکه‌با کشف قضیه‌توسط ا فشا رکه‌ا ورا قبلا" ازتقاء مقام میدهند وبوزا رت را ه‌منصوب میکنندولی بعدا" ما نندتیمورتا ش برا یش پرونده‌ا ختلاس وا رتشاء درست کرده‌بحبس ا بدوا نفصا ل ابدا زخدمات دولتی محکوم‌میگردد .

داوریا (امیرکبیر)دوران پهلـــوی

بسی حکمت ودانش آموختم لیک اجل کزدرآمدنبخشید سودی

یکی ازمردان لایق وشایسته ومدیردوران پهلوی علی اکبرداور بـــود وکلیه کسانی که درتشکیلات دادگستری ودارائی با او همکاری داشته اندهروقت صحبتی شده ازلیاقت وابتکارودرستی او یـــاد کرده اند .دوستان نزدیکش اورا (امیرکبیردوران پهلوی)نـــام نهاده اندوچون ازترس رضا شاه خودکشی کردمیخواهندبگویندا وهم سرنوشت مشابه یا لااقل نزدیکی با امیرکبیرداشت .

ابراهیم خواجه نـــوری اوراچنین معرفی میکـــند :کمی بعدازافتتاح دوره چهارم مجلس، مردم تهران شاهدکارناوال خوشمزه ای بودندکه جوانی تازه ازفرنگ برگشته براه انداخته ومیخواست برای نمایش نادرشاه که خودش نوشته بودپروپاکاندکند .زیرا میخواست ازدرآمد آن روزنامه ای راه بیاندازدکه بدون آن،این جوان پرشورنمیتوانست بجاه طلبی های خودبرسد .مگربرنارد شاونگفت (اگربببینم کـــه حرفهای مرا فقط وقتی میشنوندکه یک ارگ بدست بگیرم ودروسط لندن بنوازم فورا"برای اینکارحاضرمیشوم .)

بعضی ها میپرسندا ین جوان کیست ؟میگفتندمیرزا علی اکبرخان داوراست که تازه ازاروپا برگشته وازورامین وکیل شده ومیخواهد روزنامه راه بیاندازدتا بهترخودرا بشناسانند . .سرانجام روزنامه

داوربنام (مردآزاد) منتشرشد. که این مرحله چهارم زندگی او بود.
مرحله اول این بود که بسرپرستی فرزندحاج ابراهیم پناهی به
اروپا رفت ودریکی ازدانشکده های حقوق سویس وارد شدوپس از
دریافت لیسانس بتهران بازگشت. مرحله دوم زندگی خودرا وکالت
دادگستری قرار داد که وسیله ای بودبرای مرحله سوم یعنی وکالت
مجلس. مرحله دیگرتصمیمی بودکه با دونفر ازرفقای دیگردرفرنگ
گرفته بودخواستگاری ازیک دخترمتمول که چنین کرد. کسانی که
مرهون داورهستندبمن ایراد میگیرندکه چرا چنین مردپاکدامن و
درستکاری راکه مدتها مشغول بازی کردن با میلیونها پول بوده
وبلندنظری خودرا نشان داده است مینویسی بخاطردارائی زنی با
او ازدواج کرده است. بنظرمن بین داوردیکتاتوراقتصادایران
وداورتازه ازفرنگ برگشته تفاوت زیاد است. البته درا روپازن
متمول گرفتن موردایرادنیست وداورهم زن متمول راعیب نمیدانست.
وقتی داوربنمایندگی مجلس انتخاب شدهمقطارانی ازقبیل
مشیرالدوله، موتمن الملک، نصرت الدوله، تیمورتاش، مدرس
رادیده بودوسعی داشت با آنها دوست شود. ازبین آنهانصرت الدوله
وتیمورتاش راانتخاب کردکه هرسه معتقدبودندکه برای رسیدن به
مقصودتمام وسایل جایزاست. داورباکابینه مستوفی الممالک در
روزنامه مردآزاددرافتادومیخواست (آقا) رابکوبد. هواخواهان
مستوفی میخواستنددفترش رابا بمب منفجرکنندکه سرکشیک زاده آنها
رامنصرف کرد. دراین موقع من باروپا رفتم وپس از ۸سال برگشتم.
غیرازرضاشاه فقط اسم دونفرشنیده میشد. تیمورتاش وزیردربار.
داوروزیرعدلیه... من دیپلم رابرداشته بسراغ داورفتم. خیلی
منظم ومهربان وخوش روبودوگفت بشما پروانه وکالت دادگستری
میدهم وسه سفارش میکنم. اگرکاری قبول کردیدبا جدیت دنبال کنید.
حتی المقدوردنبال کاری بروویدکه صاحبش ذیحق باشد. سوم آنکه
تایکسال با یک وکیل کارآزموده کارکنیدکه تجربه بدست آورید.

من آنروزفهمیدم که درسرشت داوروطلسم مرشدی ومردی محکمی وجود داشته است .داورکه ازپاکدلی وهوش واستعدادخودمطمئن بودوجود خودرا برای ایران ومردمش مفیدمیدانست وبهیچ قیمت نمیخواست دست ازکارهای مهم بردارد .وخواستارشغل مهم بود .اومیدانست شاه ازکسی که درمقابل اوامرا و(نه)و(نمیشود)بگویدراضی نخواهد بود .وازطرفی تمام اوامرشاهانه ،نه (میسر)بودونه (عادلانه)..
داوربا پاک سرشتی که داشت هرگزبا ینکارراضی نبود .ولی در دادگستری ماندومیخواست مهارقضات را دردست داشته باشدوبا تفسیراصل ۸۲متمم قانون اساسی اجازه تغییرقضات راگرفت که با این ماده پایه عدل ودادراست کرد .بآن دوستانی که بمن ایراد میگیرندچرا ازاینکاردا ورانتقادکرده ام میگویم (وقتی افلاطون وارسطونزدفیثاغورث درس میخواندندستادا زافلاطون پرسیدبا اینکه باارسطودوست هستی چرا با عقایدش مخالفت میکنی جواب دادارسطووحقیقت هردودوستان من هستندولی(حقیقت صدیق تراست) بهرحال دوران وزارت دادگستری داورازبرجسته ترین خدمات او باین کشورمیباشدولی خالی ازایرادنیست .وقتی داوربعداز تقی زاده بوزارت مالیه رفت بعلت ترقیات سریع یک اعتمادبنفس غیرعادی شایدافراطی پیداکردوهیچ مشکلی راحل نشدنی نمیدانست عینا" شبیه کارقمارباز ان بودکه (باخت)را بعلت (بدشانسی)و(برد) راازعقل وکاردانی خودمیدانند .شاه میخواست درآمدکشورزیاد شودوداورهم پذیرفته بودکه اینکارراانجام دهد .با اینکه هرچه بارش زیادترمیشدهرگزگردنش خم نمیشدولی بتدریج مزاجش ضعیف ترمیگردیدوخوداوهم توجهی نداشت .اوجسته وگریخته مطالبی میگفت که نشانه آن بود .روزی یکی ازدوستانش بعیادتاورفته بود داوربا وگفت (ازپزشکان گله مندم که چرا نگذاشتندبمیرم وراحت وآسوده شوم) .بتدریج روشن شدکه دیگرارادهداورکاملا"قادر بگرفتن مهار ربرنامه هایش نیست وپیش خودفکرمیکردکه ازمعلمی

بهمه مقامات رسیده وپوچی همه را دیده بود .با چنان افکارخسته و اعصاب ضعیف یکروزنزدشاه رفت وموردا یراد قرارگرفت .این آخرین نیشه ای بودکه توانست (سرو)را ازپای درآورد .روی بچه ها یش رابوسیدوبا طاق خواب خودرفت .تا بلوی مفصل زندگی را ازنظر گذرانید .چطوربنقشه تغییرسلطنت کمک کرد .چطوراصل قانون اساسی رااصلاح نمودو ۷۰نفرازوکلارا یکی یکی بدربارکشیدوازآنهاامضا گرفت وسلطنت جدیدرا درمقابل جمهوریت عملی نمود .چه ها کرد . . چه ها کرد . .آنگاه سم مهلک راکه درآب حل شده بودنوشید .صبح روز بعدًا زوزیرمالیه مقتدر ،محبوبهٔ پرقدرت جزکالبدسردی باقی نماند . ولی بازآفتاب مثل هرروزتابید .کوه دماوندهم گردن بلندوسفید خودرا بیرون آوردوبه ناچیزی وحقارت مامردان تهران لبخندمیزد . گلشائیان دربارهٔ دا ورچنین مینویسد :دا ورکه پدرش ازپیشخدمتهای دربارقاجاربودتحصیلات را درمدرسه دارالفنون تکمیل کردوهزینه تحصیلش را پناهی پرداخته است که دررشته حقوق درسویس درجه لیسانس گرفته بود .دا وریک شخصیت مدیروپرکارودرستکاروقاطع وبسیارلایق وباحسن سلوک بود .با عناصرنادرست بشدت مبارزه میکردولی سعی داشت حقوق آنها قطع نگرددکه زندگیشان مختل شود .وقتی روزنامه مردآزادرا منتشرساخت حملات سختی به مشیرالدوله ومستوفی الممالک میکردوآنها را رجال پوسیده میدانست که موجب معروفیت اوشد .دکترآقایان وکیل دادگستری میگفت من وداور وعلی اکبرفلاتی وقتی درسویس تحصیل میکردیم قرارمان براین بودکه اگربتهران رفتیم زن ثروتمندبگیریم وهرسه این عمل را انجام دادیم .داور دخترمشیرالدوله .من یک زن متمول ارمنی وفلاتی یک دخترپیرمتمول تبریزی ازخانواده مجتهدی راگرفت . وقتی داورخواست دخترمشیرالدوله را بگیرد ،روزنامه نگاربود .زن مشیرالدوله گفت بیک روزنامه نگارهوچی دخترنمیدهم .ولی با وساطت مستشارالدوله این ازدواج صورت گرفت .نتیجه ازدواج داور

وکالت مجلس بودکه از تیمورتاش خواست با شاه مذاکره کند که از ورامین وکیل شود. شاه حتی ده هزار تومان برای هزینه انتخاباتش داد که داور قبول نکرد. داور میگفت اگر نهضت کودتا و اقدامات سردار سپه نبود با یران نمیآمد. داور به سردار سپه معتقد بود و این اعتقاد را تا آخر عمر داشت. داور و تیمورتاش و نصرت الدوله با هم قسم خورده بودند که با هم در کار کشور کوشش کنند. داور میگفت اول کسی که لغزید نصرت الدوله بود و بعد تیمورتاش.. این اظهار را وقتی میکرد که نصرت الدوله محکوم و تیمورتاش زندانی شده بود. ولی داور از موقعی که عدلیه را فتتاح کرد تا موقع فوتش پاک بود و پاک ماند. داور با اختیاراتی که گرفت جوانان تحصیلکرده را روی کار آورد و بجوانها گفت باید از تجربه قدما استفاده کنند. اکثر رجال مملکت از تربیت شدگان مکتب داور هستند. داور خیلی حق شناس بود و میگفت هر خوبی باید پاداش داشته باشد. دکتر غنی میگفت داور یاد داشتهائی راجع بزندگی امیرکبیر تهیه کرده و قصد انتشار داشت ولی دکتر غنی باو گفت با وجه جمعی که بین امیرکبیر و داور وجود دارد و با قدر مشترکی که در بعضی صفات در با رنا صرالدین شاه و در با ر رضا شاه وجود دارد مصلحت نیست که این کتاب منتشر شود بهمین جهت داور منصرف شد.

داور در بهمن ماه سال ۱۳۱۵ بعلت حمله تند رضا شاه با تریاک خودکشی کرد و هنگام مرگ ۵۱ سال داشت که این امر تأسف شدیدی در همه محافل ایجاد کرده بود.

در نشریات دیگر خواندم که رضا شاه ضمن حمله شدید بداور با و گفته بود (بروبمیر..) وداور هم که سرنوشت دوستان خود و همکاران نزدیک رضا شاه را دیده بود رفت و خودکشی کرد او مرد بزرگی بود که میتوانست خدمات زیادتری با یران بکند با این سهولت از دست رفت.

از داور پس از خودکشی دو نامه بدست آمد که یکی خطاب بهمسر خود بود که چنین نوشته بود: (همسر عزیزم- افسوس که در زندگی با من خوش

وراحت نبودی .پرویزوهمایون را ببوس .مرا ببخش)
نامه دیگرخطاب برضا شاه بودکه متن آن منتشرنشدولی گفته شدکه درطی آن دا ورسفارش زن ودوبچه خودرا بشاه گرده بودکه پس ازمرگ اوازآنها نگاهداری شود .
مطلعی میگفت وقتی موضوع خودکشی داورونا مه دا وردردولت مطرح شد ،رضا شاه خیلی ناراحت بودوگفت باین قبیل افرادکه ازروی ضعف نفس خودکشی میکنندنبایدترحم کرد .حتی بزن وبچه های آنها .ولی چون اکثروزراء واطرافیان شاه طرفدار داوربودندبرای آنها مقرری تصویب شد .
مخبرالسلطنه هدایت می نویسد :
دربهمن ماه ۱۳۱۸ بدون مقدمه شنیده شدکه دا ورتریاک خورده ودرگذشته است .گفتندازدارهٔ تریاک خواسته بمنزل برده سرشب اطفال خودرا نوازش کرده بعیالش گفته کاربسیاردارم شمابخوابید . شهرت داشت که شاه درحدتهدیددوروزقبل باوپرخاش کرده است .باز گفتندشاه فرموده که من با وایرادی نگرفته ام .اسباب تجلیل فراهم شد .ناگاه دستورمیرسدکه مشایعت وتجلیل موقوف شود .
دکترصدیق درباره دا ورچنین مینویسد :
بی شک میرزا علی اکبرخان دا وریکی ازمعماران مبتکروموثر کاخ ایران نوین درعصررضا شاه بوده است .اوپسرمنحصربفرد خازن خلوت مردمتدین ومقدس بود .چون ثروتی نداشت حاج ابراهیم پناهی باوپیشنها دکردعلی اکبرپسرش همراه دوپسراوباروپابرود وبرتحصیل آنها نظارت کندوازاین راه کسرخرج خودرا درباره تحصیل فراهم آورد .بااینطرزدا وربا روپا رفت وپس از ۵ سال کوشش دردانشگاه ژنوباخذ لیسانس دررشته حقوق نایل گردید و مدتی هم صرف مطالعه وتحقیق دررشته دکترای خودنمودولی قبل از پایان آن بایران آمدوبخدمت مشغول شد .بدوا "با نتشارروزنامه (مردآزاد)پرداخت وسپس وکیل مجلس ازورامین شد .اونقش مهمی

درخلع قاجار وپایه‌گذاری سلطنت پهلوی داشت .از نخستین سال سلطنت رضا شاه به هیئت دولت وارد شد وبخصوص در دادگستری و مالیه دست باصلاحات اساسی زد .طرح لغو کاپیتولاسیون وسپردن کارهای قضائی بدست قضات مطلع وتحصیلکرده وکنار گذاردن حکام شرع از کارهای مهم او بود .

۷ سال وزیر دادگستری و ۳ سال وزیر دارائی بود .آنقدر خدماتش مورد توجه رضا شاه قرار گرفت که حقوقش را دو برابر یعنی نظیر حقوق نخست وزیر نمود .

داور یک انسان حقیقی ویک مرد لایق ویک شخصیت مدیر بود .دقت، نظم ،صراحت لهجه ،حیا ،پشتکار ،جوانمردی اورا همه میستودند . متاسفانه سعایت ها وفتنه ها موجب شد در لحظه ای که پندار شت حیثیت وشرفش مورد تهدید قرار گرفته بحیات خود خاتمه داد وضایعه ای برای کشور بجای نهاد .

دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

رئیس گارد (احمدشاه) درخدمت (رضا شاه)

یا (بوقلمون) مباش هرلحظه برنگ یا نرم چو موم باش یاسخت چوسنگ
یابرسرصلح باش، یا برسرجنگ یا رومی روم باش یازنگی زنگ

*

رضا شاه که ترقیاتش علاوه برلیاقت ذاتی وشخصی وتهوروشهامتی که داشت مرهون گروهی ازافسران همکار وبودکه تقریبا "هیچکدام ازآنها بجزتعدادانگشت شماری نتوانستندهمکاری خودرا باوتا آخرادامه بدهند. حتی افرادی نظیرسپهبدامیراحمدی، سپهبد یزدان پناه، سپهبدشاه بختی نیزگاهی مغضوب وخانه نشین شده تحت نظرقرارمیگرفتند. فقط سرلشگرآیرم ازچنگاوفرارکرده به اروپا رفت.

ولی ازجمله امرای ارتش که با رضا شاه همکاری نمودسرلشگرامیر طهماسبی رئیس گاردسلطنتی احمدشاه بودکه دربازیگران عصرطلائی درباره اش چنین نوشته شده است:

وقتی عبدالله خان امیرطهماسبی (امیرتومان) دراوج قدرت بود هروقت برضا خان میرسیدزیرچانه اش میزدومیگفت (داش رضا حالت چطوره؟) البته این بمنزله اظهارلطف فرمانده گاردسلطنتی بیک افسرکوچک بود. پس ازکودتا امیرطهماسبی گوشه عزلت گزید. در حالیکه روزی که احمدشاه با روپا میرفت به سردارسپه گفت (امیرطهماسبی را بتومیسپارم. ازش خوب نگه داری کن. بگذار رئیس گاردمن باشد.)

ولی سردار سپه با این گفته شاه اهمیتی نداد و فقط قبول کرد که امیرطهماسبی با اوکارکند و در حقیقت (امیرتومان) قبول کرد که زیردست (همان داش رضا) بخدمت ادامه دهد. پس از چندروز او را بفرماندهی قوای غرب فرستاد و هم لیاقت زیادی از خود نشان داد و با حسن سلوک احترام همه مردم و ارتشیان را بخود جلب کرد.

وقتی سرلشگر امیرطهماسبی برأفت و خدمتگذاری و قدرت شهرت یافت تصمیم بخلع سلاح عشایر گرفت. هنگامیکه سردار سپه به آذربایجان سفر کرد سرلشگر امیرطهماسبی تا گردنه قافلانکوه به استقبال آمده بود. در سلماس وقتی اسماعیل خان سمیتقو با ۸۰۰ نفر سوار مسلح با ستقبال آمده بودند سردار سپه دچار وحشت شد ولی علامت اضطرابی از خود نشان نداد ولی بیادش آمد که سمیتقو ۴۰۰ ژاندارم مسلح را کشته بود. او و سوارانش شکم‌ها پاره کرده و سرها از تن جدا نموده بودند. سردار سپه پیش خود گفت این فرمانده لشگر عجب احمقی است که من و خودش را کت بسته بدام این جانوران انداخته که ممکن است مثل همان ژاندارمها ما را قطعه قطعه کنند.

اسمعیل آقا سمیتقو از سب پائین آمد و بسردار سپه سلام داد ولی سردار سپه با وا عتنائی نکرد و یکسر بسر با زخانه رفت در آنجا وقتی افسری با نهایت احترام سلام نظامی داد سردار سپه بجای ابراز مرحمت بعلت عصبانیت قبلی که داشت بجان او افتاد بطوری که شلاق شکست و با شمشیر سر و صورت افسر خون آلود شد و هیچکس از این عمل فرمانده کل قوا سردر نیاورد. بعداً که ارتش برای دستگیری سمیتقو اقدام کرد اسمعیل آقا گفته بود که باید همان شب کار سردار سپه و عبدالله خان را که دست بسته بدام من افتاده بودند میساختم تا حالا محکوم بفنا نباشم.

بهرحال فردای آنروز وقتی اسمعیل آقا نزد سردار سپه آمد ضمن ابراز مرحمت باو گفت باید بمن قول بدهی که بعداً از این ایرانی حقیقی و وطن پرستی باشی .. سپس اسمعیل آقا با مر سردار سپه در اتومبیل

دبیرا عظم نشست وضمن درددل با وگفت این اقدا ماتی زا که بمن نسبت میدهنددرست است .زیرا یک ما موردولت برا درمرا بزندان انداخت تا ۸هزارتومان ازمن بگیردوچون بیش از ۴هزارتومان نتوانستم تهیه کنم برا درم را کشت ومن ازآنروزقسم خوردم هرکجا که ما موردولتی بچنگم بیفتدسرا زتنش جدا کنم .ولی حالاوقتی که میبینم سردا رسپه وسرلشگرعبدا للهخان با آنها فرق دا رندا ین است که تعهدکردم کا ری انجا مندهم .

سردا رسپه با (تودا ری)عجیبی با امیرطهما سبی رفتا رکرد .وقتی به تبریزرسیدومیخوا ست بتهرا ن برگرددبسرلشگرا میرطما سبی گفت درتهرا ن بشخص لایقی مثل تواحتیا ج دا ریموا ورا با خودبه تهرا ن آوردوسرلشگرآیرم را بجای اومنصوب نمود .سرلشگرا میرطهما سبی درتهرا ن اسما" معاون وزارت جنگ شدولی با بودن سردا رسپه دیگر این شغل معنی نداشت .مدتی حاکم نظامی تهرا ن گردید .پس از ما ده واحده خلع سلطنت قاجا ریه سرلشگرطهما سبی ما مورشددربا ر شاه مخلوع را تحویل بگیرد .سرلشگرا میرطهما سبی رئیس گارد سابق احمدشاه هما نروزتما م دربا ریا ن را جا روگردومحمدحسن میرزا را هم بخا رج فرستا دوبا ا ینطرزتا ج وتخت را نصیب همان (داش رضا) کرده بودکه انتظا ردا شت حکم نخست وزیری را با وبدهدکه به فروغی دا دوا ووزیرفوا ئدعا مه شد .

سرلشگرا میرطهما سبی چون قبلا" رئیس گا ردا حمدشا ه بودخیلی بطرفدا ری ازرضا شا ه تظا هرمیکردولی ته دل ازرضا شا ه بیم دا شت بهمین جهت نزدشیخ صا حب کرا متی رفته بودومحرما نه ازاوخوا ست که با ادعیه وا ورا دی که میدا ندکا ری کندکه این رضا شا ه نابودشود . شیخ صا حب کرا مت هم جریا ن را وسیله یکی ازمحا رم برضاشاه رسا نید ولی رضا شا ه هرگزبروی خودنیا وردتا درما موریت لرستا ن بدست لرها کشته شد .ورا زقتل اوبرا ی همیشه درپرده ما ند . × × ×

برخلاف نظری که کشتن سرلشگرا میرطهما سبی را توطئه ای تصور

کرده اند درلندن سرلشگر همایونی برایم نقل کردکه درهمان موقع با درجه سروانی درلرستان خدمت میکرده است .سرلشگرامیرطهماسبی وزیر راه وفوائدعامه بودکه برای راهسازی منطقه لرستان آمدو میخواست که تعدادزیادتری ازکارگران بکار راهسازی مشغول شوند .با من صحبت کردکه الوار را تشویق بکارکنیم تا راهها زودترساخته شود .این مذاکرات باسران الوارشدوحدود دوهزار نفرآماده کارشدند .ودوروزقبل ازکشته شدن او نتیجه اقدامات باو گزارش شد .اوبا اتومبیل درحال سرکشی به راهسازی منطقه بودکه گروهی ازاشرار با تومبیل اوحمله کرده ودراثرتیراندازی کشته شد .اشرار برای غارت حمله کرده بودندونمیدانستنددرداخل اتومبیل چه کسی هست ؟آنروزها ازاین قبیل حملات وتیراندازیها وغارتها درمنطقه ناامن لرستان زیادبودوسرلشگرامیرطهماسبی فدای این ناامنی گردیدومسلما" رضا شاه هم ازقتل سرلشگرطهماسبی که افسر شایسته ای بودخیلی ناراحت شده ودستورات مکرری برای قلع وقمع اشرار منطقه صادرنمود .

سپهبدامیراحمدی دربارهسمیتقوچنین گفته است :

درسال ۱۳۰۵ من فرمانده ژاندارمری بودم .یکروزرضا شاه مرا احضار کردوگفت روسها موفق شده اند درآذربایجان وخراسان تجریکاتی نموده عده ای را بقتل برسانند .چنانچه سربازان درلباس سرهنگ یوسف خان را ازتختخواب پائین کشیده درکنار رودخانه با شمشیر قطعه قطعه اش کرده اند .من فکرکردم بایدترا (شقه)کنم دست پاچه شده گفتم گناهم چیست ؟رضا شاه با خنده گفت اگر میتوانستم ترادوشقه میکردم نصف بخراسان ونصف بآذربایجان میفرستادم .ولی چون اینکار فعلا" عملی نیست فعلا"ترا بآذربایجان میفرستم .ضمنا"با صدورفرمان مرا بآجودانی هم مفتخرکردند .

درآذربایجان دیدم روزانتقام از (سمیتقو)فرارسیده است ـ علما ومحترمین آذربایجان بمن میگفتندسرتیب آیرم فرمانده قبلی

روزها مشروب میخوردوبطریها را درا ستخرمیا نداخت وبا تیرا ندازی بطریها را هدف قرا رمیدا د .درحا لیکه دربیرون شهردزدها مشغول غا رت بودند .

پس ا ز ۹ سا ل کها زوا قعه وحشتنا ک قربا نیها ی(سمیتقو)میگذشتا و را خوا ستم .قبلا"هم‌عمرخا ن شکا ک را که اوا یل با سمیتقوهمدست بود آزا دکردم .عده‌ا ی هم‌با آزا دی ا وا ز زندا ن مخا لف بودندولی میخوا ستما زا وبرا ی کوبیدن سمیتقوا ستفا ده‌کنم .

سمیتقوبا ۵۰۰ سوا ربملاقا ت من آ مد .روی قالی بزمین نشست . گفتم‌دولت ا زتوبسیا رخشمگین ا ست .ولی گذشته‌گذشته‌ا ست ا گر خدمتگذا ربا شی قول میدهم‌ترا تقویت کنم .سمیتقودست‌مرا بوسید وقول دا دکه‌فرما ن حکومت را ا طا عت کندولی میدا نستم‌که‌دروغ میگوید .

درمها با دتشنجا تی روی دا ده‌بودکه عا زم‌آ نجا شدم .عمرخا ن شکا ک قبرستا نی را بمن نشا ن دا دوگفت چندسا ل قبل من وسمیتقو همدست بودیم‌سمیتقودستوردا دپا سگا ه‌ژا ندا رمری مها با درا که‌از ۴۰۰ژا ندا رم‌تشکیل میشدقتل عا م‌کنند .من با وگفتما ینکا ررا نکن ژا ندا رمها چه‌گنا هی کرده‌ا ند .فقط چندا فسررا بکش ا وگفت نه‌همه را میکشم‌تا پرونده‌شکا کها هم‌مثل خودمن نزدحکومت مرکزی سیاه بشودوفکرسا زش ا نها با حکومت مرکزی ا زبین برود .بهمین جهت قصدم‌درا زبین بردن سمیتقوزیا دترشد .

* * *

فتحا للـه‌فرود ،سنا تورسا بق که‌قبلا"درکسوت نظا م‌بودبرای نگارنده چنین نقل‌کرد :وقتی رضا شا ه‌برا ی سرکشی قشون‌بآذربایجان آ مد تصمیم گرفت سمیتقورا ببیند.بفرماندهان‌نظامی دستورداد تاسمیتقوبه دیدن‌رضاشاه بیاید.وقتی سمیتقوازجریان مطلع‌شدباهفتصدسوارمسلح به ا ستقبا ل رضا شا ه‌آ مد .رضا شا ه‌با یک ا تومبیل وما با دوا تومبیل دیگردنبا ل رضا شا ه‌حرکت کردیم .مرا سما ستقبا ل خیلی مجلل و

نگرانی آور بود. رضا شاه وقتی از اتومبیل پیاده شد اسمعیل خان سمیتقو از اسب فرود آمد و تحت تاثیر قیافه و جذبه رضا شاه بروی پای او افتاد. رضا شاه او را از زمین بلند کرد و گفت در گذشته تو هرکاری کرده ای من بآن کاری ندارم حال که اظهار اطاعت کرده ای دستور میدهم تو هرکاری داری انجام بدهند. تو دیگر سواره نظام لازم نداری. بروبکار زراعت و باغداری و امثالهم مشغول شو.. اسمعیل خان گفت اطاعت میکنم و سواره های نظامی سمیتقو هم برای رضا شاه ابراز احساسات کردند و رضا شاه بسرعت منطقه را ترک کرد و بفرماندهان ایراد گرفت که چگونه موافقت کردید که اسمعیل خان با هفتصد سوار باستقبال بیاید اینکار خالی از خطر نبود. اتفاقا" بعدها اسمعیل خان سمیتقو نقل کرده است که او مخفیانه قصد سوء نسبت بجان رضا شاه را داشته ولی قیافه و هیبت رضا شاه چنان او را مرعوب ساخت که بی اختیار از اسب فرود آمد و پای شاه را بوسید و وضع بصورتی درآمد که دیگر مجال سوء قصد بدست نیامد.

بهرحال در باره شرفیابی اسمعیل خان سمیتقو با ۸هزار سوار مسلح حضور رضا شاه مطلعین بدو صورت نقل میکنند. گروهی میگویند وقتی رضا شاه با اتومبیل بآنها نزدیک شد با تمام شجاعتی که داشت دچار وحشت شد. سرلشگر هما یونی میگوید بهمین جهت در اتومبیل ماند و بفرماندهان لشگر دستور داد که افراد مسلح را قدری دور کنند و سمیتقو را بدون افراد مسلح بحضور شاه بیاورند. زیرا رضا شاه میترسید که سواران مسلح او را گلوله باران کنند. با اینطرز وقتی سمیتقو نزد شاه آمد بخاک افتاد و اظهار اطاعت کرد و رضا شاه هم او را مورد مرحمت قرار داد.

گروهی دیگر میگویند رضا شاه ترسی بخود راه نداد و با کمال شجاعت از اتومبیل پیاده شد. ابهت مقام سلطنت و قیافه رضا شاه سمیتقو را بحال تعظیم و تکریم وا داشت. سمیتقو در اوایل سلطنت رضا شاه بمجازات اعمال خود رسید و مناطقی را که ناامن ساخته بود قرین آرامش و امنیت گردید.

نقش (منصور) در دوران سلطنت پهلوی

اینجا نتوان گفت که کاری شدنی نیست
در مملکت ما همه کاری شدنی هست

*

از جمله کسانی که در دوران سلطنت پهلوی اول و دوم نقش مهمی در کشور داشتند علی منصور (منصور الملک) نخست وزیر زمان رضا شاه و محمدرضا شاه و فرزندش (حسنعلی منصور) نخست وزیر زمان آریامهر است. با اینکه منصور الملک هنگام وزارت راه خود بدستور رضا شاه بزندان افتاد و رضا شاه هم خیلی اصرار بمحکومیت او داشت معهذا از کاخ دادگستری با ورقه برائت خارج گردید و پس از چندی بمقام نخست وزیری رسید و در شهریور ۲۰ وقتی قوای بیگانه بخاک ایران وارد شدند او زمام کشور را در دست داشت و برطبق اظهارات بعضی از مطلعین نخست وزیر در جریان نارضایتی شدید متفقین بود و بشاه اطلاعی نداده بود. معهذا باردیگر منصور الملک در زمان سلطنت محمدرضا شاه بنخست وزیری رسید و فرزندش حسنعلی منصور نیز فرمان نخست وزیری پهلوی دوم را دریافت داشت که اگر ترور نشده بود امکان داشت که برای مدت زمانی طولانی نخست وزیر ایران باشد. چنانچه دوست نزدیک او هویدا بجای او آمد و ۱۳ سال در مقام نخست وزیری باقی ماند.

هیچکس نفهمید چرا منصورالملک بزندان رفت ؟چرا رضا شاه اصرار به محکومیت او داشت ؟چرا از طرف رضا شاه مأمورتشکیل کابینه شد؟ چرا درشهریورماه ۲۰رضا شاه را درجریان عدم‌رضایت متفقین ازوجود آلمانها در ایران نگذاشت ؟ چگونه درزمان سلطنت محمدرضا شاه هم خود او وهم‌فرزندش حسنعلی بمقام‌نخست وزیری رسیدند؟ جواب‌ش همان شعرنا ظرزاده‌کرمانی است که (درمملکت ماهرکاری شدنی هست)، جریان محاکمه منصورالملک وزیررا ه‌دوران رضا شاه مهم‌بود .طبق نوشته‌های مطلعین جریان ازاینجا ناشی میشودکه‌شهربانی به رضا شاه‌گزارش میدهدکه‌شب اول ژانویه‌امیرشرفی بدر ،ضیافتی درهتل آستوریا داده‌وهزارتومان پرداخته‌است .ابوالقاسم‌وثوق مدیرکل راه‌وباجناق منصورالملک هم‌درهمان شب درهتل پالاس ۱۳۰۰تومان خرج کرده‌است .رضا شاه‌بسرپاس مختاری‌رئیس شهربانی میگوید این امیرشرفی کاسب است ومعلوم‌شده‌پول را ازکجامیآورد وخرج میکندولی این مدیرکل سیصدتومانی که‌میتواند ۱۳۰۰تومان خرج کندقطعا" پالانش‌کج است .تحقیق کنیددروزارت راه‌چه‌خبر است ؟ همین گفته‌شاه منجربباز داشت منصوروزیرراه وتشکیل پرونده‌متهمین وزارت راه میشود .

صدرالاشراف مینویسد : منصورالملک وزیرطرق واعضای‌آن وزارتخانه درنزدشاه متهم‌بگرفتن رشوه‌ازشرکتهای مقاطعه‌کاری شدندومنصور ازوزارت عزل شد .مختاری تلفن کردکه‌اعلیحضرت امرفرموده‌اند شما را ملاقات کنم .وقتی آمدگفت شاه امرفرمودندهمین‌الان منصور را توقیف کنم .بعدفرمودنداول برووزیرعدلیه‌را ملاقات کن ونظر اورا بمن اطلاع بده‌گفتم‌منظورشاه‌چه‌بود ؟آیا مقصوداین بودکه‌من ازتوقیف‌مطلع باشم‌یا غرض این بودکه‌توقیف مطابق قانون باشد؟ چون قانون اجازه‌نمیدهدهیچ وزیری قبل ازاجازه مجلس توقیف شود .فردا به مجلس میروم‌واجازه‌تعقیب اورا ازمجلس خواهم‌گرفت آنوقت شما امرشاه‌را اجرا کنید .اول شب جم‌نخست وزیرمرا خواست

وگفت شاه نسبت بشما متغیر است .جریان را گفتم واظهار داشتم فردا خدمت شاه میروم وحقایق را میگویم .پیشخدمت شاه درمنزل نخست وزیر با من تماس گرفت وگفت الان شاه منتظرشماست .با عجله رفتم .تا مرا دید گفت شما اجازه نمیدهید من یک دزد رادرمملکت توقیف کنم مرا بسنگلاخ قانونی میاندازید .گفتم اعلیحضرت مکرر فرموده اید با یدوا مرخصوصی را با قانون تطبیق کنید .شاه گفت با یدقوانین کهنه را تغییر دهید با این قوانین هیچ کاری نمیشود کرد .گفتم قانون محاکمه وزراء جدید است وبصحه ملوکانه رسیده که درسال ۱۳۰۷ تصویب شده که متکی بقانون اساسی است .شاه گفت درزمان وزارت عدلیه دا ورتصویب شده است .منکه ازقوانین عدلیه خبرندارم چرا قوانین را برطبق مصالح مملکت اصلاح نمیکنید .

گفتم این قانون چون متکی بقانون اساسی است نمیتوان آنرا تغییر داد .پرسید درقانون اساسی چه هست ؟گفتم قانون اساسی صراحت دارد که هیچ وزیری را نمیتوان تعقیب جزائی کرد مگر با اجازه مجلس .شاه گفت چرا درقانون اساسی اینطور نوشته شده بتملق پرداخته گفتم قانون اساسی درزمان سلطنت قاجار نوشته شده که ازوزیر رشوه میخواستند واگر اطاعت کورکورانه ازاوامر شاه نمیکرد اورا حبس میکردند این بود که تعقیب وزراء موکول باجازه مجلس شد .شاه گفت وقتی رئیس الوزراء بودم احمدشاه گفت شیخ خزعل صدهزار تومان میدهد ۷۰هزار تومان مال من و۳۰هزار تومان مال تو که دستگیر نشود ولی من رفتم بخوزستان واورا دستگیر کردم .

دراینوقت جم وارد شد شاه ازمن تعریف کرد وگفت مثل وزیر عدلیه حقایق را بمن بگوئید ازتغییر من نترسید وبخوشروئی منهم مغرور نشوید .بهمین جهت من ازتعریف اونگران شده وفهمیدم که طبیعت سرکش اومایل نیست درمقابل اراده او بایستادگی شود .

بعدازدوروز اجازه تعقیب منصوررا ازمجلس گرفتم وحدود ۵ ماه در توقیف ماندتا محاکمه اودردیوان کشورشروع شود .مختاری هرروز

دربا ره ا قرا رمتهمین بشا ه گزا رش میدا دکه درموا ردعدیـــــده ا زمقا طعه کا را ن رشوه گرفته ا ندومرتب برتغییرخا طرشا ه ا زمنصور میا فزود .درهرخللی که دروزا رتخا نه پیش میآ مدشا ه وزیررا مسئول میدا نست .

بعدا زصدورا دعا نا مه مدعی ا لعموم مبنی برا ینکه منصورا زیـــنگ مقا طعه کا رخا رجی ۱۵هزا رتوما ن رشوه گرفته ،روزی شا ه درهیئـت دولت گفت ا دعا نا مه مدعی ا لعموم را درا ثبا ت ا تها م منصورخا ئن خوا ندم وبنظرمن دلیل قوی بودومحکوم خوا هدشد .شما که سا لهاقاضی بودیدچطورا ستنبا ط میکنید ؟من چون میدا نستم وا سطه ا رتشـــاه طا لقا نی بوده درحا لیکه منصورمنکرا ست وهیچ شا هدوقرینه ای هم نیست با ا ینحا ل دیوا ن کشورنمیتوا ندا ورا محکوم کند .بعـــداز تأ ملی بشا ه گفتم ما دا م که طرفین ا ظها را ت خودرا نکنندنمیتوانم ا ظها رعقیده نما یم .دا ورهم مطا لب مرا تا ئیدکرد .وقتی محا کمـــه شروع شدا عضا ی دیوا ن کشوربوا سطه سوا بقی که ا زمحا کمه تیمورتاش ونصرت ا لدوله دا شتندکه با مرعوبیت، حکم مجرمیت آنها صا درشده بودا زمن ا ستشا ره میکردند .من میگفتم که آزا دا نه محا کمه کنیـدو حکم حق بدهید .منهم خودرا سپربلاخوا هم کرد .منصورتوسط شیخ رضا ملکی وکیل خودپیغا م دا دکه چون خا طرشا ه نسبت بمن متغییرا ست ممکن ا ست ا عضا ی دیوا ن کشورمرعوب شده مرا محکوم کنند .ا زشمـا متوقعم که نگذا ریدبا ین خا طرمحکوم شوم مگرآ نکه حقیقتا "دیوان کشور مرا مجرم بدا ند .همین پیغا م را هم توسط مکرم ا لدوله وزیرخارجه دا ده بودکه بشا ه عرض کند .عصرآ نروزشا ه درجلسه هیئت دولت شرکت کـرد وخیلی عصبا نی بودوگفت دستگا ه سلطنت منهم مثل قا جا ریه شـــده و بندوبستها ئی درکا رها میشود .درجلسه گذشته دربا ره محکو میـــت منصورگفتم وزیرعدلیه گفت هنوزدفا عیا ت شنیده نشده ووزیرما لیه هم تصدیق میکندو وزیرخا رجه هم پیغا م میآ ورد .معلوم میشودکه شما دست بیکی شده ا یدکه ا ورا خلاص کنید .آ نگا ه خطا ب بمن گفت من کی

بشما گفته ام که منصور با ید محکوم شود .خوا ستم جوا ب دهم گفت نتیجه بعد معلوم خوا هد شد .آخر جلسه شا ه نزد من آ مد و گفت چه جوابی میخواستی بدهی؟ گفتم اگرا علیحضرت نسبت بما ها سوء ظن پیدا کنید بعدها نمیتوا نیم حقیقت را عرض کنیم و با ید روی تما یلات ا علیحضرت حرف بزنیم .تصور نمیکنم ا ین رویه شا یسته با شد .شا ه گفت ا وقا ت شما تلخ نشود اگر به تبا نی با منصور یقین حا صل کرده بودم رفتا ردیگر میکردم .وقتی بعدها با دا ور صحبت میکردیم گفتم با طن میل شاه ا ین ا ست که منصور محکوم شود ولی من هرگز ا ین بدنا می را برا ی خود وعدلیه نمیگذا رم وا ستعفا میکنم .دا ور گفت صلاح نیست بهترا ست فردا حضور شا ه برویدو حقا یق را روشن کنید .من هم نزد شا ه رفتم و گفتم خا طرا علیحضرت ا زمن را ضی نیست .اگر می پسندید بخدمت ادا مه دهم وا لا ا ستعفا کنم .گفتم خدمت بشا ه و مملکت و قانون یکی ا ست اگر کسی برخلاف قا نون یا ضد کشور عمل کند و بگوید بشا ه خدمت میکنم من آ نرا خیا نت میدا نم .شا ه با تعرض گفت میخوا هید بگوئید منصور تبرئه خوا هد شد .گفتم بله همین ا ست .گفت حا لا آ مده ا ید مرا را ضی کنید که تسلیم شوم تا دزدی تبرئه گردد .گفتم من درا را ده ا علیحضرت نمیتوا نم تصرف کنم ولی در پرونده منصور هیچ دلیل و قرینه ا ی غیرا زا ظها را ت طا لقا نی نیست .شا ه گفت من ا وراوجدانا" مقصر میدا نم و هرکس علاقمند به مملکت با شد همین عقیده را دا رد.اگر وزیر رشوه گیر نبا شد چطور اعضا ی وزا رتخا نه رشوه میگیرند .گفتم فرما یشا ت ا علیحضرت درست ا ست ولی درا مور جزا ئی همینکه دلیل قا صرا زا ثبا ت ا تهام با شد متهم تبرئه میشود .شا ه گفت آ یا منصور خوب وزا رت کرده که در وزا رتخا نه ا ش رشوه رواج دا شته وا یرا نی را پیش خا رجی رشوه خوا رو خا ئن معرفی کرده ا ست .گفتم ا ین مطا لب قا بل طرح در دیوا ن کشور نیست با ید مجلس ا زا و سلب اعتما د کند . حا لا وزرا در پیشگا ه ا علیحضرت مسئول هستند که ا ورا عزل و حبس فرمودید دیگر چه مجا زا تی ا زا ین با لاتر .محکمه ا گرا ورا آ زا دا نه

محاکمه کند تبرئه خواهد شد. اگر اعلیحضرت حکم مجازات میخواهند میتوانند یا زدیوان تمیز گرفت ولی نمیتوانم این خیانت را به عدلیه وعدالت بکنم اجازه فرمائید استعفا کنم. درحالیکه اعلیحضرت باید عدلیه را تقویت کنند. سرانجام شاه بمنطق من تسلیم شدو ولیعهد هم حضور داشت که شاه گفت فلانی مجسمه قانون وشخص خیرخواه عاقلی است.

وقتی از نزد شاه باز گشتم بمدعی العموم گفتم به قضات بگوئید آزادانه رأی بدهید و تزلزلی نداشته باشید بهمین جهت منصور تبرئه شد. چند روز بعد محاکمه اعضای وزارت راه در دیوان جزا شروع شد متهمین گفتند که با زور از آنها اقرار گرفته شده است. رئیس شهربانی که افتضاح را دید بشاه گزارش علیه من داد. در همین موقع شهربانی پرونده ای علیه عباس آریا معاون وزارت طرق که مرد لایق ودرستی بود تهیه و بعدلیه فرستاد. او هم شش ماه بود که در زندان بسر میبرد. بشاه گزارش دادم که نظمیه بی جهت او را توقیف کرده است. شاه توسط شکوه الملک پیغام داد که نظمیه یعنی من. فهمیدم که آب از سرچشمه گل آلود است. روز بعد شاه مرا خواست که مدعی العموم دیوان جزا رئیس نظمیه را متهم کرده که برای آریا پرونده ساخته باید مطلب روشن شود. جلسه ای با حضور رئیس الوزراء وشما و شکوه الملک تشکیل و او را محاکمه کنید. رئیس نظمیه شاکی را هم آورده بود که بمدعی العموم گفته بود رئیس شهربانی مرا وادار کرده که بآریا اتهام رشوه بزنم. از شاکی در جلسه هرچه پرسیدند سکوت کرد و از ترس رئیس نظمیه نزدیک بود سکته کند. مختاری که وضع را چنین دید گفت الان نزد شاه میروم واستعفا میکنم. بعداً شاه بنخست وزیر گفته بود به وزیر عدلیه بگوئید استعفا بدهد. هما نروز هم نیرالملک هدایت رئیس دیوان کشور را که حکم برائت منصور را داده بود معزول کردند و منهم استعفا دادم. مدتها خانه نشین بودم جز اقربای نزدیک هیچکس نزد من نمیآمد و بجائی هم نمیرفتم فقط با اجازه شاه بمحلات

رفتم .بعدا" بوکالت مجلس انتخاب شدم .همراه سا یروکلا نزدشاه رفتیم .منصورالملک رئیس الوزراء دنبال شاه بود .وقتی شاه بمن رسیدا حوال پرسی کردوسربزیرانداخت ورفت .من ملتفت شدم برای آن بودکه چندسال قبل همانجا بمن متغییرشده بودکه چرا میخواهید منوررا تبرئه کنیدومرا معزول نمود .حالامنصورنخست وزیراست وبدنبال او...

مخبرالسلطنه مینویسد : منصورالملک دروزارت طرق موردسوء ظن قرارگرفت وپرونده ای برایش تنظیم گردید .دواتها مداشت یکی اینکه ازکامپساکس ۱۵هزارلیره گرفته است .بعقیده من اگرراست باشدکم گرفته چه باحترام امضای اوکامپساکس ۵۰۰هزارلیره نفع برده است .اتهام دیگرشهادت یکنفربدعوی میانجیگری ودیگرآنکه کارخانه ابریشم ضعف آنچه برآورده شده بوداتمام شد .کاربه تمیز کشید .ادله اتهام کافی نبودبه برائت منصورحکم صادرگردید .در نتیجه رضا قلی خان هدایت پسرعمو ،ازریاست تمیزمعاف شد .منصور مغضوب بودتا اینکه بریاست وزرائی منصوب شد .

یکی ازمقامات وزارت دادگستری میگفت حکم برائت منصورالملک رانیرالملک هدایت رئیس دیوان تمیزصادرکرد .درحالیکه مدرالاشراف بخواسته رضا شاه باوفشارمیآوردکه باید حتما "اورامحکوم کندولی اوزیربارنرفت بهمین جهت باا ینکه حکم ۱۱ رتبه قضائی نیرالملک صادرشده بودصدرالاشراف حکم راگرفت وزیرآن نوشت (بایگانی شود) .این سنددروزارت دادگستری موجوداست که من آنرا بدوچشم خوددیده ام .این امربخوبی نشان میدهدکه بین مدرالاشراف ونیرالملک دربارصدورحکم برائت منصورالملک اختلاف نظروجودداشته است .بعدا "هم نیرالملک ازکاربرکنارگردید .

(دست چپ) رضا شاه در تبعید

هزار سال حکومت بآن نمیارزد غلامی آید وگوید که خواجه معزولی

*

درنشریه‌ای خواندم یکی از کسانی که خدمات زیادی برضا شاه کرد دبیر اعظم بهرامی بود که تمام نوشته‌ای رضا شاه بقلم او میباشد. رضا شاه او را (دست چپ) خود میدانست. شایستگی او مورد تائید همگان بود و رضا شاه هم همواره رعایت احترام او را میکرد.

او قبل از کودتای ۱۲۹۹ هم رئیس کابینه وزارت جنگ بود. روزی رضا خان نزد او رفته وگفت رئیس قزاقخانه بمن امر کرده که برشت بروم و در جنگ شرکت کنم ولی من با مرا و نمیروم مگر اینکه خود وزیر یا معاون بمن حکم بدهند. بهرامی جواب سربالائی با و داد و گفت حرف شما منطقی نیست زیرا صاحبمنصبان باید مطیع امر رئیس خود باشند و مستقیما" با رئیس خود صحبت کنند. وچون میل ندارم شما صاحبمنصب متمردی باشی هرگز پیغام شما را بوزیر جنگ نمیرسانم. میرپنج رضا خان از این پاسخ ناراحت شد و از اطاق دبیر اعظم بهرامی با عصبانیت خارج شد.

پس از کودتا رضا خان او را خواست و رئیس کابینه کرد. روز اول که با مراسلات احضار شد میرپنج رضا خان که بزحمت میتوانست بخواند و از نوشتن عاجز بود در پاسخ نامه‌ها با کلمات مقطع وکوتاه دستوراتی میداد و منتظر بود که بهرامی آنها را یادداشت کند چون

یا ددا شت نمیکردا زا وسئوا ل نمودگفت بخا طر میسپا رم وفرداجوابها را ملاحظه خوا هیدفرمود .وقتی رضا خا ن فردا جوا بها را دیدخیلی ا ز منشی خودرا ضی بودزیرا دبیرا عظم‌قلمی توا نا دا شت .

دبیرا عظما زمشا ورین نزدیک رضا شا ه‌بودحتی با وخوا ندن ونوشتن میآ موخت .وقتی مرتضی خا ن(یزدا ن پنا ه)مغضوب شدوبهرا می بدیدن ا ورفته‌بودموردعتا ب قرا رگرفت که‌چرا بدیدن مرتضی خا ن که‌تحت نظرا ست میرودوبا ین بها نه‌وبها نه‌ها ی دیگرمغضوب شدو بعنوا ن سرپرستی محصلین قورخا نه‌با روپا رفت .

رضا شا ه‌وقتی عصبا نی میشدبا طرا فیا ن خودمیگفت :همه‌شماهاپیش ازمن وجود دا شتیدوبدون من بقدردوتا پول سیا ه‌کا رحسابی ا ز شما ساخته‌نیست .

بهرا می وقتی ا زا روپا با زگشت با ستا ندا ری ا صفها ن وفارس و خرا سا ن منصوب شد .درحکومت فا رس بسا ختما ن‌آرامگاه‌حافظ پردا خت وروزا فتتا ح خطا ب به‌حا فظ چنین گفت : ((میگویندا ین مقبره توا ست که‌ششصدوا ندی سا ل درا ینجا آ رمیده‌ا ی .من ا ین معنی را با ورندا رم .زیرا ا ین گلبا نگ جا ویدی که‌ا زا فق ایرانیت بافتخا ر بشریت روزبروزروشن ترودلپذیرترنغمه‌سرا ئی میکندا زکی وا ز کجا ست ؟ برخیز . .ششصدسا ل آ را مش وا سترا حت کا فی ا ست . .تو بیدا رهستی ودرقلب هرصا حبنظرودیده هرذی بصیرتی‌زنده وموجودی . تواگردرخوا بی پس کیست ا ین بلبل گویا ئی که‌دیوا ن ترابمنقا ر گرفته‌وصفیرخودرا ا زکنگره‌ها ی عرش بگوش عا مخا کی میرسا ند . تومجردترا زآ نی که‌درروی زمین مقبره‌دا شته‌با شی . .توبسیَط‌تر ا ز زمینی . . .توا زعا لم‌خاک بوجودنیا مده‌ا ی که‌بتوا نند‌درزیر خاک مکا نی برا ی توقا ئل شوند .کدا م‌قلب ا ست که‌بآ سمان‌تومترنم نبا شد .کدا م‌عشقی ا ست که‌ا زا وج بیا ن تونرقصدوکدا م‌فلسفه‌ایست که‌ا زعظمت روح توآسما ن وزمین را نشکا فد . .))

دبیرا عظم‌بهرا می مدتی وزیرپست وتلگرا ف هم‌شدولی آخرین

ما موریت ا و استا ندا ری خرا سا ن بود .تیمورتا ش ونصرت ا لدوله علیه ا ش ا قدا مکردند .درقضیه ا سدی و مسجدگوهرشا ه مظنون و احضار شد .بتهرا ن آ مد .چندبا ردشتی ودبیرا عظمرا بشهربا نی کشیدند و زندا نی شدند .فوت ا سرا رآ میزتیمورتا ش وخفه کردن نصرت ا لدوله وخودکشی دا ورموجب شدکه وقتی ا ززندا ن آ زا دگردیدخیلی آ هسته رفت وآ مدمیکرد .معهذا با زهمرا ورا بملایرتبعیدکردندتا پس از شهریور ۲۰ آ زا دشد .وتا زه فهمیدکه هرکس دیکتا تورمیپرورد عاقبت بلای جا ن خودش خوا هدشد .

تعصب درتا ریخ

بمن نصحیت کرده ا ندکه درتا ریخ تعصب نبا یدداشت وحقا یق را نگا شت .ا گرراست بنویسمگروهی بدشا ن میآ ید .ا گردروغ بنویسم خودم بدم میآ ید .چه کنم ؟ زشت وزیبا ،دروغ وراست بسیارنوشته اند وهمه خوا نده میشود .ممیزصحیح وسقیمکیست ؟ من آنچه صحیح دانسته ام مینویسم توخوا ه ا زسخنم پندگیر خوا ه ملال . .

وا نشا ا للـه ا زحدا عتدا ل تجا وزنخوا هم کرد . (مخبرا لسلطنه هدا یت)

خواجه‌ای که‌سررضا شاه (کـــلاه) گذاشـــت

نماند ستمکار بد روزگار بماند براو لعنت پایدار

*

درتمام مدتی که‌رضا شاه‌دراوج قدرت بودتسمه‌ازگرده‌همه‌کشیده وهمه‌صداها را درگلوخفه‌کرده‌بودونفس ازنفس‌کسی بلندنمیشـــد . روسای نظمیه‌اوآیرم- درگاهی - مختاری باگزارشات‌خود حتـی نخست‌وزیرو وزیردربار راازاوج قدرت بزیرمیکشیدندوبکنـــج زندان میفرستادند .بعدازصرف‌صبحانه‌برای رضا شاه‌هیـــچ چیـــز مطبوع تر ولازمترازگزارشات روزانه‌روسای شهربانی نبود .وقتی آیرم‌توانست (ایران مداری)چون تیمورتاش را بکنج زندان‌بفرستد واورا بعجزولابه‌بیاندازدیگرتکلیف سایرین معلوم‌بودکه‌حتی‌بخود اجازه‌نمیدادندکه‌دوربرما مورین‌شهربانی قدم‌بگذارند .ازبیـــن آنها تنها کسی‌که‌توانست سررضا شاه‌را کلاه‌بگذاردسرلشگرآیرم‌رئیس نظمیه‌مقتدرا وبود . . آیرم‌درجوانی درروسیه موردعمل جراحی قرار گرفته‌بودوشهرت داشت که (خواجه)است .برای رفع ابهام‌تظاهـــر میکردکه‌خیلی بازنان دوستی وهمزیستی دارد .

ابراهیم خواجه‌نوری درباره‌اوچنین نوشته‌است :

چندی بعدازکودتا مسافری که‌خودرا سرتیب سابق قزاقخانه معرفی میکردازبادکوبه‌واردشد .خسرودادفرمانده‌ژاندارمری بندرپهلـوی با اومذاکره‌کردونشان میدادکه‌نظیراعیان سابق روسیه‌است کـــه

ثروت وتشخص خودرا ازدست داده ولی مشاعت تکبرگذشته را حفظ کرده است .رضا خان پهلوی با ایجادتحول درژاندارمری وقشون موقعیت ممتازی برای افسران سابق قزاقخانه ایجادکردبخصوص که فردزبان روسی بداندوبرموزکارآشنا باشد .درچنین موقعیتی محمدحسین آیرم که برای معالجه بروسیه رفته وعمل جراحی مهمی در اعضای تناسلی خودانجام داده وبشکل خواجه ها درآمده بودبایران بازگشت ودرخدمت ارتش پذیرفته شدودرجه سرتیپی سابق رابا درجه سرهنگی جدیدتطبیق نموده بریاست هنگ مازندران بساری رفت . قدرت این افراددرآن مشاغل ودرآنوقت حدومرزنداشت .وهر فرماندهی که بیشترا عمال قدرت میکردنزدفرمانده کل قوا محبوبترمیشد .اوفرمانده تیپ شمال با درجه سرتیپی شد .ترکمنها عائله براه انداختند .شخصا" با سترآبادرفت وتوفیقی هم نداشت. مردی مال دوست بودکه بهرحیله ای دست میزد .چون سردارسپه از سرلشگرا میرطهماسبی ناراضی بودوگزارش میرسیدکه بواسطه حسن اخلاق روزبروزمحبوبترمیگرددومردم آذربایجان ازاوستایش میکنند. سردارسپه درسرکشی بآذربایجان اوراهمراه خودبتهران آورد وسرلشگرآیرم راکه مردی جسوربودبجای اومنصوب نمود .رفتاراین دوفرمانده طوری بودکه افسران ومردم ازطهماسبی راضی وازآیرم ناراضی شدند .آیرم ازآذربایجان بتهران آمدوجزوافسران احتیاط شدولی پس ازچندی بریاست دژبانی منصوب گردید .چون میدید مرتضی خان یزدان پناه وفرج الله بهرامی بشاه خیلی نزدیک هستند هرطورشده باآنها دوست شد .آیرم دریافت که شاه ازخبرچینی خوشش میآیدحتی راجع باین دوشخصیت هم بشاه گزارش میداد .جلسه محاکمه ای بریاست سرلشگرطهماسبی تشکیل شدکه منجربتوقیف آیرم ومسافرت اوبفرنگ شد .پس ازمراجعت برکرسی ریاست شهربانی تکیه زد وبه چه کارها پرداخت .روزنامه ها را بمداحی واداشت .زن ومردرا بجاسوسی گماشت .املاک مردم راگرفته دردهان گشاد اداره

املاک اختصاصی ریخت .ساختمانهائی را بمردم تحمیل نمودوده یک آنرا بحساب شاه آورد .درنتیجه همین خدمات بدرجه سرلشگری رسید .
درحقیقت رئیس شهربانی ورئیس املاک ورئیس واقعی شهرداری ولولوی تمام وزارتخانه ها بود .از تیمورتاش آموخت که باید همه را از دورشاه دورکردتا نفسی براحت بکشد .تیمورتاش وقوام وسردار را سعـــــدو دیگران را باراست ودروغ موردتهمت قرار داد .آیرم چون میدانست که سعدی گفه (بردوستی شاهان وآوازخوش کودکان نباید غره شدکه آن بخیالی واین بخوابی تغییر میکند)بفکر عاقبت عمر افتاد . .
آیرم برای محکم کاری خواهر ملکه را بعقد پسرش درآورد .آخریـن فکرش این بودکه پول زیادی بدست آورده وتاستاره اقبالش غروب نکرده برود .اوازاعجایب بودهم (خواجه)بودهم (زن دوست) . .
پول فراوان ازاین وآن گرفت .هرجا جواهرقیمتی سراغ داشـت دست اندازی میکرد .وقتی کیسه اش لبریزشدحیله ای بکـــار زد .
ناگهان صدایش گرفت .پزشکان مجرب هرچه کردندفایده نبخشیـــد .
همه تجویزکردندکه بایدبخارج برود .بارسفراروپا بست .اتومبیل مجللی خرید ،بیرق ایران را نصب کرد ،باکمال تبختر ظاهرا "مشغول معالجه شد .نه ماه طول کشیدوآیرم نیامد .برای شاه یقین شدکه مرغ ازقفس پریده است .دانه ای دادتا پرنده را بدام بیاندازد .هزارلیره خرج معالجه فرستاد .دریافت کردوگفت متشکرم ولی پزشکـــــان گفته اندحالت برای مراجعت مساعدنیست
مجله سپیدوسیاه ازقول یکی ازوالاحضرتها می نویسد :
یکی ازدلائلی که آیرم توانست توجه پدرم را جلب کندتشکیلات وسیع جاسوسی اوبودکه عده زیادی ازمقامات مملکتی را زیرنظرداشت .
رضا شاه میگفت (آیرم نه تنها خواجه نیست بلکه ازهرمرد مقتدری مردتر است .)چون خیلی باهوش بودپس ازکسب قدرت وجمع آوری مـــال ومنال جانش را بدربرد .پدرم میخواست میلیونها خرج کندتـــا او دستگیرشود .

آیرم علاوه برفرا رحقه دیگری هم زد .ا زپدرم خوا ست که کا دوئی برا ی ولیعهد بسویس ببرد .پدرم موا فقت کرد .ا وهم مقدا رقا بل توجهی ا سعا رخا رجی را درجعبه ها ی کا دوگذا شت بنا م (والاحضرت ولیعهد) تا ما مورین گمرک دیگرکنترل نکنندوبا اینطرزپولها را ا زکشور خا رج سا خت .پدرم اگرآیرم را گیرمیآ وردحتما ا ورا میکشت .پندرم کسا نی را که با وصمیما نه خدمت میکردندنمیکشت .نظا میها تا آخر با ا وبودند .کشته شدن سردا را سعدوتیمورتا ش علل دیگردا شت. یکبا رپدرم درباره یکی ا زا طرا فیا ن ونزدیکا ن خودمیگفت(وقتی مرا نگا ه میکندمثل ا ین ا ست که طلبکا رمیبا شد . ا رث پدرش راازمن میخوا هد .)

مطلعی میگفت :وقتی رضا شا ه ا زا ستردا دآیرم ما یوس شده بود و میدیدکه رئیس شهربا نی محبوبش با چه حقه ا ی ا زچنگ ا وبدررفته عصبا نی بودوچون نمیتوا نست علیه ا وکا ری ا نجا م بدهددستورداده بودپزشکا نی که تصدیق کرده ا ندآیرم بیما را ست موردتعقیب قرار گیرند .ا زقرا رمعلوم دکترا علم ا لدوله ثقفی ا ین تصدیق رادا ده بود که مدتی گرفتا رما مورین وفشا رآنها بودوسرا نجا م هم شا یع شدکه ا ورا هم با (خورا ندن قهوه)بدیا ردیگرفرستا ده ا ندکه درهیچ کجا نوشته ا ی درا ین با ره ندیده ا م فقط کسا نی که درآ ن ا یا م درکشور ما دا را ی سمت ومقا می بوده وبا رضا شا ه هم موا فق نبوده ا ند میگویند بدستوررضا شا ه با وهم قهوه مخصوص را دا ده ا ند .

فرخ می نویسد : سرلشگرآیرم وقتی رئیس شهربا نی شدهمیشه پا کترین ودرست ا ندیش ترین مردم ا یرا ن را موردتهمت قرارمیداد. آیرم چون (خوا جه)بودعقده دا شت .وقتی قدرت گرفت برا ی ا ینکه ا ین نقطه ضعف خودرا بپوشا ندخیلی با زنها معا شرت میکرد .

ا ودروا قعه مجلس ا ول هم تیرخوردوترفیع گرفت .مردقسی ا لقلب وپرونده سا زی بود .وقتی رئیس دژبا ن شدگزا رش دا ده بودکه یزدا ن پنا ه وفرج ا للهخا ن بهرا می قصدخیا نت بشا ه را دا رند .

رضا شاه خیلی عصبانی شدودستوردادجلسه محاکمه تشکیل دهند.
پس از رسیدگی معلوم شدآیرم گزارش دروغ داده بسه ماه زندان محکوم شد.پس از آزادی با روپا رفت.درمراجعت بریاست شهربانی منصوب گردید.پرونده های زیادی ساخت.پول زیادی بدست آوردوازایران فرارکردوشاه خواست اورا پس بگیردکه موفق نشد.

فریدون هاشمی حائری بمن میگفت پدرما درم دکتررضا خان نام داشت که بعلت دوستی با (وستدا هل)رئیس شهربانی ایران که از افسران سوئدی بودقبول کردکه کارهائی پزشکی شهربانی راانجام بدهدومدتها اینکار را بعهده داشت.وقتی آیرم رئیس شهربانی شد وبنای بدرفتاری را با همه گذاشت دکتررضا خان هم از او ناراضی وعصبانی شدوشعرمعروفی راکه برای آقا محمدخان (خواجه)سروده بودندبرای اوفرستادکه چنین است :

نه (عقل)ترا که را هنمائیت کنم نه (فهم)ترا که حرف حالیت کنم
نه (ریش)ترا که ریشخندت سازم نه (خ...)ترا که خ...مالیت کنم

مجله شهرفرنگ چاپ لندن سالها بعدچنین نوشت :

درسال ۱۳۲۱که دولت قوام السلطنه روی کار بود.با شدت جنگ در استالین گرادواستفاده متفقین ازراههای ایران برای کمک نظامی بشوروی واعلان جنگ ایران بآلمان،کنت شولنبرک سفیر سابق آلمان درایران وکارشناس مسائل ایران درورزارت خارجه آلمان نازی به هیتلرپیشنهادکردکه یک (حکومت ایران آزاد)درآلمان تشکیل شود تابرای مبارزه با متفقین گروههائی تشکیل وآلمان نیزبا یران حمله کرده با تسخیرراههای جنوبی ایران به نیروی خوددرشوروی کمک برسانند.هیتلرهم درکتاب خودباین امراشاره ای کرده است.هیتلروعده کرده بوددرصورت پیروزی آلمان برروسیه ۱۷شهرقفقازبایران مستردمیگردد.بهمین جهت مقامات آلمانی درجستجوی شخص مقتدری بودندتا (ایران آزادناسیونال سوسیالیست) رابراه اندازند.درابتدای امرکنت شولنبرگ بعلت دوستی با

سرلشگرشیبانی که درآلمان بطرز اسرارآمیزی زندگی میکرد ملاقات کردولی اواین پیشنها درا نپذیرفت .بعدا" گفته شدکه سرلشگر شیبانی دربمبارانهای هوائی ازبین رفت .همچنین شایع شدکه پس ازسقوط برلین توسط روسها دستگیرشد . (خودشولنبرگ بعدها جزوقیام کنندگان علیه هیتلربدارآویخته شد .)سپس دولت آلمان نازی متوجه سرلشگرآیرم رئیس شهربانی رضا شاه شد .اوبا داشتن سمتهای ریاست نظمیه وسرپرستی املاک سلطنتی وشهرداری تهران برضا شاه خیلی نزدیک بودوپس ازمخالفت با تیمورتاش وبرکناری اواقتدارزیادتری یافته بودولی ازوحشت غضب رضا شاه بعنوان بیماری رهسپارآلمان گردیدودیگرحاضرنشدبایران بازگردد . رضا شاه برای اویکهزارلیره فرستادکه بایران مراجعت کندچون مراجعت نکردتقاضای استردادوراازدولت آلمان نمودواوهم مخفیانه آلمان را ترک گفته به (لیختن اشتاین)رفت وسالهادر آنجا زندگی میکرد .درآنموقع آیرم درپاریس بودکه (شولنبرگ) بپاریس رفت ودرهتل امپریال ملاقات صورت گرفت ومذاکرات با کمک مترجم انجام شد .آیرم گفت من غیبگونیستم ولی معتقدم چون کشورم درا شغال متفقین میباشدشایداین عمل درسرنوشت ایران مفیدباشد .وشولنبرگ هم باوقول استردادقفقازرادا د .با اینکه درلیختن اشتین با ولقب (کنت ژان دومون سر)ازطرف نخست وزیر آنکشوردا ده شده بوداین وظیفه را پذیرفت .چندروزبعدآیرم باهیتلر دیدارکردوهیتلربا پیشنها دات اوموافقت نمودوقرارشدظرف دو هفته (دولت ایران آزادنا سیونال سوسیالیست)را معرفی کند . آیرم هم لیست دولت خودرا به هیتلردادکه چنین بود :
عدل الملک دادگر ،وزیرکشور- عباس علامیر ،وزیرخارجه- عزیزالسلطنه ،وزیردربار- مشاورالملک ،وزیردارائی- دکتر علی علامیر ،وزیردادگستری- نظام الدین اخوی وزیرتبلیغات- مشارالسلطنه،وزیرفرهنگ - محسن مهدوی وزیرتجارت - مخبر

هما یون وزیرپست وتلگرا ف ـ دکتررضا نور ،وزیربهداری ـبصیرپور رئیس دفترهیئت وزیرا ن .

برا ی مقر (ا یرا ن آزا د)دهکده زیبا ئی درشما ل آلما ن درا ختیا ر آیرم قرا رگرفت وپرچما یرا ن آزا دقرا ربوددرآنجا با هتزاردرآید . آلما نها ا زتبعیدرضا شا ه بجزیره موریس خیلی نا را حت بودندوبه دولت ا یرا ن آزا دا طلاع دا ده شده بودکه با یک ا قدا م غیر منتظره رضا شا ه را ا زآنجا خوا هندربود .پیشنها دربودن رضا شا ه را دکتر منشی زا ده که دردا نشگا ه مونیخ تدریس میکرددا ده بودکه موردتوجه آلما نها قرا رگرفت .آلما نها با مذا کره با ژا پنیها تصمیم گرفته بودندکه یک زیردریا ئی ژا پنی برا ی عملیا ت بخدمت گرفته شود . آیرم هم با ین پیشنها دخیلی ا برا زعلاقه میکرد .ا ما ا نگلیسها ا زاین نقشه آگا ه شده نا گها ن را دیولندن خبردا دکه چون آب وهوای جزیره موریس منا سب نبودرضا شا ه بژوها نسبورک منتقل شده ا ست .بعدا" معلوم شدا نگلیسها یکی ا زا عضا ی گروه ملی را تطمیع کرده ا سرا ر ربوده شده رضا شا ه را بدست آورده ا ند .

آیرم که ا زا ین عمل نا را حت شده بوددرهمین ا یا م درهتل کلاریج که محل ا قا متش بودموردحمله جا سوسا ن ا نگلیسی قرا رگرفت که با مسلسل قصدجا ن ا ورا کرده بودندولی با دخا لت ما مورین آلما نی ا ین حمله عقیم ما ندوجا سوسا ن ا نگلیسی دستگیرشدند .دولت آلمان به آیرم دستوردا دکه با همکا را ن ا یرا نی خودبه (وین)برودکه ۵نفرهمرا ه ا ورفتندولی بقیه ما ندندوقرا رشدآیرم همکاری آلما نها را برا ی عملیا ت تخریبی درا یرا ن جلب کند .

پس ا زچندی با ردیگرآیرم به آلما ن آمد .رفتا ردولت وین ودولت آلما ن با مقا ما ت دولت ا یرا ن آزا دخیلی محترما نه بودنظیررفتار با یک رئیس دولت .درآلما ن ا ورا درسا ختما ن مجللی جای دا دند . درا ین هنگا م خبرها ی بدی ا زعقب نشینی آلما نها رسیدکه بتدریج دوستا ن آیرم متفرق شدند .را دیوبرلن شروع به تبلیغا تی علیه

ایران کردودولت آلمان از آیرم‌خواست که‌در این برنامه‌ها شرکت کرده‌رسما" (دولت ایران آزاد)را اعلام‌نماید وآیرم‌هم‌نپذیرفت. عده‌ای ازهمکاران آیرم‌که‌با انگلیسها ارتباط داشتندبه‌آلمانها وانمودکردندکه‌آیرم‌حاضربمساعدت با آنها نیست .درنتیجه‌درأواخر سال ۱۹۴۴آیرم‌درا قامتگاهش درنزدیکی دریاچه (زالامسی)دستگیر وبیکی اززندانهای برلن منتقل شد.تنها دخترآیرم‌میتوانست هفته‌ای یکبار اورا ملاقات کند.آیرم‌چون زبان روسی میدانست‌و اکثرزندانیان هم‌روسی بودندبا بسیاری ازفرماندهان روسی در زندان آشنا شد.بعدازپنج ماه‌هنگامیکه‌زندان برلن توسط‌روسها گشوده‌شدا زززندان خارج شدوبا پاسپورت سیاسی بسویس فرارکردو درآنجا پس ازسه‌سال درگذشت.

دربارهٔحکومت (ایران آزاد)دادگربه‌طباطبائی مدیردنیا چنین گفته‌است : برای دیدن من (شولنبرگ)و (فن پاپن)دسلماتهای آلمانی بپاریس‌آمدندوبا من صحبت کردندکه‌رهبری حکومت ایران آزادرا بپذیرم‌ولی من ردکردم.بعدا" آیرم‌بمن مراجعه‌کردبازهم ردکردم.ولی آیرم‌وقریشی وقشقائیها دراین باره‌فعالیت داشتند. (باینطرزمعلوم‌میشودنامدادگردرلیست حکومت ایران آزاد تصوری است زیرادادگرکسی نبودکه‌زیربارآیرم‌وحکومتی برودکه رئیس‌آن آیرم‌باآن سابقه‌باشد.آیرم‌میخواسته‌ازنام دادگر استفاده‌کندکه‌توفیق نیافته‌است .)

اعدام محسن جهانسوزی

یکی ازکسانی که درسال ۱۳۱۸درتهران اعدام شد (محسن جهانسوزی) بودکه بشدت علیه رژیم وشخص رضا شاه صحبت میکردکه گزارش اعدام اوچنین است :

محسن جهانسوزی روز۲۲جاری ساعت ۱۱ونیم صبح درارا ضی کاظم‌آباد خرابه شمالشرقی قصربا حضوردادستان ارتش (سرتیب قریب) ، سرگردوالی نماینده لشگر۲ پادگان مرکز ،دکترخسروخاورپزشک قانونی اعدام گردید .

محکوم‌نامبرده موقع اعدام ازبستن چشمهای خودممانعت نموده و تقاضاکردبدون بستن چشم تیربارانشودوباتقاضای اوازطرف دادستان ارتش موافقت شده است .محکوم‌قبل ازاجرای آتش‌تیرباران شعار (زنده‌باد ایران)را تکرارنمود .بعدازشلیک دوم‌وسوم درگذشت .کالبدنامبرده‌تحویل اداره‌درگذشتگان گردیدومراتب گزارشا" معروض میگردد .

گروهبان صمداردوبادی که‌جزوگروه‌اعدام‌کننده‌بوددراعترافاتش چنین مینویسد : بااینکه ۲۵سال ازعمرش میگذشت اثری ازترس درروجودش نبودوآزادانه مرگ راا ستقبال میکرد .خاطرش اینقدر جمع‌بودکه‌فکرمیشدیاازاعدامش بی خبراست ویابیمارروانی است. اثری ازناراحتی درچهره‌اش دیده‌نمیشد .گوئی افسریامدیری است که‌بدفترش میرود .سرمشق فداکاری وجرئت بود .وقتی‌خواستند

چشمش را ببندندبا صدائی محکم گفت چشم مرا نبندید .پس ازآنکه شهادتش را گفت افسرفرمان آتش داد .ما ازگناه محکوم خبرنداشتیم. فریاد (زنده باد ایران)را با صدای بلندتکرار میکرد .

ضمن اتهاماتش بودکه گفته ونوشته تجاوزات شاه با ملاک ودارائی اشخاص بیشتربرای حرص وآزومال طلبی است .راه آهن سرتاسری بنفع ایران نیست بلکه برای منافع بیگانگان است .

محسن جهانسوزی اهل کرمانشاه بوددربیروت تحصیل کرده ودرمراجعت بایران بدانشکده حقوق رفت ودررشته سیاسی فارغالتحصیل شد سپس واردخدمت افسری وظیفه شدوبا درجه ستوان دومی مامورخدمت درکرمانشاه گردیدکه بعلت گزارشاتی که ازافکار اوداده شده بود بازداشت گردید .

زبانهای فرانسه وانگلیسی را بخوبی میدانست .ترجمه هایش در مجله مهرو روزنامه مهرایران منتشرمیشد .کتابهای (راه خوشبختی، جوان بمانید)اثرویکتورپوشه را ترجمه کرده بود .همچنین کتاب (نبردمن)بقلم هیتلررا بفارسی برگردانده بود .کتاب " مهدی از صدراسلام تا قرن نوزدهم" ازشاهکارهای اومیباشد .

روزنامه های بعدازانقلاب این نامه را ازقول اومنتشرساخته بودند. " شبی که همه را بادستبندبدادرسی ارتش روبروی دانشکده افسری آورده بودندتا چنانچه لازم باشدازهمانجا ببا غشاه برده تیرباران کنند .جوان غیورازنامردیها ونا روائیهائی که درحقش کرده بودند بسیارگفت وافزودبارها خواستم باسوزنی که همراه داشتم خودرا بکشم .ولی ترسیدم رضاخان ودستگاهش من وشما را متهم بارتباط با بیگانه ودیگراتهاماتی که سزاوارخودش است بکنند .بهمین جهت این بدن رنجدیده واین جسم ستمدیده را برای حضوردردادگاه وبیان حقیقت حفظ کردم وسعی خواهم کردمردانه جان بسپارم...

تحولاتی که برما گذشت ونسل دیروزوامروزشاهدش هستیم ،نشان داد که مردونامردکیست ؛ وسیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون،

واقعه مسجدگوهرشاد و اعدام اسدی نایب‌التولیه

چو پرده‌دار بشمشیر میزند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

*

از جمله وقایعی که در زمان سلطنت رضا شاه اتفاق افتاد واقعه مسجدگوهرشاد و تیراندازی بصحن حرم مطهر و کشته شدن عده‌ای از زوار و تظاهرکنندگان بود که سروصدای فراوانی تولید کرد. بخصوص در بین محافل مذهبی موجب بروز اغتشاشات و تظاهراتی شد که با قدرت رضا شاه سرکوب گردید.

صدرالاشراف وزیر دادگستری وقت در این باره چنین مینویسد:

در مرکز از واقعه مسجدگوهرشاد حتی وزراء هم اطلاعی نداشتند. شاید محمود جم مختصری مطلع بود. کسی که اطلاع کامل داشت و دستوراتی هم بشهربانی میداد مختاری بود. در آخر نظامیها هم با مر مخصوص شاه اقدام بکشتن مردم کردند. در مشهد که من تحقیق کردم مردم صورت ظاهر را مطلع بودند ولی از دستور مرکز بی اطلاع بودند. آنچه مسلم بود اینکه بعد از اجتماعاتی که بر پشتیبانی حاج حسین آقا قمی برضد اقدامات دولت به تبدیل کلاه و رفع حجاب تشکیل یافت و منتهی بآمدن حاج آقا حسین برای مذاکره حضوری با شاه گردید ولی اهالی شنیدند که از طرف شاه و دولت با واعتنائی نشده و توهین کرده‌اند بهمین جهت در مسجد شاه جمع شده آخوندی بنام بهلول که بزهد و تقوی مشهور بود واز گناباد به مشهد آمده بود در مسجدگوهرشاد مردم را

بمقاومت دربرابر دولت تشجیع میکرد. از مرکز دستور باز داشت بهلول صادر شد ولی مقاومت مردم مانع دستگیری او گردید سرانجام اسدی نایب التولیه عصر روز ۱۹ تیرماه ۱۳۱۴ بهلول را در کشیک‌خانه آستانه توقیف کرد ولی مردم او را بزور بیرون آورده بمنبر بردند وشب را در مسجد ماندند. صبح روز بعد که جمعه بود مردم شهر برای حمایت متحصنین هجوم کرده مامورین شهربانی ونظامیها مسجد را محاصره نموده و از ورود مردم بصحن و مسجد جلوگیری کردند اما بعلت مقاومت مردم و تیراندازی نظامیها عده‌ای کشته و زخمی شدند همینکه اوضاع وخیم گردید فرمانده قوای دولت دست از مقاومت کشید و مردم وارد مسجد وصحن ها شدند. از دهات اطراف مشهد عده‌ای با چوب و چماق برای حمایت از متحصنین بشهر آمدند و مردم علمای مشهد را بمسجد بردند. اول شب نظامیها اطراف مسجد و صحن ها را محاصره کرده توپ و مسلسل در بامهای مسجد نصب نموده و با رگبار توپ و مسلسل اهالی بیچاره را که در صحن مسجد و ایوانها خوابیده بودند بیرحمانه کشتند. اسدی که از تصمیم شاه مطلع بود علماء را به بهانه مشاوره با طاق تشریفات آستانه برده نزد خود نگاهداشت. بعد از یکساعت تیراندازی نظامیها داخل مسجد شده و کشته‌ها و زخمیها را در حالیکه در شهر حکومت نظامی بود در کامیونها ریخته بگودالهای اطراف شهر برده همه را خاک کردند. عده مقتولین و مجروحین معین نشد. در مسجد خونهای زیادی بود که در صحن مسجد جاری بود و دیوارها بخون آلوده گردید. معلوم شد کشتار بیرحمانه و مقتولین زیاد بودند.

شب واقعه که ۲۱ تیرماه بود شاه وارد هیئت دولت شد و گفت غائله مشهد پایان یافت و اقدام دیشب سروصدا ها را خاموش نمود. سرهنگ نوائی رئیس شهربانی خراسان عده‌ای از اهالی از جمله آقازاده پسر آخوند محمد خراسانی معروف و اسدی نایب التولیه را توقیف کرد. شنیدم از دهاتی‌های اطراف با زجر و فشار را عتراف گرفتند که اسدی محرک آمدن آنها بمشهد در روز واقعه بوده و با زجر زیاد از خود اسدی

هما عترا ف وا قرا رگرفتندوا ورا هما عدا مکردند .بعدا زوا قعهٔشا ه
مرا ا حضا رکردوگفت لطفی رئیس دا دگستری خرا سا ن را ا حضا رکنید .
همینقدرشنیدمکه هنگا موا قعه لطفی ا زطرف ا سدی بتهرا ن آ مده و
حا مل پیغا مها ئی برا ی شا ه بوده ا ست .روزبعدلطفی را توقیف
کردند .فروغی رئیس ا لوزراء هم بمنا سبت ا ینکه دخترش را به
علی ا کبرا سدی پسرنا یب ا لتولیه دا ده بودوبعدا زگرفتا ری ا سدی
زبا ن به شفا عت گشوده بودا ورا هما زمقا م نخست وزیری مستعفی
سا خت .درآ ن سنوا ت شا ه بهرچه ارا ده میکردا نجا م میشدوهیچ ما نعی
جلوی عزموا را ده ا ورا نمیگرفت .
پس ا زا ستقرا ررژیم جمهوری ا سلامی روزنا مه های طرفدا ررژیم در
این با ره چنین نوشتند :
ازسا ل ۱۳۰۵تا سا ل ۱۳۱۴روحا نیت درمعرض شدیدترین فشا رهابوده
است .برا ی مبا رزه با ا جبا ری شدن کلاه (شا پو)ورفع حجاب ،روحانیون
جلسا تی بصورت مخفی تشکیل میدا دندکه پا یگا ه ا صلی آ نها منزل
آیة ا للّه یونس ا ردبیلی درمشهدبود .دریکی ا زا ین جلسات پیشنهاد
میشودکه آیة ا للّه حا ج آ قا حسین قمی بتهرا ن برودومستقیما" با
رضا شا ه مذاکره کند .وتلگرا فی هم برا ی شا ه میزندولی پس ازرسیدن
بتهرا ن درحضرت عبدا لعظیم با زدا شت وممنوع ا لملاقا ت میگردد .
مسجدگوهرشا دکه محل ا جتما ع وسخنرا نی علیه کلاه بین ا لمللی بود
با شنیدن ا ین خبرمتشنج میگرددوبلافا صله شیخ غلامرضا طبسی و
شیخ شمس نیشا بوری ا زوعا ظ درمشهددستگیر میگردند .درجلسه منزل
آیة ا للّه ا ردبیلی تلگرا ف دیگری به رضا شا ه میشودکه ا زا ین
اقدا ما ت دست بردا رد .درمسجدگوهرشا دمرتب ا جتما ع میشود .در
مسجدپیره زن ،نوا ب ا حتشا م رضوی برا ی مردم صحبت میکرد .ا زمرکز
مرتب دستور میرسیدکه جمعیت را متفرق کنید .یکی ا زسخنرا نا ن
اصلی (بهلول)بود .ا سدی نا یب ا لتولیه پیغا م میدهدکه تلگراف شما
را ا علیحضرت جوا ب دا ده برا ی مذاکره بیا ئید .بااین پیام روحانیون

ازکشیک خانه مسجد بدارالتولیه میروند .در این موقع بین مردم ونظامیان درگیری روی میدهدکه عده‌ای کشته میشوند .
محمدتقی نیشابوری (بهلول) که پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی با ایران بازگشته در مصاحبه‌ای چنین گفته است :
روز واقعه ما در مسجد گوهرشاد متحصن شدیم وچها ردر مسجد را بستیم . نواب احتشام رضوی با دولتیها ساخت و یک در مسجد را باز نمود که مامورین از آنجا وارد شده بما هجوم بردند .من عبا وعمامه را برداشته فرار کردم .با ۷ نفر از همراهان خودرا بمرزافغانستان رسانده تقاضای پناهندگی سیاسی کردم ولی افغانها توجه ننموده مدت ۳۱ سال مرا درزندانهای مختلف نگه داشتند .پس از آزادی بمصر و عراق رفته با ایران مراجعت کرده‌ام .اینکه گفته‌اند مرا انگلیسها از ایران بخارج برده‌اند صحت نداشته است . × × ×
یکی از امرای ارتش میگفت وقتی در واقعه مسجد گوهرشاد از تهران تلگرافی دستور داده میشود که حتی با تیراندازی مردم را متفرق کنید تیمسار مطبوعی فرمانده لشگر بیمار و بستری بوده وقتی تلگراف را برای او میخوانند وازاو کسب تکلیف میکنند با ابراز ناراحتی میگوید منکه مریض هستم هرچه دستور داده شده همان را انجام بدهید ولحاف را بسرخود میکشد .در آنزمان پاکروان استاندار ،محمدولی اسدی نایب التولیه ،سرلشگر مطبوعی فرمانده لشگر ،عبدالعلی لطفی رئیس دادگستری ،سرهنگ حسینقلی بیات رئیس شهربانی خراسان بودندکه بعداً" اسدی بعلت اتهاماتی درباره همین واقعه اعدام گردید .
سرانجام رژیم جمهوری اسلامی سرلشگر مطبوعی فرمانده لشگر خراسان راکه همواره جزو سناتورهای انتصابی زمان محمدرضا شاه بود دستگیر و پس از محاکمه کوتاهی بعد از ۴۴ سال که از واقعه گذشته بود، بجوخه اعدام سپرد .رأی دادگاه درباره او چنین بود :
(تجهیزات دوگردان نظامی از افراد لشگر خراسان در سال ۱۳۱۴

شمسی جهت سرکوبی متحصنین ومخالفین رژیم‌پهلوی که برای اعتراض با عمال خلاف شرع رضا خان در مسجدگوهرشاد تحصن نموده که بگفته معمرین مسجد بحمام خون تبدیل شده وشخص مجرم ۲۵کشته و ۴۰زخمی را تا بیدنموده است .)

دکتر متین میگفت درآمریکا درجلسه ایکه محمودفروغی و مهندس اسدی بودندبحث اعدام پدرش درزمان رضا شاه مطرح بود .محمود فروغی گفت وقتی برادرم مهندس فروغی درزندان بودمرتب سرلشگر مطبوعی را میدیدکه هردودرمجلس سنا قبل ازانقلاب سناتور بودند .درآخرین روزهائی که مطبوعی اطلاع یافت ممکن است اورا اعدام کنندخیلی ناراحت شدوبمن گفت من باید نزدشمایک‌اعترافی بکنم .وآن اینکه وقتی حکم اعدام اسدی درمشهدصادرشده ورضا شاه دستوراجرای آنرا داده بودبعلت وساطتهائی که شده بودرضا شاه ازاعدام اوصرفنظرکردوتلگرافی برای من فرستاده شدکه ازاعدام خودداری شود .من تلگراف را درجیبم‌نگه‌داشتم‌و وقتی حکم‌اعدام اجرا شدآنرا اطلاع دادم که‌دیگرکار ازکارگذشته بودوبمرکزهم تلگراف شدکه بعلت دیررسیدن تلگراف حکم‌اعدام اجرا شده‌بود .

ازقرارمعلوم‌مهندس فروغی قبل ازفوتش درتهران وصیت نامه‌ای تنظیم‌کرده‌که‌خیلی‌ازمسائل ازجمله‌این اعتراف سرلشگرمطبوعی رادرآن ذکرنموده‌که‌نزدمحمودفروغی میباشد .تاکنون هیچکس‌در این باره‌نه‌مطلبی گفته‌ونه‌نوشته‌ای هست وباید تحقیق کردتا صحت آن روشن شود .فقط برای ثبت درتاریخ دراین مجموعه‌بچاپ رسیده‌است .

محمددادوراستاندارسابق خراسان چنین مینویسد :

محمدولیخان اسدی نایب‌التولیه‌استان قدس بتدریج دردل رضا شاه‌رسوخ کردوآنقدرکارهایش موردتوجه‌شاه‌قرارگرفت که میگفت (اگرمن ده‌نفرنوکرمثل اسدی داشتم‌مملکت راآباد میکردم) اسدی میکوشیدکه مقام استانداری را هم‌بدست آوردوچون هیچ اتهام

نا درستی‌هم‌با وزده‌نشدو موردحما یت شوکت ا لملک علم‌وفروغی هم بودروزبروزبرغرورا وا فزوده میشد .تا ا ینکه‌فتحا للله پا کروان (پدرسرلشگرحسن پا کروا ن)که مردی خشن وکینه‌توز بود باستانداری خرا سا نمنصوب گردید .ا وچون ظا هری سا ده‌دا شت ا سدی ا ورا بحساب نمیآ ورد .بحکم تقدیرنه‌تنها ا سدی نتوا نست مقا م ا ستا ندا ری را بدست آ وردبلکه‌هما ن پا کروا ن سا ده‌بحکم تقدیرمقا مرنیا بت تولیت را هما شغا ل کردوحدود۶ سا ل تا شهریورما ه ۲۰باکمال قدرت وخشونت درخرا سا ن حکمروا ئی کرد .عنصری لایق وپرکا ربودونسبت ا خا ذی با ودا ده‌نشد ،پا یا ن کا را سدی درقدرت ا وصورت گرفت. هما ن ا سدی با هوش وپرکا رکه موردسوء ظن قرا رگرفته‌بودا زقرار مذکورشیخ بهلول را وسیله‌را ننده‌نا یب ا لتولیه‌ا زمشهدفرا رداد وتوسط هما ن پا کروا ن سا ده‌لوح وسرلشگرمطبوعی درآ ذرما ه ۱۳۱۴ بجوخه‌ا عدا مسپرده‌شد .

توضیح آ نکه‌وقتی ا سدی تحت نظرقرا رگرفت تلگرا فی ا زشا ه‌رسید که (آ قا ی ا سدی درا جرا ی ا وا مرمطا ع مبا رک هما یونی بوصول این تلگرا ف خودرا درا ختیا رشهربا نی مشهدقرا ربدهید .)ا وهم‌با خیا ل را حت‌تلگراف را بوسیدودرا ختیا رما مورین قرا رگرفت ،سرهنگ نوا ئی بجا ی‌سرهنگ بیا ت بریا ست شهربا نی مشهدمنصوب شدکه بدنا ئت طبع مشهوروسا بقه‌عدا وت هم‌با ا سدی دا شت‌فورا "پرونده ا سدی را تنظیم‌وا جا زه‌ا عدا مهم‌گرفته‌شد .قبل ا زا جرا ی حکما عدام ا فسری که‌ما مورا نجا مکا ربودبه‌ا سدی گفت ا نگشتری را که‌دردست دا ریددرآ وریدوبمن بدهید .ا سدی گفت ا ین یا دگا رما درمرحوم من ا ست .ا فسربا پرخا ش گفت ما دا ریم‌ترا ا عدا م‌میکنیم‌واین انگشتر دیگربحا ل توفا یده‌ندا ردآ نرا بمن بده . .حا ل که‌نمیدهی منهم سزا ی کسی را میدهم‌که‌با علیحضرت هما یونی خیا نت کرده‌ا ست. ا سدی با فریا دگفت (ا ی بدبخت من بآ ن رضا خیا نت نکرده‌ا م‌بلکه با ین رضا (ا شا ره‌بگنبد) خیا نت کرده‌ا م‌ولی بسیا رپشیما نم‌که

کورکورانه اطاعت کرده اموا زبارگاه همین اما مرئوف طلب بخشایش دارم .ای جلادزودترآتش کن ..وراحتم‌نما ..)
باری سرنوشت شوم‌جان محمدخان که‌بدستوررضا شاه‌تمام‌پاکونهای اودرحضورفرماندهان نظامی کنده‌شد ،اسدی که‌اعدام‌گردید ، سرهنگ نوائی که‌با ذلت درهمان محبس نظمیه‌جان سپرد ، پاکروان استاندارونایب التولیه مطلق العنان خراسان که‌درغربت دچار مرگ پررنج گردید ،سرلشگرمطبوعی که‌پس از۴۴سال بجوخه‌اعدام سپرده‌شد .اینها همه‌نشان میدهدکه‌راهی برای گریزاز دست توانای قضا وقدردرپیش نیست .

توضیح لازم

اگردراین سلسله‌انتشارات کلماتی ازقبیل (اعلیحضرت، علیاحضرت ،والاحضرت ،آقا ، جناب ،خانم ، جناب اشرف،شادروان، مرحوم ، وعناوین دیگر) حذف شده‌صرفا" بخاطراین است که‌از تکرار بعضی کلمات خود داری شود .
کسانی که‌نامشان ذکرشده‌اگرحیات دارندبرایشان سلامت آرزو دارم .اگرهم‌بسرای باقی شتافته‌اندبرای روحشان طلب شادی و آمرزش میکنم‌وازبستگان‌آنها عذرمیخواهم‌که‌نام‌همه‌بسادگی برده شده‌است .منظورفقط اختصاربوده‌وبس .

توطئه ها ونقشه ها برای ترورسرسلسله پهلوی

با چرخ ستیزه کار مستیزوبرو
با گردش چرخ درمیاویزوبرو

*

بی شک وتردیدفردی (خودساخته)چون (رضا ما زندرانی)که قصد داشت خودرا ازسربازی بسلطنت برساندراین راه با خطرات زیادی روبروبودکه درصورت اجرای یکی ازآن نقشه ها بحیاتش خاتمه داده میشد .حتی فرزندش محمدرضا شاه پهلوی مینویسد : (دریکی از جنگها ازفرط نا امیدی بفکرخودکشی افتادکه خودرا جلوی گلوله توپ یا غیان قرار دادکه خوشبختانه گلوله با واصابت نمیکند .). چندماجرائی که دربارهترورسرسلسله پهلوی انتشاریافته چنین است :

قصدترورسردارسپه وقوام السلطنه ـ بعدازکودتا ورفتن سیدضیاء از ایران ونخست وزیری قوام السلطنه روابط سردارسپه وقوام خیلی حسنه شده بود .گرچه رضاخان قصدداشت که قوام را هم مثل سیدضیاء از صحنه سیاست خارج کندتا برنامه های خودرا عملی سازدولی یکبار ضمن همکاری این دوشخصیت سیاسی ونظامی،خبرترورآنها منتشر شدکه حاکم نظامی وقت چنین اعلام داشت :

(ابلاغیه حکومت نظامی ـ برای استحضار عامه اعلام میداردکه در تعقیب اقرار اشخاصی که ماموروسوء قصدبدونفرازاعضاء محترم هیئت

دولت حاضر بودند ،کشف توطئه ودسته بندی مفصل وخطیری گردیده ومباشرت وریاست ظهیرالاسلام ومشارالملک درابین دسته بندیها و اقدام بابین سوء قصدبموجب دلائل واماراتکثیره واقاریرصریحه خودظهیرالاسلام محقق گردیده است .هیئت استنطاقیه برای تکمیل این امردرصددجلب مظنونین واستنطاق آنها است .البته پس از ختم استنطاق احاله امربه محکمه و وسائل استحضار عامه کاملا"فراهم خواهدگردید . سرتیب دوم محمودآقا انصاری .

بدنبال اعلامیه اسامی بازداشت شدگان چنین اعلام شد :

ظهیرالاسلام ،ضیاء السلطان ،میرزا احمدخان برادرسالارفاتح، میرزا اسحق خان رهبر ،سالارمنصورقزوینی،هشترودی،میرزا احمد خان تنکابنی،معدل الملک شیرازی،مشارالملک (موقعی که برای دستگیری میروندبدربارمتحصن میشودکه بعدا" بازداشت میگردد) نیرالسلطان،نصیرالملک ،عدن السلطنه ،معززالسلطان، منتخب السلطان وچندتن ازنظامیان.

چون ظهیرالاسلام منتسب بخاندان سلطنت بودوقصدکشتن (سردارسپه وقوام السلطنه)را داشت سرانجام پس ازبازپرسیهای اولیه حکم برائت عده ای صادرومشارالملک هم به خارج ازکشورتبعیدگردیدند درابین توطئه قراربودمشارالملک نخست وزیرشود .

علی مشاردرمجله آینده درباره (مبارزه سیاسی قوام السلطنه و مشارالملک)چنین مینویسد :

پس ازکودتای ۱۲۹۹میرزاحسن خان مشار (مشارالملک)ازطرف احمدشاه بوزارت دربار منصوب میگرددکه درعین حال هم نماینده مجلس بوده است .احمدشاه ومشارالملک نظرموافقی با سیدضیاء نداشتند .وقتی فرمان عزل سیدضیاء صادرشداطاقهای دفترریاست وزراء توسط مشارالملک مهروموم گردیدوسیدضیاء با دریافت ۲۵ هزارتومان ازدولت (ازتجارتخانه حاجامین الضرب براتی بفرانک سویس دریافت نمود)با مراقبت مامورین نظامی باتفاق کلنل

کاظمخان سیاح از ایران تبعیدشد .پس از سقوط کابینه اومشیرالدوله ومستوفی الممالک بکاردعوت میشوندکه قبول نمیکنند .احمدشاه مشارالملک را مامورتشکیل کابینه میکندولی با مخالفت شدید وزیرمختار انگلیس روبرو میشودکه سرانجام قوام السلطنه به رئیس الوزرائی منصوب میگردد .دراین موقع اتحادی بین مشارالملک وکلنل محمدتقی خان پسیان وسیدمهدی فرخ بوجودمیآیدوتصمیم گرفته میشودکه قسمتی ازقوای خراسان بتهران بیایدوقوام را توقیف وحکم رئیس الوزرائی مشارالملک را ازسلطان احمدشاه بگیرد .رابط بین تهران ومشهدظهیرالاسلام بودکه سمت نیابت تولیت آستان قدس را داشت .نامبرده جریان را برای وزیرمختار انگلیس فاش کرده واز اوتقاضای حمایت میکندکه وزیرمختار انگلیس هم بدون درنگ قوام السلطنه را درجریان میگذارد .قوام همکه ازمدتی قبل بفکرنابودی کلنل محمدتقیخان بودبرعلیه اواقدام نظامی میکندوسرانجام کلنل توسط عوامل سردارمعززبجنوری بقتل میرسدوظهیرالاسلام وعده ای دیگربازداشت میشوند .سپس قوام بفکر بازداشت مشارالملک میافتدوچون درقصرصاحبقرانیه اقامت داشت ونماینده مجلس هم بودتوفیق نمییابدولی احمدشاه را تحت فشار میگذاردکه مشارالملک را ازایران تبعیدکند .بالاخره درتاریخ دهم مهرماه ۱۳۰۰مشارالملک ازتهران به بغدادتبعیدمیگردد .درمجلس چهارم ازقوام درباره مشارالملک توضیح میخواهندواوهم محرمانه دستورمیدهددرهمدان مشارالملک را متوقف کرده استعفایش را بگیرند .مشارالملک ازبغدادتلگرافی مخابره میکندوجریان را شرح میدهدولی قوام به شاهزاده شهاب الدوله وزیرپست وتلگراف وقت دستورمیدهدکه تلگرافات مخابره شده را توقیف کندوبمقصدنرسانند. مشارالملک وقتی میفهمدکه تلگرافات بمقصدنرسیده لذا مینوت تلگراف را چاپ کرده توسط پست به تهران میفرستد .پس ازمدتی کابینه قوام سقوط میکندواین تلگراف درجلسه علنی مجلس خوانده

میشودکه از طرف موتمن الملک رئیس مجلس به رأی گذارده میشود. اربابکیخسروشاهرخ پیشنهادمینمایدکه از طرف رئیس مجلس با یشان تلگراف شودکه مراجعت ایشان وتعقیب دعاوی او مانعی ندارد که پیشنهاد بتصویب اکثریت نمایندگان مجلس میرسدوبه ایران بازمیگردد. متن تلگراف مزبورچنین است:

(مقام منیع ریاست مجلس شورایملی ـ ازیکشنبه ۲۲محرم تا دوشنبه غره صفردرصاحبقرانیه متوقف وتحت نظرقزاق بدون ملاقات باا حدی بوده وهمه روزه تقاضای محاکمه خودرا مینمودم تا روزدوشنبه اعلیحضرت همایون احضارفرموده ومقررفرمودندکه صلاح این است مسافرتی باروپا بنمائید. عرض کردم بدون محاکمه نمیتوانم خود را راضی بمسافرت نمایم. فرمودندوضعیت خوب نیست وزیرجنگ تامین نامه نوشته فرستاده که شما بدون محاکمه بروید. عرض کردم ممکن نیست دشمنان من دسیسه فراهم کرده وقبل ازرسیدگی درجراید آبروی مرا ریخته اندتا درمحکمه مطلب روشن نشودنمیروم حتی عرض کردم حاضرم الساعه بنظمیه رفته ویا بقزاقخانه خودرا تسلیم نموده بهرقسم میل دارندا ستنطاق کرده بعدبه محکمه مراجعه اگرمقصرم مجازات والا رفع توهین ازیک خدمتگذارصدیق بملت ومملکت بشود. بازفرمودندا طلاعاتی من دارم که مشکلات کارشمارا مغرضین زیادخواهندکردواحتمال میرودفردا که سه شنبه است مجلس شورایملی دربارب شما مذاکره نمایدلذا این قسم صلاح دیده اندا مروزحرکت کنید. اگرفردا مجلس سئوالی کردبگویندشما قبلا" مسافرت کرده ایدو میل دارندا ستعفای ازوکالت را هم قبلا" داده حرکت نمائید. عرض کردم ا ستعفای ازوکالت نخواهم دادحالاکه این قسم میفرمائید آقایان مشیرالدوله وموتمن الملک را بخواهیدفرمایشات ومذاکرات درحضورآنان بشود. تلفن فرمودندمشیرالدوله شرفیاب شدولی بدون اینکه درحضوربنده مذاکره بشود. بعدازرفتن مشیرالدوله پیغام فرمودندکه مشیرالدوله هم همین قسم صلاح میدانند. عرض

کردم بنا بود در حضور من فرمایشات را بفرمائید فرمودند خود
مشیرالدوله بملاحظاتی مایل نشد مذاکره در حضور شما بشود. این
مذاکرات بشب سه شنبه کشید پیغام فرستادند حالا که شب است فردا
صبح قبل از تشکیل مجلس حرکت کنید زیرا دولت صلاح نمیداند در
موقع تشکیل مجلس در تهران باشید. صبح سه شنبه عبدالله خان
امیرتومان رئیس قزاق گاردهما یونی ابلاغ نمود که باید حرکت
کنید و با زتکلیف استعفا از وکالت شد جواب دادم حالا که مجبور هستم
حرکت کنم اطاعت میکنم ولی از وکالت استعفا نمیدهم. با تفاق یک
صاحب منصب وچهار قزاق مرا حرکت دادند بدون آنکه بگذارند با
احدی ملاقات یا مذاکره کنم. تا همدان آوردند. در آنجا تلگرافی از
ریاست وزراء بحکومت و از وزارت جنگ بصاحب منصب ما مور رسید که
مرا متوقف کرده تا دستور برسد. دو روز و یک شب در منزل نایب الحکومه
ماندم تا عصر جمعه خبر دادند یکنفر یاور قزاق وچند نفر همراهان وارد
همدان شده صاحب منصب همراه را درخارج خواسته تعلیمات دادند که
مرا طرف کرمانشاه حرکت بدهند. خود ما مور جدید از جلو رفته بین راه
منتظر خواهد بود. به ترتیب مقرر حرکت کردیم وقت غروب در چند
فرسخی شهر همدان بطرف کرمانشاهان در یک نقطه که یاور قزاق
ایستاده بود نگاهداشته مرا احضار کرد تصور نمودم شاید حکم قتل مرا
دارد شهادت خود را گفته جلو رفتم وقتیکه رسیدم گفت من حکم دارم
استعفای وکالت را از شما گرفته روانه کنم. من بنای استنکاف را
گذاشته او تهدید کرد تا یکساعت از شب گذشته این مشاجره طول کشید.
بالاخره تصریح نمود که چاره ندارید و الابه تکلیف خود عمل خواهم کرد.
منهم مجبور به تسلیم در آنشب در میان صحرا بحضور یک عده قزاق مامور
شدم. چراغی تهیه کرد با قلم و مرکبی مطابق مسوده که همراه داشت
بتاریخ (۱۰ میزان) گفت تاریخ گذاشتم وکلمه بکلمه مضمون استعفا
را خواندنوشتم. پس از گرفتن این کاغذ مرا مرخص کرد و بطرف
کرمانشاهان حرکت دادند. امروز که دوشنبه است وارد بغداد شده این

تلگراف را بریاست محترم مجلس شورایملی ووکلای عظام نموده عرض میکنم این است اساس مشروطیت ایران واین است اجرای مواد قانون اساسی وعدالت .مشارالملک)
درمتن تلگراف منظور عبدالله خان امیرتومان (سرلشگر عبدالله خان امیرطهماسب)ومنظور ازیاورقزاق (سرلشگرکریم آقابوذرجمهری) است .
(گرچه درابلاغیه حکومت نظامی قصدترورسردارسپه وقوام السلطنه درمیان بوده است ولی مشارالملک نامی ازسردارسپه نمیبرد . بهمین جهت هم بعدا" سردارسپه اورا ازاروپا میخواهد ورهبری جمهوریت را برعهده میگیرد ودرخانه خودجلساتی برای اینکارتشکیل میدهد .مدتها هم عضوکابینه سردارسپه بوده وروابط صمیمانه ای با رضاشاه داشته است .)

توقیف قوام السلطنه توسط سردارسپه

هرکه با (پولادبازو) پنجه کرد
ساعد سیمین خودرا رنجه کرد

*

روز ۲۷صفر ۱۳۴۲قمری هنگامیکه قوام ازنخست وزیری کنارفته ودوره چهارم مجلس هم پایان یافته ودیگرسمت نمایندگی مردم خراسان را نداشت ازطرف سردارسپه بوزارت جنگ دعوت میشودکه بلافاصله دستورتوقیف اورا میدهدواورا یکسرازدفتروزیرجنگ به زندان میبرند .علت بازداشت کشف یک توطئه برای قتل سردارسپه بوده که چندتن ازبازداشت شدگان اقرارواعتراف کرده بودندکه قوام دررأس توطئه قرار دارد .
مطلب باینصورت کشف میشودکه رئیس آگاهی قزوین طی گزارش مفصلی برئیس شهربانی چنین مینویسد :
چندی قبل سارقی بنام عبدالله فرزندرحیم دستگیرکه مرتکب سرقتهائی

شده است .او اعتراف میکندکه درتهران عطاء الله خان برادراحسان الله خان جمعی تروریست را دورخودجمع کرده وبه آنها اسلحه داده که اشخاص را بکشند .قصد اصلی ترورو زیرجنگ بود .یکروزیوسف ارمنی وفیروزرا جهت اجرای مقصودجلوی مجلس فرستاده وبه آنها گفت پس از اینکه بکارخودموفق شدید عده ای آشوب کرده نمیگذارند کسی ملتفت شده ودستگیرشوید .تصادفا" آنروزعده ای نظامی برای مانور جلوی مجلس آمدندکه عطاء الله خان نزدیوسف ارمنی آمده گفت ازاین کارمنصرف شویدزیرا نقشه دیگری کشیده شده که مردی را با لباس زنانه با اسلحه بخانه وزیرجنگ فرستاده وجمعی را بیرون بگذارند تا بمحض اینکه صدای تیربلندشدقراولهای بیرون را گرفته ضارب ازخانه خارج گردد .تصادفا" شخص مذکورموقع ورودبخانه وزیرجنگ دستگیر واسلحه اش کشف میگرددولی طبق دستوروزیرجنگ مرخص میکنند . سرانجام یوسف ارمنی نزدعطاء الله خان برشت آمده وعده ای رامعرفی میکند .درنتیجه علی اصغرخان ویوسف وفیروز ،رضا خان آذربایجانی حسن ارومیه ،علی بلشویک راجمع کرده بهرکدام ماهی ۱۵تومان داده میشود .یک قبضه اسلحه بمن داده وما را درمنزل خودجمع کرده دوسه نفراشخاص محترم که آنها را نمیشناختیم میآمدند .عبدالله خان میگفت ما تاکی باید زیردست متنفذین زحمت بکشیم .احسان الله خان برادرم بروسیه رفته وچندنفرازجوانان مجاهدآذربایجان به ایران آمده میخواهند این بساط را بهم زده خودزمام مامورا بدست بگیریم وپس ازآن هرکدام ما شخصی شده بدرجات عالی خواهیم رسید . شخصی قوی هیکل که موی جوگندمی داشت اغلب بآنجا میآمد و دستوراتی میداد .بدنبال این جریانات عبدالله خان نامی با زداشت شدکه چنین میگوید :چندبار با سردار انتصار با حضور منتخب السلطان ومکرم السلطان ملاقات داشتم .سردارانتصارمیگفت وضع ایران بداست وسردارسپه دست نشانده انگلیسها میباشدوتمام دستورات را آتاشه نظامی انگلیس میدهد .اگرکسی حس وطنپرستی

داشته باشد با یددست سردار سپه را کوتاه کند .ضمن بازجوئیها معلوم میشودکه مکرم السلطان برادرزاده سردار را نتصار قصدترور سردارسپه را داشته ودررأس کمیته هم قوام السلطنه بوده است .

وقتی قوام دستگیرشد احمدشاه میخواست اورا آزادکند .بهمن جهت دستوراتی بدولت داد .مستوفی الممالک ومشیرالدوله هم وساطت کردند .بهمین جهت موضوع درهیئت دولت مطرح شدکه دردفتر مذاکرات هیئت وزیران چنین ثبت شده است (متعلقه آقای قوام السلطنه عریضه ای بخاکپای اقدس همایونی اروا حناه فداه عرض واستدعا کرده بعلت کسالت مزاج آقای قوام مرفرمایندایشان رابفرنگستان بفرستند .اعلیحضرت همایونی بآقای وزیرجنگ امرفرموده اند استدعای متعلقه آقای قوام را بموقع اجرا بگذارند .درجلسه ۲۵ میزان ۱۳۵۲قمری همین مطلب را هیئت وزراء ازآقای وزیرجنگ تقاضا نمودندومعزی الیه امرمطاع همایونی راامتثال نمودندو ازحق خودشان که تعقیب باشدصرفنظرکردند .مشیرالدوله)بدنبال آنهم وزیرجنگ اعلامیه زیررا منتشرساخت :

(بیانیه وزیرجنگ ـ شرح فوق تصویبنامه ایست که براثرامرمطاع همایونی درهیئت دولت تصویب وچون تقاضا نمودندکه اینجانب از حق خودراجع به مجازات قوام السلطنه صرفنظرنمایم نظربا ینکه مطلب مربوط باینجانب میباشد،برطبق امرهمایونی وتقاضای هیئت دولت ازتعقیب ومجازات اومنصرف واغماض نموده ولی درضمن برای اینکه اذهان عمومی کمترین توهمی ازنقطه نظرا غراض خصوصی متوجه اینجانب نشده باشددستوردادم که اداره نظمیه عین دوسیه مدونه را فورا"بمعرض انتشاربگذاردکه برای هیچکس مجال شبهه وتردیدی باقی نماند . وزیرجنگ وفرمانده کل قوا ـ رضا) .

مطبوعات آن ایام می نویسند : منتخب السلطان درمریضخانه نظمیه چنین گفته است : روزیکه قرار بودسردار سپه ترورشوددونفرازبر دست ترین هفت تیربندان ما مورشدندنزدیک در ورودی مجلس پشت

اتومبیل حضرت اشرف مراقب باشندواسلحه خودرا زیرعبا حاضر نگهدارندتا بمحض خارج شدن رضا خان ازمجلس اورا با تیربزنند. چندنفردیگرهم ما موربودنددرهما نوقت دربین مردم چندتیربهوا شلیک کنندتا وحشت واضطرابی ایجادشده ما مورین نفهمندکجا به کجاست .من ویکی دونفردیگرهما نروزدرحسن نیت قوام السلطنه تردیدپیدا کردیم وگفتیم ممکن است قوام برای محوکردن آثارجرم همه ما را هم ازبین ببرد .سردا را نتصا ررا پیدا کردیم وقضایا را با و گفتیم او هم تصدیق کردوگفت زود خودرا بآن دونفرتروریست برسانیدوبگوئیدفعلا" دست نگهدارند .ما باشتاب خودرا ببهارستان رسانیدیم .ازدوریکی ازتروریستها را دیدیم که درپشت اتومبیل با عبا ایستاده وچشمش بدرمجلس دوخته است واز حرکت قرا ولان معلوم شدکه اربا ب دا ردمیآید .هرچه سعی کردیم خودرا بتروریستهابرسانیم ازدحام جمعیت مانع بود .ازبخت بلندسردا رسپه وسط درمجلس، سیدی عریضه ای بسردا رسپه دادوورا چنددقیقه معطل کردوباینطریق ما خودرا بآن دونفرتروریست رسانیده وآنها را ردکردیم.

درهمان ایام که این قضیه را منتخب السلطان تعریف کرده بود، سردا را نتصا رهم گفته بودکه با کوچکترین تغییری قرا ربودا مروز من درمقابل قشون وسردا رسپه درجای دیگربا شدولی خدانخواست. با قضا وقدرنمیشودجنگید.

همانموقع وقتی توطئه کشف شدبعضی گفتندسردا را نتصا رموضوع را به اربا ب رسانیده است .برخی میگفتندقضیه ساختگی ودرطرح آن درگاهی هم بوده است.

منشورگرکانی مینویسد: توطئه قوام علیه رضا خان چنین بودکه میخواست دربا غشاه یا جلوی مجلس اورا ترورکنند .منتخب السلطان ومکرم السلطان ویوسف ارمنی ودیگران که ما موراجرا بودنددستگیر شدندواعتراف کردندکه قوام السلطنه عامل اصلی بوده است .درنتیجه قوام با زداشت وبا وساطت احمدشاه وپافشاری انگلیسها وجنجال

نمایندگان اقلیت آزادشدوبصورت تبعیدازایران خارج گردید.
پس ازشهریور ۲۰با ردیگرقوام وارد سیاست شد.
حسین مکی مینویسد :نویسنده اطلاع کامل دارد که موضوع دستگیری قوام مربوط به مسائل دیگر میباشد .همچنین توقیف قوام ارتباط مهمی با سقوط کابینه مشیرالدوله وتشکیل کابینه سردارسپه و مسافرت سوم احمدشاه باروپا داشته وبالاخره موجب انقراض سلسله قاجار شده است .درا ینکه سردارسپه با توقیف وتبعیدقوام نقش مهمی درسیاست ایران بازی کرده تردیدنیست .وقبل ازاینکه پرونده توطئه را تکمیل نموده ووسیله اطرافیان خودوسیله وزیرمختارشوروی با غفال سیاست شوروی پرداخته تا خودرا یک رجل ملی معرفی کرده وبشایعات مخالفین که اوطرفدارا نگلیسها میباشدخاتمه داده تا زمینه رئیس الوزرائیش فراهم گردد .بدون شک سردارسپه یکی ازپر استعدادترین وباهوش ترین افرادبودکه برای ایفای وظایف خود نهایت زرنگی وچابکی واستعدادرا بخرج داده که یکی ازاین وظایف توقیف قوام بودکه شورویها میگفتندقوام متمایل با نگلیسها ست و بآنها تمایلی ندارد .انگلیسها هم ازاین موقعیت استفاده کرده برای ازبین بردن قوام که درموردواگذاری نفت شمال بآمریکائیها واستخدام مستشارات آمریکائی اقدام نموده بودوهمچنین درمورد دعاوی انگلیسها که جواب رددادده بودخواستندورا ازسیاست خارج کنندکه توفیق یافتند .
وقتی قوام نخست وزیربودا نگلیسها ادعا داشتندکه درجنگ بین الملل اول مخارجی برای پلیس جنوب کرده و ۱۳۰هزارلیره خرج قرارداد ۱۹۱۹ نموده وبکابینه های ایران کمک مالی داده اندکه مجموعا" خودرا حدود ۲۰کرورتومان طلبکارمیدانستند .انگلیسها مبلغ مزبور راازدولت قوام مطالبه کرده بودندکه قوام نامه را وسیله شکوه الملک پس فرستادوگفت این مبالغی راکه برای پیشرفت سیاست خوددر ایران خرج کرده اید قسمت اعظم آن بدون نظردولت ایران بوده

وبما مربوط نیست ودولت ایران حتی حاضرنیست این نامه را ضبط کندو مسترد میدارد .بعدا" درکابینه فروغی مجددا" انگلیسها نامه نوشتندکه اصل وفرع مبلغ مزبور پرداخت گردید .نتیجه دیگری که ازتبعیدقوام گرفته شدتمام رجال درمقابل سردار سپه مرعوب شده بمحض تهدیدوزیرجنگ کابینه مشیرالدوله ازکار کناره گرفت و هیچیک ازرجال داوطلب نخست وزیری نشدندوشاه هم قدرت مقاومت خودرا ازدست داده وبا انفجار نارنجک درجنب اطاق خودچنان هراسناک شده بودکه دیگر مثل سابق نمیگفت (سردار سپه همان برای وزارت جنگ خوبست ونبایدنخست‌وزیربشود)وبلافاصله فرمان رئیس الوزرائی اوراصادرکردوبا روپا مسافرت نمود .همچنین سفارت شوروی ازتوقیف قوام خوشحال بود .سید محمدصادق طباطبائی میگفت شب قبل ازدستگیری قوام وزیرمختار شوروی بدون تعیین وقت ملاقات قبلی بدیدن من آمدوگفت مژده بدهیدکه فرداقوام السلطنه را توقیف خواهندکرد .من باشنیدن این خبرقلبا" متاثرشدم پیش خودگفتم هرچندکه با قوام موافق نیستم ولی بچه سبب بیگانگان وسایل گرفتاری اورا فراهم‌کرده وبما تبریک میگویند .گویامترجم سفارت هم عبدالحسین هژیربوده است .

درکابینه قوام اول روابط ایران وشوروی خوب بودوقتی مذاکرات تجاری بین دوکشورقطع گردیدرادیومسکوازطرز زمامداری قوام انتقادمیکرد .این امرنشان میدهدکه سردار سپه موضوع دستگیری اورا مطرح وآنها نیزسردار سپه را تشویق باین امرکرده وقول موافقت ومساعده با وداده اند .

<u>تبعیدقوام السلطنه با روپا</u> - با اینکه بعضی ازمورخین مینویسند که انتصاب قوام به‌نخست وزیری ازطرف احمدشاه با موافقت سردار سپه بوده است ولی هیچگاه بین این دوشخصیت سیاسی ونظامی توافقی وجودنداشت .پس ازکودتای ۱۲۹۹حتی نخست وزیران بدون نظر

سردار سپه نمیتوانستند کاری انجام بدهند. او وزیرجنگ بود ولی درحقیقت نخست وزیرانی امثال قوام السلطنه هم از او پیروی میکردند چون قدرت را در دست داشت.

سالنامه دنیا درباره (روابط سردار سپه و قوام السلطنه) چنین مینویسد: مردی که بعد از سقوط کابینه سیدضیاء از زندان مامور تشکیل کابینه شد برای اولین بار در کاخ فرح آباد رضاخان میرپنج وزیرجنگ کابینه خود را دید و او را بسمت وزیرجنگ معرفی کرد. قوام تصور مینمود روحیه آریستوکراسی اش بر روحیه نظامی رضاخان میچربد و میتواند او را بهر طرفی که میخواهد بدلخواه خود بکشاند ولی قوام السلطنه یکروز متوجه گردید دچار اشتباه بزرگی شده و آن (نکره) مانند شاخ شمشاد در برابرش قرار گرفته و تحکم میفروشد. قوام خود میگفت که (در کابینه من در حقیقت او رئیس الوزراء بود و من عضو کابینه اش). برای نمونه نامه ای که در تاریخ سیزدهم جدی ۱۳۰۰ وزیرجنگ به نخست وزیر قوام السلطنه نوشته بخوبی این وضع را نشان میدهد: (مقام منیع ریاست الوزراء عظام مدامت شوکته ـ برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ از جریان امور نظمیه تهران و راپرت هائیکه همه روزه باین وزارتخانه میرسد پیشنهاد مینماید که مقرر فرمائید ریاست نظمیه را برعهده محمود آقاخان سرتیپ حاکم نظامی محول و معمول دارند تا با اطلاعات کاملی که مشارالیه در اموردا خلی شهر دارند مراقب جریان آن اداره بوده انتظامات متصوره را از هرجهت فراهم آورند. شغل کنونی مشارالیه که حکومت نظامی است محفوظ بخود مشارالیه خواهد بود. واگذاری نظمیه با یشان از نقطه نظر اطمینان وزارت جنگ بحفظ انتظامات داخلی است که لازم است مورد توجه آن مقام محترم واقع گردد. انجام این پیشنهادات را مخصوصا با قید فوریت تمنا مینمایم. وزیرجنگ ـ رضا

چنین نامه ای تا آن تاریخ هیچ وزیری برئیس الوزرائی ننوشته بود ولی رضاخان چون خود را مافوق تمام تشکیلات کشوری ولشگری

میدانست حق داشت بیک رئیس الوزراء دستور بدهد و انجام مری را بخواهد. قوام السلطنه میگفت (من زیر بار این دستورات نمیرفتم و خیال میکردم بی اعتنائی، او را از جاده غرور منحرف خواهد کرد. ولی چنین نبود و محیط آن دوره بقدری مستعد بود که وی در مجلس برای خود اکثریتی ترتیب داده و کابینه ها با مرا و میآمدند و میرفتند.)
قوام راست میگفت چنانکه بعدا زسقوط کابینه یکروزرضا خان وقتی وزیر جنگ کابینه مشیرالدوله بود قوام را بوزارت جنگ خواست و دستور توقیف او را داد. مشیرالدوله نخست وزیرا زتعجب پشت میز کارش غش کرد و قوام هم بآجودان وزیرجنگ گفت (اگر من از این نکره امروز انتقام نگیرم از دودمانش انتقام خواهم گرفت.)
قوام با وساطت احمدشاه آزادشد و با روپا رفت و در اواخر سلطنت رضا شاه با اجازه شاه بایران بازگشت ولی در سیاست دخالتی نداشت تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ خانه اش مرکز رفت و آمد مردم شد و با ردیگر مامور تشکیل کابینه گردید.
ماجراهای فراوانی که قوام السلطنه در زندگی سیاسی خود با آن روبرو بوده بعدا بتفصیل با طلاع تان خواهد رسید.

پیشنهاد مدرس با حمدشاه برای ترور سردار سپه ـ مخبرالسلطنه هدایت مینویسد: درسال ۱۳۰۳ مدرس قصد کشتن سردار سپه را داشت و میخواست احمدشاه را درجریان بگذارد. شیخ الاسلام ملایری نماینده مجلس شاهزاده محمدحسن میرزا را ملاقات و از طرف مدرس مطلب را عنوان میکند. ولیعهد درجواب میگوید شاه در پاریس بمن گفت که این پیشنهاد کشتن سردار سپه بمن شد من گفتم جدم ناصرالدین شاه (میرزا علیمحمد باب) صاحب دا عیه را از بین برد و از او ما مزاده ساختند. من نمیخواهم اما مزاده دیگری بسازم.
در نشریات دیگر هم خواندم که چندبار به احمدشاه پیشنهاد شده بود که سردار سپه را از میان برداشتند ولی هربار را رد میکرد. موقعی که

گروهی از افسران وفادار بسلطان احمدشاه با وپیشنها دمیدهندکه حاضریم سردار سپه را یا ترورکرده یا دستگیرنمائیم درپاسخ میگوید (جداعلای من یکبار مردخودسری راکه داعیه سلطنت داشت مجازات نمودحالاهمه میگویندا ینکاربخت ایران را بطلسم انداخت .من دومرتبه اجازه نمیدهم دراین مملکت اما مزادهای ساخته شود .من پادشاه مشروطه هستم ونبایددست بچنین کارهائی بزنم .)یکبار هم وقتی احمدشاه از بوشهرعازم تهران بودروسای قبایل جنوب محرمانه پیشنها دکردندکه حاضرندسردار سپه را توقیف یا ترورکنند ولی احمدشاه قبول نکرد .

محمدحسین قشقائی درلندن بمن گفت که وقتی احمدشاه از سفراروپا بایران بازمیگشت سردار سپه تا بوشهربا ستقبال رفته بوددرطول راه موردا ستقبال درهرشهرومنطقه ای قرار میگرفت .پدرم با سه هزارفردمسلح قشقائی با ستقبال رفته ودرمنطقه ای چادرهای بزرگ برای استراحت شاه وهمراهان برپا داشته شده بود .من هم همراه پدرم دراین مراسم بودم .سردار سپه همه جا دوش بدوش احمدشاه بود .قدبلندوهیکل رشیدا ودرکنارقدکوتاه وهیکل چاق سلطان احمدشاه خیلی جلب توجه میکرد .وقتی احمدشاه از چادربیرون آمدوقدم میزدپدرم با اوهنگام راه رفتن مذاکراتی میکرد .احمدشاه راخیلی مغموم ونا راحت میدیدومثل اینکه ازکارهای سردار سپه غم بزرگی بردل داشت .پدرم با وگفت اگرازسردار سپه خیلی ناراضی هستید دستوربدهیدمن همینجا توقیفش میکنم ونگهش میدارم .احمدشاه خیلی ناراحت شدوگفت آهسته آهسته که مبادا بگوش سردار سپه برسد ویک حال ترس ونگرانی ازشنیدن این مطلب با ودست داده بود .

وقتی احمدشاه رفت پدرم بمن گفت با این روحیه ای که من ازاحمد شاه وباقدرت نمائی که ازسردار سپه دیدم بنظرمن کار احمدشاه تمام است .چندسال بعددیدیم که همانطورهم شد .

* * *

پس ازخلع سلطنت قاجار عده ای ازبستگان احمدشاه نزدا ومیروند

که بآنها چنین میگوید :
شما بمن میگوئید اگر اجازه داده بودم کلک رضا خان را می کندید ولی باید بگویم اگر رضا خان کشته میشد رضا خان دیگری برای ما میترا شیدند .پس صلاح ما نبود که راضی شویم رضا خان را تروریا معدوم نمایند .بگذارید حالا رضا خان نقشه انگلیسها را عملی کند تا رسوا شود .من نخواستم با حمایت خارجیها بسلطنت ادامه بدهم .زیرا با آنطرز تا دنیا باقی است نام من به بدنامی ثبت میشد .

قیام لاهوتی در آذربایجان و قصد حمله بتهران و خلع سردار سپه

وقتی سردار سپه با ستقرار امنیت در سراسر کشور اشتغال داشت ناگهان یاور ابوالقاسم لاهوتی افسر ژاندارمری با همدستی گروهی از افسران قیام کرده قصد تصرف تهران و خلع سردار سپه و از بین بردن او را داشتند .
ملک الشعراء مینویسد :هنگامیکه مخبر السلطنه والی آذربایجان بود یاور ابوالقاسم لاهوتی افسر سابق ژاندارمری را که تحت تعقیب و متواری بود به معاونت سرهنگ فولادی منصوب نمود .
فشار بی پولی و قانون شکنی های سردار سپه موجب شد که سه نفر از افسران اردو سلطان تورج میرزا ـ سلطان میرزا علی اکبرخان ـ سلطان عبدالصمدخان تصمیم بگیرند در تبریز کودتا کرده پس از آن بتهران حرکت کنند .با هم قسم یاد میکنند ـ ظرف چند روز عده دیگر از افسران را با خود همفکر ساخته و برای ریاست ارشد گروه ، یعنی یاور لاهوتی را در نظر میگیرند که همه از این فکر استقبال میکنند .
خبط آنها از همین جا شروع شد زیرا اولیاقت اداره چنین انقلابی را نداشت و پس از مجروح شدن تورج میرزا (که بعدا" افسر شهربانی شده بود)نتوانست عده را اداره کند .آنها دست باقدام زده شهر تبریز را تصرف کرده و حاج مخبر السلطنه و سرهنگ شهاب را زندانی نمودند .
قسمتی از قوای خالوقربان همکه در گیلان شکست خورده بزنجان

رفته بودندبآنها ملحق شدند .با مجروح شدن تورج میرزاکه رئیس اداره جنگ بودلاهوتی وظیفه اش را بعهده گرفت وبعلت عدم لیاقت شکست خورده لاهوتی وعده ای دیگربروسیه گریخته وتورج میرزا و عده ای دستگیرشدند .درمحاکمه ای که بریاست سرتیب بصیردیوان (زاهدی)ودادستانی سرهنگ متین الملک تشکیل گردیده بود ۹نفر را همراه تورج میرزا محکوم باعدام وحبس ابدکردند .با فشارهائی که بسردارسپه واردشدآنها را بتهران آورده بزندان بردند.سردار سپه به بازدیدزندان پرداخته با آنها گفتگونموده موجبات آزادی آنها را فراهم ساخت .

احسان طبری درباره لاهوتی چنین مینویسد :لاهوتی که سالها بود از ایران فرارکرده ودرشوروی بسرمیبردمیگفت اودرآغازدرجمهوری تاجیکستان کارمیکرد .ولی غفوراوف دبیراول حزب کمونیست تاجیکستان باوگفت (اگرتوقبول کنی که تاجیک هستی ما مجسمه ترا با طلاخواهیم ریخت .)لاهوتی که شاعربودازاین حرف بخشم آمد وگفت (بهتراست مجسمه مادرتان راکه اوهم شاعراست ازطلابریزید) باایننظرزروابط لاهوتی وغفوراوف بهم خوردوبمسکوآمد .چون آنوقت شعرای شوروی ازمدیحه سرائی بسودا ستالین خودداری میکردندلاهوتی بتعریف وتوصیف نبوغ وعظمت استالین پرداخت واشعارفارسی اوراهمسرش بروسی ترجمه کردوبنظراستالین رسانید . استالین خوشحال شدودستوردادکه سمت معاونت گورکی رادرانجمن نویسندگان شوروی باوبدهند .

لاهوتی میگفت روسی رامیدانستم ولی هنگام اداره کردن جلسات غلط حرف میزدم وغالبا" میشنیدم که نویسندگان شوروی مرا (ایرانیک خوانده) وتوهین بخودمیدانستند .

یکبارشخص استالین باوبارداد .مولوتف هم که نخست وزیربودحضور داشت .استالین ازلاهوتی پرسیدآیادرمسکوجائی برای زندگی داری؟ لاهوتی گفته بودعلاوه برهمسرفرزندانم هم نزدمن هستندو

جائی برای زندگی ندارم .استالین دستوردادیک آپارتمان
۵ اطاقی برفیق لاهوتی بدهند .شش ماه دیگربا زهم استالین اورا
پذیرفت .مولوتف هم حضورداشت .استالین پرسیدآیا منزل مناسب
برای شما تامین شده است ؟لاهوتی گفت تاکنونی منزلی ندارم.
استالین باخشم ازمولوتف پرسیدچرا تاکنون منزلی به لاهوتی
داده نشده است ؟مولوتف گفت دستورداده شده ولی مثل اینکه سازمان
مسکن تاکنون اجرا نکرده است .استالین مانندشیرخشمگین غرید
وانگشت خودرادرهوا بلندکردوگفت (سرکمیسری که حرفش رامرئوسین
اونشنیده بگیرندشایسته سرنگون شدن است) .استالین گفت فورا"
درخانه دولت (نزدیک کرملین)آپارتمان ۵ اطاقی برفیق لاهوتی
داده شود .لاهوتی گفت وقتی ازاطاق استالین خارج شدیم مولوتف
باعصبانیت گفت شما امروز موجب شدیدکه رفیق استالین نسبت بمن
خشمگین شود .تاحال چنین سابقه نداشته است .آپارتمان به لاهوتی
داده شدولی مغضوب گردیدوازمقام معاونت گورکی هم معزول شد.
اشعارش هم بندرت چاپ میشد .وقتی ما بمسکووارد شدیم لاهوتی گاهی
اشعارفارسی خودرادررادیومیخواندوازتنگدستی وعسرت شکایت
داشت .مهرومحبت گذشته استالین دیگربا وظاهرنشد .استالین از
طرف گروهی ازنویسندگان وشعرا محاصره شده بودودیگربه لاهوتی
واشعارش نیازنداشت .وقتی گروهی ازایرانیان رادرمسکوبگناه
ارتباطشان باسلطان زاده نابودکردندلاهوتی ساکت بودوازیک
ایرانی بنام امین اسدی نگرانی داشت که جاسوس (گ .پ .او)بود.
اوبالش روی صورت ایرانیان بازداشت شده میگذاشت وآنها راخفه
میکرد .اسدی میگفت دشمنان شوروی ونوکران پلیس ایران را بسزای
اعمال خودرسانده است .

بعدازمرگ استالین که مولوتف وزیرخارجه شده بودلاهوتی رااحضار
وباومحبت کرده ودستورچاپ اشعارش راداد .باوخانه واتومبیل داده
داده بود .واواحساس سعادت میکرد .لاهوتی درسن ۷۰سالگی بمرض سل درگذشت.

توطئه رئیس گارد رضا شاه ـ از جمله کسانی که اعدام شد سرگرد احمد پولادین رئیس گارد رضا شاه بود که با عده‌ای از افسران وگروه مخالف قصد سرنگونی رضا شاه را داشتند که یکی از افراد کمیته جریان را با طلاع رضا شاه میرسانند. همگی دستگیر و در دادگاه نظامی سرهنگ پولادین محکوم با عدام و سرگرد احمد همایون به ۱۵ سال ـ سرهنگ نصرالله خان ۷ سال ـ سرگرد روح‌الله ۵ سال زندان و محمود پولادین بحبس ابد محکوم و هایم نماینده کلیمیان هم در زندان مرد.

مجله ترقی نوشت که روز اعدام رضا شاه خود در جریان شرکت کرد. به اینطرز که سرتیپ کریم آقا بوذرجمهری به پولادین گفت حسب الامر همایونی شما محکوم به اعدام هستید و حاضر بشنیدن وصایای شما هستم. پولادین در محل اعدام دید که رضا شاه با شنل خود زیر درختان ناظر جریان میباشد. گفت بشاه بگوئید اعدام من وسایر بیچارگان وطن پرست باعث بقای ستمکاری تو نگشته و سلطنت ترا مستقر نمیسازد. از غارت رعایا و مالکین و شکنجه و آزار آزادیخواهان و زندانی کردن اشخاص منور الفکر و اعدام افراد وطنخواه نتیجه‌ای عاید نمیگردد. راجع بخودم در مدت ۲۵ سال خدمت سربازی اندوخته‌ای ندارم. فقط مخارج جزئی اطفالم پرداخت گردد که گرسنه نمانند. سپس بدستور سرهنگ زاویه دستور شلیک داده میشود.

درباره سرهنگ پولادین در یکی از نشریات چنین خواندم:

او از افسران رشید ژاندارمری بود که اوایل سلطنت رضا شاه بشدت از وطن فداری میکرد و میگفت که رضا خان از طبقه پائین بالا آمده و از افسران میهن پرست است که میتواند اصلاحاتی انجام بدهد ولی معلوم نشد بچه علت وارد توطئه‌ای علیه رضا شاه گردید. او بهمدستی همایون رئیس گارد رضا شاه قصد جان او را داشتند. دستیاران آنها حیئم وکیل سابق کلیمیان در مجلس، شیخ العراقین زاده، سرکشیک زاده مدیر روزنامه اتحاد و دیگران بودند. حیئم قبلاً "مورد توجه انگلیسها بود ولی مورد سوء ظن آنها قرار گرفت و دیگر بمجلس راه نیافت

مطلعی گفته است که شیخ العراقین زاده با سفارت انگلیس مربوط بوده وجریان را بآنها اطلاع داده وآنها هم رضا شاه را مطلع میسازند که قبل از اینکه دست بکاری بزنند همه دستگیر شدند .سرهنگ پولادین اعدام شد .حیئم مدتی درزندان بود وبعدا" از بین برده شد .همایون بدوا" محکوم با عدام گردید ولی بعدا" با تخفیف بحبس ابد محکوم شد .
سرهنگ پولادین از افسران دلاور وتندی بود که درطول خدمت خود کرارا"گردنکشی کرده است .هنگامیکه درژاندارمری اصفهان خدمت میکرد با فرمانده سوئدی اختلاف پیدا کرد وبا همکاری چند افسر ایرانی فرمانده را توقیف وتبعید نمود .ولی بعدا" اورا معاودت داده ژاندارمری را دراختیار گرفت .بهمین جهت مورد توجه سردار سپه قرار گرفت ورئیس گاردا وشد که بچنین سرنوشتی دچار گردید .
درباره کشف این توطئه که دردومین سال سلطنت رضا شاه صورت گرفت روزنامه (ایزوستیا) ارگان دولت شوروی چنین نوشت : حادثه ای که مدتها انتظار وقوعش میرفت سرانجام تحقق یافت .درغرب ایران طغیان کردها شروع شد .درتهران مامورین پلیس توطئه قتل شاه را کشف کردند .استانهای کردستان وکرمانشاه عرصه مساعد برای فعالیت جاسوسان انگلیسی بود .توطئه کنندگان دونفر روزنامه نگار باسامی (سرکشیک زاده وحیئم)بودند که فعالیت آنها برای بریتانیا زیانزدخاص وعام میباشد .موقعی که رضا شاه بسلطنت رسید انگلیسها نه تنها مخالفتی نکردند بلکه از وهم راضی بودند وطرفداری هم کردند زیرا امیدوار بودند که مانع همکاری بین ایران وشوروی بشوند .پادشاه انگلیس اولین تاجداری بود که به رضا شاه تبریک گفت .سیاست ما مبنی برعدم مداخله درامور داخلی کشورها ازجمله ایران بود ومعتقد بودیم که این مرد رشید بعلت خوی وخصلت نظامی اش وهمچنین تحت تاثیر شرایط تاریخی کشورش رسالت خود را که آفریدن یک دولت مقتدر ایرانی برپایه تمرکز قوا وازبین بردن فئودالیزم باشد به بهترین وجه ایفاء خواهد کرد

وزمینه را برای رفاه مردم آماده میساز د .جریانات بعدی نشان داد که پیش بینی ما درست بوده است .اما انگلیسها که از شاه شدن رضا شاه امیدهای دیگری داستند ناگهان پی باشتباه خود بردند .انگلیسها میخواستند رضا شاه را آلت مقاصد خود بسازند .اما پادشاه جدید ایران درعمل چیزدیگری از آب درآمد .زیرا درعین حالیکه روابط خودرا با انگلستان حفظ کرده بود حاضرنشد مطیع اوامر آنها باشد .بهمین جهت آنها مساعی خودرا بکار بردندکه روابط ایران را با شوروی وترکیه وافغانستان تیره سازند .توافق کامل ایران وترکیه برای دفع فتنه ترکها بهیچوجه با میل انگلیسها نبود .زیرا انگلیسها با هزار زحمت مسئله کردستان را درست کرده بودند .آنها عشایر کرد را تحت هدایت سالار الدوله نوه مظفرالدین شاه بشورش علیه حکومت مرکزی واداشته که این شاهزاده تعدادی افسر انگلیسی وهندی در قوای تحت فرماندهی خود داشت .نقشه کودتا در بغداد طرح شده بود وسالار الدوله تا این اواخر در آنجا زندگی میکرد .قیام مسلحانه دیگر در بلوچستان روی داد که مرکز آن زاهدان بود .با اینطرز در مناطقی که درهمجواری هندوستان وعراق بود پرچم طغیان علیه رضا شاه برافراشته شد .

وقتی توطئه قتل رضا شاه کشف شد با زجوئیها نشان داد که سررشته توطئه بسفارت انگلستان منتهی میگردد .

ساده لوحی است که بتوان دل باین امیدواهی داشت که با زبین بردن آتاتورک در ترکیه ـ رضا شاه در ایران ـ عبدالعزیز بن سعود درحجاز بتوان مسیر پیشرفت ملل عقب افتاده را متوقف ساخت ویا مسیر را بصورتی درآورد که سرانجام منتهی بمنافع بریتانیا گردد .

ما مطمئن هستیم که مردم ایران استحقاق ادامه زندگی مستقل را در دنیای آشفته کنونی دارند .

سرتیب (جا ن محمدخا ن)بی نظیردرقسا وت

درهوا چندمعلق زنی وجلوه‌کنـــی
ای کبوترنگرا ن با ش که‌شاهین آ مد

*

یکی ا زا فسرا نی که‌درا وا یل سلطنت رضا شا ه‌بقدرت رسیـــــد (سرتیب جا م محمدخا ن)بودکه‌ا زجنا یا ت وغا رت وقساوت ا ودراستا ن خرا سا ن دا ستا نها میگویند بنحویکه‌خودرضا شا ه‌برا ی مجـــا زات‌ا و بخرا سا ن رفت .بخصوص که‌ا نتشا ریا فته‌بودا وقصددا ردبا توطئه‌ای بحیا ت رضا شا ه‌خا تمه‌دا ده‌خودحکومت خودکا مه‌ا ی بوجودآ ورد .
حسین مکی می نویسد :سرتیب جا ن محمدخا ن پسرعلاء ا لدوله‌دولـــو که‌ا زخا نوا ده‌ا میرعلائی بودفرما ندهی لشگرشرق را بعهده‌دا شت . مردی قسی ا لقلب بشما رمیرفت که‌روش ا وبا سردا رمعززبجنـــوردی رئیس ا یل شا دلونمودا رروش ا ومیبا شد .هنگا م‌مسا فرت به‌بجنورد سردا رمعززا زا ووهمرا ها نش پذیرا ئی شا یا نی میکنند .وهنگـــــام حرکت هدا یا ی گرا نقیمتی ا زجمله‌چندتسبیح پـــربهـــاء باومیدهد هنگا م‌حرکت ا زبجنوردسردا رمعززبا عده‌ا ی ا ورا بدرقه میکندبتصور ا ینکه‌تا دروا زه‌شهررفته‌ا جا زه‌مرا جعت میگیرندولی جان محمدخـان همچنا ن را ه مشهدرا پیش میگیردوآ نها هم‌همرا ه‌ا ومیآ یند .تابدروازه مشهدمیرسند .پس ا زپیا ده‌شدن جا ن محمدخا ن ،آ نها هم‌ا زاتومبیـل پیا ده‌میشوندتا خدا حا فظی کنند . بآ نها میگویدا زپذیرا ئی شمـــا خیلی متشکرم‌وحا لامنهم‌آ ما ده‌پذیرا ئی شما هستم .ا زدورچند دا ر را نشا ن میدهدودستورمیدهدکه‌آ نها را دستگیرکرده‌همه‌را بدا رمیزنند . وقتی یک دا رخا لی میما ندستورمیدهدجوا نی را که‌ا زآ نجا عبـــور میکرده‌بدا ربیاویزند. ا ین مطا لب را ملک ا لشعرا بها ربرایم‌نقل کرده‌ا ست . (بنظرنگا رنده‌مطلب ا غرا ق آ میزمیبا شد) .
جا ن محمدخا ن ا زا موا ل سردا ربجنوردی ثروت فراوانی بدست آورد .

رضا شاه پس از واقعه (مراوه تپه) همراه تیمورتاش بمشهد میرود.
رضا شاه از امان الله میرزا جهانبانی را بجای او منصوب میکند معهذا
جان محمدخان تا شاهرود با ستقبال رفته یک قطعه چک ۱۸۰هزار
تومانی بشاه تقدیم میکند که شاه آنرا رد مینماید. پس از ورود بمشهد
۸۴نفر از افسران را در سالن ستاد لشگر جمع میکند و میگوید متاسفانه
عمل لشگر شرق لکه ننگینی بدامن قشون بود و این نشان میدهد که
افسران وظیفه خود را فراموش کرده بفکر جمع آوری مال هستند و به
نایب اول نیکجو دستور داد که درجه جان محمدخان را بکند. او تا
خواست جلو برود جان محمدخان خودش شروع بکندن پاگون کرد، که
قسمت های بعدی را نیکجو از روی دوش او برداشت. وشمشیرش را هم
بنایب اول داد و چند تن از افسران دیگر را که همکار او بودند بشلاق
بست و اموال آنها را هم بنفع ارتش ضبط نمود. وچک ۱۸۰هزار تومانی
جان محمدخان را هم ارتش وصول کرد. جان محمدخان بعداً" معتاد
بالکل شد و بی چیز و پریشان باسکته درگذشت. که او را به خاک
میسپارند. شب دخترش خواب میبیند که پدرش میگوید من زنده ام چرا
من را دفن کرده اید. روز بعد نبش قبر میکنند و معلوم میشود که پس از
دفن بهوش آمده و کفن خود را پاره کرده و تمام صورتش خون آلوده
شده و سپس درگذشته است.
محمد دوراستاندار سابق خراسان درباره توطئه (جان محمدخان)
چنین مینویسد:
پس از کودتای ۱۲۹۹عده ای از افسران قزاق بدرجات عالی لشگری
و کشوری رسیدند که بعضی از ایشان ضمن خشونت صاحب ثروت سرشاری
شدند. یکی از این حکمرانان فعال ما یشاء جان محمدخان دولو
پسر علاء الدوله قاجار بود که نامخانوادگی (علائی) را برگزیده بودند.
او در شقاوت و بی اعتنائی بمسائل مذهبی و چپاول و شهوترانی
بی نظیر بود. وقتی پدرم وثوق السلطنه دادور بسمت استانداری
خراسان منصوب شد رضا شاه او و سرلشگر جان محمدخان را خواست و با

حضورتیمورتاش بفرمانده لشگرا خطار کردکه کلیه رتق وفتق امور سیاسی با والی جدیدکه قبلا" وزیرجنگ بوده وما اوراخوب میشناسیم میباشدووظیفه شما فقط صرف امورنظامی است .برای نیابت تولیت هم (اسدی)درنظرگرفته شده بود .

والی کاملا"کارهای جان محمدخان را تحت نظرداشت وبه تیمورتاش گزارش میدادواحساس کرده بودکه جان محمدخان نقشه هائی برای طردرضا شاه واستقرارحکومت خودکامه خودرا دارد .واقعه (مراوه تپه) وطغیان سروان لهاک خان سالارجنگ افسرقزاق درمنطقه بجنورد واقدامات مرموزجان محمدخان مؤیدسوء ظن شاه وتیمورتاش شد . خلاصه واقعه این بودکه لهاک خان افسرلشگرشرق پس ازاعدام سردار معززبجنوردی ودوبرادرش و۴ نفرازروسای طوایف بجنوردوغارت اموال آنها ونزدیکانشان واینکه میدیدجان محمدخان(قصاب خراسان)ازهرجنایت وغارتی روگردان نیست علم طغیان برافراشت وماموربن لشگرشرق راخلع سلاح وتاقوچان پیشروی کرد .این وضع چنان رضا شاه رانگران ساخت که تلگراف نمودا گرتا ۴۸ساعت غائله مرا وده تپه واغتشاش مناطق قوچان وبجنوردپایان نیابدمن خود بخراسان عزیمت نموده تکلیف همه را روشن میکنم .درنتیجه جان محمدخان باهواپیما ونیروی کافی حمله ولهاک خان ویارانش بشوروی گریختند .

درتیرماه ۱۳۰۵تلگرافی ازرضا شاه بوالی مخابره شدبدین خلاصه (اخیرا" میشنویم ماموربن خراسان بمردم تعدی وتجاوزمیکنندو مردم هم بعلت یأس ازارسال شکایت خودداری میکنند .چرا مردم را دلالت نمیکنیدتا شکایات خودرا بمرکزارسال دارند تا احقاق حق ورفع تعدی بشود .به احدی ازماموربن اعم ازنظامی وغیرنظامی اجازه داده نمیشودکه حتی یک قدم کج نسبت بکوچکترین افرادابن مملکت برداشته شود .برای دادخواهی ماخودمان عنقریب عازم خراسان خواهیم شد .وباصغای عرایض متظلمین شخصا" مبادرت خواهیم

نمود .فعلا" اعلام کنید هرکس شکایت کند وسیله شما ار سال دارد وبگوئید تا مین رفاه آنها را شخصا" عهده دار بوده تا بتوجهات ما مستظهر باشند .)

اعلامیه مزبور در شهر منتشر شد و مثل بمب صدا کرد .جان محمدخان متوحش گردید .

جان محمدخان همراه پدرم تا شاهرود با ستقبال شاه رفت .تیمورتاش، دبیر اعظم ،سردار اسعد ،قائم مقام ،سرلشگر امان الله جهانبانی همراه رضا شاه بودند .وقتی شاه با لی محبت کرد .تیمورتاش گفت مژده بدهید (کلک جان محمدخان دیوانه کنده شده وراحت شدیم) . وامان الله میرزا جهانبانی بجای او تعیین شده ویک لیره طلا از پدرم گرفت .اعلیحضرت با سلحه دار باشی گفتند بجان محمدخان بگوئید بمشهد بیاید وخودرا معرفی کند .

شاه درمیان استقبال روحانیون وسایر طبقات مردم به مشهد وارد شد وبزیارت رفت ولی بعضی از مراجع به زیارت قم رفته بودند .شاه منتظر جان محمدخان بود وفکر میکرد که فرار کند .ووقتی دیر کرد دستور داد هرکجا اورا دیدند تحت الحفظ بیاورند .

روز بعد درستادلشگر همه جمع شدند موقعی جان محمدخان رسید ،شاه گفت (وقتی فرمانده لشگر تعدی کند قوانین را زیرپا گذارده وعلنا" خیانت کند وحقوق ومقرری افسران وافراد را حیف ومیل نماید وضع بهتر از این نمیشود .من باید با تمام گرفتاری بخراسان بیایم وبشکایات رسیدگی کنم) .سپس با فسرجوانی دستور داد که پاگون جان محمدخان را بکنند .وقتی اوخواست پاگون را بکند خودجان محمد خان پیشدستی کرد با خشم مخصوص یکی از پاگونها را کند که آستینش پاره شد وپاگون را بزمین زد .شاه گفت تمام امتیازات این خائن را بکن وآن افسر با چاقو پاگون را کند وشمشیر وکلاه امارت را از او گرفت وجان محمدخان بحال خبر دار ایستاد .سپس شاه دستور داد امتیازات نظامی سرهنگ قدس جورابچی ،سرهنگ مویدالممالک خواجوی هم

گرفته‌شود .همچنین سرشا رکفیل شهردا ری موا خذه‌شدورضا شا ه‌بـــا عصبا نیت‌گفت (حبس ا نفرا دی)وخا رج شد .
ا ینکه‌بعضی ها گفته‌ا ندجا ن محمدخا ن درشا هرود ۱۸۰هزا رتومـــان بشا ه‌تقدیم‌کرده‌خلاف ا ست .همین مبلغ تحویل صندوق شهرداری شد ضمنا "شا ه‌ا زوشوق ا لسلطنه‌خوا ست که‌بصورت ا خا ذیهای‌جان محمدخان رسیدگی شودکه ۸۳۰ هزا رتوما ن بودکه‌ا ین مبلغ غیرا زغـــارت امـوا ل ونقودوکا سه‌ها وقدحهای زرین فیروزه‌نشا ن سردا رمعـزز بجنوردی بود .
جا ن محمدخا ن مدتها درتهرا ن زندا نی بود .شهرت پیدا کردکه‌پول وجوا هردا ده‌وآزا دشده‌ا ست .پسرزیبا ی ا وجوا نمرگ شد .درسا لهای آخرعمرحا ل جنون با ودست دا ده‌بود .
دربا ره‌ا وبا یدگفت :

چوبدکردی مبا ش ا یمن ا زآفـــا ت
که‌وا جب شـــد طبیعت را مکا فـــا ت

توطئـه‌درزندا ن قصـــــر

ا ین مطلبی ا ست که‌روزنا مه‌آرزونوشته‌ا ست :
روزیکه‌بنا ی‌زندان‌قصرپا یان یا فت سرتیب درگا هی رئیس شهربا نی ا زرضا شا ه‌تقا ضا میکنندکه‌ا زززندا ن با زدیدنما ید .شب آنروزشـــاه خوا ب دیده‌بودکه‌درمسیرش چاهی‌حفرکرده‌ا ندوسرآنرا پوشا نده‌ا نـــد وقتی شا ه‌بچا ه‌میرسدا زروی آن میپرد .هنگا مبا زدیدزندان سرتیپ درگا هی درآهنین را با زمیکندکه‌شا ه‌وهمراهان‌آنجابروند.تیمورتاش خودرا بشا ه‌رسا نیده‌آهسته‌میگویددرگا هی موردا عتما دنیست.ممکن ا ست پس ا زورودبا ین بندبا یک حرکت سریع دررا به‌بندد .آنوقت معلوم‌نیست چه‌خوا هدشد ؟شا ه‌هم‌بیا دخوا ب شب قبل ا فتا ده‌ا زرفتن بآن بندخودداری میکند . دوروزبعددرگا هی توقیف گردید.درزمان

رضا شاه روسای نظمیه بخصوص (آیرم، درگاهی، مختاری) بعد از شاه مهمترین قدرت درکشور بودند. تا قبل از سقوط تیمورتاش او مهمترین قدرت بود بعد روسای شهربانی این موقعیت را یافتند.

مهدی بامداد مینویسد: درگاهی قریب ۸ سال رئیس شهربانی بود وبا تیمورتاش رقابت سختی داشت. یکبار ضمن گفتگو از تیمورتاش سیلی محکمی خورد که رضا شاه موضوع را شنید ولی بروی خود نیاورد. اقدام درگاهی برای افتتاح زندان به تیمورتاش فرصت داد که به شاه بگوید در دنیا معمول نیست که شاه زندان را افتتاح کند و این عمل دنیا پسندی نیست. در مدت ریاست شهربانی بعد از تیمورتاش نخستین قدرت بود. ولی با این گفته تیمورتاش، از کار برکنار و در خانه اش تحت نظر قرار گرفت. بعد از مدتی رئیس آمار و رئیس نظام وظیفه شد. سرانجام در تهران درگذشت.

بزرگ علوی مینویسد: درزندان امیرانی نامی را با انژکسیون کشتند. گفته شد در یکی از قصرها (سعدآباد) یا درمازندران شبانه نفوذ کرده وخود را بالای درختی پنهان ساخته موقعی که رضاشاه وارد باغ شده از بالای درخت پریده است پائین. رضا شاه از وحشت دویده و امیرانی هم بدنبال شاه دویده وگفت (قربان عرض دارم) و مراسله ای را که در دست داشته شخصا" بدست شاه داده که مامورین فورا" او را توقیف کرده اند. دگتری نیمه شب با طاقی که امیرانی خوابیده بود میرود وبا وانژکسیون میزند. فردا صبح صاحب منصب کشیک گفت یکنفر زندانی که حکم مرخصی او آمده بود وقرار بود امروز آزاد شود دیشب درزندان فوت کرد.

مسعود انصاری مینویسد: وقتی استاندار گیلان بودم (دیوسالار) با زرس استاندار ی بود و از حقوقش ناراضی بنظر میرسید. در رودبار عریضه ای به محمدرضاشاه تقدیم نمود. وقتی شاهنشاه امضای او را میبینند بلافاصله فرمودند شما همان کسی نیستید که میخواستید پدر مرا بکشید؟ دیوسالار به تته پته افتاد. اعلیحضرت نگاهی باو کردند

وعریضه را بمن دادند .این عمل نشانه‌ای از صفات ملکوتی شاهنشاه بود .من مریدشدم .

* * *

رضا شاه با کوچکترین سوء ظن بهرکسی سعی داشت اورا ازمیان بردارد تا بتواند برنامه های خودراپیاده کند .سازمان شهربانی وقت شب وروزمرا قبت میکردکه کوچکترین گروه مقاومتی علیه شاه بوجود نیاید .با ازبین بردن چندگروه هرگزصحبت ازکودتا علیه رضا شاه درمیان نبود .ولی پس ازشهریور ۲۰بهرام شاهرخ که مدتی ازرادیو برلن برضا شاه حمله میکردطی مقاله‌ای تحت عنوان (خاکسترگرم) درروزنامه مردامروزچنین نوشت :

درسال ۱۳۱۹روزی(هرفن هنتیک)رئیس اداره شرق وزارت خارجه آلمان بمن گفت درباره یک موضوع محرمانه میخواهم با شما مشورت کنم . چندروزپیش شخصی ازتهران باینجا آمدوگفت یک کمیته سری تشکیل شده که اشخاص مقتدردرآن عضویت دارندوقصدشان کودتا میباشدولی اصرار دارندکه دولت آلمان بآنها اطمینان کافی بدهدکه درصورت لزوم ازاین کودتا حمایت میکند .البته ما نمیتوانستیم بگوئیم که دولت آلمان با برکناری رضا شاه موافق نیست ولی چون اطمینان کامل بسیاست دولت ایران نداریم گفتم اگرروزی تصمیم به تغییراتی درایران گرفته شودنظرات شما را موردتوجه قرارمیدهیم .من گفتم این اقدام بستگی داردباشخاصی که درکمیته عضویت دارند .

دراواسط سال ۱۳۱۹ حسینعلی قراگزلو (فتح السلطنه)دوباره به برلین آمدوبا(هرفن هنتیک)دیدارکردوگفت اوضاع خوب نیست و امکان داردپیش آمدهای ناگواری رخ دهد .دوستان ماکه درأس آنها یکی ازبافکرترین سیاستمداران ایران قرارداردودوتن از سران ارتش درآن عضویت دارندیک شب درتهران بوسیله افسرانی که درگاردسلطنتی هستندرخنه خواهندکردوبلافاصله رضا شاه را توقیف وزمام امورراد‌ردست خواهندگرفت .درصورتیکه دولت آلمان قول بدهدازاینکارحمایت کندوچون رابطه اش با شوروی دوستانه استاز

روسها قول بگیردکه ببها نه قرا ردا د ۱۹۲۱ وا ردا یرا ن نشوندوحتی اگردولت ا نگلستا ن روش خصما نه درپیش بگیردجوا ب لازم داده شود . دوستا ن ما نسبت بوا کنش دولتین شوروی وا نگلستا ن نگران هستند والاتا بحا ل دست بچنین ا قدامی زده بودند .پس ا زا ینکه جریان با طلاع وزیرخا رجه آلما ن رسیدبا پیشنها دکمیته سری تهران روی موا فق نشا ن ندا د .بعدا" سفیرآلما ن درشوروی جریا ن را با مولوتف وزیرخا رجه شوروی درمیا ن گذا ردوا وگفت دولت شوروی هیچگونه نظرسوئی نسبت با یرا ن ندا رد .

* * *

پیشه وری دریا ددا شتها ی خوددربا ره وضع زندانیا ن زما ن رضا شاه چنین مینویسد : ا زمیا ن خوا نین بختیا ری ا ول علیمردا ن خان بعدخا نبا با ا سعدموردتحسین زندا نیا ن بودند .علیمردا ن خا ن گرچه دا را ئی ندا شت ولی هرچه گیرش میآ مدبا دوستا ن زندا نی خود مصرف میکرد .مدیرزندا ن هنگا م ا جرا ی حکم ا عدا م نخوا ست شخصا" با و ا بلاغ کندولی دوست صمیمی وهم منقلش عما دی ا ین ما موریت را ا نجا م دا دودرپا دا ش آ ن بمدیریت زندا ن نا ئل آ مد .شخص موثقی میگفت عما دی بسلول زندا ن ا ورفته بودهرچه علیمردان خا ن باو تعا رف میکنددا خل نمیشودومیگوید مطلب محرما نه ا ی دا رم ا ظها ر میدا ردفهمیدم ا ین دیگرخجا لت ندا رد .بیا ئیدکا رها ی مختصری دا رم ا نجا م میدهم وآ نوقت میرویم .پس ا زا نجا م کا رها مردومردا نه برا ی ا عدا م رفت .دررا ه ا زمشا هده گریه چندنفرخشمنا ک شده گفته بود (ا ین ننه من غیریبم را کنا ربگذا ریدوآ برویما ن را نبرید.اگر ما موفق میشیدم با ا ینها همین معا مله را میکردیم .)ا وبعدا زتیر خوردن، کلاه پهلوی خودرا مچا له کردودورا ندا خته بود .تمام زندانیان ا زا عدا م ا وگریه کردنددرصورتیکه ا عدا م وزیرجنگ ودیگرا نرا با خونسردی تلقی نمودند .حتی ا زا عدا م شا هزا ده خا قا نی ورفقا ی ا و که قبل ا زا عدا م دیوا نه شده بودندآ نقدر متا ثربنظرنمیرسیدند .

امیرمجاهدراحتی اقوام وبرادرزاده هایش دوست نمیداشتند.
میگفتندخسیس ودهن لق است.
بزرگترین شکنجه ها حبس تاریک بود.اطاقهای مجردوسرمای سخت
زمستان وبوی تعفن وحشرات موذی که بعضی ازافرادسالها درآن
بسرمیبردند.عده ای ازدوستان من ۶ تا ۸ ماه درآنجا بسربردند.
به مرضهای سختی ازبیماریهای قلبی وروماتیسم و سیفلیس مبتلا
شدندکه بعضی دراثرلباسهای آلوده عارض شده بود.پهلوان زندان
مختاری عزت اردبیلی بودکه سه سال واندی با دست بندوپابند در
یکی ازتاریک ترین ومخوف ترین اطاقهای مجردقصربسربردوآخر
هم معلوم نشدچه بلائی بسرش آوردند.خانبابا اسعدودکترا راتی هم
تاآخرعمرباکمال شهامت درحبس مجردوتاریک بسربردند.چهار
ماموریکی ازدوستان مراآزارمیدادندکه نخوابد.یکی ازآنها شب
چهارمازبیخوابی دیوانه شده بود.یکی میگفت حاضربودم یکدقیقه
بخوابم بعدا عدامکنند.
ماموربن قلم وکاغذ بدست شان میدادندومیگفتنداین مطالب را
بنویسید.. خلاصه یگانه وسیله اعتراف شکنجه وعذاب بود.ما از
قساوت تیمورتاش خیلی شنیده بودیم ولی اودرمقابل همه درزندان
د: ئما" گریه میکرد.دبیراعظم میگفتندبدنبود.سردارر شیدکردستانی
بیش ازهرکس صدمه دید.مختاری شخصا" با اوطرف بود ومیخواست
املاکش را بگیرد.هنگامی که ما درزندان بودیم درایران حتی برای
غیرزندانی هم حق اعتراض نبودتاچه برسدبرای ما زندانیها...

نخست وزیران ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰

۱ـ سیدضیاء الدین طباطبائی	از اسفند	۱۲۹۹ تا خرداد	۱۳۰۰
۲ـ قوام السلطنه	از خرداد	۱۳۰۰ تا بهمن	۱۳۰۰
۳ـ مشیرالدوله	از بهمن	۱۳۰۰ تا خرداد	۱۳۰۱
۴ـ قوام السلطنه	از خرداد	۱۳۰۱ تا بهمن	۱۳۰۱
۵ـ مستوفی الممالک	از بهمن	۱۳۰۱ تا خرداد	۱۳۰۲
۶ـ مشیرالدوله	از خرداد	۱۳۰۲ تا آبان	۱۳۰۲
۷ـ سردار سپه	از آبان	۱۳۰۲ تا آبان	۱۳۰۴
۸ـ ذکاء الملک فروغی	از آبان	۱۳۰۴ تا خرداد	۱۳۰۵
۹ـ مستوفی الممالک	از خرداد	۱۳۰۵ تا خرداد	۱۳۰۶
۱۰ـ مخبرالسلطنه هدایت	از خرداد	۱۳۰۶ تا شهریور	۱۳۱۲
۱۱ـ ذکاء الملک فروغی	از شهریور	۱۳۱۲ تا آذر	۱۳۱۴
۱۲ـ محمود جم	از آذر	۱۳۱۴ تا آبان	۱۳۱۸
۱۳ـ دکتر متین دفتری	از آبان	۱۳۱۸ تا تیرماه	۱۳۱۹
۱۴ـ رجبعلی منصور	از تیرماه	۱۳۱۹ تا شهریور	۱۳۲۰
۱۵ـ ذکاء الملک فروغی	از شهریور	۱۳۲۰ تا اسفند	۱۳۲۰

(زندگی سیاسی وبیوگرافی نخست وزیران درجلدسوم انتشار خواهد یافت).

اسامی وزراء ازکودتای۱۲۹۹ تاشهریور ۱۳۲۰

ازکودتای ۱۲۹۹تا شهریورماه ۱۳۲۰گروهی ازشخصیت های مملکتی بمقام نخست وزیری ووزارت وکفالت وزارت ومعاونت نخست وزیری رسیدندکه اسامی کسانی که بنخست وزیری رسیده اندجزو نخست وزیران است ودیگرنامشان جزووزراء نیست ولی اسامی بقیه چنین است :

میرزا عیسی خان ـ مسعودخان کیهان ـ منصورالسلطنه عدل ، عدل الملک دادگر ـ نیرالملک ـ موقرالدوله ـ مشیرمعظم ـ دکتر مؤدب الدوله نفیسی ـ عدل السلطنه ـ علاء السلطنه ـ سردارمعظم خراسانی(تیمورتاش)ـ مستشارالدوله صادق ـ ممتازالدوله، مشارالسلطنه ـ عمیدالسلطنه ـ ادیب السلطنه سمیعی ـ دکتر حکیم الدوله ـ شهاب الدوله ـ نیرالسلطان ـ محتشم السلطنه اسفندیاری ـ معتمدالسلطنه ـ معاون الدوله امیراعلم ـ قهیم الملک، وحیدالملک ـ ممتازالملک ـ نصرالملک ـ مشاورالممالک، نصرت الدوله فیروز ـ اعتمادالدوله ـ سرتیب شیبانی ـ میرزاقاسم صورا سرافیل ـ پاکروان (کفیل وزارت داخله)ـ مهدی فرخ، سلیمان میرزا اسکندری ـ معاضدالسلطنه ـ سرلشگرخدایارخان، سرلشگرا میرطهماسبی ـ عزالممالک اردلان ـ سرلشگرمحمودانصاری (امیراقتدار)ـ سرلشگرا میرخسروی ـ میرزاحسن خان مشار ـ مهدی مشیرفاطمی(عمادالسلطنه)ـ علی اکبردور ـ سردارا سعدبختیاری، مشارا عظم ـ سیدحسن تقی زاده ـ علینقی خان انصاری ـ نصرالدوله اعتمادی ـ حاج میرزا احمدخان ا تابکی ـ میرزا احمدخان بدر، احتشام السلطنه ـ سیدمحمدتدین ـ شوکت الملک علم ـ دکترمحمد سجادی ـ علی اصغرحکمت ـ سرلشگرا حمدنخجوان ـ سرلشگر امیرفضلی ـ نظام الدین حکمت ـ عنایت سمیعی ـ اسمعیل مرآت، سرتیب تاج بخش (کفیل وزارت کشاورزی)مصطفی قلی رام ـ ابوالقاسم

فروهر- عباسقلی گلشائیان - باقرکاظمی - یحیی‌خان‌قراگزلو،
ابوالحسن پیرنیا - اعتمادـ دولتشاهی - یاسائی
(ممکن است اسامی تنی چندهم ازقلم افتاده باشد).

جلددوم

دربارهٔ استعفا وتبعیدرضا شاه ،اخلاق ورفتاررضا شاه ،وضع خانوادگی‌رضا شاه ،فریادوفغان ازاقدامات سرسلسله‌پهلوی پس از شهریور ۱۳۲۰ ،وضع ارتش ومطبوعات درزمان پهلوی اول،مطالبی تهیه‌شده‌که‌بزودی انتشارخواهدیافت .

سیلی های تاریخی
و
زدوخوردهای سیاسی

دربررسیهای تاریخی ومذاکره با صاحبان مقام دیده شده که گاهگاهی اختلاف نظرها ومنازعات سیاسی بزدوخوردکشیده شده بعضی مواقع سیلی هائی هم ردوبدل گردیدکه خیلی پرسروصدا بوده و تظاهراتی هم بدنبال داشته است .وبرخی نیزخیلی بی سروصدا بوده که ازخلال سطورنوشته ها ویا ددا شتها ازآن اطلاع حاصل شده است .

ملک الشعراء بهار دربارهٔ سیلی که بمدرس زده شده چنین سروده:

ازآن سیلی ولایت پرصداشد　　دکاکین بسته وغوغا بپا شد

روزنامه (نسیم شمال)چنین سرود :

آوازجماعت هله آوازخدا داد　　آن سیلیَ بی پیرعجب خوب صدا داد

بدون اینکه دربارهٔ صحت وسقم این سیلی ها اظهارنظرکنم صرفا" با استفاده ازنشریات مختلف بنقل آنها میپردازم ؛

۱ـ سیلی سلطان احمدشاه بگوش محمدحسن میرزا ولیعهد بعلت بندو بست با سیدضیاء الدین طباطبائی برای رسیدن بسلطنت وتبعید ازایران

۲ـ سیلی (کنت کوادوت)سفیرآلمان درایران بگوش (رضا خان) هنگامیکه نگهبان سفارت آلمان درتهران بوده است (بنوشته بلوشر سفیرسابق آلمان درایران)

۳ـ سیلی کلنل محمدتقی خان پسیان بگوش (رضا خان)هنگامیکه در

اردوگاه همدان بوده است (طبق نوشته مکی)
۴ـ سیلی سرباز روسی بگوش ثقة الاسلام در تبریز هنگام عبور او در شهر وسیلی افسر روسی بگوش شیخ سلیم از نزدیکان ثقة الاسلام در پای چوبه دار.
۵ـ سیلی میرزا کوچک خان جنگلی در تهران بگوش یک فقیر دوره گرد و مرگ او و زندانی شدن سردار جنگل در زمان ریاست شهربانی یفرم خان.
۶ـ گلاویز شدن مدرس در سرسرای مجلس با سردار سپه و کتک کاری آنها در حضور نمایندگان و مضروب شدن مدرس از طرف سردار سپه .
۷ـ سیلی میرزا کریم خان رشتی در صحن بهارستان بگوش شیخ مهدی سلطان که بروی سردار سپه تف انداخته بود .در ماجرای جمهوریت
۸ـ سیلی احیاء السلطنه بهرامی در مجلس وسیلی نایب چلوئی در میدان بهارستان بگوش مدرس و سروصدا و اعتراضات فراوان ـ سیلی سید محیی الدین وکیل شیراز بگوش احیاء السلطنه در پاسخ سیلی او به مدرس
۹ـ سیلی سید محمد تدین بگوش خالصی زاده در اطاق هیئت رئیسه مجلس
۱۰ـ سیلی حیدری نماینده ساوجبلاغ در مجلس هفتم بگوش فرخی شاعر ونماینده مجلس شورایملی ازیزد .
۱۱ـ مشت وسیلی سردار سپه بگوش فلسفی مدیر روزنامه حیات جاوید وشکستن دندانهای او
۱۲ـ سیلی تیمورتاش وزیر دربار بگوش درگاهی رئیس شهربانی و انتقام او از تیمورتاش
۱۳ـ سیلی مامورین شهربانی بگوش احسان طبری هنگام بازجوئی درباره ۵۳ نفر و گرفتن اعترافاتی از او (بنوشته بعضی از نشریات توده ای)ـ سیلی سرهنگ شهربانی بگوش علینقی حکمی از زندانیان سیاسی ۵۳ نفر هنگام دفاع از دکتر رانی در زندان
۱۴ـ مضروب شدن عباس مسعودی مدیر اطلاعات ونماینده مجلس در واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در میدان بهارستان .

۱۵ـ سیلی جمال اما می بگوش سرتیب گلشائیان فرماندار نظامی تهران دروا قعه قتل خواجه نوری درمیدان بهارستان .
۱۶ـ سیلی مظفرفیروزبگوش سرهنگ حجازی واعتراض شدیدارتشیان .
۱۷ـ سیلی علی اکبرخشنودبگوش مشایخی شهردار تهران.
۱۸ـ سیلی آیة الله کاشانی بگوش امیرعلائی وزیرکشوردولت مصدق (طبق نوشته مکی)
۱۹ـ سیلی حسین مکی بگوش سرهنگ قربانی افسرشهربانی در حوضخانه مجلس درروز ۳۰تیرماه ۱۳۳۱ومضروب شدن سرهنگ مزبور توسط چندتن ازنمایندگان مجلس وبازداشت ودرگاردمجلس.
۲۰ـ سیلی سرلشگربها رمست بگوش عمیدی نوری ومشت محکم او بسینه این امیرارتش درباشگاه افسران بخاطرانتشارمقالاتی در روزنامه دوا عتراض شدیدمطبوعات
۲۱ـ سیلی سرهنگ برخوردار بگوش مهندس رضوی درصحن بهارستان .
۲۲ـ زدوخوردیوسف مشاروزیرکابینه مصدق با نمایندگان اقلیت مجلس وحمله عبدالرحمن فرامرزی بمشاروومضروب شدن وزیرکابینه درسرسرای مجلس .
۲۳ـ پریدن کریم‌پورشیرازی ازلژمطبوعات بداخل جلسه علنی مجلس وعده‌ای دیگرازتماشاچیان وزدوخوردتماشاچیان ونمایندگان مجلس وردوبدل شدن سیلی ومشت ولگدبین منوچهرتیمورتاش وبعضی ازتظاهرکنندگان .
۲۴ـ سیلی میراشرافی بگوش سرلشگرکوپال رئیس شهربانی در وقایع ۳۰تیردراطاق دکترحسن امامی رئیس مجلس شورایملی .
۲۵ـ حمله عمیدی نوری به‌تیمسارامیرموثق نخجوان پس ازواقعه ۲۸مرداد دراطاق انتظارسپهبدزاهدی نخست وزیر .
۲۶ـ سیلی سرلشگرتیموربختیار زئیس‌ساواک وسرتیب نصیری‌رئیس شهربانی بگوش‌دکترحسین فاطمی بعدازواقعه ۲۸مرداد (بنوشته مطبوعات جبهه ملی) .
۲۷ـ سیلی‌احمدزاده بگوش نصیری‌پس‌ازسقوط‌رژیم‌هنگام‌بازجوئی ازاو .

امیدفروان به آینده ایران

درمیان یاس و نا امیدی خیلی از هموطنان عزیزدرباره وضع ایران، باید گفت شواهدتاریخی نشان میدهدکه ایران و ایرانی همواره مشکلات فراوان ایام را با تحمل خسارات زیاد وضایعات فراوان وتلفات جبران ناپذیربا پیروزی پشت سرگذارده است .موقعیت خاص جغرافیائی ایران که بین شرق وغرب قرار دارد وسرحدات جغرافیائی کشورطوری است که این سرزمین اهورائی همواره آسیب پذیربوده است .شگفت اینکه تاریخ کهن ما نشان میدهدکه نه تنها ملت نجیب وصبورایران دراین زمان طولانی توانسته خودرا درمقابل بلایا و مصائب حفظ کند ،بلکه گاهی با نرمش وانعطاف وصبروتحمل،وزمانی با مقاومت منفی ولحظاتی با دلاوری وبی باکی مردانی بزرگ و استثنائی، از آنهمه خطرات نجات یافته است .

پروفسور (پوپ) ایران شناس معروف چنین مینویسد :

" ما خارجیها خیال میکردیم که با سیاست میتوان سرنوشت ایران را تغییرداد .ولی این واقعیت را نادیده گرفته ایم که ایرانیان دارای خصلتی هستندکه درطول تاریخ توانسته اندخودرا درمقابل تغییرات شدیدحفظ نمایند .درمقابل هجومها ،قتل عامها ،جنگهای داخلی، قحطی،یورشهای خارجی که موجودیت یک کشورمستقل وزنده را تهدید مینمایدباثبات رسیدکه ایرانی همواره زنده بوده وکشوررا ازماجراها

نجات میدهد .در ایام مختلف تاریخ ،هیچکس نمیتوانست باور کندکه چگونه ایران و ایرانی خودرا از هربلائی نجات میدهند .)
تاریخ مدون ما شاهدهجومهای وحشیانه فراوان خارجی وخرابکاریهای زیادعوامل داخلی بوده است ودرچندموردنیزرشته های استقلال سیاسی ونظام اجتماعی چنان ازهم گسسته که هرگونه امیدبآینده آن ازبین رفته وحتی گاهی بصورت جزئی از امپراطوریهای وسیع تر درآمده است .حمله اسکندرمقدونی پس ازتشکیل شاهنشاهی هخامنشی وحمله وحشیانه اعراب با ایران دردوره ساسانیان و ایلغارچنگیزو تیمورومغولها وامثال آن برای این بودکه اساس وبنیاد این کشورآریائی را نابودسازندوبا ویرانی آثارتاریخی وآتش زدن کتابخانه ها وقتل عام ایرانیان میهن پرست ودانشمندان بزرگ ما میخواستندآثارتمدن باستانی ایران را ازبین ببرندولی پس ازقرنها شاهدبوده وهستیم که هنوزهم ایران و ایرانی زنده است ودرهرگوشه ای ازجهان مشعل فروزان تمدن ما میدرخشد .
با مروری بتاریخ ایران می بینیم ازروزیکه کشورما تحت لوای کوروش کبیریک پارچه شدودرسرزمین آسیا قدرت بی نظیری بهم زد ونام ایران و ایرانی را درسراسرجهان بلندآوازه کردروزبروز ستاره اقبال کشورما روباوج گذارد .درمدت ۲۵۰۰سال مکررمردم ایران دچارمصیبت وبدبختی وقحط وغلاوهجوم بیگانگان گشته اند لکن همواره باگذشت ایام ازکنار این حوادث برمصائب پیروز گردیده وباز هم روزگاری با شکوه تروپررونق تراز گذشته را بخود دیده اند .شوخی نیست که کشورو ملتی بتواندطی بیست وپنج قرن که کرا را" درگردباد حوادث قرارگرفته ،دچار وحشت واضطراب نگردیده نام ونشان خودرا حفظ کرده وبا اصالت وسربلندی درمیان ملل مختلف جهان سربرافراشته ونشان داده که ایران و ایرانی همیشه زنده وجاویداست .
همانطوریکه دوگوبینودرتاریخ (ایرانیان)مینویسد : (این ملت

سرسخت ایران سنگ خارائی است که سیلابها را یکی پس از دیگری از سر میگذرانند و همچنان سنگ خارا باقی می ماند.).

بسروده ملک الشعراء بهار:

هست (ایران) چوگران سنگ وحوادث چون سیل
طی شود سیل خروشان و بجا ماند سنگ

در پاسخ همه کسانیکه زانوی غم به بغل گرفته و کنج عزلت گزیده و آثار یأس و ناامیدی از چهره هایشان نمودار است فقط باین شعر توسل جسته و میگویم:

هان مشو نومید چون واقف نئی زاسرار غیب
باشد اندر پرده، بازیهای پنهان غم مخور

لندن ـ مصطفی الموتی ـ فروردین ۱۳۶۷



رضاشاه ـ تیمورتاش ـ امان الله خان پادشاه افغانستان



(سرجان کدمن) رئیس وقت شرکت نفت (نفراول سمت راست) در ایستگاه مسافری (واترلو) باستقبال تیمورتاش آمده است. همین سفر ومذاکرات درباره نفت سرنوشت تیمورتاش راتغییرداد .







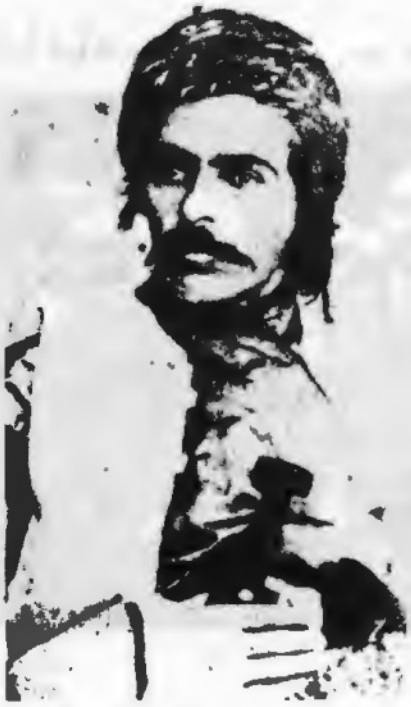

مخبرالسلطنه هدایت شش سال نخست وزیر رضاشاه بود وتوانست با او کار کند .

دکترمتین دفتری داماد دکترمصدق هم در زمان سلطنت رضاشاه بنخستوزیری رسید . سرلشگرضرغامی رئیس ستاد ارتش در زمان رضاشاه بود وارتش در زمان تصدی او در شهریور ۲۰ متلاشی شد .

سمیتقوکه با قتل وغارتهای مکرر منطقه غرب را باتش کشیده بود بدستوررضاشاه ازطرف ارتش مورد تعقیب قرارگرفت وخود او وگروهی ازیاغیان مسلح اوبقتل رسیدند .



رضاشاه در دانشکده امپزشکی

سمت راست ــ دکتر امیراعلم ــ دکترگل گلاب ــ سردار مقتدر
سمت چپ ــ سرلشگر امان الله میرزا جهانبانی ــ سرهنگ کریم
قوانلو ــ سرلشگر آیرم ــ سرهنگ شیخ رئیس دانشکده امپزشکی





میرزاده عشقی مدیر روزنامه (قرن بیستم) در راقتدار سردار سپه ترورشد • ملك الشعراء بهار ازبزرگترین شعرای معاصر ایران بود که با نقراض سلطنت قاجار رأی نداد • در زمان سلطنت رضا شاه زندانی وتبعید شد • اواخرسلطنت اشعاری در مدح شاه پهلوی سرود •



خلیل ملکی مینویسد وقتی برای تحصیل بخارج اعزام میشدیم تیمورتاش طی نطقی گفت شماجوانان باروپامیروید وباکسب علم و دانش بایران برمیگردید و جای مارا میگیرید • من جای اورا در زندان گرفتم. در همان سلولی که تیمورتاش زندانی بود چند سال بسر بردم •



اینها همه افسرانی هستند که همه جا د رکنار (رضاشاه) قرارد اشتند ۰

هم ازاواصاعت میکرد ند ۰ هم ازاومیترسید ند ۰ هم برایش صمیمانه کارمیکرد ند ۰

جانشین (رضاشاه)

رضاشاه ولیعهد را باروپا فرستاد • باوتعلیمات نظامی داد •
همه جاولیعهد راباخود میبرد تاجانشین خوبی برای اوباشد •
آیا این آرزوی رضاشاه تحقق یافت ؟ قضاوت باتاریخ است•







تیمورتاش ازکسانی بود که سلطنت ـ پهلوی راپایه گذاری کرد • سرانجام بامررضاشاه بزندان افتاد و جانش را ازدست داد •



داوربرای رسیدن رضاشاه بسلطنت خیلی تلاش کرد ولی ازترس رضاشاه تریاك خورد وخودکشی کرد •



احمد شاه وقتی عازم اروپا شد فقط سفارش سرلشگر امیرطهماسبی رابا وکرد • اوهم ازصرف رضاشاه ماموریت یافت که ولیعهد وخانواده قاجاررابااروپا تبعید کند •



سرلشگرآیرم تنهاکسی بود که توانست سررضاشاه‌کلاه بگذارد وباروپابگریزد • بعداً دراروپا دولتایران آزاد تشکیل داد ومیخواست رضا شاه رابرباید •





والاحضرت رضاپهلوی بسرلشگرامیرطهماسبی رئیس‌سابق گارد احمد شاه دستورداد که محمد حسن میرزا ولیعهد راازکاخ سلطنتی بیرون کرده بخارج ازکشوربفرستد .
آخرین ولیعهد قاجارگفت برای مسافرت هیچگونه پولی ندارد . امیرطهماسبی گفت والاحضرت مبلغی بشما انعام خواهند داد .
پس ازاستقرارسلطنت درخاندان پهلوی رضا شاه فرمان ولایتعهدی محمد رضاپهلوی را صادر کرد وتصمیم گرفت ولیعهد را برای ادامه تحصیل بخارج ازکشور بفرستد .
(مجلس شورایملی پس ازخلع قاجار بسردارسپه عنوان والاحضرت رضاپهلوی رادادند .)





سپهسالار تنکابنی برضاشاه گفت دونفر تاج کیانی را بدست آوردند . یکی من بودم که باحمد شاه دادم ویکی شماکه تاج رابسر گذارده اید .

سردار اسعد بختیاری سوگلی رضاشاه بود ولی عاقبت کارش بزندان کشید وجان خود را از دست داد .

منصورالملك بدستوررضاشاه - زندانی شد ولی دادگستری اوراتبرئه کرد وظرف مدت کوتاهی بنخست وزیری - رسید . واقعه سوم شهریور هنگام نخست وزیری او - روی داد که رضاشاه مستعفی گردید .



اینها برای رسیدن رضاشاه بسلطنت با وکمک کردند

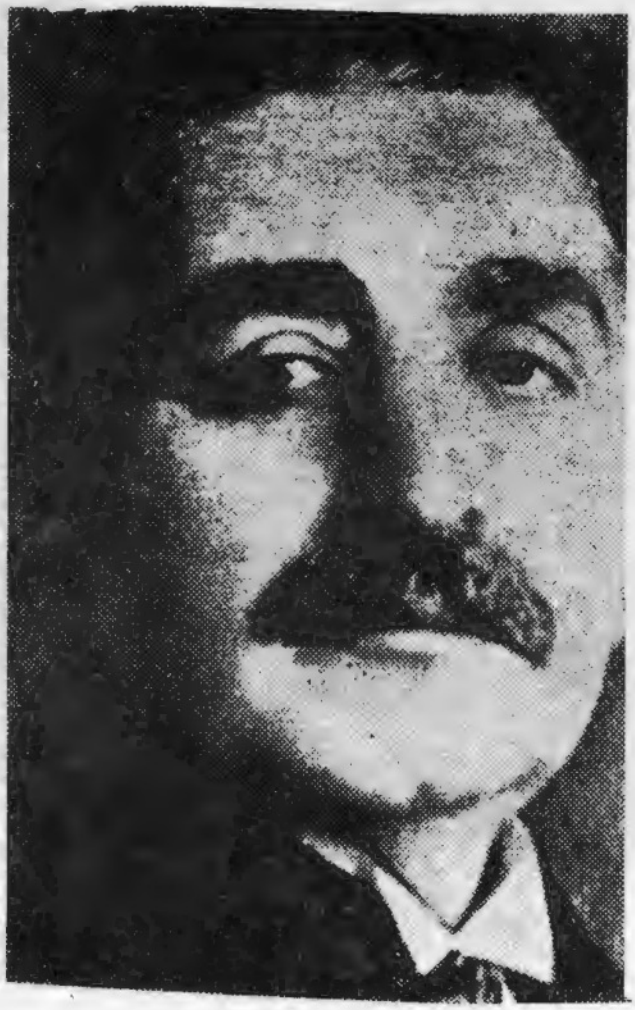









آیة الله کاشانی در مجلس موسسان باستقرار سلطنت در خاندان پهلوی رأی موافق داد • سلیمان میرزا اسکندری از حامیان رضاشاه بود ووزیر کابینه شد • دشتی زبان وقلم خود را در اختیار سردار سپه گذارد • سپهبد احمدی همه جا برای سردار سپه شمشیر میکشید • ذکاء الملك فروغی اولین نخست وزیر رضاشاه ومحمد رضاشاه بود •

(میرپنج رضاخان) د رمیان همکاران نظامی



(رضاخان میرپنج) د رمیان قزاقان روسی نشسته است •
بد وران خد مت آنان د رایران پایان د اد •



اینها نظامیانی هستند که د رحمایت ازرضاخان اقد ام یکود تا
کرد ند وموجد سلسله جد ید سلطنت بنام (پهلوی) د ر
تاریخ شاهنشاهی ایران شد ند •

(رضاخان) و (سید ضیاء)

قبل ازکودتا وبعد ازکودتای ۱۲۹۹







سید ضیاء الدین طباطبائی در ۴۲ سالگی خلعت نخست وزیری پوشید ولی بعلت تند روی فقط ۹۳ روز حکومت کرد ۰ مدت ۲۰ سال در تبعید بسربرد ۰

چند عکس تاریخی از سردار سپه











وقتی سید ضیاء نخست وزیرشد قوام السلطنه راتوقیف کرد ۰ قوام د رزند ان فرمان نخست وزیری گرفت وسید ضیاء از کشور تبعید گرد ید ۰



احمد میرفند رسکی وزیرخارجه سابق قرارداد ۱۹۲۱ رانمونه ا رزنده ای د رجهت حفظ منافع حیاتی ایـــران مید اند ۰



میرزاکوچك خان جنگلی ازقوای د ولتی شکست خورد وسربریده اش را نزد سرد ارسپـــه برد ند ۰

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران